



مرکز تحقیقات اسلامی

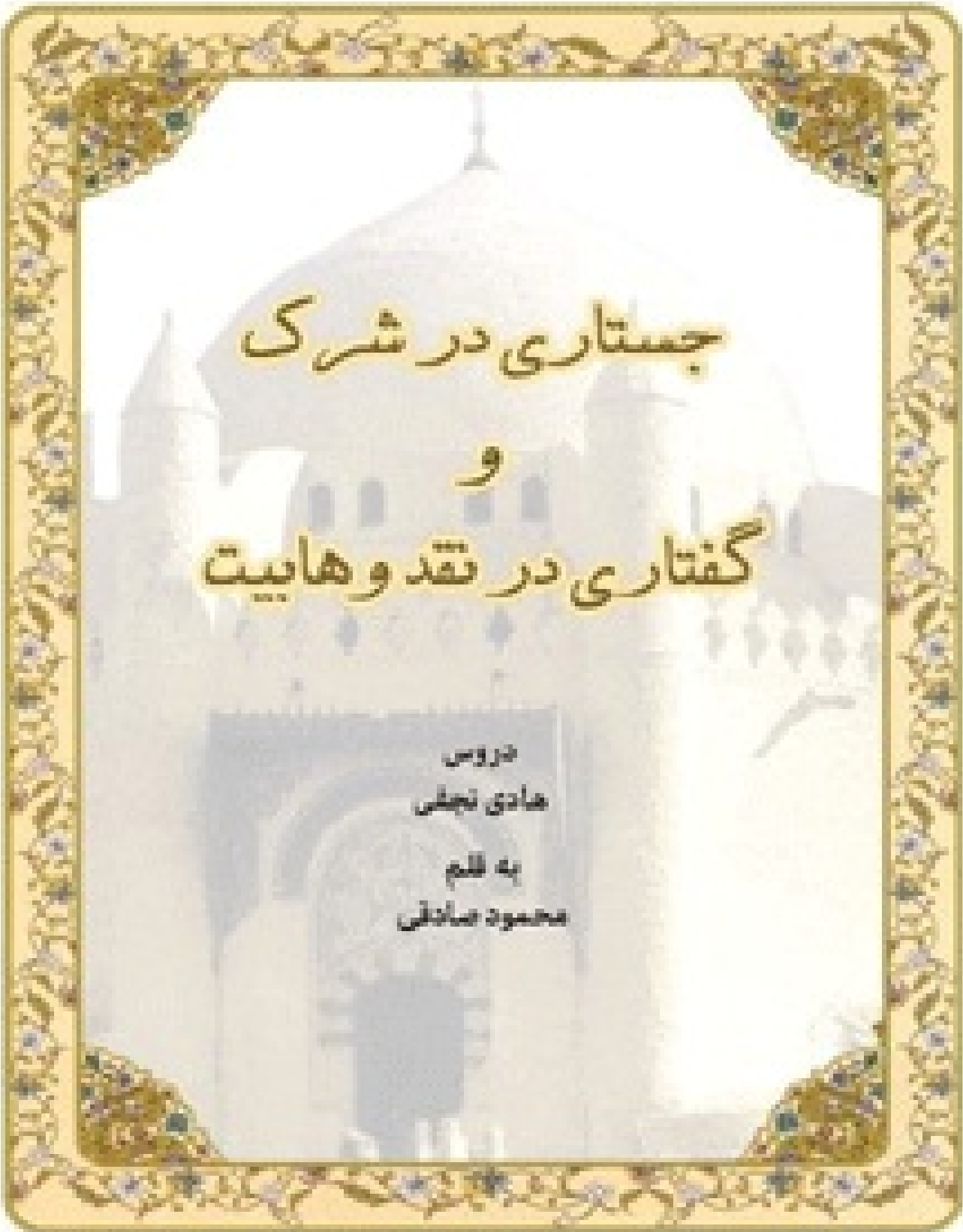
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



جستاری در شرک
و
گفتاری در نقد و هابیت

تروس
هادی نجفی
به قلم
محمود صادقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جستاری در شرک و گفتاری در نقد وهابیت

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

چتر دانش

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	جستاری در شرک و گفتاری در نقد وهابیت
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۱	فهرست مطالب
۳۶	پیشگفتار
۴۶	فصل اول: شرک
۴۶	اشاره
۴۸	راه رسیدن به توحید، شناخت و نفی شرک می باشد
۴۸	اهمیت شناخت از شرک در کلام امام صادق (علیه السلام)
۴۹	معنای شرک و انواع آن
۴۹	اشاره
۴۹	الف) شرک در ذات
۵۰	ب) شرک در صفات ذاتی
۵۰	ج) شرک در صفات فعل
۵۰	د) شرک در عبادت
۵۱	ه) شرک در عمل
۵۱	کاربرد واژه شرک در قرآن
۵۲	اقسام مشرک از دیدگاه قرآن
۵۲	اشاره
۵۲	الف) مشرک حقیقی
۵۳	ب) مشرک وصفی
۵۴	مفاهیم متقارب و نزدیک به شرک
۵۴	اشاره

۱. کفر ۵۴

معنای لغوی و اصطلاحی کفر ۵۴

وجوه کفر از دیدگاه قرآن ۵۵

اشاره ۵۵

الف) انکار مبدأ و معاد یا انکار ربوبیت ۵۵

ب) انکار آگاهانه حق یا انکار با وجود معرفت ۵۶

ج) کفران و نادیده گرفتن نعمت ها ۵۷

د) ترک و انجام ندادن اوامر الهی ۵۷

ه) کفر برائت و برائت از کافران ۵۹

۲. الحاد ۶۲

معنای لغوی و اصطلاحی الحاد ۶۲

اقسام الحاد ۶۳

۳. نفاق ۶۳

معنای لغوی و اصطلاحی نفاق ۶۳

نفاق از مصادیق بارز شرک است ۶۳

انواع شرک ۶۵

اشاره ۶۵

الف) شرک در ذات ۶۵

معنای توحید ذاتی ۶۵

معتقد به شرک در ذات، کافر می باشد ۶۶

ب) شرک در صفات ذاتی ۶۶

اعتقاد شیعه درباره صفات ذاتی خداوند ۶۶

اعتقاد معتزله درباره صفات ذاتی خداوند ۶۶

اعتقاد اشاعره درباره صفات ذاتی خداوند ۶۶

شرک در صفات ذاتی، موجب خروج از اسلام نمی شود ۶۷

ج) شرک در صفات فعلی و اقسام آن ۶۷

۶۷ اشاره

۶۷ ۱. شرک در خالقیت

۶۷ اشاره

۶۷ مصادیق شرک در خالقیت

۶۹ شبهه: شیطان همان اهریمن در تنویر است

۷۱ ۲. شرک در ربوبیت

۷۱ اشاره

۷۱ الف) شرک در ربوبیت تکوینی

۷۴ ب) شرک در ربوبیت تشریحی

۷۶ د) شرک در عبادت

۷۶ اشاره

۷۷ اقسام شرک در عبادت

۷۷ اشاره

۷۷ ۱. شرک جلی

۷۸ ۲. شرک خفی

۷۸ ه) شرک در عمل

۷۸ اشاره

۷۹ علت گرفتار شدن در شرک عملی

۷۹ نمونه هایی از شرک در عمل

۸۵ مرز توحید و شرک

۸۵ تقسیم توحید و شرک به نظری و عملی

۹۱ آیه استرجاع مرز بین توحید و شرک

۹۱ اشاره

۹۱ اثبات توحید نظری با توجه به آیه استرجاع

۹۲ اثبات توحید عملی با توجه به آیه استرجاع

۹۴ شرک از دیدگاه قرآن

- ۹۴ اشاره
- ۹۴ آیا مراجعه به افراد در امور تکوینی، شرک است؟
- ۹۴ اشاره
- ۹۵ الف) شرک عرضی
- ۹۶ ب) شرک طولی
- ۹۹ نمونه های قرآنی از کرنش در مقابل غیر خدا
- ۱۰۵ فصل دوم: توسل
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۷ توسل، حقیقتی انکار نشدنی
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ معنای توسل در لغت و اصطلاح
- ۱۰۸ توسل از دیدگاه علمای کلام
- ۱۰۸ ۱. جواز توسل
- ۱۱۰ ۲. منع توسل
- ۱۱۱ ۳. قول به تفصیل در توسل
- ۱۱۲ اقسام توسل
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۴ حضرت عیسی (علیه السلام) و شفای بیماران
- ۱۱۷ پیراهن یوسف (علیه السلام) و شفای چشم پدر
- ۱۲۳ استغفار حضرت یعقوب (علیه السلام) برای فرزندانش
- ۱۲۴ استغفار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای گنهکاران
- ۱۲۵ ایراد وهابیت بر آیه شریفه و رد آن
- ۱۳۳ توسل در سیره مسلمین
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ روایت اول: توسل و شفای بیماری
- ۱۳۴ روایت دوم: خشکسالی در زمان عثمان و دستور ایجاد روزنه در سقف حجره ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

- ۱۳۵ روایت سوم: ابوبکر و توسل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
- ۱۳۵ روایت چهارم: خشکسالی در زمان عمر و توسل به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۱۳۶ روایت پنجم: دستورالعمل عثمان بن حنیف برای توسل
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۸ آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟
- ۱۳۹ روایت ششم: توبه حضرت آدم (علیه السلام) و توسل ایشان به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۱۴۰ روایت هفتم: حلیمه سعدیه
- ۱۴۱ آیا توسل به مردگان شرک است؟
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ روایت اول: ابوعلی خلال و توسل به امام کاظم (علیه السلام)
- ۱۴۳ روایت دوم: ابوبکر بن خزیمه و توسل به امام رضا (علیه السلام)
- ۱۴۳ روایت سوم: ابن حیان و توسل به امام رضا (علیه السلام)
- ۱۴۴ روایت چهارم: توسل مردم در سختی ها به ابویوب انصاری
- ۱۴۴ روایت پنجم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه
- ۱۴۴ روایت ششم: توسل احمد بن حنبل به امام شافعی
- ۱۴۵ روایت هفتم: توسل اهل مغرب به مالک بن انس
- ۱۴۵ روایت هشتم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه
- ۱۴۵ روایت نهم: توسل به احمد بن حنبل جهت هدایت
- ۱۴۶ روایت دهم: توسل به امام بخاری و طلب باران
- ۱۴۶ روایت یازدهم: توسل به عموی پیامبر و طلب باران
- ۱۴۷ روایت دوازدهم: توسل به ابن فورک و طلب باران
- ۱۴۷ روایت سیزدهم: توسل به احمد بن علوان در سختی ها
- ۱۴۸ روایت چهاردهم: رأس الحسین (علیه السلام) و توسل جهت درمان کوری
- ۱۴۹ روایت پانزدهم: رأس الحسین (علیه السلام) و پیدا شدن مال مفقود شده
- ۱۵۰ توسل از دیدگاه شیعه
- ۱۵۰ معنای وسیله در قرآن

۱۵۴	انوار مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) وسیله ای برای تقرب به پروردگار
۱۵۸	فصل سوم: شفاعت
۱۵۸	اشاره
۱۶۰	شفاعت، موهبتی از جانب پروردگار
۱۶۰	اشاره
۱۶۰	معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت
۱۶۲	شفاعت در دنیا و آخرت کاربرد دارد
۱۶۲	دیدگاه وهابیت درباره شفاعت در دنیا
۱۶۳	تفاوت شفاعت با اعتقاد مشرکان زمان جاهلیت
۱۶۳	اشاره
۱۶۳	تفاوت اول
۱۶۴	تفاوت دوم
۱۶۴	تفاوت سوم
۱۶۵	تفاوت چهارم
۱۶۷	شفاعت از دیدگاه قرآن
۱۶۷	اشاره
۱۶۷	نفی شفاعت در آیات قرآن
۱۶۷	اشاره
۱۶۷	آیه اول
۱۶۷	آیه دوم
۱۶۷	آیه سوم
۱۶۹	آیه چهارم
۱۷۰	آیه پنجم
۱۷۰	اثبات شفاعت در آیات قرآن
۱۷۰	اشاره
۱۷۰	آیه اول

- آیه دوم ۱۷۲
- آیه سوم ۱۷۲
- جمع بندی آیات قرآن درباره شفاعت ۱۷۳
- شفاعت در دنیا ۱۷۵
- اشاره ۱۷۵
- ادله جواز پذیرش شفاعت در دنیا ۱۷۶
- شفاعت در آئینه روایات ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- روایت اول: ثواب کسی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست وسیله کند ۱۸۴
- روایت دوم: ثواب کسی که بعد از شنیدن اذان این دعا را بخواند ۱۸۴
- روایت سوم: شفاعت میت توسط تشییع کنندگان او ۱۸۴
- روایت چهارم: فضیلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به تمامی انبیاء ۱۸۵
- روایت پنجم: اولین شافع در روز قیامت ۱۸۵
- روایت ششم: شفاعت امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت ۱۸۶
- روایت هفتم: افرادی که در قیامت مقام شفاعت دارند ۱۸۶
- روایت هشتم: شرط شفاعت ۱۸۷
- روایت نهم: شفاعت انتخاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۱۸۹
- روایت دهم: شفاعت مؤمن از اطرافیان خود در روز قیامت ۱۸۹
- روایت یازدهم: شفاعت از گنهکاران در روز قیامت ۱۸۹
- روایت دوازدهم: شرط شفاعت ۱۹۲
- روایت سیزدهم: شفاعت فرشته الهی توسط ادريس پیامبر (علیه السلام) ۱۹۳
- بررسی ادله حرمت شفاعت از دیدگاه وهابیت ۱۹۳
- اشاره ۱۹۳
- دلیل اول - درخواست شفاعت، شرک است ۱۹۵
- دلیل دوم - طلب شفاعت از اولیاء الله، همانند اعتقاد بت پرستان می باشد ۱۹۷
- دلیل سوم - درخواست حاجت از غیر خدا، حرام است ۱۹۹

- ۲۰۲ دلیل چهارم - شفاعت فقط مخصوص خداست
- ۲۰۳ دلیل پنجم - درخواست شفاعت از میت، کار لغو و بیهوده ای می باشد
- ۲۱۱ فصل چهارم: زیارت قبور
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۳ زیارت قبور از دیدگاه عقل و شرع
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۴ معنای زیارت در لغت و اصطلاح
- ۲۱۴ فواید زیارت قبور
- ۲۱۷ زیارت قبور از دیدگاه اسلام
- ۲۲۰ سیره عملی مسلمانان بر زیارت قبور
- ۲۳۵ زیارت قبور از دیدگاه قرآن
- ۲۳۵ ممنوعیت خواندن نماز برای منافق
- ۲۳۸ ممنوعیت ایستادن نزد قبر منافق
- ۲۳۹ دلالت سیره عقلاء بر زیارت قبور
- ۲۴۰ زیارت قبور از دیدگاه سنت
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۶ زیارت قبور برای زنان
- ۲۵۱ حرمت سفر برای زیارت قبور
- ۲۶۰ حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور
- ۲۶۶ سیره مسلمین در روشن نمودن چراغ نزد قبور
- ۲۶۷ تاریخچه تخریب قبور توسط وهابیت
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۷ اولین فتوای تخریب قبور
- ۲۶۸ زمان اولین تخریب قبور
- ۲۶۹ استفتاء تخریب قبور و معنای آن
- ۲۷۱ ساختن بنا بر قبور اولیاء

- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۲ استنباط ساختن بناء از آیات قرآن
- ۲۷۲ آیه اول: تعظیم شعائر الهی
- ۲۷۵ آیه دوم: مؤدت
- ۲۷۹ آیه سوم: اصحاب کهف
- ۲۸۰ آیه چهارم: خانه های منتخب الهی
- ۲۸۵ بررسی دلایل وهابیت بر حرمت بناء بر قبور
- ۲۸۵ الف) اجماع مسلمانان بر حرمت
- ۲۸۷ ب) دلالت روایات بر حرمت بناء بر قبور
- ۳۰۱ فصل پنجم: گروه های مشرک از دیدگاه قرآن
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۳ گروه های مشرک از دیدگاه قرآن
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ ۱. دهریه
- ۳۰۴ ۲. دوگانه پرستان
- ۳۰۴ ۳. بت پرستان
- ۳۰۹ ۴. اهل کتاب
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ الف) یهودیان
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۰ دلیل اول: محسوس دانستن خدا
- ۳۱۱ دلیل دوم: گوساله پرستی
- ۳۱۲ دلیل سوم: عزیز، فرزند خدا
- ۳۱۵ دلیل چهارم: بدعت های شرک آلود
- ۳۱۵ دلیل پنجم: ترجیح بت پرستان بر مسلمانان
- ۳۱۷ ب) نصاری

- ۳۱۷ اشاره
- ۳۱۷ مسیح، فرزند خداوند
- ۳۱۹ قرآن و حضرت مسیح (علیه السلام)
- ۳۱۹ اشاره
- ۳۲۱ مصادیق غلو در دین
- ۳۲۶ راز تثلیث در مسیحیت
- ۳۲۹ قرآن و ابطال شرک نصاری
- ۳۳۵ ریشه های شرک
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۳۶ ۱. هواپرستی
- ۳۴۰ ۲. جهالت و سفاهت
- ۳۴۲ ۳. حس گرایی
- ۳۴۵ ۴. تنوع موجودات و تشتت حوادث
- ۳۴۷ ۵. تقلید کورکورانه
- ۳۴۹ ۶. شخصیت پرستی
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۱ مبارزه قرآن با شخصیت پرستی
- ۳۵۷ ۷. تعصب و لجاجت
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۶۲ عوامل جدال باطل با حق و حقیقت
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۲ الف) تعصب و عدم تعقل صحیح
- ۳۶۳ ب) تعصب و حمیت باطل آمیخته با مقدمات وهمی و خیالی
- ۳۶۳ ج) عدم ادراک و فهم صحیح از مسائل و سطحی نگری
- ۳۶۳ د) دلایل و براهین سست که ناشی از خودمحوری و خودخواهی آنان می باشد
- ۳۶۴ آثار شوم شرک

۳۶۴ اشاره

۳۶۵ ۱. محروم شدن از معارف بلند الهی

۳۶۸ ۲. تفرقه، عداوت و جنگ

۳۷۱ ۳. محرومیت از مغفرت الهی

۳۷۳ ۴. مذمت و خواری

۳۷۴ ۵. خلود در آتش جهنم

۳۷۵ فهرست مصادر

۳۹۱ درباره مرکز

جستاری در شرک و گفتاری در نقد وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : صادقی، محمود، 1360 -

عنوان و نام پدیدآور : جستاری در شرک و گفتاری در نقد وهابیت/ دروس هادی نجفی؛ به قلم محمود صادقی.

مشخصات نشر : تهران: چتر دانش، 1401.

مشخصات ظاهری : 352 ص.

شابک : 220000 ریال: 8-566-410-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [345] - 352؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شرک

Polytheism

الحداد

Atheism

وهابیه -- عقاید

Wahhabiyah -- Doctrines

وهابیه -- دفاعیه ها

Wahhabiyah -- Apologetic works

شناسه افزوده : نجفی، هادی، 1342 -

رده بندی کنگره : BP225/3

رده بندی دیویی : 297/464

شماره کتابشناسی ملی : 8894547

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

جستاری در شرک

و

گفتاری در نقد وهابیت

دروس هادی نجفی

به قلم

محمود صادقی

ص: 3

فصل اول: شرک... 23

راه رسیدن به توحید، شناخت و نفی شرک می باشد. 25

اهمیت شناخت از شرک در کلام امام صادق (علیه السلام) 25

معنای شرک و انواع آن.. 26

الف) شرک در ذات... 26

ب) شرک در صفات ذاتی.. 27

ج) شرک در صفات فعل.. 27

د) شرک در عبادت... 27

ه) شرک در عمل.. 28

کاربرد واژه شرک در قرآن.. 28

اقسام مشرک از دیدگاه قرآن.. 29

الف) مشرک حقیقی.. 29

ب) مشرک وصفی.. 30

مفاهیم متقارب و نزدیک به شرک... 31

1. کفر. 31

معنای لغوی و اصطلاحی کفر. 31

وجوه کفر از دیدگاه قرآن.. 32

الف) انکار مبدأ و معاد یا انکار ربوبیت... 32

ب) انکار آگاهانه حق یا انکار با وجود معرفت... 33

ج) کفران و نادیده گرفتن نعمت ها 34

د) ترک و انجام ندادن اوامر الهی .. 34

ه) کفر برائت و برائت از کافران .. 36

ص: 5

2. الحاد. 38

معنای لغوی و اصطلاحی الحاد. 38

اقسام الحاد. 39

3. نفاق.. 39

معنای لغوی و اصطلاحی نفاق.. 39

نفاق از مصادیق بارز شرک است... 39

انواع شرک... 41

الف) شرک در ذات... 41

معنای توحید ذاتی.. 41

معتقد به شرک در ذات، کافر می باشد. 42

ب) شرک در صفات ذاتی.. 42

اعتقاد شیعه درباره صفات ذاتی خداوند. 42

اعتقاد معتزله درباره صفات ذاتی خداوند. 42

اعتقاد اشاعره درباره صفات ذاتی خداوند. 42

شرک در صفات ذاتی، موجب خروج از اسلام نمی شود. 43

ج) شرک در صفات فعلی و اقسام آن.. 43

1. شرک در خالقیت... 43

مصادیق شرک در خالقیت... 43

شبهه: شیطان همان اهریمن در ثنویت است... 45

2. شرک در ربوبیت... 47

الف) شرک در ربوبیت تکوینی.. 47

ب) شرک در ربوبیت تشریحی.. 50

د) شرک در عبادت... 52

اقسام شرک در عبادت... 53

1. شرک جلی.. 53

2. شرک خفی.. 54

ه) شرک در عمل.. 54

علت گرفتار شدن در شرک عملی.. 55

نمونه هایی از شرک در عمل.. 55

مرز توحید و شرک... 61

ص: 6

تقسیم توحید و شرک به نظری و عملی.. 61

آیه استرجاع مرز بین توحید و شرک... 67

اثبات توحید نظری با توجه به آیه استرجاع. 67

اثبات توحید عملی با توجه به آیه استرجاع. 68

شرک از دیدگاه قرآن.. 70

آیا مراجعه به افراد در امور تکوینی، شرک است؟ 70

الف) شرک عرضی.. 71

ب) شرک طولی.. 72

نمونه های قرآنی از کرنش در مقابل غیر خدا 75

فصل دوم: توسل.. 81

توسل، حقیقتی انکار نشدنی.. 83

معنای توسل در لغت و اصطلاح.. 83

توسل از دیدگاه علمای کلام. 84

1. جواز توسل.. 84

2. منع توسل.. 86

3. قول به تفصیل در توسل.. 87

اقسام توسل.. 88

حضرت عیسی (علیه السلام) و شفای بیماران.. 90

پیراهن یوسف (علیه السلام) و شفای چشم پدر 93

استغفار حضرت یعقوب (علیه السلام) برای فرزندانش.... 98

استغفار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای گنهکاران.. 99

ایراد وهاییت بر آیه شریفه ورد آن.. 100

توسل در سیره مسلمین.. 108

روایت اول: توسل و شفای بیماری.. 108

روایت دوم: خشکسالی در زمان عثمان و دستور ایجاد روزنه در سقف حجره ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) 109

روایت سوم: ابوبکر و توسل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) 110

روایت چهارم: خشکسالی در زمان عمر و توسل به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) 110

روایت پنجم: دستورالعمل عثمان بن حنیف برای توسل.. 111

ص: 7

آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟ 113

روایت ششم: توبه حضرت آدم (علیه السلام) و توسل ایشان به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) 114

روایت هفتم: حلیمه سعدیه. 115

آیا توسل به مردگان شرک است؟ 116

روایت اول: ابوعلی خلال و توسل به امام کاظم.. 117

روایت دوم: ابوبکر بن خزیمه و توسل به امام رضا (علیه السلام) 118

روایت سوم: ابن حیان و توسل به امام رضا (علیه السلام) 118

روایت چهارم: توسل مردم در سختی ها به ابویوب انصاری.. 119

روایت پنجم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه. 119

روایت ششم: توسل احمد بن حنبل به امام شافعی.. 119

روایت هفتم: توسل اهل مغرب به مالک بن انس... 120

روایت هشتم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه. 120

روایت نهم: توسل به احمد بن حنبل جهت هدایت... 120

روایت دهم: توسل به امام بخاری و طلب باران.. 121

روایت یازدهم: توسل به عموی پیامبر و طلب باران.. 121

روایت دوازدهم: توسل به ابن فورک و طلب باران.. 122

روایت سیزدهم: توسل به احمد بن علوان در سختی ها 122

روایت چهاردهم: رأس الحسین.. 123

روایت پانزدهم: رأس الحسین.. 124

توسل از دیدگاه شیعه. 125

معنای وسیله در قرآن.. 125

انوار مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) وسیله ای برای تقرب به پروردگار 129

فصل سوم: شفاعت... 133

شفاعت، موهبتی از جانب پروردگار 135

معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت... 135

شفاعت در دنیا و آخرت کاربرد دارد. 137

دیدگاه وهابیت درباره شفاعت در دنیا 137

تفاوت شفاعت با اعتقاد مشرکان زمان جاهلیت... 138

تفاوت اول.. 138

ص: 8

تفاوت دوم. 139

تفاوت سوم. 139

تفاوت چهارم. 140

شفاعت از دیدگاه قرآن.. 142

نفی شفاعت در آیات قرآن.. 142

آیه اول.. 142

آیه دوم. 142

آیه سوم. 142

آیه چهارم. 143

آیه پنجم.. 144

اثبات شفاعت در آیات قرآن.. 144

آیه اول.. 144

آیه دوم. 145

آیه سوم. 145

جمع بندی آیات قرآن درباره شفاعت... 146

شفاعت در دنیا 148

ادله جواز پذیرش شفاعت در دنیا 149

شفاعت در آینه روایات... 156

روایت اول: ثواب کسی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست وسیله کند 157

روایت دوم: ثواب کسی که بعد از شنیدن اذان این دعا را بخواند. 157

روایت سوم: شفاعت میت توسط تشیع کنندگان او 157

روایت چهارم: فضیلت پیامبر اکرم. 158

روایت پنجم: اولین شافع در روز قیامت... 158

روایت ششم: شفاعت امت رسول خدا در روز قیامت... 159

روایت هفتم: افرادی که در قیامت مقام شفاعت دارند. 159

روایت هشتم: شرط شفاعت... 160

روایت نهم: شفاعت انتخاب رسول اکرم. 162

روایت دهم: شفاعت مؤمن از اطرافیان خود در روز قیامت... 162

روایت یازدهم: شفاعت از گنهکاران در روز قیامت... 162

روایت دوازدهم: شرط شفاعت... 164

ص: 9

روایت سیزدهم: شفاعت فرشته الهی توسط ادریس پیامبر (علیه السلام) 165

بررسی ادله حرمت شفاعت از دیدگاه وهابیت... 165

دلیل اول - درخواست شفاعت، شرک است. 167

دلیل دوم - طلب شفاعت از اولیاء الله، همانند اعتقاد بت پرستان می باشد. 169

دلیل سوم - درخواست حاجت از غیر خدا، حرام است. 171

دلیل چهارم - شفاعت فقط مخصوص خداست. 174

دلیل پنجم - درخواست شفاعت از میت، کار لغو و بیهوده ای می باشد. 175

فصل چهارم: زیارت قبور. 183

زیارت قبور از دیدگاه عقل و شرع. 185

معنای زیارت در لغت و اصطلاح.. 186

فواید زیارت قبور 186

زیارت قبور از دیدگاه اسلام. 189

سیره عملی مسلمانان بر زیارت قبور 192

زیارت قبور از دیدگاه قرآن.. 207

ممنوعیت خواندن نماز برای منافق.. 207

ممنوعیت ایستادن نزد قبر منافق.. 210

دلالت سیره عقلاء بر زیارت قبور 211

زیارت قبور از دیدگاه سنت... 212

زیارت قبور برای زنان.. 218

حرمت سفر برای زیارت قبور 223

حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور 231

سیره مسلمین در روشن نمودن چراغ نزد قبور 237

تاریخچه تخریب قبور توسط وهابیت... 238

اولین فتوای تخریب قبور 238

زمان اولین تخریب قبور 239

استفتاء تخریب قبور و معنای آن.. 240

ساختن بنا بر قبور اولیاء 242

استنباط ساختن بنا از آیات قرآن.. 243

آیه اول: تعظیم شعائر الهی.. 243

ص: 10

آیه دوم: مؤدت... 246

آیه سوم - اصحاب کهف... 250

آیه چهارم - خانه های منتخب الهی.. 251

بررسی دلایل وهابیت بر حرمت بناء بر قبور 256

الف) اجماع مسلمانان بر حرمت... 256

ب) دلالت روایات بر حرمت بناء بر قبور 258

فصل پنجم: گروه های مشرک از دیدگاه قرآن.. 271

گروه های مشرک از دیدگاه قرآن.. 273

1. دهریه. 273

2. دوگانه پرستان.. 274

3. بت پرستان.. 274

4. اهل کتاب... 279

الف) یهودیان.. 280

دلیل اول: محسوس دانستن خدا 280

دلیل دوم: گوساله پرستی.. 281

دلیل سوم: عزیز، فرزند خدا 282

دلیل چهارم: بدعت های شرک آلود. 285

دلیل پنجم: ترجیح بت پرستان بر مسلمانان.. 285

ب) نصاری.. 287

مسیح، فرزند خداوند. 287

قرآن و حضرت مسیح (علیه السلام) 289

مصادیق غلو در دین.. 291

راز تثلیث در مسیحیت... 296

قرآن و ابطال شرک نصاری.. 299

ریشه های شرک... 305

1. هواپرستی.. 306

2. جهالت و سفاهت... 310

3. حس گرایي.. 312

4. تنوع موجودات و تشتت حوادث... 315

ص: 11

5. تقلید کورکورانه. 317

6. شخصیت پرستی.. 319

مبارزه قرآن با شخصیت پرستی.. 321

7. تعصّب و لجاجت... 327

عوامل جدال باطل با حق و حقیقت... 332

الف) تعصّب و عدم تعقل صحیح.. 332

ب) تعصّب و حمیت باطل آمیخته با مقدمات وهمی و خیالی.. 333

ج) عدم ادراک و فهم صحیح از مسائل و سطحی نگری.. 333

د) دلایل و براهین سست که ناشی از خودمحوری و خودخواهی آنان می باشد 333

آثار شوم شرک... 334

1. محروم شدن از معارف بلند الهی.. 335

2. تفرقه، عداوت و جنگ.... 338

3. محرومیت از مغفرت الهی.. 341

4. مذمت و خواری.. 343

5. خلود در آتش جهنم.. 344

فهرست مصادر 345

ص: 12

پیشگفتار

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) (1)

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه خدا [برای نبرد با دشمن] سفر می کنید [در مسیر سفر نسبت به شناخت مؤمن از کافر] تحقیق و تفحص کامل کنید. و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگوئید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بی ارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنایم فراوانی است. شما هم پیش از این ایمانتان ایمانی ظاهری بود؛ خدا بر شما منت نهاد [تا به ایمان استوار و محکم رسیدید]. پس باید تحقیق و تفحص کامل کنید [تا به دست شما کاری خلاف اوامر خدا انجام نگیرد] یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

اسلام در نزد همه ی مسلمین عبارت از شهادتین - یعنی شهادت و اقرار بر توحید و یگانگی خداوند و شهادت و اقرار بر نبوت و رسالت خاتم پیامبران محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) - است.

هرکس شهادتین را بر زبان جاری کند، جان و عرض و مال او محترم و حکم به طهارت و جواز ازدواج با او و حلال بودن ذبیحه او و جریان احکام میراث بین او و مسلمین و وجوب تجهیز جنازه ی وی می شود.

ص: 13

تعریف مذکور از اسلام، مورد توافق همه ی فریق مسلمین به جز جماعتی از خوارج و نواصب و وهابیان است، ولی متأسفانه از این حکم قطعی عدول کرده، و همواره به تکفیر مسلمانان می پردازند.

روایات متعددی از عامه بر این حکم قطعی بین مسلمین دلالت دارد که برخی از این روایات را در این مقدمه یادآور می شوم تا اساس اندیشه ی وهابیان که تکفیر مسلمین است از میان برود:

1- أخرج البخاري عن أنس (رحمة الله) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله، فإذا قالوها وصلوا صلاتنا، واستقبلوا قبلتنا، وذبحوا ذبيحتنا، حرمت علينا دماؤهم وأموالهم. (1)

بخاری به اسنادش از انس نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من مأمور شدم با مردم نبرد کنم تا بگویند: «لا إله إلا الله»، پس آنگاه که چنین گویند و نمازهای ما را برپای دارند و به طرف قبله ی ما روی آورند، و ذبیحه ی ما را ذبح کنند، خون و اموالشان بر ما حرام می شود.

2- وفي البخاري (2) بالإسناد إلى ابن عمر، وفي مسلم (3) بإسناده إلى أبي بكر قال: قال النبي (صلى الله عليه وآله) وهو بمنى قد أشار إلى مكة المعظمة: أتدرون أي بلد هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: فإن هذا بلد حرام، أتدرون أي يوم هذا؟ قالوا: اللهم رسولك أعلم، قال: إنه يوم حرام، أتدرون أي شهر هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: شهر حرام، قال: فإن الله حرم عليكم دماءكم وأموالكم وأعراضكم كحرمة يومكم هذا، في شهركم هذا، في بلدكم هذا.

بخاری با سند خودش از ابن عمر و مسلم به اسنادش از ابی بکره نقل می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که در منا بود به مکه ی معظمه اشاره فرمود و گفت: آیا می دانید این چه سرزمینی است؟ پاسخ گفتند: خدا و رسولش دانایتر است.

ص: 14

1- صحیح بخاری، ج 1، ص 153، ح 385.

2- صحیح بخاری، ج 2، صص 620-621، ح 1655.

3- صحیح مسلم، ج 3، صص 1305-1307، ح 29-31، کتاب القسامه.

فرمود: پس به راستی که این سرزمین دارای حرمت است. آیا می دانید امروز چه روزی است؟ پاسخ دادند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: به راستی امروز دارای حرمت است، آیا می دانید این ماه چه ماهی است؟ پاسخ گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: ماهی است دارای حرمت، سپس اضافه کرد، به درستی که خدا، جان هایتان و اموالتان و نوامیستان را مانند احترام امروز و این ماهی که در آن قرار داریم و این سرزمینتان را بر شما حرام کرده است.

3- وفي صحيح مسلم قال: إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: لأعطين هذا الراية رجلاً يحب الله ورسوله - وفي رواية أخرى هي في الصحاح أيضاً «ويحبه الله ورسوله» (1) - يفتح الله على يديه.

قال: قال عمر بن الخطاب: ما أحببت الإمارة إلا يومئذٍ، فتساورت لها رجاء أن أدعى لها.

قال: فدعا رسول الله (صلى الله عليه وآله) علي بن أبي طالب، فأعطاه إياها وقال: امش، ولا تلتفت [حتى يفتح الله عليك].

قال: فسار علي شيئاً ثم وقف ولم يلتفت، فصرخ: يا رسول الله، على ماذا أقاتل الناس؟ قال: قاتلهم حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، فإذا فعلوا ذلك، فقد منعوا منك دماءهم. (2)

مسلم در صحیحش گوید: به راستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به تحقیق این پرچم را به مردی خواهیم داد که خدا و رسولش را دوست دارد - و در روایت دیگری که در کتب صحاح آمده است فرمود: «خدا و رسول نیز او را دوست دارند» - خداوند پیروزی را بر دستان او جاری می کند.

عمر بن خطاب گفت: من ریاست و فرماندهی سپاه را دوست نداشتم مگر آن روز. پس در آن روز گردن خود را کشیدم به امید اینکه برای این ریاست بر سپاه خوانده شوم.

ص: 15

1- مسند احمد، ج 1، ص 391، ح 1608؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1872، کتاب فضائل الصحابة، ح 34؛ الجامع الصحیح، ج 5، ص 638، ح 3724.

2- صحیح مسلم، ج 4، صص 1871-1872، کتاب فضائل الصحابة، ح 33.

روای گوید: پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را فراخواند و پرچم فرماندهی را به او داد و فرمود: حرکت کن و به جای دیگری نرو تا خدا قلعه های خیبر را به دست تو گشاید.

روای گوید: علی (علیه السلام) مقداری حرکت کرد سپس ایستاد و بدون اینکه به جهتی توجه کند پس با صدای بلند گفت: ای پیامبر خدا بر چه اساسی با مردم بجنگم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پاسخ گفت: با آنان نبرد کن تا اقرار کنند به یگانگی خدا و به رسالت محمد. پس هرگاه این دو اقرار و شهادت را انجام دادند پس به تحقیق از ریختن خون آنان منع می شوی.

4- وفي الصحيحين بالإسناد إلى المقداد بن عمرو أنه قال: يا رسول الله، رأيت إن لقيت رجلاً من الكفار فاقتلنا فاضرب إحدى يدي بالسيف فقطعها، ثم لاذمتني بشجرة فقال: أسلمت لله، أقتله يا رسول الله بعد أن قالها؟ قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لا تقتله، فإن قتلته فإنه بمنزلك قبل أن تقتله. وإناك بمنزلة قبل أن يقول كلمته التي قال. (1) در صحیح بخاری و مسلم با اسناد این دو به مقداد بن عمرو آمده است که او گفت: ای رسول خدا! چگونه حکم می کنید، اگر من به مردی از کافران برخورد کردم و با هم به نبرد پرداختیم پس یکی از دستان من را با شمشیر قطع کرد سپس از نزد من فرار کرد و بر بالای درختی رفت و گفت: من به خاطر خدا مسلمان شدم، آیا ای رسول خدا بعد از این گفتار می توانم او را به قتل برسانم؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) جواب دادند: او را نکش، پس اگر او را کشتی، او قبل از قتل در جایگاه تو قرار می گیرد؛ و تو در جایگاه او قرار می گیری قبل از آنکه مسلمان شود.

مراد از این حدیث آن است که: اگر او را بکشی، تو با کشتن او در زمره ی کافران قرار می گیری و او که مسلمان شده است در جایگاه و منزلت تو قرار

ص: 16

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 1474، ح 3794 و ج 6، ص 2518، ح 6472؛ صحیح مسلم ج 1، ص 95، ح 155، کتاب الإیمان.

می گیرد قبل از اینکه او را بکشی.

5- وأخرج البخاري في باب بعث عليّ (عليه السلام) وخالد إلى اليمن: أنّ رجلاً قام فقال: يا رسول الله، اتق الله، فقال (صلى الله عليه وآله): ويلك ألسنتُ أحقُّ أهل الأرض أن يتقي الله؟

فقال خالد: يا رسول الله ألا أضرب عنقه؟

قال (صلى الله عليه وآله): لا، لعله أن يكون يصلي. (1)

بخاری در باب فرستادن علی (علیه السلام) و خالد به یمن گوید: مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. رسول در پاسخ او گفت: وای بر تو آیا من سزاوارترین اهل زمین نیستم که تقوای الهی را مراعات کنم؟

خالد گفت: ای رسول خدا! آیا اجازه می فرمایید گردن او را بزنم؟

پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمودند: نه، شاید او از نمازگزاران باشد. (یعنی مسلمان باشد). 6- وأخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما عن أسامة بن زيد، قال: بعثنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى الحُرَقَةِ، فصَبَّحْنَا القوم فهزمناهم، ولحقْتُ أنا ورجل من الأنصار رجلاً منهم، فلَمَّا غَشِيَنَا، قال: لا إله إلا الله، فكفَّ الأنصاري عنه، فطعنته برمحٍ حتى قتلتُه، فلَمَّا قدمنا، بلغ النبي (صلى الله عليه وآله) ذلك، فقال: يا أسامة، أقتلته بعد ما قال: لا إله إلا الله؟ قلت: كان مُتَعَوِّدًا. قال: فما زال يكررها حتى تمنيت أني لم أكن أسلمتُ قبل ذلك اليوم. (2)

بخاری و مسلم در دو کتابشان از اسامه بن زید نقل می کنند که گفت: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) ما را در نبردی به سرزمین حُرَقَه فرستاد، صبحگاهان با کافران نبرد کردیم و آنان را شکست دادیم. من و مردی از انصار به مردی از کافران رسیدیم پس آن هنگام که او را به زمین زدیم گفت: لا إله إلا الله. انصاری از او دست کشید ولی من با نیزه ام به او زدم و او را کشتم، آن هنگام که به مدینه بازگشتیم گزارش کار من به پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) رسید، پس به من گفت: ای اسامه! آیا بعد از

ص: 17

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 1581، ح 4094.

2- صحیح بخاری، ج 4، ص 1555، ح 4021 و ج 6، ص 2519، ح 6478؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 97، ح 158 و 159، کتاب الإیمان.

اینکه گفت لا إله إلا الله او را کشتی؟! پاسخ گفتم: او می خواست خود را از کشته شدن نجات دهد و مکرر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سؤال را تکرار کرد تا اینکه من آرزو کردم قبل از آن روز (روز قتل) مسلمان نشده بودم.

ظاهر روایت مذکور آن است که: اسامه آرزو کرده است که ای کاش در آن روز مسلمان نبوده و به این قتل اقدام نکرده بود، چرا که این قتل باعث حبیط اعمال صالحه ی او می شود و همچنین اسامه از این خوف دارد که این عمل او مورد مغفرت الهی واقع نشود، لذا آرزو می کرده که بعد از آن روز مسلمان تا این عملش داخل شود در کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) گردد که فرمود: الإسلام یجب ما قبله. (1) یعنی اسلام گناهان قبلیش را از بین می برد.

7- بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) سرية عليها أسامة بن زيد إلى بني ضمرة. فلقوا رجلاً منهم يدعى مرداس بن نهيك معه غنم له، وجمل أحمر، فلما رأهم أوى إلى كهف حبل واتبعه أسامة، فلما بلغ مرداس الكهف، وضع فيه غنمه ثم أقبل إليهم فقال: السلام عليكم، أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، فشدّ عليه أسامة فقتله من أجل جملة وغنمه... فلما أكثروا عليه رفع (صلی الله علیه و آله) رأسه إلى أسامة فقال: كيف أنت ولا- اله إلا الله...؟ فقال: يا رسول الله إنما قالها متعوّذاً تعوّذ بها. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): هلاً شققت عن قلبه فنظرت؟ فأنزل الله خبر هذا؛ وأخبر إنمّا قتله من أجل جملة وغنمه. (2)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید به سمت قبیله بنی ضمیره فرستاد. پس با مردی از این قبیله که مرداس بن نهیک نامیده می شد و به همراه او گله گوسفندی و شتری قرمز موی بود برخورد کردند، وقتی مرد ایشان را دید به غار حبل پناه گرفت. اسامه به دنبال او رفت هنگامی که مرداس به غار رسید و گله گوسفندانش را در آن قرار داد، به نزد سپاه اسلام آمد و به آنان گفت: درود بر شما، من شهادت می دهم به اینکه خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و

ص: 18

1- سنن بیهقی، ج 9، ص 206، ح 18290؛ بغية الرائد في تحقيق مجمع الزوائد، ج 9، ص 586، ح 15890؛ و در صحیح مسلم، ج 1، ص 112، ح 192، کتاب الإیمان با لفظ «یهدم ما قبله» آمده است.

2- الدر المنثور، ج 2، ص 357؛ مجمع البیان، ج 3، ص 149.

محمد رسول و فرستاده ی خدا است، پس اسامه به او حمله ور شد و او را کشت، تا شتر و گله گوسفندانش را تصرف کند... وقتی این عمل برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه نقل شد، سرش را بالا آورد و به اسامه فرمود: چگونه تو او را به قتل رساندی در حالی که می گفت: لا إله إلا الله؟! اسامه پاسخ گفت: ای پیامبر خدا، او از ترس کشته شدن به توحید شهادت داد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا تو قلب او را شکافتی و آنچه در قلب و نیت او بود، دیدی؟ پس خدا این آیه را نازل کرد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (1)؛ یعنی: و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگوئید: مؤمن نیستی. و خداوند خبر داد که اسامه او را به خاطر گرفتن شتر و گله گوسفندانش به قتل رسانده است.

8- أخرج البخاري في الصحيح عن ابن عباس رضي الله عنهما أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال لمعاذ بن جبل حين بعثه إلى اليمن: إنك ستأتي قوماً أهل كتاب، فإذا جئتهم فادعهم إلى أن يشهدوا أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، فإن هم أطاعوا لك بذلك، فأخبرهم أن الله قد فرض عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة، فإن هم أطاعوا لك بذلك، فأخبرهم أن الله قد فرض عليهم صدقة، تؤخذ من أغنيائهم فترد على فقرائهم، فإن هم أطاعوا لك بذلك، فأياك وكرائم أموالهم، (2) الحديث.

بخاری در کتابش از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به معاذ بن جبل آن هنگام که او را به سمت یمن روانه کرد فرمود: به راستی تو در نزد گروهی می روی که اهل کتاب هستند، پس آنگاه که پیش تو آمدند آنان را به اینکه گواهی بدهند به «لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله»؛ یعنی: خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد فرستاده ی خدا است، دعوت کن. پس اگر این شهادتین را ادا کردند به آنان خبر ده که پروردگار بر آنان در هر شبانه روز پنج نماز واجب کرده، پس اگر اطاعت نمودند به ایشان خبر ده که پروردگار پرداخت

ص: 19

1- سوره نساء، آیه 94.

2- صحیح بخاری، ج 2، ص 544، ح 1425 و ج 4، ص 1580، ح 4090.

زکات را در اموال آنان واجب کرده است، از ثروتمندان آنان زکات را دریافت و در بین فقرای آنان توزیع می‌کند، پس اگر ایشان تورا اطاعت کردند، از تصرف در اموالشان به شدت پرهیز.

بنابراین هرگاه به گفتن شهادتین و پذیرش نماز و زکات؛ اموال گویندگان، محترم اعلام شود به طریق اولی جان‌ها و نوامیس آنان محترم خواهد بود.

9- عن ابن مسعود عن رسول الله (صلى الله عليه وآله): إذا انتزع أحدكم الرمح إلى رجل فکان سنانه عند ثغرة نحره فقال لا إله إلا الله فليدفع عنه الرمح. (1)

ابن مسعود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمودند: هرگاه یکی از شما نیزه‌ی خود را به طرف مردی بگیرد، پس آنگاه که سر نیزه‌ی او در کنار گلوی آن مرد قرار گرفت و او لا إله إلا الله گفت، پس می‌بایست نیزه‌ی خود از گلوی او بردارد. یعنی جان او با گفتن لا إله إلا الله در امان خواهد بود.

10- عن أبي هريرة عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) في حديث متواتر: أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأني رسول الله فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله. (2)

ابوهریره در حدیثی متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: امر شدم با مردم نبرد کنم تا به یگانگی خدا و اینکه من فرستاده‌ی اویم اقرار کنند، پس هرگاه چنین گفتند جان‌ها و دارایی‌هایشان از تعرض من در امان است، مگر تخلفی کرده باشند و من آنان را به حق مجازات کنم و البته حسابشان بر عهده‌ی خداوند سبحان است.

خواننده‌ی محترم از این ده روایت که نمونه‌ای برگرفته از روایات متعددی است که در این مورد و معنای پذیرش اسلام وجود دارد به خوبی درمی‌یابد که

ص: 20

1- کنز العمال، ج 1، ص 87، ح 369، به نقل از معجم اوسط طبرانی و حلیة الأولیاء از حافظ ابونعیم اصفهانی.

2- کنز العمال، ج 1، ص 88، ح 373، به نقل از سنن بیهقی.

احدی حق ندارد گوینده ی کلمه ی لا إله إلا الله را کافر بخواند و به جان و ناموس و مال او تعرض پیدا کند، در حالی که متأسفانه اساس اندیشه ی وهابیان بر تکفیر مسلمین بنا نهاده شده و از این روی است که هر جا پای وهابیت باز شده، ارمغانی به جز قتل و جنایت و خونریزی و برادرکشی و تجاوز به اعراض و نوامیس و اموال دیگران به همراه نداشته است. به همین جهت اینجانب در دروس کلام و عقائد در پایان بحث توحید به مناسبت متعرض به بحث شرک شدم و از آنجا به نقد اندیشه ی وهابیت در طی چهل و دو جلسه از تاریخ 29 بهمن 1391 الی 12 آبان 1392 پرداختم.

آنچه در این دفتر در مقابل خواننده ی عزیز قرار دارد تحریر این دروس است که به خامه ی توانای حجة الإسلام آقای شیخ محمود صادقی، به نگارش درآمد و توسط حجة الإسلام آقای شیخ مصطفی اله دادی دستجردی، ویرایش شد، بدین وسیله از هر دو بزرگوار تشکر و قدردانی می کنم و متذکر می شوم که صوت این دروس بر روی سایت اینجانب به آدرس Alnajafi.ir در قسمت دروس کلام و عقائد با عنوان «شرک و نقد وهابیت» بارگذاری شده و خوانندگان محترم در فهم بهتر این دفتر می توانند به آن مراجعه کنند.

امید است مورد رضایت پیامبر خاتم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت گرامیش (علیهم السلام) قرار گیرد و موجب روشن اندیشی مسلمین گردد، بمحمد و آله (علیهم السلام).

غره ی جمادی الآخری 1443

14 دی 1400

اصفهان - هادی نجفی

ص: 21

فصل اول: شرک

اشاره

ص: 23

راه رسیدن به توحید، شناخت و نفی شرک می باشد

رسیدن به توحید ناب جز با شناخت شرک و کنار گذاشتن همه ی اقسام جلی و خفی آن امکان پذیر نمی باشد؛ چراکه شرک ریشه ی اصلی همه ی انحرافات می باشد و با شناخت آن می توان به خوبی معنای توحید را درک نمود. (1)

خداوند در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (2) بی تردید شرک ستمی بزرگ است و در آیات دیگر نیز تصریح می کند که شرک مورد بخشش الهی واقع نمی شود چنانچه می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) (3) مسلماً خدا اینکه به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.

اهمیت شناخت از شرک در کلام امام صادق (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که می فرماید: «انّ بنی امیة اطلقوا للناس تعلیم الایمان، ولم یطلقوا تعلیم الشرک لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه» (4)

بنی امیة مردم را برای شناخت ایمان و مفاهیم مرتبط با آن همانند توحید و امثال آن آزاد می گذاشتند، اما تعلیم شرک و مفاهیم آن برای مردم آزاد نبود تا بدانند شرک چه

ص: 25

1- الاشیاء انما تعرف بأضدادها.

2- سوره لقمان، آیه 13.

3- سوره نساء، آیات 48 و 116.

4- کافی، ج 2، ص 415. در سند این روایت سفیان بن عیینه وجود دارد که فردی عامی است و توثیقی ندارد و تضعیف شده اما از آنجایی که مطلبی در مخالفت، عامه بیان می کند، اشکالی بر آن وارد نیست.

معنایی دارد و مشرک کیست و اقسام آن کدام است. دلیل این امر آن است که آنها مردم را به طرف شرک و مصادیق آن دعوت می کردند و مردم متوجه این موضوع نبودند.

به عنوان مثال، یکی از مصادیق شرک ایستادن در مقابل امام عادل و معصوم می باشد که نه تنها شرک است، بلکه کفر بالله محسوب می شود.

از آنجایی که معاویه می خواهد با علی بن ابیطالب (علیه السلام) بجنگد و جنگ با ایشان به معنای کفر و خروج از اسلام است، پس مردم نباید معنای شرک و کفر را متوجه بشوند. زیرا اگر مردم متوجه این حقیقت می شدند، هرگز معاویه را همراهی نمی کردند و با امام معصوم (علیه السلام) وارد جنگ نمی شدند و این فجایع در دنیای اسلام به وجود نمی آمد.

به همین جهت لازم است پیرامون شرک مباحثی ذکر شود تا در دام آن گرفتار نشویم و معنای توحید را بهتر و دقیق تر متوجه گردیم.

معنای شرک و انواع آن

اشاره

شرک در اصطلاح دینی به معنای شریک قرار دادن موجود دیگری با خدای بزرگ در یکی از مقامات و شئون مخصوص به آفریننده عالم است. (1)

شرک دارای انواع و شعبه هایی می باشد که عبارتند از:

الف) شرک در ذات

شرک ذاتی به این معناست که در عالم امکان، قائل به دو خدا یا بیشتر بشویم. به عنوان مثال بگوییم یک خدای نور و خیر و خوبی داریم و در مقابل آن خدای ظلمت و شرّ و بدی را قرار دهیم و یا می توان قائل به سه خدا شد که مسیحیان آن را ترویج می نمایند و از آنها به: اب، ابن و روح القدس تعبیر می کند.

ص: 26

1- (بحار الأنوار، ج 1، ص 184، باب 13، ح 2) فی حدیث طویل، سئل الزندیق فما الشرک؟ قال الصادق (علیه السلام) الشرک أن یضم إلی الواحد الذی لیس کمثله شیء آخر... .

ب) شرک در صفات ذاتی

در بین مذاهب متعدد کلامی، در صفات ذاتی خداوند اختلاف نظر وجود دارد. اشاعره معتقدند که صفات باری تعالی در کنار ذات او، قدیم می باشند و صفات ذاتی غیر از ذات و زائد بر آن می باشد. بر طبق این نظریه ایشان قائل به قدمای هشتگانه می باشند که با ضمیمه ذات باری تعالی، معتقد به نه قدیم می شوند. معتزله، قائل به تعطیل و نفی صفات ذاتی هستند و بزرگان و علمای کلام از امامیه معتقد به عینیت صفات ذاتی با ذات می باشند.

ج) شرک در صفات فعل

ابتلای به شرک، غالباً در صفات فعلی خدای سبحان صورت می گیرد؛ صفاتی مثل خالقیت، رزاقیت و ربوبیت به گونه ای که اگر شخصی این صفات را به غیر خدا نسبت بدهد، مشرک در صفات فعل خدا می باشد.

د) شرک در عبادت

شرک در عبادت آن است که خداوند را در ذات و در صفات و افعال یگانه می داند، اما در مقام عبادت، اشیاء و یا اشخاص و به طور کلی غیر خدا را نیز شریک کند؛ چنانچه قرآن به صراحت به آن اشاره می کند و می فرماید: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (1) و اگر از آنها سؤال کنی: آسمان ها و زمین را چه کسی خلق کرده است؟ قطعاً می گویند: خدا.

بنابر آیه مذکور پس اعراب جاهلی اقرار به وجود خالق و آفریدگار برای عالم هستی داشتند مگر اینکه در مقام پرستش، بت ها را نیز به عنوان نمایندگان الهی که دارای مقام قربی به درگاه الهی (2)

و شفیع نزد پروردگارند محسوب می نمودند. (3)

ص: 27

1- سوره زمر، آیه 38.

2- سوره زمر، آیه 3.

3- سوره یونس، آیه 18.

از مصادیق بارز آن ریا می باشد که نوعی شرک عملی است و در روایات معصومان (علیهم السلام)، شرک اصغر نامیده شده است. (1)

کاربرد واژه شرک در قرآن

در قرآن واژه شرک در مقابل واژه ایمان قرار گرفته است، و به طور مطلق بر بت پرستی حمل نمی شود، تا بتوان گفت در هر آیه ای واژه شرک بیان گردید، منظور بت پرستان هستند. زیرا در قرآن کریم افزون بر اطلاق شرک بر ملحد و بت پرست، این واژه بر اهل کتاب و برخی از مؤمنان نیز اطلاق شده است.

قرآن در مورد اهل کتاب - یهود و نصاری - تعبیر به مشرک می کند و می فرماید: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يَصَدِّهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ). (2)

و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست. آن سخنی است که آنها بر زبانشان می آورند، شبیه سخنان کافران پیش از آنها است. خدا آنها را بکشد، چگونه از راه حق برمی گردند. آنها علماء و راهب های خود و مسیح پسر مریم را، غیر از خدا، اربابانی قرار می دهند، در حالیکه دستور نداشتند جز خدای یکتا را که معبودی جز او نیست پرستند. پاک و منزّه است خدا از آنچه آنها شریک او قرار می دهند.

ص: 28

-
- 1- (بحار الانوار، ج 69، ص 266). قد روی عن النبي (صلى الله عليه وآله) انه قال انّ اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قيل و ما الشرك الاصغر يا رسول الله؟ قال الرياء قال يقول الله عزوجل يوم القيامة اذا جازى العباد بأعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم تراؤن في الدنيا هل تجدون عندهم ثواب اعمالكم.
 - 2- سوره توبه، آيات 30 و 31.

قرآن کریم حتی پا را فراتر نهاده و برخی از مؤمنان را مشرک معرفی می نماید: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (1) و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی آورند جز این که مشرک می باشند.

ادات نفی و اثبات موجود در آیه دلالت بر حصر می کند و می گوید: اکثر مؤمنان به خدا مشرک هستند و گرفتار شرک می باشند هر چند خودشان متوجه نیستند و خود را موحد می دانند.

اقسام مشرک از دیدگاه قرآن

اشاره

به طور کلی قرآن، افراد مشرک را به دو گروه تقسیم می نماید:

الف) مشرک حقیقی

آنان افرادی هستند که حقیقتاً مشرک می ورزند و احکام فقهی از قبیل طهارت و نجاست، جواز و عدم جواز ازدواج، اکل ذبیحه و ارث بر آنها مترتب می شود.

کافران و بت پرستان در جاهلیت قبل از ظهور اسلام، جزء این گروه می باشند و در آیات فراوانی از آنها به عنوان مشرک یاد کرده است.

خداوند متعال در ابتدای سوره توبه می فرماید: (أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ) (2) قطعاً خدا و پیامبر او از مشرکین بیزار می باشند.

خداوند متعال این گروه مشرک را نجس معرفی می نماید و می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا). (3)

و حتی دستور قتل ایشان را صادر می نماید: (فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) (4) مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید.

ص: 29

1- سوره یوسف، آیه 106.

2- سوره توبه، آیه 3.

3- سوره توبه، آیه 28.

4- سوره توبه، آیه 5.

اگر به شأن نزول سوره براءت (توبه) رجوع شود، این آیات خطاب به مشرکین و بت پرستان مکه نازل گردیده است که تبلیغ و بیان آن بر عهده ی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه الصلاة والسلام) بوده است که از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مأمور شدند به مشرکین قریش و بت پرستان مکه براءت و بیزاری خدا از ایشان را اعلام کند و آیات نازل را برایشان تلاوت نماید. (1)

ب) مشرک وصفی

گروهی از مشرکین که اعمال و عقاید شرک آلودی دارند اما احکام فقهی خاص بر آنها حمل نمی شود؛ مانند فرد ضعیف الایمانی که شهادتین را می گوید و مسلمان است اما در عین حال عقاید و اعمال شرک آلودی دارد و موصوف به شرک می باشد.

در دنیای امروز، در کشورهای جنوب شرقی آسیا مشاهده می شود که هنوز بت پرستی رواج دارد و حتی به عنوان دین غالب در یک کشور معرفی می گردد و میلیون ها نفر از آن تبعیت می نمایند که جای بسی تأسف است.

در این میان اهل کتاب باقی می ماند که خداوند در آیات 30 و 31 سوره توبه آنها را مشرک معرفی نموده است.

در ابتدای سوره ی بینه خداوند متعال می فرماید: (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) (2) کفار از اهل کتاب و مشرکین از دین خود منفک نمی شوند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید.

طبق این آیات ممکن است اهل کتاب را مشرک اسمی و حقیقی نامید، مگر اینکه اهل کتاب احکام خاص خودشان را دارا می باشند و در باب طهارت و نجاست و ازدواج احکام خاصی برای آنها وجود دارد البته از ذبیحه ایشان

ص: 30

1- مجمع البیان، ج 5، ص 6؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 282؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 72.

2- سوره بینه، آیه 1.

نمی توان استفاده نمود و در باب توارث نیز اهل کتاب از مسلمان ارثی نمی برد. (1)

مفاهیم متقارب و نزدیک به شرک

اشاره

مفاهیم و مصطلحاتی در قرآن وجود دارد که متقارب و نزدیک به شرک است و در مواردی نیز ملحق به شرک می گردد، هر چند غیر از شرک اصطلاحی می باشند. شناسایی این مفاهیم برای درک بهتر مفهوم شرک صورت می گیرد.

این مفاهیم عبارتند از:

1- کفر

2- الحاد

3- نفاق

1. کفر

معنای لغوی و اصطلاحی کفر

کفر در لغت به معنای پوشاندن و پنهان کردن می باشد. در لغت عرب به هر کس که چیزی را بپوشاند و پنهان نماید، کافر می گویند. زارع و کشاورز را کافر می نامند، چراکه بذر و دانه را در زمین پنهان می کند. همچنین شب را به جهت اینکه در آن اشیاء دیده نمی شود و پنهان می گردد، کافر می گویند. انسان ناسپاسرا کافر می نامند، زیرا نعمت های الهی را نادیده گرفته و پنهان می کند و

ص: 31

1- صاحب کتاب توحید در قرآن، ص 572 و 573 می فرماید: قرآن کریم گاه اهل کتاب را مشرک می داند (سوره توبه، آیات 30 و 31) و گاه اهل کتاب را در مقابل مشرکان قرار می دهد: (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) (سوره بینه، آیه 1) کافران اهل کتاب و مشرکان رها نمی شوند تا دلیلی آشکار برایشان بیاید (هرگز جامعه آنها بدون پیامبر الهی نبوده است). شاید بتوان در وجه جمع آیات یاد شده چنین گفت که آنجا که عنوان مشرک بر اهل کتاب اطلاق شده مراد شرک وضعی است که با توحید و اقرار به نبوت پیامبرشان منافات ندارد و آنجا که عنوان مزبور در مقابل اهل کتاب قرار گرفته - چون مقابله و تفصیل قاطع شرک است - مقصود شرک اسمی است. در اینجا اهل کتاب از گروه های اسمی مشرک مانند ملحد و بت پرست نیستند.

اما در اصطلاح، به کسی که منکر مبدأ و یا معاد و یا هر دوی آنها بشود، کافر گفته می شود. و نیز اگر کسی نبوت پیامبر خاتم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) را انکار نماید، کافر نامیده می شود. (1)

وجوه کفر از دیدگاه قرآن

اشاره

امام صادق (علیه السلام) وجوه کفر در قرآن را بیان نموده است. (2) ابی عمرو الزبیری (3)

می گوید به امام صادق (علیه السلام) گفتم: مرا از وجوه کفر در کتاب خداوند عزوجل آگاه ساز.

ایشان فرمودند: «الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه: فمنها کفر الجحود و الجحود علی وجهین. و الکفر بترک ما امر الله. و کفر البراءة و کفر النعم» کفر در کتاب خدا بر پنج قسم می باشد: کفر انکاری که خود بر دو قسم می باشد. و کفر به وسیله ترک آنچه خداوند امر کرده است. و کفر برائت و کفر نعمت ها.

امام (علیه السلام) در ادامه به بیان و تشریح اقسام کفر می پردازد.

الف) انکار مبدأ و معاد یا انکار ربوبیت

این قول کسانی است که می گویند: پروردگاری وجود ندارد و بهشت و جهنمی در کار نیست. این کلام دو گروه از زنداقه می باشد که به آنها دهری مذهب می گویند. ایشان معتقدند: (وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) (4) ما را دهر هلاک می کند - دهریه همان کسانی هستند که امروز از آنها به مادی گرها تعبیر می شود و پیرو مسلک مادی و مسلک ماتریالیسم می باشند - این گروه دینی برای خود از روی

ص: 32

1- قاموس قرآن، ج 6، ص 122 (نقل به معنا).

2- کافی، ج 4، ص 149، ح 1.

3- ابی عمرو الزبیری توثیقی ندارد؛ در نتیجه، حدیث از حیث سند ضعیف است اما از آنجایی که در آن استدلال به آیات قرآن آمده و مشکلی ندارد.

4- سوره جاثیه، آیه 24.

سلیقه و پسند خویش، بدون بررسی و تحقیق و کاوش در اطراف آنچه که می گویند مقرر داشته اند و خداوند درباره ایشان می فرماید: (إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (1) و در سوره بقره می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (2) که مقصود، کفر نسبت به توحید و شناسایی خدای متعال است.

(ب) انکار آگاهانه حق یا انکار با وجود معرفت

انکار آگاهانه بدین معنا است که منکر، حق و حقیقت را می شناسد و مطلب نزد او ثابت است اما حقیقت را انکار می کنند. خداوند تبارک و تعالی درباره ایشان می فرماید: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) (3) با آنکه دل هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

و در آیه دیگری می فرماید: (وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (4) و آنها قبل از این به خود وعده ی پیروزی بر کفار را می دادند، با این همه وقتی آنچه را که می شناختند نزد آنها آمد و به آنها داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

در تفسیر عیاشی ذیل این آیه شریفه از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است که یهودیان در کتاب هایشان محل هجرت پیامبر آخر الزمان را یافتند و در جستجوی آن مکان به مدینه آمدند و در آنجا ساکن شدند اما زمانی که وجود نازنین رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) مبعوث به رسالت گردید، یهود با آنکه حقیقت را می دانستند، به رسالت ایشان کافر گردیدند و آن را انکار کردند. (5)

ص: 33

1- سوره جاثیه، آیه 24.

2- سوره بقره، آیه 6.

3- سوره نمل، آیه 14.

4- سوره بقره، آیه 89.

5- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 49.

ج) کفران و نادیده گرفتن نعمت ها

خداوند تبارک و تعالی از زبان حضرت سلیمان (علیه السلام) حکایت می کند: (هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَبْزُكُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ) (1) این نعمت، از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاس. و هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هر کس ناسپاسی کند به تحقیق پروردگارم بی نیاز و کریم است.

آصف بن برخیا با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه ی سبا را در چشم بهم زدنی نزد حضرت سلیمان (علیه السلام) حاضر کرد. هنگامی که حضرت سلیمان (علیه السلام) تخت را نزد خود مستقر دید، زبان به شکر پروردگار گشود و این جملات بر زبان او جاری گشت.

در آیه دیگری خداوند متعال می فرماید: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (2) اگر شکر کنید، حتماً نعمتتان را زیاد می کنم و اگر کفران کنید، قطعاً عذاب من سخت است و می فرماید: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) (3) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و از من تشکر کنید و کفران نکنید.

به طور کلی کفران نعمت به معنای نادیده گرفتن داده های خداوند و استفاده نکردن از آنها می باشد.

د) ترک و انجام ندادن اوامر الهی

خداوند تبارک و تعالی درباره ترک آنچه بدان دستور داده است می فرماید: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ سَاهُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ

ص: 34

1- سوره نحل، آیه 40.

2- سوره ابراهیم، آیه 7.

3- سوره بقره، آیه 152.

بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(1).

و زمانی که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از شهراهایتان بیرون نکنید، سپس شما به این پیمان اقرار کردید و شاهد آن بودید. سپس همین شما، آنهایی هستید که یکدیگر را می کشتید و جمعی از خودتان را از شهراهایتان بیرون می کنید و علیه آنها به گناه و دشمنی کمک می کنید و اگر آنها را به عنوان اسیر برایتان بیاورند، از آنها برای آزادیشان فدیة می خواهید و حال آنکه بیرون کردن آنها از شهرشان بر ای شما حرام بوده است. آیا شما به بعضی از مطالب کتاب ایمان دارید و به بعضی دیگر کافرید؟ آیا جزای کسی که از شما آن کارها را بکند، چیزی جز خواری و پستی در زندگی دنیا هست؟! و اینان در روز قیامت به سخت ترین عذاب تحویل داده می شوند و خدا از آنچه که می کنید، غافل نیست.

خداوند جلّ و اعلیٰ در این آیات، بنی اسرائیل را به واسطه ترک آنچه که به آنها فرمان داده است، کافر دانسته و با آنکه نسبت ایمان به آنها داده است، اما ایمان را از آنها نپذیرفته است و آن را سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و خواری در دنیا و شدیدترین عذاب ها در آخرت را برای ایشان مقرر فرموده است.

خدای تعالی در سوره مبارکه آل عمران می فرماید: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)(2) و بر عهده ی مردم است که برای خدا البتّه آنهایی که توانایی و استطاعت دارند، به سوی خانه ی خدا بروند و کسی که کافر شود، بداند که قطعاً خدا از همه ی مردم جهان بی نیاز است.

بر طبق این آیه کسی که حج واجب را ترک نماید، کافر می باشد.

ص: 35

1- سوره بقره، آیات 84 و 85.

2- سوره آل عمران، آیه 97.

در بعضی از آیات قرآن کفر به معنای براءت آمده است. خداوند عزوجل از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) حکایت می کند: (كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ) (1) و به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه ی همیشگی است تا اینکه فقط به خدا ایمان آورید.

در این آیه «کفرنا بکم» به معنای «تبرانا منکم» می باشد یعنی ما از شما بیزاری و براءت می جویم.

خداوند تبارک و تعالی از زبان ابلیس کلامی را بیان می کند که او در روز قیامت از دوستان آدمی زاده ی خود ابراز بیزاری و براءت می کند و می گوید: (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ) (2) قطعاً من بدانچه پیش از این با من در [کار یا طاعت خداوند] شریک گشتید، کافر شدم.

خداوند در سوره عنکبوت نیز از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: (إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا) (3) جز این نیست که غیر خدا بت هایی را برای دوستی بین خودتان در زندگی دنیا گرفته اید سپس روز قیامت بعضی از شما به بعضی دیگر کافر می شود و بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت می کند.

در اینجا «یکفر بعضکم ببعض» بدین معناست که عده ای از عده ی دیگر ابراز بیزاری و براءت می کنند. (4)

ص: 36

1- سوره ممتحنه، آیه 4.

2- سوره ابراهیم، آیه 22.

3- سوره عنکبوت، آیه 25.

4- عن ابی عمرو الزبیری عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: قلت له: اخبرنی عن وجوه الکفر فی کتاب الله عزوجل؟ قال: الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه: فمنها کفر الجحود والجحود علی وجهین و الکفر بترک ما امرالله و کفر البراءة و کفر النعم. فاما کفر الجحود فهو الجحود بالرَبوبیة وهو قول من یقول: لاربّ ولا جنة ولا النار وهو قول صنفین من الزنادقة یقال لهم الدهریة وهم الذین یقولون: (وما یهلکنا الا الدهر) و هو دین وضعوه لانفسهم بالاستحسان علی غیر تثبت منهم ولا تحقیق لشیء مما یقولون قال الله عزوجل: ان هم الا یظنون ان ذلك كما یقولون وقال ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون یعن بتوحید الله تعالی فهذا احد وجوه الکفر. واما الوجه من الجحود علی معرفة وهو ان یجحد الجاحد وهو یعلم انه حقّ قد استقرّ عنده وقد قال الله عزوجل: وجحدوا بها واستیقنوا انفسهم ظلماً و علواً وقال الله عزوجل وكانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین فهذا تفسیر وجهی الجحود. والوجه الثالث من الکفر، کفر النعم وذلك قوله تعالی یحکی قول سلیمان (علیه السلام) ، هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم. وقال لئن شکرتم لازیدنکم ولنن کفرتم ان عذابی لشدید وقال فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا- تکفرون والوجه الرابع من الکفر ترک ما امرالله عزوجل به وهو قول الله عزوجل واذا اخذنا ميثاقتکم لا تسفکون دماءکم ولا- تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم واتم تشهدون ثم انتم هولاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وان یأتوکم اساری تقادوهم وهو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض

فما جزاء من يفعل ذلك منكم فكفرهم بترك ما امر الله عزوجل به ونسبهم الى الايمان ولم يقبله منهم ولم ينفعهم عنده فقال فما جزاء من يفعل ذلك منكم الأخرى فى الحياة الدنيا و يوم القيامة يردون الى اشدّ العذاب وما الله بغافل عما تعملون والوجه الخامس من الكفر كفر البراءة وذلك قوله عزوجل يحكى قول ابراهيم (عليه السلام) : كفرنا بكم و بدأ بيننا و بينكم العداوة والبغضاء ابدأ حتى تؤمنوا بالله وحده يعنى تبرأنا منكم وقال يذكر ابليس و تبرئته من اوليائه من الانس يوم القيامة: انى كفرت بما اشركتمون من قبل . وقال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بينكم فى الحياة الدنيا ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا يعنى يتبرء بعضكم من بعض . (كافى، ج4، ص149، ح1)

اگر شیعه معتقد است که نسبت به دشمنان امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) کافر هستیم به معنای برائت و ابراز بی‌زاری از آنها است.

به طور کلی از دیدگاه فقهی، کافر به کسی گفته می‌شود که خداوند و رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) و معاد و یا یکی از این سه را قبول نداشته باشد که در آن صورت صرفاً احکام فقهی خاص مانند طهارت، نجاست، جواز و عدم جواز ازدواج و مسائل مربوط به آن برای او ثابت می‌شود.

ص: 37

معنای لغوی و اصطلاحی الحاد

الحاد در لغت به معنای انحراف از وسط و میل به کنار است و عرب به کسی که در جاده می رود و منحرف به سمت گوشه ی جاده می شود ملحد می گوید.

الحاد در اصطلاح به معنای انحراف از توحید و میل به شرک می باشد و اگر کسی از صراط مستقیم الهی و از توحید انحراف پیدا کند و به طرف شرک برود، ملحد نامیده می شود. (1)

قرآن کریم کسانی که اسماء و صفات الهی را به غیر خدا نسبت می دهند، ملحد می داند و می فرماید: (وَدَّرُوا الَّذِينَ يَلْحُدُونَ فِي أَسْمَائِهِ) (2) و کسانی را که اسماء خدا را به الحاد می کشانند، به حال خود وا بگذارید.

شیخ صدوق (رحمة الله) در کتاب توحید روایتی را از امام رضا (علیه الآف التحية والسلام) بیان می کند که ایشان در توضیح معنای توحید می فرماید: «من قال حَتَّى مَ فَقَدَ غِيَّاهُ وَمَن غِيَّاهُ فَقَدَ غَايَاهُ وَمَن غَايَاهُ فَقَدَ جَزْأَهُ وَمَن جَزْأَهُ فَقَدَ وَصْفَهُ وَمَن وَصْفَهُ فَقَدَ أَلْحَدَ فِيهِ لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بَانْغِيَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَجْدِيدِ الْمَحْدُودِ» (3)

کسی که بگوید خداوند تا کجا و برای چه مدتی می باشد؟ خدا را مدت دار نموده و کسی که او را مدت دار کند برای او پایانی فرض کرده و کسی که برای او پایانی فرض کند او را جزء جزء نموده و کسی که او را جزء جزء بداند او را توصیف کرده و کسی که او را توصیف نماید درباره او کفر ورزیده است. خداوند با دگرگونی مخلوقات تغییر نمی کند و با مرز داشتن و محدود شدن آنها محدود نمی شود.

در این روایت اعتقاد به زیادت صفات بر ذات به عنوان الحاد معرفی شده است و باورمند به آن منحرف از صراط مستقیم در توحید می باشد.

ص: 38

1- قاموس قرآن، ج 6، ص 182 (نقل به معنا).

2- سوره اعراف، آیه 180.

3- التوحید، ص 36 و 37.

به طور کلی الحاد به دو صورت تصوّر می شود:

1. الحاد در جهت افراط؛ به نحوی که شخص ملحد چند خدا را متصوّر بشود.
2. الحاد در جهت تفریط؛ به نحوی که شخص ملحد معتقد باشد خدایی وجود ندارد و هرگونه ربوبیت در عالم امکان را نفی کند.

3. نفاق

معنای لغوی و اصطلاحی نفاق

واژه نَفَق در لغت به راه زیرزمینی و کانال زیرزمینی گفته می شود. لذا به یکی از ورودی های لانه موش صحرائی که مخفی است، نفاق گفته می شود و به ورودی دیگر که آشکار است قاصعاء، به نحوی که وقتی دشمن از قاصعاء به او حمله کند، از نفاق خارج می شود. (1)

مصطلح نفاق به معنای دو چهره می باشد. کسی که در جمع مؤمنین، خود را مؤمن نشان می دهد اما اگر بر کافرین وارد شود آنجا می گوید: من با شما هستم و کافر می باشم، منافق نامیده می شود و شاید در زمان ما به معنای هزار چهره می باشد. (يَقُولُونَ يَا فَوَهِيمَ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) (2) به زبانشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست. (3)

نفاق از مصادیق بارز شرک است

نفاق، نوعی شرک است و منافق مشرک محسوب می شود و قرآن نیز در آیه زیر به آن دلالت دارد.

ص: 39

1- قاموس قرآن، ج 7، ص 99 (نقل به معنا).

2- سوره آل عمران، آیه 167.

3- قاموس قرآن، ج 7، ص 98.

خدای تعالی گناه شرک را نمی آمرزد چنانچه می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) (1) خدا گناه شرک به او را نمی بخشد ولی کمتر از آن، [هر گناهی] را برای هر کس که بخواهد، می بخشد.

شرک خط قرمزِ غفران الهی است و خدا آن را ظلم بزرگ می شمارد. لذا به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان گوشزد می کند که برای مشرکان درخواست آمرزش نکنند، آنجا که می فرماید: (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُمْ أُصْحَابُ الْجَحِيمِ) (2) پیامبر و آنهایی که ایمان آورده اند، حق ندارند برای مشرکین بعد از آنکه برای آنها روشن شد که آنها اهل جهنم اند از خدا طلب آمرزش کنند، هر چند از خویشان نزدیک آنها باشند.

از سوی دیگر خداوند تبارک درباره افراد منافق به پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنُغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) (3) اگر برای منافقان آمرزش بخواهی یا برای آنها آمرزش نخواهی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی، هرگز خدا آنها را نمی بخشد.

در این آیه از کلمه ی «لَنْ» استفاده شده که نفی ابد را می رساند یعنی خداوند هرگز منافقین را مشمول رحمت خود نمی کند و آنها را نمی بخشد.

از کنار هم قرار دادن آیات سه گانه مذکور می توان نتیجه گرفت که مشرکان و منافقان در حکمِ عدمِ مغفرت، مشترک می باشند.

اشکالی که در اینجا به وجود می آید آن است که: در آیه نخست، [مربوط به شرک]، خداوند عدم آمرزش را منحصر در شرک می داند و می فرماید: فقط یک گناه نابخشودنی وجود دارد و آن شرک است و کمتر از آن هر گناهی که باشد، آمرزیده می شود. این در حالی است که خداوند در مورد منافقین نیز حصری را

ص: 40

1- سوره نساء، آیه 116.

2- سوره توبه، آیه 113.

3- سوره توبه، آیه 80.

قائل گردیده و می فرماید: (فَلَنْ يُغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) (1) خدا هرگز منافقان را نمی بخشد.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: حصر در عدم آمرزش، منحصر به شرک می باشد و نفاق نیز داخل در شرک و از سنخ و مصادیق شرک می باشد و اگر واقعاً لایه های نفاق را عقب بزنیم، درون آن شرک نهفته است و بازگشت نفاق به شرک می باشد.

بنابراین با بررسی مفاهیم شرک، کفر، الحاد و نفاق فهمیده می شود که این عناوین متقارب، بر اعتقاد انسان غیر موحّد اطلاق می شود و مشرک و کافر و ملحد و منافق از جرگه ی توحید خارج و از مغفرت الهی بی نصیب می باشند.

انواع شرک

اشاره

توحید، نور است و شرک، ظلمت است. هر جایی که نور نباشد، در آنجا ظلمت خواهد بود. قرآن کریم لفظ نور را به صورت مفرد استفاده می کند اما ظلمت را به صورت جمع، می آورد.

بنابراین در مقابل توحید و راه مستقیم خدا، کج راه ها و شرک های متعددی وجود دارد که باید شناسایی بشود و از آنها اجتناب و دوری گردد، چرا که شناخت آنها در معرفت توحید ناب مؤثر می باشد.

الف) شرک در ذات

معنای توحید ذاتی

شرک ذاتی در مقابل توحید ذاتی است. اگر کسی معتقد باشد که در عالم هستی یک خدا، یک واجب الوجود و یک غنی بالذات موجود می باشد دارای توحید ذاتی است و اگر عقیده اش این باشد که دو یا چند واجب الوجود و غنی بالذات در عالم هستی وجود دارد، گرفتار شرک در ذات می باشد.

ظاهراً در زمان نزول آیات شریفه ی قرآن، خصوصاً در شبه جزیره ی حجاز

ص: 41

کسی قائل به شرک در ذات نبوده است و تمامی افراد خالقیت جهان هستی و الوهیت را از آن خدای واحد قهار می دانستند. به حَسَب ظاهر امروز هم کسی یافت نمی شود که دو خدای مستقل بالذات و دو غنی بالذات و نامتناهی و بسیط الحقیقه را قبول داشته باشد، زیرا بطلان این اعتقاد واضح می باشد.

معتقد به شرک در ذات، کافر می باشد

بر فرض اگر کسی چنین اعتقادی را داشته باشد، مشرک و کافر خواهد بود و تمامی احکام فقهی شرک و کفر شامل او می شود، اسلام او را شخصی نجس معرفی می کند و حرمت نکاح و حرمت میراث و حرمت استفاده از ذبیحه را برای او ثابت می داند.

به طور کلی شرک در ذات به قدری واضح البطلان است که نه تنها امروز بلکه 1400 سال قبل یعنی در عصر نزول قرآن نیز عرب جاهلی چنین اعتقادی نداشته و خدای یگانه را خالق و آفریننده ی هستی می دانسته است.

(ب) شرک در صفات ذاتی

اعتقاد شیعه درباره صفات ذاتی خداوند

در بین مذاهب متعدد کلامی، در صفات ذاتی واجب اختلاف است. اعتقاد شیعه ی امامیه اثنی عشری این است که صفات ذات خداوند با خود ذات عینیت دارد بدین معنا که صفت ذاتی، عین ذات باری تعالی می باشند.

اعتقاد معتزله درباره صفات ذاتی خداوند

معتزله، از اهل سنت، بر اساس آنچه به آنها نسبت داده شده است قائل به تعطیل و نفی صفات ذاتی هستند.

اعتقاد اشاعره درباره صفات ذاتی خداوند

اشاعره از اهل سنت نیز به زیادتی صفات ذاتی بر ذات اعتقاد دارند. بنابراین ذات خداوند قدیم است و هشت صفت ذاتی قدیم نیز وجود دارد که جدای از ذات خداوند هستند و غیریت با ذات دارند و زائد بر ذات می باشند. لازمه این

اعتقاد، وجود قدمای نه گانه است که شرک در صفات ذات را می رساند.

شرک در صفات ذاتی، موجب خروج از اسلام نمی شود

از آنجا که دانشمندان علم کلام، فقط متوجه ی چنین شرکی می شوند و مردم عادی متوجه و متذکر آن نمی شوند، لذا از این شرک، تعبیر به شرک خفی می شود و قهراً چنین اعتقادی موجب خروج از اسلام نمی شود و بر معتقد به این عقیده از لحاظ فقهی، احکام خاص کفر و شرک بار نمی شود اما در واقع صاحب این اعتقاد مشرک است و شرک در صفات ذاتی دارد - و کم له من نظیر - .

ج) شرک در صفات فعلی و اقسام آن

اشاره

بسیاری از مردم به شرک در صفات فعلی خدای سبحان دچار می شوند که به آنها اشاره می شود.

1. شرک در خالقیت

اشاره

توحید افعالی به این معناست که هیچ خالق و مؤثری در عالم جز خدا نیست «لا مؤثر فی الوجود الا الله تعالی».

این موضوع بسیار دقیق می باشد اما متأسفانه بسیاری از متفکران از فهم عمیق آن در مانده شده و دچار شرک گردیده اند و در خالقیت برای خدا شریک قائل شده اند.

مصادیق شرک در خالقیت

شرک در خالقیت دارای مصادیقی است که به برخی از آنها اشاره می شود.

الف) معتزله از اهل سنت در جمع بین توحید افعالی از یک طرف - یعنی انتصاب تمام افعال به ذات حق - و اراده و اختیار انسان از طرف دیگر، گرفتار شرک گردیده اند.

معتزله می گویند: انسان در افعال خودش کاملاً مستقل و آزاد است و افعالش را خودش خلق می کند و به همین جهت باید پاسخگوی اعمال و رفتار و کردار خود در دنیا باشد.

اگر بپذیریم که انسان افعالش را خودش خلق می کند، جایگاه توحید افعالی در این میان چه خواهد بود؟

بر طبق اعتقاد معتزله توحید افعالی تخصیص می خورد، بدین معنا که هر آنچه در عالم هستی وجود دارد، خداوند آفریده است و خدا خالق آنهاست همانطور که قرآن اشاره می کند (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (1) به غیر از افعال انسان که خود او خالق افعالش می باشد بنابراین معتزله در داستان افعال انسان، گرفتار شرک شده اند.

اما این شرک از نظر فقهی موجب خروج از اسلام نمی شود و احکام خاص شرک درباره آن اجرا نمی گردد؛ اگرچه از نظر کلامی یکی از مصادیق شرک می باشد.

(ب) یکی از مصادیق شرک در خالقیت عنوانی به نام ثنویت می باشد که به برخی از مجوسیان نسبت داده می شود.

مجوسیان معتقدند که در عالم هستی دو مبدأ وجود دارد و عالم دارای دو خالق و آفریدگار می باشد. یک مبدأ، خالق خیرات و برکات و نیکی هاست که آن را یزدان می گویند و مبدأ دیگر خالق شرور و ظلمت ها و پلیدی هاست که آن را اهریمن می نامند.

این اعتقاد هرچند به مجوسیان امروزی که زرتشتیان هستند، نسبت داده می شود ولی ایشان منکر آن هستند و داعیه توحید دارند و دو مبدأ را قبول ندارند.

این گروه در صفت فعل خالقیت پروردگار مشرک می باشند چراکه اصلاً ظلمتی وجود ندارد. ظلمت به معنای نبودن نور است. اگر نور نباشد، یعنی ظلمت است، اگر وجود نباشد یعنی عدم است.

در عالم هستی شرّ مطلق یعنی بدی و زشتی مطلق وجود ندارد. اما شرّ وجود

ص: 44

دارد و شرّ نسبی ناشی از عدم الخیر است که امری عدمی است. پس اگر هر خیر و خوبی و نعمتی را نفی کنیم، شرّ پدید می آید. به عنوان نمونه، سلامتی برای انسان یک نعمت است و اگر زائل شود مریضی به وجود می آید که شرّ می باشد. بنابراین شرور غالباً امری عدمی می باشند، اگرچه می توانیم بگوئیم همه اش عدمی است. در نتیجه در عالم و نظام هستی که نظام احسن است، چیزی به نام شرّ وجود ندارد تا نیازمند به خالق به نام اهریمن باشد و هر آنچه در این عالم وجود دارد خیر محض است که خالق و آفریننده ی آن خداوند تبارک و تعالی می باشد.

شبهه: شیطان همان اهریمن در ثنویت است

اگر شخصی مجوسی بگوید: ما قائل به اهریمن هستیم و شما معتقد به شیطانو تفاوت این دو در اسم است، پس شما هم با ما در این امر مشترک هستید؟

در جواب این سؤال باید گفت: اولاً ابلیس مخلوق خداست و نسبت خدایی به او نمی دهیم و او خالق هیچ چیز نمی باشد. در حالی که شما اهریمن را خالق بالاستقلال شرّ می دانید. ثانیاً ابلیس در امور تکوینی استقلالی ندارد و هیچ کاری را بدون اذن خداوند نمی تواند انجام دهد و خداوند فقط در امور تشریحی به او اختیار عنایت فرموده تا بندگان را وسوسه نماید و از راه وسوسه در عالم امکان ایجاد نفوذ و ابراز وجود کند. ابلیس در عالم تکوین هیچ تصرّفی ندارد؛ و به عنوان نمونه نمی تواند سیل جاری کند، یا سلامتی انسانی را به بیماری تبدیل نماید، اما می تواند انسان را به محرّمات و گناه وسوسه کند و نگذارد انسان به سوی خدا و انجام واجبات گام بردارد. همانطور که آیات متعددی بر این امر دلالت می کند و می فرماید (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ) (1) شیطان شما را به فقر و کمبود و تهی دستی وعده می دهد و به کارهای زشت شما را امر می کند.

ص: 45

در آیه دیگر نیز می فرماید: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) (1) ای کسانی که ایمان آورده اید، شراب و قمار و بت ها و ازلام پلیدند، [پست و نجس اند] و از عمل شیطانند پس از آن دوری کنید، شاید رستگار شوید. قطعاً شیطان می خواهد در بین شما به وسیله ی شراب و قمار، دشمنی و کینه به وجود بیاورد و شما را از یاد خدا و نماز مانع شود، پس آیا شما هم خودداری خواهید کرد؟ بنا بر آموزه های قرآن، عالم هستی مُلک خداست چنانچه می فرماید: (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) چرا که در مُلک خدا فقط خودش، تصرف می کند. بنابراین شیطان نمی تواند سنگی را در عالم جابه جا کند یا تصرفی در امور تکوینی نماید، هرچند او می تواند به اذن خدا در امور تکوینی دخالت کند که آن هم نوعی امتحان عبد در راه اطاعت خدا می باشد.

اگر به داستان حضرت ایوب (علیه السلام) دقت شود معنای مذکور به خوبی فهمیده می شود. کسی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد، بلایی که دامنگیر حضرت ایوب شد برای چه بود؟

امام در پاسخ او فرمودند: ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد، بلکه این مصیبت به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای، مسلماً اگر این نعمت ها از او گرفته شود او هرگز بنده ی شکرگزاری نخواهد بود!

خداوند برای اینکه اخلاص حضرت ایوب را بر همگان روشن سازد، و او را

ص: 46

1- سوره مائده، آیات 90 و 91.

2- سوره آل عمران، آیه 189.

الگویی برای جهانیان قرار دهد تا به هنگام نعمت و رنج - هر دو - شاکر و صابر باشند، به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد. شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او، از میان بروند که در این مسیر آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد بلکه افزوده گشت!

او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد و آنچنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود بیچد و اسیر و زندانی بستر گردد این ابتلا نیز از مقام شکر او چیزی نکاست. (1)

در اینجا حضرت ایوب (علیه السلام) بهروردگار عرضه داشت: (أَنْتَ مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) (2) همانا شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.

بنابر آنچه گذشت باید گفت: ابلیس و اهریمن موجودی واحد نمی باشند و نیز شیطان خالق بالاستقلال در عالم هستی نیست و فقط در امور تشریحی اقتدار دارد و البته اقتدار او در حد وسوسه است و مخلوقی از مخلوقات خداست. پس اعتقاد برخی مجوسیان به اهریمن مبنی بر خالق شر بودن، نوعی شرک در خالقیت می باشد.

2. شرک در ربوبیت

اشاره

شرک در ربوبیت به دو صورت تکوینی و تشریحی قابل تصور است:

الف) شرک در ربوبیت تکوینی

اگر معتقد باشیم که خداوند، خالق هستی است، اما ربوبیت که به معنای تدبیر و اداره امور است را به دیگران واگذار نموده است، دچار شرک در ربوبیت شده ایم. به عنوان نمونه، وقتی رئیس یک اداره تمام امور را به معاون خود واگذار

ص: 47

1- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 463، ح 69.

2- سوره ص، آیه 41.

نماید و بگوید: تمام کارها را شما انجام بده و اداره ی تمامی امور با شما باشد، آیا در عالم هستی، خداوند، خالق است ولی تدبیر امور، به دیگران واگذار شده است؟!

عده ای معتقدند که تدبیر امور بر عهده ی اجرام آسمانی است چنانچه در داستان محاجه حضرت ابراهیم (علیه السلام) با خورشیدپرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان بطلان این امر روشن می گردد، چنانچه خداوند گفتار او را نقل نموده و می فرماید: (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (1) هنگامی که تاریکی شب او را پوشاند، ابراهیم ستاره ای را دید، گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی دارم. و زمانی که ماه را در افق دید، گفت: این پروردگار من است و وقتی که او هم غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، من از گمراهان خواهم بود. و وقتی خورشید را در افق دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است و وقتی او هم غروب کرد، گفت: ای مردم، من بیزارم از آنچه که شما برای خدا شریک قرار می دهید. قطعاً من به سوی کسی که آسمان ها و زمین را خلق کرده رو می کنم. من در این اعتقاد خالص بوده و از مشرکین نخواهم بود.

عده ی دیگری معتقدند خداوند، آفریدگار و خالق عالم هستی می باشد ولی تدبیر اداره امور را به فرشتگان سپرده است و خود به کناری نشسته و هیچ کاری انجام نمی دهد. به عنوان مثال رزق را به دست میکائیل و موت را به دست عزرائیل و قیامت را به اسرافیل سپرده است و این فرشتگان هستند که امور عالم هستی را می چرخانند.

ص: 48

بطلان این استدلال، آشکار است، چرا که فرشتگان مأمور به اوامر رب العالمین هستند و به دستور پروردگار عمل می کنند و از جانب خودشان هیچ قدرتی ندارند. چنانچه خداوند می فرماید: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (1) و می گویند: خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده است. منزّه است خدا، بلکه آنها بندگان محترم و شایسته خدایند. در کلام بر او پیشی نمی گیرند و آنها به فرمان او عمل می کنند.

عده ای معتقدند، پیامبران و اوصیای ایشان، ربّ در عالم هستی هستند به اینمعنا که خدای متعال جهان را آفریده است و تدبیر امور آن را به دست عیسیای مسیح یا پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و یا اوصیای ایشان سپرده است و نیز برای آنها قدرت مستقلی را قائل بوده اند.

تمامی این گروه های مشرک، خدای سبحان را قبول داشته اند ولی نه به صورت فراگیر و در همه ی امور، بلکه خدا را ربّ الأرباب و مدبّر خدایان می دانستند. و برای فرشتگان، قدسیان و اجرام آسمانی هم نوعی ربوبیت معتقد بودند و چون هر یک از آنها را در بخشی از عالم دارای قدرت مستقل می دانستند، برای جذب منافع و دفع مضرات از آنها در بخش های متنوع کمک می خواستند و بدین جهت برای آنها احترام خاصی قائل بودند.

لذا تمثال و مجسمه ی آنها را می ساختند و در برابر آنها کرنش و بندگی می کردند و گاه به آنها تبرک می جستند و شفای مریض و نزول باران و دفع خطر و... را از آنها می طلبیدند که این کار، شرک در ربوبیت است.

به طور کلی اگر برای موجودات در این عالم هستی، معتقد به رساندن خیر به صورت مستقل بشویم، شرک است ولی اگر معتقد بشویم که اگر خدا بخواهد می تواند به وسیله این موجودات از من دفع ضرر بکند یا خیری را به من برساند، شرک نخواهد بود.

ص: 49

برای مثال اگر بگوئیم این دارو را مصرف کن چرا که خداوند شفای تو را در آن قرار داده، نه تنها شرک نیست بلکه توحید محض است اما اگر بگوئیم این دارو خودش مرا شفا می دهد، شرک محسوب می شود.

مثال دیگر آنکه اگر بنده انگشتر فیروزه را با این اعتقاد که این سنگ از بنده دفع ضرر می کند و صاحب آن همیشه ظفرمند و پیروز است به انگشت کردم و این سنگ از جانب خود دارای چنین قدرتی است، معتقد به شرک می باشم اما اگر معتقد باشم خداوند این خاصیت را درون این سنگ به ودیعه گذارده است و من عالم به این خاصیت می باشم و از این سنگ استفاده می کنم، چنین اعتقادی توحید ناب است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم خطاب به این گروه از مشرکان می فرماید: (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) (1) بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد یا کیست که مالک گوش و چشم ها است و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد و کیست که امور عالم را تدبیر می کند؟ پس به زودی خواهند گفت: خدا بگو چرا تقوا پیشه نمی کنید؟

(ب) شرک در ربوبیت تشریحی

تشریح به معنای قانون گذاری می باشد و توحید تشریحی یعنی پذیرفتن قوانین الهی، بدین معنا که برای بنده قانونی محترم است که خداوند تبارک و تعالی جعل فرموده باشد. حلال آن چیزی است که خدا فرموده و حرام، منهی عنه پروردگار است. حال اگر کسی معتقد شود شخص دیگر قدرت بر تشریح دارد و احکامی را که او وضع می کند واجب اطاعة می باشد و او این احکام را از نزد خود جعل

ص: 50

نموده است، دچار شرک در ربوبیت تشریحی می باشد.

برای مثال اگر در احوالات فرعون زمان حضرت موسی (علیه السلام) توجه شود او می گوید: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى). (1)

هر چند از این آیه می توان برداشت ربوبیت تکوینی نمود، اما ظاهر آیه می گوید: من رب اعلاى شما در تشریح می باشم و قانون من بهترین قانون و به مصلحت و نفع همه می باشد و همه باید از من اطاعت کنند، چنانچه می گوید: (قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) (2) فرعون گفت: من جز آنچه را که تشخیص می دهم، به شما ارائه و نشان نمی دهم و من جز به راه رشد و کمال شما را راهنمایی نمی کنم.

با توجه به این آیه فراعنه مصر برای خودشان قدرت در تشریح را قائل بودند و این مطلب را می توان از کلام حضرت یوسف (علیه السلام) نیز برداشت نمود، آنجا که می فرماید: (يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (3) ای دو رفیق زندانی من، آیا خدایان متفرق بهتر است یا خدای واحد قهار.

در این آیه کلمه «خیر» افعال تفصیل نیست تا معنا چنین بشود که اگر ارباب های متفرق داشته باشی خوب است و رب واحد یگانه بهتر می باشد بلکه کلمه «خیر» افعال تعیین است یعنی باید فقط یک خدای واحد قهار باشد، مانند آیه شریفه (أَلَلَّهُ خَيْرٌ أَمْ يَشْرِكُونَ) (4) که می فرماید: فقط و فقط خیر محض خداست.

متأسفانه مسیحیان نیز دچار شرک در تشریح می باشند. قرآن کریم می فرماید: آنان دانشمندان دینی خود و راهبان مسیحی و حضرت مسیح (علیه السلام) را به عنوان رب خود می دانستند، چرا که خداوند می فرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ

ص: 51

1- سوره نازعات، آیه 24.

2- سوره غافر، آیه 29.

3- سوره یوسف، آیه 39.

4- سوره نمل، آیه 59.

ابابصیر می گوید: درباره این آیه از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم، ایشان در پاسخ فرمودند: «اما والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولو دعوهم الى عبادة انفسهم لما اجابوهم ولكن احلوا لهم حراماً وحرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون». (2) به خدا سوگند احبار و راهبان، مردم را به عبادت خود دعوت نمی کردند، و اگر هم دعوت می کردند مردم نمی پذیرفتند بلکه علما و دانشمندان، حلال را حرام و حرام را حلال کردند و مردم نیز بدون تحقیق، از آنها پذیرفتند و ندانسته آنها را عبادت کردند.

اهل سنت نیز به تبعیت از دانشمندان مسیحی، حلال خدا را حرام معرفی نموده و حرام الهی را حلال قلمداد می کنند و مردم هم از ایشان پذیرفته اند و دچار شرک در ربوبیت تشریحی گردیده اند.

متععه حج و متعه نساء (3)

دو فقره از حلال هایی هستند که خلیفه دوم این دورا حرام معرفی نموده و جای بسی تأسف است که تمامی فقهاء اهل سنت و به تبعیت ایشان، مردم از این فتوا پیروی نموده اند.

د) شرک در عبادت

اشاره

اولین هدف بلکه تنها هدف از بعثت انبیاء و بالاترین پیام در کتاب های آسمانی، دعوت به توحید می باشد. چنانچه از رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) نقل است که پیوسته می فرمودند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». (4)

ص: 52

1- سوره توبه، آیه 31.

2- کافی، ج 4، ص 166، باب شرک، ح (علیه السلام).

3- عن عمر - انه قال فی خطبته - متعتان کانتا علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله) وانا انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعة الحج و متعة النساء. (الغدیر، ج 6، ص 298)؛ التفسیر الکبیر، ج 5، ص 153 و ج 10، صص 52-53؛ کنز العمال، ج 16، ص 519، ح 45715 و ص 521، ح 45722.

4- بحار الانوار، ج 18، ص 202.

یکی از لوازم محقق شدن این هدف، رسیدن به توحید در عبادت می باشد. توحید در عبادت عبارت از پرستش ذات حق و رها شدن از پرستش غیر خدا و پذیرش بزرگی خدا می باشد.

در مقابل آن شرک در عبادت است که معنای آن پرستش غیر خدا یا پرستش شی یا کس دیگری به همراه خداوند متعال می باشد.

اقسام شرک در عبادت

اشاره

شرک در عبادت بر دو قسم می باشد:

1. شرک جلی

شرک جلی عبارت است از آنکه به طور علنی و آشکار، خدای دیگری مثل بت ها را غیر از خدای واحد مورد پرستش قرار دهد.

اندیشه ی ناصحیح مشرکان درباره ی عبادت این بود که هر قدر تعداد معبودها بیشتر باشد، قدرت و اعتبار آنها بیشتر خواهد بود و قدرت خدای یگانه را محدود می دانستند پس در مقام تعجب می گفتند: (أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (1) آیا خدایان متعدد را خدای واحد قرار داده؟ قطعاً این چیز عجیبی است.

مشرکان بت ها را وسیله ای برای جلب رضایت پروردگار می دانستند و بر این باور بودند که (هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (2) این بت ها شفاعت کنندگان ما نزد خدا می باشند و دلیل پرستش بت ها این بود که آنها ما را به خدا نزدیک می کنند (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (3) و کسانی که غیر از خدا اولیائی برای خود می گیرند، می گویند: آنها را عبادت نمی کنیم مگر به خاطر اینکه ما را در مرتبه ی قرب، به خدا نزدیک کنند. قرآن در پاسخ به آنها

ص: 53

1- سوره ص، آیه 5.

2- سوره یونس، آیه 18.

3- سوره زمر، آیه 3.

می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) (1) قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم جز اینکه به او وحی کردیم جز من، خدایی نیست، پس فقط من را پرستید.

2. شرک خفی

از شرک خفی در عبادت، تحت عنوان ریا و سمعه یاد می شود که بسیار پنهان است و متأسفانه بسیاری از مسلمانان به آن مبتلا می شوند که در موضوع شرک در عمل از آن بحث می شود.

ه) شرک در عمل

اشاره

یکی از اقسام اساسی و اصلی شرک، شرک در عمل می باشد.

از آنجایی که تمامی اعمال ما عبادت نمی باشد، شرک در عمل از شرک در عبادت جدا می شود، هر چند که به خاطر مخفی بودن آن را جزء شرک خفی تلقی می نمایند. بنابراین شرک در عبادت را می توان قسمتی از شرک در عمل دانست.

شرک در عمل مصیبت ناگواری است و بسیاری از مردم را گرفتار نموده تا جایی که اختصاص به بت پرستان و مشرکان ندارد بلکه بسیاری از موحدان و کسانی که ایمان آورده اند، کم و بیش رگه هایی از شرک، در اعمال و گفتارشان و حتی عقایدشان وجود دارد و از آنجایی که بسیار مخفی و پنهان است، قابل شهود و مشاهده نمی باشد. قرآن کریم می فرماید: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (2) و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، جز اینکه مشرک هستند.

طبق این آیه اکثر مؤمنان به خداوند، در مقام عمل گرفتار شرک می باشند، هر چند که در مقام عقیده، موحد می باشند. مشکل اصلی این افراد پایبند نبودن به

ص: 54

1- سوره انبیاء، آیه 25.

2- سوره یوسف، آیه 106.

لوازم ایمانشان می باشد. به همین جهت قرآن، مؤمنان را به کسب مراتب بالاتر از ایمان به خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دعوت می کند و می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) (1) ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان واقعی به خدا و رسولش بیاورید.

علت گرفتار شدن در شرک عملی

از آیه مذکور فهمیده می شود که ایمان برخی از افراد، ناقص می باشد و خللی در ایمانشان وجود دارد که اگر عوامل این نواقص را مرتفع نمایند گرفتار شرک در مقام عمل می شوند. پس باید انسان موحد بسیار مراقب باشد تا گرفتار شرک در عمل نشود. برای روشن شدن معنای شرک در عمل چند نمونه از آن را بیان می کنیم.

نمونه هایی از شرک در عمل

1. اینکه اشخاص یا اشیاء یا موجودات بدون توجه به خدا و بالاستقلال مورد توجه قرار گیرد، به نحوی که این توجه موجب حجاب و مانع رسیدن به خدا می شود.

در مقام بالاتر نیز اگر شخصی بخواهد بدون توجه به خدا و با استدلال به آنها توحید و یگانگی خدا را ثابت کند، ممکن است حجاب و مانع او از رسیدن به خدا بشود، زیرا نگاه و توجه او به آن اشیاء و یا اشخاص بالاستقلال می شود و نگاه به هر چیز، اگر قبل از نگاه به خدا باشد، حجاب و مانع از رسیدن به خدا می شود. چراکه توجه به آن اشیاء و یا اشخاص به تدریج انسان را از یاد خدا غافل می کند و این غفلت همان مانع و حجاب موجود می باشد.

اگر به سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) دقت شود، ایشان می فرماید: «ما

ص: 55

من هیچ شیءای را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و به همراه آن و بعد از آن خدا را دیدم؛ یعنی اشیاء و موجودات و اشخاص برای ایشان حجاب نیستند.

2. اینکه شخص نسبت به دیگران یک نوع برتری داشته باشد و آن برتری را از ناحیه خود بداند و خداوند را دخیل در این برتری فرض نکند. این برتری می تواند علمی یا مالی باشد و یا یک مقام و منزلت اجتماعی و معنوی باشد.

قرآن از زبان قارون می فرماید: (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي)(2) قارون می گفت: تمامی اموالم را خودم بنا بر دانشی که داشته ام، به دست آورده ام. این نوع اعتماد به نفس و احساس استقلال، در مقابل اعتماد و توکل به خدا، از مصادیق شرک خفی است. پس اگر کسی بگوید این ثروت و مکنّت، این زیبایی و این جاه و مقام، مخصوص خودم است و چنانچه این امتیازات و برتری ها را لطفی از جانب خدا نداند، گرفتار شرک شده است.

در مقابل، اگر کسی بگوید من و هر آنچه دارم و این مقامی را که به دست آورده ام از ناحیه خداست، این همان معنای توحید ناب است.

3. قسم دیگری از شرک در عمل آن است که اکثر مردم چشم به مال و قدرت دیگران دارند و در حوادث روزگار و مشکلات، دیگران را جایگزین خداوند متعال می کنند.

این نوع از شرک در عمل، بیشتر در گفتار مردم نمایان می شود، به عنوان نمونه، کسی به دکتر می گوید: دستم به دامنّت، مریض مرا شفا بده. به شخصی که جایگاه اجتماعی دارد، می گوید: هیچ کس جز شما نمی تواند کار مرا حل کند، یا می گوید اول خدا دوم فلانی یا اگر فلان کس یا فلان شیء نبود، من هلاک می شدم و یا بدبخت می شدم و یا ضایع می شدم.

ص: 56

1- شرح الکافی، للمولی صالح المازندرانی، ج 5، ص 103، ح 2.

2- قصص، 78.

به طور کلی، اگر در گفتار، امور را به خدا منتسب ندانیم، گرفتار شرک در عمل شده ایم، اما اگر همه ی پدیده ها را از مجرای فیض الهی پیگیری کنیم و از دیدگاه الهی به آنها نگاه کنیم، به توحید ناب دست یافته ایم.

ذیل آیه ی (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (1) از امام صادق (علیه السلام)

نقل است که می فرماید: «هو الرجل يقول: لولا فلان لهلكت، ولولا فلان لأصبت كذا وكذا ولولا فلان لضاع عيالي. الا ترى انه قد جعل لله شريكاً في ملكه يرزقه ويدفع عنه. قال: قلت: يقول: لولا ان الله منّ عليّ بفلانٍ لهلكت. قال: نعم لا بأس بهذا» (2).

مقصود آن است که شخص بگوید: اگر فلانی نبود من هلاک شده بودم و اگر فلانی نبود، به آن بلا مبتلا می شدم و اگر فلانی نبود خانواده ام تلف می شد و از بین می رفت. آیا نمی بینی چگونه برای خدا که او را رزق می دهد و از او بدی ها را دفع می کند، چگونه شریک قرار می دهد. مالک بن عطیه می گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم، اگر بگوید: اگر خداوند فلانی را جلوی راه من قرار نداده بود، هلاک شده بودم چطور؟ آیا شرک است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: اینگونه گفتن بی اشکال است.

بنابراین مالک هر آنچه در عالم هستی است، خداست و هر چیزی که به انسان می رسد، اگرچه واسطه ای در میان باشد، از ناحیه ی خدای تبارک و تعالی است و اگر خدا نخواهد، هیچ چیزی به انسان نخواهد رسید.

4. یکی از مصادیق بارز شرک عملی ریا می باشد که در روایات معصومان (علیهم السلام) از آن به شرک اصغر تعبیر فرموده اند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: ترسناک ترین چیزی که می ترسم به آن مبتلا شوید، شرک اصغر است؛ اصحاب سؤال کردند: یا رسول الله شرک اصغر چیست؟ ایشان

ص: 57

1- سوره یوسف، آیه 106.

2- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 200، ح 97.

در پاسخ فرمودند: ریاء. (1)

شُرک اصغر در مقابل شرک اکبر است که بت پرستی و شرک در عبادت می باشد.

راز خطرناک بودن ریا آن است که یک نوع بیماری پنهان است چرا که شخص از وجود آن مطلع نمی باشد و در نتیجه به فکر درمان آن نیست و زمانی به وجود آن پی می برد که کار از کار گذشته و مانند غده ی سرطانی تمام بدن او را فرا گرفته و شخص را از پا درآورده است.

امام حسن عسکری (علیه السلام) در رابطه با خطرناک بودن ریا می فرمایند: «الإشراک فی الناس أخفی من دیب النمل علی المسح الأسود فی اللیلة المظلمة» (2) شرک بین مردم مخفی تر از رد پای مورچه ای روی سنگ سیاه در شب تاریک است.

در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان باب الریاء وجود دارد که چند روایت از آنها ذکر می شود.

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير عن ابي المغراء، عن يزيد بن خليفة قال: قال ابو عبد الله (عليه السلام): كل رياء شرک، اِنَّه من عمل للناس كان ثوابه علی الناس ومن عمل لله كان ثوابه علی الله. (3)

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هر ریایی شرک است. هر کس عملی را برای رضایت مردم انجام دهد پاداش و ثواب او با مردم است و هر کس عملی را برای خدا انجام دهد، ثوابش با خداست.

(در سند روایت «یزید بن خلیفه» وجود دارد که درباره ی او گفته اند: واقفی

ص: 58

1- (بحار الانوار، ج 69، ص 266) قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): انّ اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر. قالوا وما شرک الاصغر يا رسول الله؟ قال: هو الرياء قال يقول الله عزوجل يوم القيامة اذا جازى العباد باعمالهم اذهبوا الى الذين تراؤن فى الدنيا هل تجدون عندهم ثواب اعمالكم.

2- تحف العقول، ص 487.

3- کافی، ج 3، ص 718، ح 3.

مذهب است ولی قدح دیگری درباره ی او وارد نشده است. بنابراین روایت مرسله یا حسنه محسوب می شود.)

انسان اگر کمی اهل تفکر باشد، درمی یابد که مردم نمی توانند کاری برای او انجام بدهند چرا که خداوند دو نعمت اصلی را نزد خود نگه داشته و مردم را در رساندن آن دو نعمت هیچ دخالتی نداده است: (1) رزق؛ (2) عمر.

پس انسان چقدر بدبخت است که به خاطر جلب توجه مردم مرتکب ریا شود و اعمالش را ضایع کند و غضب الهی را به جان بخرد. پس بهتر آن است که انسان عملش را برای خدا خالص گرداند و آن را وسیله ای برای تقرّب به درگاه الهی انجام دهد.

حضرت لقمان (علیه السلام) در وصیت خود به فرزندش می فرماید: «واخلص العمل فانّ الناقد بصیر»⁽¹⁾ و عملت را خالص گردان، چون ناقد و داور، تیزبین است.

«ناقد» به معنای عیارشناس و کسی است که عیار طلا و نقره را تعیین می کند. خداوند را بدان جهت ناقد می گویند که ارزش اعمال خلق را تعیین می کند و بین اعمال نیک و بد را با بصیرت تمام، جدایی می اندازد و با علمی که دارد هیچ عملی بر او مشتبه نمی گردد.⁽²⁾

چه بسا ممکن است فرشته ها عمل را بالا می برند، اما پروردگار به استرداد و برگرداندن آن عمل امر می نماید. چراکه با شرک آغشته شده است و برای غیر او انجام گرفته است.⁽³⁾

امام صادق (علیه السلام) در روایتی دیگر می فرماید: «الریاء شجرة لا تثمر الاّ الشکر الخفی واصلها النفاق»⁽⁴⁾

ریا درختی است که میوه آن، شرک خفی و ریشه اش نفاق است.

ص: 59

1- اختصاص منسوب به شیخ مفید، ص 341.

2- الطراز الاول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج 6، ص 291.

3- کافی، ج 3، ص 721، ح (علیه السلام).

4- بحار الانوار، ج 69، ص 200؛ مصباح الشریعه، ص 32، باب 14.

قرآن در توصیف نماز منافقان به طور مستقیم به مسأله ریا اشاره فرموده است: (وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَىٰ يُرَأَوْنَ النَّاسَ وَلَا يُذَكَّرُونَ اللَّهُ الْإِقْلِيلَ) (1) و هنگامی که به نماز می ایستند، با کسالت می ایستند، و همواره در برابر مردم ریاکاری می کنند؛ و خدا را جز اندکی به یاد نمی آورند.

شخص ریاکار طبق این آیه در خلوت اعمالش را با کسالت انجام می دهد اما در جلوت، با نشاط تمام، و این ریشه در نفاق او دارد. (2)

زیرا فقط با زبان، به توحید اقرار کرده و در قلب بدان باوری ندارد. اعمال و عبادات منافق از اخلاص و قصد قربت تهی است، به مردم چنین وانمود می کند که عبادتش برای خداست ولی در واقع کار را برای رسیدن به مقاصدی که موجب نفاق او شده، انجام می دهد.

5. یکی از اقسام شرک در عمل، سُمعه می باشد. سمعه بدین معناست که شخص دوست دارد مردم نسبت به عمل او آگاهی پیدا کنند و به خوبی بین مردم شناخته شود.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه 110 سوره کهف (فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) (3) می فرماید: مردی است که کار ثوابی می کند ولی مقصود او رضای خدا نیست و همانا می خواهد نزد مردم خوب شمرده شود، دوست دارد که مردم آن را بشنوند، این است که در عبادت پروردگار خود شریک گرفته سپس فرمود: هرگز هیچ بنده ای نیست که کار نهانی خیری بکند و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیر او را آشکار سازد و هیچ بنده ای نیست که کار بدی در نهانی انجام بدهد و روزگار بگذرد تا آنکه خدا کار به او را آشکار

ص: 60

1- سوره نساء، آیه 142.

2- (کافی، ج 3، ص 721، ح 8) قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): ثلاث علامات للمرائی: ینشط اذا رأى للناس ویکسل اذا کان وحده ویحب ان یحمد فی جمیع اموره.

3- سوره کهف، آیه 110.

برخی از ریاضت های غیر شرعی و چله نشینی ها از مصادیق بارز سمعه هستند و یا ثمره ی آن سمعه است، مثلاً فاعل دوست دارد بین مردم مشهور گردد. یکی از عالمان دینی گوید: به جایی رسیدم که چیزهایی را می شنیدم و می دیدم و اطلاعاتی غیبی پیدا می کردم. یک بار می خواستم تکبیرة الاحرام نماز را بگویم که شخصی جلوی من ظاهر شد و خود را شیطان نامید. او گفت: اگر می خواهی این بینایی و شنوایی ادامه پیدا کند، نماز نخوان. به شیطان گفتم: هیچ چیز را نمی خواهم و نماز می خوانم و دیگر آن اطلاعات قطع شد.

مرز توحید و شرک

تقسیم توحید و شرک به نظری و عملی

اگر به مفاهیم توحید و شرک دقت شود، هر کدام از آنها به دو قسم نظری و عملی تقسیم می گردد.

بنابراین باید مرزی بین توحید و شرک ترسیم شود تا بتوان به وسیله ی آن اندیشه و تفکر توحیدی را از اندیشه و تفکر آلوده به شرک تفکیک نمود و در مقام عمل نیز، مشخص گردد چه عمل و فعلی بر اساس توحید و چه عملی آلوده به شرک و خارج از صراط مستقیم دین می باشد.

تعیین مرز توحید و شرک بدین جهت اهمیت دارد که عده ای در تشخیص مصادیق شرک، گرفتار افراط و تفریط شده اند و با برداشت های غیر واقعی از برخی مفاهیم درصدد مشرک معرفی نمودن دیگر مسلمانان می باشند.

ص: 61

1- (کافی، ج 3، ص 719، ح 4) عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی قول الله عزوجل: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) قال الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله انما يطلب تزكیه الناس یشتهي ان یسمع به الناس، فهذا الذی اشرك بعبادة ربّه، ثم قال: ما من عبد اسرّ خيراً فذهب الايام ابدأ حتى یظهر الله له خيراً وما من عبد یسرّ شراً فذهب الايام ابدأ حتى یظهر الله له شراً.

آیا اگر کسی اعتقاد به موجودیت موجودی غیر از خدا داشته باشد او مشرک است؟

عده ای بر این اعتقادند که اگر کسی بخواهد در مسیر توحید گام بردارد، باید بگوید: در عالم هستی فقط خدا موجودیت دارد. اگر این نظریه را بپذیریم، باید معتقد به نوعی وحدت وجود بشویم که فقط در عالم هستی خداست که وجود دارد و اگر موجودیت موجودی به غیر از خدا را قبول کنیم، مشرک و مبتلا به شرک ذاتی گشته ایم.

در پاسخ باید گفت: هیچ مانعی ندارد که بپذیریم در عالم هستی اشیاء و موجوداتی غیر از خدا، وجود دارند که مخلوقات ذات باری تعالی و بیانگر تجلیات فیض الهی می باشند و این مخلوقات غیر از ذات باری تعالی می باشند و هر کدام دارای موجودیت و وجود خاصی برای خود هستند.

پذیرش این مطلب مکمل و متمم اعتقاد به توحید است و منافاتی با اندیشه توحیدی ندارد.

سؤال دیگری که مطرح می شود، این است که آیا می توان در جهان آفرینش برای مخلوقات معتقد به تأثیر و تأثر و سببیت و مسببیت شد؟ برای مثال بپذیریم که مخلوقات در یکدیگر اثر می گذارند، آب در رویاندن گیاه مؤثر و گیاه در چرخه هستی تأثیرگذار است.

اشاعره و قائلین به جبر در رابطه با توحید افعالی پروردگار معتقدند که در جهان هستی هرگونه تأثیر و تأثر و سببیت و مسببیت و علیت و معلولیت را باید از موجودات سلب نمود و عامل مؤثر در جهان هستی فقط خداوند متعال است «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و در غیر این صورت شخص گرفتار شرک در خالقیت و یا شرک در فاعلیت می شود. بنا بر این نظریه، آتش هیچ نقشی در سوزاندن ندارد و آب نیز نقشی را در سیراب کردن ایفا نمی کند، باران و برف در رویاندن گیاه بی اثر می باشند و دارو در بهبود بخشیدن مؤثر نمی باشد و تمامی اینها فعل خداست.

ظاهر این است که پذیرش یک نظام علی و معلولی و یک نظام سببی و مسببی و یک نظام تأثیر و تأثری در جهان هستی با توحید افعالی پروردگار تنافی ندارد، بلکه متمم و مکمل اعتقاد به خالقیت خداوند است. خداوندی که مخلوقات را آفریده است، برای هر مخلوقی یک قدرت تأثیرپذیری و تأثیرپذیری در نظر گرفته که این قدرت هم از جانب خداست و مخلوقات در این تأثیر و تأثر استقلال ذاتی از خود ندارند.

خدایی که آتش را آفریده، حرارت و گرما و نور و تمامی خواص مختص به آتش را در آن قرار داده است و این اثرات از مظاهر قدرت پروردگار است.

بله اگر کسی معتقد بشود که خدا آتش را آفریده ولی آثار آتش مال خود آتش است، او به کج راهه رفته و از مسیر توحید خارج گردیده است.

مسأله در مورد سایر موجودات نیز به همین نحو است و مخلوقات در عالم هستی با هم فعل و انفعالاتی دارند.

نیز چنانچه کسی معتقد شود که داستان آفرینش شبیه به داستان ساختن یک ساختمان توسط بنایی می باشد به نحوی که بنا، ساختمان را می سازد و سالیانی از ساخت آن می گذرد و همچنان پابرجاست ولی بنا می میرد؛ لذا این تشبیه شرک است و خارج از مسیر مستقیم الهی می باشد.

عالم هستی، عالم فیض است و تمام فیض از ناحیه ی خداست و لحظه به لحظه از ناحیه پروردگار به عالم هستی، افاضه می شود و اگر یک لحظه این فیض قطع گردد، عالم هستی فرو می پاشد. بنابراین داستان خدا و آفرینش، داستان بنا و ساختمان نیست. پس در نتیجه خالق هستی در مخلوقات خود، اثری را نهادینه کرده است که بر اساس آن، موجودات بر یکدیگر تأثیر می گذارند و این تأثیر و تأثر، از ناحیه پروردگار می باشد.

بله، اگر خداوند اراده نماید تا اثری را از مخلوق سلب نماید، این اراده الهی غالب خواهد بود و اثر از این مخلوق گرفته می شود.

چنانچه مشاهده می شود که اثر آتش سوزاندن است اما این آتش تسلیم اراده

پروردگار گردیده و برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) سرد و سلام می گردد(1) و اثر خود را از دست می دهد.

اثر کارد بریدن است اما خداوند در قضیه ی ذبح حضرت اسماعیل (علیه السلام) اثر بریدن را از آن کارد سلب فرموده است.

پس می توان نتیجه گرفت که ذات مقدس پروردگار، هم خالق شی است و هم خالق اثر موجود در آن شی می باشد و این اندیشه نه تنها شرک آلود نیست بلکه یک اندیشه ی توحیدی می باشد.

در این میان نظریه ای وجود دارد که در دنیای امروز، چهره ی روشنفکری به خود گرفته و خود را مترقی و متعالی معرفی می نماید! و با برداشت های غیر واقعی از برخی مفاهیم درصدد تهمت شرک به دیگر مسلمانان هستند و مسلک خود را با نام وهابیت نشر می دهند.

در این نظریه آمده است: می پذیریم که اشیاء و مخلوقات، تأثیر و تأثر طبیعی و عادی دارند. مثلاً آب می نوشیم تا سیراب می شویم، دارو مصرف می کنیم تا بیماری برطرف می شود و... اما اگر برای اشیاء و موجودات تأثیر و تأثرهای غیر طبیعی و غیر عادی و ماوراء طبیعی متصور بشویم، مبتلا به شرک شده ایم.

به عنوان نمونه اگر معتقد شویم که فرشته ای می تواند روزی مرا کم و زیاد نماید یا معتقد شویم که یک شخصیت انسانی می تواند در عالم هستی تصرفات غیر طبیعی و غیر عادی و ماورای طبیعت داشته باشد، اعتقاد به این قدرت ماورای طبیعی مخلوق شرک است.

نمونه دیگر اینکه اگر کسی بگوید: سنگ این انگشتر سبب زیبایی دستم شده است، این اعتقاد دارای صورت طبیعی است و اشکالی ندارد. اما اگر بگوید: این سنگ انگشتری موجب می شود که رزق من زیاد شود، این شرک است؛ زیرا یک

ص: 64

1- (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ). (سوره انبیاء، آیات 68 و 69)

قدرت ماورای طبیعی برای آن متصوّر شده ایم. نیز اثر طبیعی آب، رفع عطش می باشد و این اثر طبیعی آب است اما اگر معتقد شویم که آب زمزم شفا برای هر بیماری می باشد، این شرک است زیرا برای آب یک اثر ماوراء طبیعی معتقد شده ایم.

بنابراین نظریه، اگر کسی معتقد شود که تربت سیدالشهداء (علیه السلام) شفا برای هر مرض می باشد، مشرک است. زیرا معتقد به یک اثر ماورای طبیعی برای خاک شده ایم. بر طبق این نظریه، پیامبر و امام (صلوات الله علیهم اجمعین)، بشری همانند سایر انسان ها می باشند و هیچ قدرت ماورایی برای آنها قابل تصوّر نمی باشد.

نیز طبق نظریه مذکور اگر کسی بگوید نزد امام و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رفتم، از آنها مسأله ای را پرسیدم و چیزی یاد گرفتم، این یک خاصیت عادی و طبیعی است و اشکالی ندارد. اما اگر بگوید از امام یا پیغمبر درخواست کرده ام که مشکل مرا حل نماید و نیاز مرا مرتفع سازد و یا گناهی کرده ام و از ایشان خواسته ام برای من از خدا طلب بخشش کند، این درخواست ها طبیعی نمی باشد و شخص دچار شرک شده است.

از طرف دیگر بر فرض پذیرش قدرت ماورای طبیعی، اگر پیامبر و امام می توانستند این کارها را انجام دهند در زمانی بود که حیات داشته اند و زنده بوده اند. اما حال که مرده اند، نمی توانند کاری انجام دهند و اگر کسی انتظاری از ایشان داشته باشد و معتقد به یک قدرت ماورای طبیعی بر آنها شده است، این شرک است.

بنابراین قبور ایشان، گنبدها و ضریح ها، طلا و نقره و سنگ و خاکی بیش نیست و خاصیتی بر آن مترتب نمی باشد و زائر این قبور، مشرک و از دایره ی توحید خارج است.

در پاسخ به این اعتقاد باید گفت: اگر آب خاصیت سیراب کردن را داراست مگر جز این است که خداوند این خاصیت طبیعی را در آب گذاشته است. چه

اشکالی دارد بگوییم که همین خدا در یک آب خاصی به نام آب زمزم، شفا هر بیماری را قرار داده است. آیا خداوند قدرت چنین کاری را ندارد؟

بله، اگر بگوییم این خاصیت ماورایی را آب زمزم از خودش دارد و این خاصیت را خودش به وجود آورده و خدا هیچ تأثیری در به وجود آوردن این خاصیت ندارد، این شرک است.

آیا خدا نمی تواند در یک تکه از تربت سیدالشهدا (علیه السلام) شفا قرار دهد؟ این خاک مدتی در جوار حجت خدا قرار گرفته و خدا به عظمت مقام حجت خود این خاصیت را در آن قرار داده که شفا برای هر مرض و بیماری می باشد. نیز اگر گنهکاری در خانه پیامبر و یا امام (صلوات الله علیهم اجمعین) برود و از ایشان درخواست کند که برای من از خدا طلب استغفار بکنید و ایشان برای او طلب استغفار بکنند و خدا به خاطر استغفار پیامبر یا امام او را مورد مغفرت قرار دهد، کجای این باور شرک است؟!

ما نمی گوییم باید پیغمبر یا امام او را ببخشد چراکه (وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) (1) اما پیامبر و امام می تواند طلب استغفار برای فرد بکند.

مگر فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) نزد پیامبرشان رفتند و طلب استغفار از ایشان نکردند؟! این مطلب صریح آیه قرآن است: (يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) (2) ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطاکار بوده ایم.

حضرت یعقوب (علیه السلام) در پاسخ ایشان نگفت این اعتقاد، نوعی شرک است و خودتان از درگاه الهی طلب بخشش کنید، بلکه فرمود: (سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (3) به زودی از پروردگام برای شما طلب بخشش می کنم. قطعاً او همان بخشنده ی مهربان است.

ص: 66

1- سوره آل عمران، آیه 135.

2- سوره یوسف، آیه 97.

3- سوره یوسف، آیه 98.

آیا پیامبرانِ دیگر، قدرت استغفار همانند حضرت یعقوب (علیه السلام) را دارا هستند یا نه؟ خداوند در قرآن خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (1) و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

سوالی که اینجا مطرح می شود، این است که آیا تفاوتی بین زمان حیات پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و زمان ممات ایشان وجود دارد؟

صاحبان این مسلک مدعی هستند، بله. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمانی که زنده است این طلب استغفار را انجام می داده اما حال که در دنیا نیست و حیات ندارد، کاری از ایشان ساخته نیست و نمی تواند برای شخصی دعا کند و طلب استغفار نماید.

نقد و بررسی اقوال و نظرات وهابیت - ان شاء الله - در مبحث جداگانه ای خواهد آمد.

آیه استرجاع مرز بین توحید و شرک

اشاره

مرز توحید و شرک را می توان به وسیله آیه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (2) مشخص نمود. چراکه قسمت اول آن بیانگر توحید نظری و قسمت دوم آن محدوده ی توحید عملی را بیان می نماید.

اثبات توحید نظری با توجه به آیه استرجاع

مرز توحید و شرک در اندیشه و فکر و عقیده این جمله از آیه قرآن که فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ) می باشد. با توجه به این جمله، اگر معتقد شویم هر موجودی با هر نوع خاصیتی - چه خاصیت طبیعی باشد و چه ماوراء طبیعی - آفریده ی

ص: 67

1- سوره نساء، آیه 64.

2- سوره بقره، آیه 156.

خداست و خداوند این خاصیت را درون او قرار داده است، این باور، همان توحید ناب است و شرکی در آن راه ندارد.

خداوند در قرآن از زبان حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: (أَنْتِ أَخْلَقْتِ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ) (1) من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای [زنده و قادر به پرواز] می شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را بهبود می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.

با توجه به این آیه اگر بگوییم حضرت عیسی (علیه السلام) بالاستقلال این کارها را انجام می دهد و این کمال و برتری را خودش کسب کرده است، معتقد به شرک شده ایم؛ اما با دقت در آیه درمی یابیم که حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: «بإذنه» یعنی با اجازه ی خدا و با قدرتی که خدا به من عنایت فرموده و با اراده ی الهی این امور خارق العاده را انجام می دهم.

پس مرز توحید و شرک نظری را با این جمله از قرآن مشخص می نمایم که «إِنَّا لِلَّهِ» ما مُلکِ خداییم.

اما در مورد آب زمزم و تربت سیدالشهدا (علیه السلام) اگر بگوییم شفا موجود در آنها خاصیتی است که خالق هستی به آنها عطا فرموده، اعتقاد به توحید ناب است و اگر کسی بگوید خداوند به برکت کسی در اینجا دفن است، استجاب دعا را زیر قبه ی امام حسین (علیه السلام) قرار داده است، این باور نه تنها شرک نیست، بلکه توحید ناب است.

اثبات توحید عملی با توجه به آیه استرجاع

مرز توحید و شرک عملی، با این جمله از قرآن تعیین می گردد: (إِنَّا لِلَّهِ

ص: 68

رَاجِعُونَ»(1) بازگشت ما به سوی خدا می باشد.

با توجه به این جمله از آیه، هر کار و عمل، و هر فعلی که انسان را به خدا برساند، بیانگر توحید عملی می باشد.

مسلك وهابیت آن است که: زیارت قبور معنا ندارد و خاصیتی در این زیارت نمی باشد، چرا که سنگ و چوب و طلا را زیارت می کنیم و می بوسیم که این امر، از مصادیق شرک در عمل است.

در پاسخ می گوئیم: معتقدیم که اینها حجج الهی هستند که راه خدا را به ما نشان می دهند. لذا در زیارت جامعه کبیره که سند آن معتبر است خطاب به ایشان می گوئیم: «انتم السبیل الاعظم والصرراط الاقوم وشهداء دارالفناء وشفعاء دارالبقاء»(2) شما راه و راهنمای به سوی خدا می باشید. یعنی شما تابلو و راهنمایی هستید که راه خدا را به ما نشان می دهید و ما را به توحید در عمل و اندیشه می رسانید.

در نتیجه هر عملی که انسان در پس آن عمل، خدا را ببیند، عملی توحیدی می باشد و شرکی در آن نیست و هر عملی که در پس آن عمل خدا را نمی بیند آن عمل آلوده به شرک می باشد.

اگر کسی که به زیارت امام رضا (علیه السلام) می رود بگوید: من با خدا کاری ندارم و حاجت خود را از امام رضا (علیه السلام) می خواهم و اعتقادش بر این باشد که امام رضا (علیه السلام) کارهایی می تواند بکند که خدا قادر به انجام آن نیست، این شخص در اندیشه و فکر به خطا رفته و نباید او را از رفتن به زیارت منع نمود، بلکه باید توحید را به او گوشزد نمود که اگر امام رضا (علیه السلام) می تواند حاجتش را برآورده نماید به خاطر آن است که حجت خداست و پیوندی با خدا دارد و از ناحیه خدا قدرتی به ایشان افزوده شده که می تواند بعد از شهادتشان نیز به اذن الهی، حاجت او را برآورده نماید. پس با توجه به آیه (إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) اگر به زیارت امام

ص: 69

1- سوره بقره، آیه 156.

2- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 609.

رضا (علیه السلام) می روی تا به خدا نزدیک بشوی و توبه کنی و استغفار نمایی، زیارتی توحیدی است اما اگر به اسم توحید، کسانی را که شهادتین را می گویند، نماز می خوانند و روزه می گیرند و حج به جا می آورند به قتل رساندی و اسم آن را تقرب به پروردگار گذاشتی، این عمل آلوده به شرک است و تو مشرک هستی!

مسلك منحرف و هابیت؛ شفاعت، توسل، تبرک، زیارت قبور، بناء بر قبور، ضریح و گنبد را از مصادیق شرک معرفی می کند و افرادی را که به این امور معتقدند، مشرک در اندیشه و عمل و مهدور الدم معرفی می نماید. در حالیکه قدرت ماورایی اشیاء از جانب خداست و هیچ کدام از اینها از مصادیق شرک نمی باشد.

شرک از دیدگاه قرآن

اشاره

تمامی افراد بشر در امور خویش به اسباب طبیعی و عادی مراجعه می کنند و از آن اسباب، کمال استفاده را می نمایند.

برای مثال، کسی که مریض می شود به سراغ دکتر می رود و از داروی تجویز شده برای درمان بیماری بهره مند می شود.

شخصی که ماشینش خراب می شود نزد مکانیک می رود و کسی که می خواهد خانه ای بسازد، نزد کارشناس نقشه کش و مهندس می رود و از او کمک می گیرد. آیا این مراجعه به دیگران و استفاده از وسائط و اسباب با روح توحید منافاتی دارد و موجب شرک می شود؟

هیچ عاقلی منکر استفاده از وسائط و اسباب نیست و انجام دهنده ی آن امور را مشرک نمی داند. در دنیای امروز هیچ گاه به کسی که برای تعمیر ماشین نزد مکانیک رفته مشرک نمی گوید و هیچ فردی به او نمی گوید بنشین و بگو: خدایا تو ماشین مرا درست کن و مانند این.

آیا مراجعه به افراد در امور تکوینی، شرک است؟

اشاره

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که اگر شخصی در امور تکوینی

به افرادی که دارای قدرت ماوراء طبیعی هستند مراجعه کند، اشکالی در توحید او به وجود می آید؟

برای مثال شخصی نزد پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم الصلاة والسلام) برود و بگوید: مریض هستم مرا شفا دهید، خانه می خواهم، قرض دارم وسیله رفع آن را فراهم نمایید. گنهکارم شما برای من طلب استغفار نمایید.

آیا قرآن این امور را شرک می داند؟

به عنوان مقدمه باید گفت: دو نوع شرک وجود دارد که اگر از آنها دوری کنیم، رجوع به انبیاء و ائمه معصومین (علیهم السلام) و درخواست از آنها به روح توحید آسیبی وارد نمی کند.

الف) شرک عرضی

بدین معنا که انسان در عرض خدا، موجود یا خدای دیگری را قبول نماید.

مجوسی ها و زرتشتی ها بنا بر آنچه که به آنها نسبت می دهند، معتقد به دو خدا می باشند که عبارتند از یزدان و اهریمن. آنها بدی ها و شرور و ظلمت ها را به اهریمن و خوبی ها و نور و خیرات را به یزدان نسبت می دهند.

اگر کسی چنین ادعایی بکند، از دیدگاه قرآن مشرک است. قرآن می فرماید: (وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِثْمًا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ) (1) و [فرمان قاطعانه] خدا [ست که] فرمود: دو معبود انتخاب نکنید [که این انتخابی خلاف حقیقت است]؛ جز این نیست که او معبودی یگانه است. و می فرماید: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (2)

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباه می شد. اهل کتاب نیز درباره ی خدا، معتقد به وجود خدایان بوده اند: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ) (3) آنان که گفتند: خدا یکی از [این] سه تاست [پدر، پسر، روح] یقیناً کافر

ص: 71

1- سوره نحل، آیه 51.

2- سوره انبیاء، آیه 22.

3- سوره مائده، آیه 73.

شدند. ایشان می گویند سه خدا وجود دارد: پدر، پسر و روح القدس به گونه ای که، واسطه پدر و پسر است و مسیح را خدا می دانند: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ) (1) آنان که گفتند: خدا همان مسیح، فرزند مریم است، بی تردید کافر شدند. در حالیکه می دانیم (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ) (2) خدایی جز خدای واحد نیست و می دانیم که تنها جایگاهی که عیسای مسیح (علیه السلام) دارد پیامبر بودن است همانند انبیاء گذشته و مادرش پاکدامن و راستگو و صدیقه است و مسیح (علیه السلام) و مادرش هر دو غذا می خوردند. در حالیکه، خدا گرسنه نمی شود و تشنه نمی گردد و خدایی که غنی بالذات است، محتاج به طعام نمی باشد: (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) (3) مسیح، فرزند مریم جز فرستاده ای [از سوی خدا] نیست که پیش از او هم فرستادگانی گذشته اند. و مادرش زن بسیار راستگو [و درستکاری] بود. هر دو [مانند انسان های دیگر] غذا می خوردند.

پس هر چیزی را که در عرض خدا قرار دهیم، شرک حاصل می شود ولی ما فقط خدا را خالق هستی می دانیم.

(ب) شرک طولی

عده ای معتقدند ما خداوند متعال را به عنوان خالق هستی قبول داریم اما موجودات دیگری هم در عالم هستی وجود دارند که دارای اختیاراتی می باشند.

ایشان خدا را می پذیرند اما غیر از خدا معبودهای دیگری برای خودشان درست می کنند، می گویند خدا خالق است اما رب النوع زیبایی به نام «ونوس» وجود دارد که هر کس به دنبال زیبایی است، باید نزد ونوس برود. خدایی داریم به نام خدای قدرت که اگر کسی خواهان قدرت و قوت می باشد، باید دامان او را

ص: 72

1- سوره مائده، آیه 72.

2- سوره مائده، آیه 73.

3- سوره مائده، آیه 75.

بچسبد. خدای باران و خدای سلامتی و یا اجرام آسمانی را به عنوان معبود می دانند که امور از آنها صادر می گردد و از سنگ و چوب تمثال هایی از این خدایان را می ساختند.

قرآن این اعتقاد را شرک می داند و می فرماید: (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) (1) آیا آنچه را [با دست خود] می تراشید، می پرستید؟! در حالی که خدا شما را و آنچه را می سازید، آفریده است.

(هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ) (2) آیا هنگامی که آنها را می خوانید، سخن شما را می شنوند؟ یا به شما سود و زیانی می رسانند؟

حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای مبارزه با این نوع از شرک، بت ها را شکست تا ضعف و ناتوانی آنها را آشکار سازد و با استدلال های محکم قلوب مردم را از شرک تهی نمود.

قرآن در این مورد می فرماید: (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْواتٌ غَيْرِ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ) (3) و معبودهایی را که به جای خدا می پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی آفرینند، بلکه خودشان آفریده می شوند. مُردگانند نه زندگان، و نمی دانند چه زمانی برانگیخته می شوند.

با توجه به آیات نورانی قرآن شرک طولی، نیز همانند شرک عرضی، نفی می شود.

سؤال اینجاست که اگر کرنش نمودن صرفاً در مقابل پروردگار جایز است، پس چرا تمامی مسلمانان در مقابل کعبه که از سنگ ساخته شده به سجده می افتند. آیا سجده در مقابل آن از مصادیق شرک نمی باشد؟ آیا لمس و بوسیدن حجرالاسود، بوسیدن رکن یمانی و... از مصادیق شرک نیست؟

آیا نباید به هیچ موجود دیگری غیر از خداوند تکریم و احترام نمود و فقط

ص: 73

1- سوره صافات، آیات 95 و 96.

2- سوره شعراء، آیات 72 و 73.

3- سوره نحل، آیات 20 و 21.

در پاسخ به این سؤال باید گفت: اگر خدا اجازه بدهد که در مقابل شی دیگری کرنش داشته باشیم و از او تجلیل نماییم و او را ستایش نماییم چنین باور و عملی شرک نیست چون با اجازه پروردگار صورت پذیرفته است.

خداوند به ملائکه دستور می دهد: (اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا)⁽¹⁾ بر آدم سجده کنید. پس ملائکه سجده کردند. اگر این سجده از مصادیق شرک است پس باید ملائکه اعتراض می کردند که ما فقط برای تو سجده می کنیم در حالیکه این سجده به امر خداست و ملائکه حضرت آدم (علیه السلام) را سجده می کردند لکن به امر خدا. حضرت آدم (علیه السلام) مثل قبله برای ملائکه بود و خدا نفرموده است که آدم را پرستید بلکه امر بر سجده به طرف او فرموده است.

شیطان پرستان می گویند: ابلیس نخستین و برترین موحد عالم است، زیرا حاضر نشد به غیر از خدا بر کس دیگری سجده نماید و این ملائکه بودند که اشتباه کردند.

در روایات اهل سنت آمده است: خلیفه ی دوم اقرار می کند که دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حجرالاسود را می بوسید و آن را لمس می نمود. من هم آن را می بوسم و لمس می کنم اما می دانم تو سنگی و خاصیتی نداری.⁽²⁾

بنا بر قاعده کلی نعوذ بالله پیغمبر مشرک است و خلیفه ی دوم نیز مشرک می باشد در حالیکه می بینیم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) آن را می بوسد و

ص: 74

1- سوره بقره، آیه 34.

2- (صحیح ترمذی، ج 2، ص 163؛ صحیح نسائی، ج 2، ص 37؛ مسند احمد، ج 1، ص 16، 26 و 42) ان عمر بن الخطاب قال للركن (و فی طریق اخری: انه جاء الى الحجرالاسود فقبله فقال) اما والله انی لاعلم انک حجر، لا- تضرر ولا- تنفع ولو لا- انی رأیت رسول الله استلمتک. ما استلمتک (وفیها: یقبلک وما قبلتک). فاستلمه ثم قال: فما لنا والرسول؟ انما کنا رأینا به المشرکین وقد اهلکهم الله؟ ثم قال: شی صنعہ فلا نحب ان نترکه.

خواصی را برای آن بیان می نماید. (1) بنابراین اگر خداوند امری را اجازه دهد، دیگر انجام آن عمل شرک نیست.

می گویند شخصی قصد داشت پای آیت الله بروجردی (قدس سره) را ببوسد، همین که خم شد ایشان با عصا بر گردن او زد و فرمود شرک است و آن شخص بلند شد - آیه الله بروجردی (قدس سره) فکر کرده بود او می خواهد سجده کند - کمی که آقا جلوتر رفت با خود فکر کرد که شاید قصد بوسیدن پا را داشته است. خادم خود را دنبال او فرستاد و از او عذرخواهی نمود و پول خوبی به آن مرد داد و حلالیت طلبید.

عده ای اندک، شیعه را متهم به شرک می کنند و می گویند شما حق بوسیدن ضریح را ندارید یعنی بوسیدن ضریح پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) و امام زادگان جایز نیست، زیرا اینها از سنگ و چوب و فلز می باشند و شیعه را متهم می کنند که شما در مقابل غیر خدا و بر سنگ و امثال آن سجده می کنید.

نمونه های قرآنی از کرنش در مقابل غیر خدا

حال باید دید آیا قرآن کریم، تجلیل و کرنش در مقابل غیر خدا را اجازه می دهد یا آن را از مصادیق شرک معرفی می نماید؟

ص: 75

1- (احقاق الحق، ج 17، ص 439) حدثنا ابوالولید حدثنا محمد بن ابی عمر حدثنا عبدالعزیز بن عبدالصمد العمی عن ابیه عن ابی هارون العبری عن ابی سعید الخدری قال خرجنا مع عمر الخطاب الی مکه فلما دخلنا الطواف قام عند الحجر وقال والله انی لا علم انک حجر لا تنزّر ولا تنفع ولولا انی رأیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقبلک ما قبلتک ثم قبله ومضی فی الطواف قال له علی (علیه السلام) بلی یا امیر المؤمنین هو یضّرّ وینفع. قال: وبم ذلک ذلک؟ قال بکتاب الله تعالی قال واین ذلک من کتاب الله قال قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا. قال فلما خلق الله عزّوجلّ آدم مسح ظهره فاخرج ذریته من صلبه فقرّهم انه الرب وهم العبيد ثم کتب میثاقهم فی رق وکان هذا الحجر له عینان ولسان فقال له افتح فاک فالقمه ذلک الرق وجعله فی هذا الموضع وقال تشهد لمن وافاک بالموافاة یوم القیامة. کان فقال عمر اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابالحسن.

1. در داستان حضرت موسی (علیه السلام) و نزدیکان فرعون آمده است: (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشِئْمَتْ عَنَّا الرِّجْزُ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (1) و هرگاه عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی! پروردگارت را به پیمانی که با تو دارد [و آن مستجاب کردن دعای توست] برای ما بخوان که اگر این عذاب را از ما برطرف کنی یقیناً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو روانه می کنیم.

عهدی که خداوند با حضرت موسی (علیه السلام) دارد، نبوت است و او پیغمبر خداست و نزدیکان فرعون از حضرت موسی (علیه السلام) درخواست کمک و رفع بلا و مصیبت می کنند. چرا این درخواست را از حضرت موسی (علیه السلام) کردند (بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ) (2) زیرا ای موسی، تو نزد خدا عهدی داری، پس از خدا بخواه تا خداوند مصیبت را بردارد.

با توجه به آیه، حضرت موسی (علیه السلام) خطاب به آنها فرمود: شما با این سخن مشرک شده اید و چرا از من درخواست رفع بلا می کنید، بلکه باید از خدا بخواهید.

اگر درخواست رفع مشکل از پیامبر الهی شرک باشد، حضرت موسی (علیه السلام) باید در پاسخ ایشان می فرمود: چرا به من که پیامبر خدا هستم متوسل شده اید؟! باید در خانه خدا بروید و توسل به من شرک است.

بنابراین درخواست از حضرت موسی (علیه السلام) در این آیه مصداق شرک نمی باشد. زیرا قرآن این جریان را بیان می کند و در رابطه با آن اظهار نظری نکرده و آن را نفی ننموده است پس مشخص می شود که اصل آن را پذیرفته است. آیا آیه (لَئِن كَشِئْمَتْ عَنَّا الرِّجْزُ) (3) با آیه ی (إِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ) (4) که

ص: 76

1- سوره اعراف، آیه 134.

2- سوره اعراف، آیه 134.

3- سوره اعراف، آیه 134.

4- سوره انعام، آیه 17 - سوره یونس، آیه 107.

می فرماید: و اگر خدا تو را آسیب و گزند رساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، مخالف است؟

اگر در این آیه به جای کلمه «ضَرَّ» کلمه «رَجَزَ» گذاشته شود معنای آیه چنین می شود: رجزی را که خدا بر فرعونیان نازل فرموده، کسی غیر از خدا نمی تواند بردارد و فقط خدا می تواند این نکبت و بلا را برطرف نماید.

در پاسخ می گوییم: خداوند می تواند رجز، نکبت و بلا را برطرف نماید اما از آنجا که حضرت موسی (علیه السلام) پیغمبر خداست، پس با اذن خدا می تواند آن رجز و بلا را دفع نماید و اگر بگوییم این قدرت را خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) عطا فرموده تا رجز و بلا را از فرعونیان دفع نماید، همان اعتقاد صحیح و توحید ناب می باشد.

2. قرآن از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مقام بیان توحید می فرماید: (وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) (1) و زمانی که مریض می شوم، خدا مرا شفا می دهد. حال اگر کسی مریض شد و نزد دکتر رفت و از او درخواست کمک کرد، او مشرک شده است؟! پادشاه سعودی سالی چند عمل جراحی در آمریکا انجام می دهد، آیا او نیز مشرک است؟! در حالیکه این کار خلاف نص قرآن است. ما معتقدیم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) طبیب الاطباء می باشد. لذا مریضم را نزد ایشان می برم تا او را شفا دهد. چگونه است که رفتن نزد دکتر شرک نیست اما رفتن نزد امام رضا (علیه السلام) شرک است؟!

هیچ موحدی نمی گوید استفاده از قرص و دارو برای برطرف کردن بیماری شرک است در حالی که اگر بگوییم خدا شفا را در تربت سیدالشهدا (علیه السلام) قرار داده است مشرک محسوب می شویم؟!

3. در سوره ی قصص آمده است: حضرت موسی (علیه السلام) به صورتی وارد شهر شد

ص: 77

که مردم متوجه ایشان نمی شدند و مشاهده نمود که دو مرد به قصد کشتن یکدیگر را می زنند یکی از این دو نفر از قوم بنی اسرائیل و از پیروان حضرت موسی (علیه السلام) و دیگری از فرعونیان و از دشمنان حضرت موسی (علیه السلام) بود: (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ). (1) و [موسی] به شهر وارد شد در حالی که اهل آن [در خانه ها استراحت می کردند و از آنچه در شهر می گذشت] بی خبر بودند، پس دو مرد را در آنجا یافت که با هم [به قصد نابودی یکدیگر] زد و خورد می کردند، این یک از پیروانش، و آن دیگر از دشمنانش، آنکه از پیروانش بود از موسی بر ضد کسی که از دشمنانش بود درخواست یاری کرد، پس موسی مستی به او زد و او را کشت.

در این آیه از لفظ استغاثه به معنای فریادخواهی و طلب کمک، استفاده شده است. آن مرد به حضرت موسی (علیه السلام) استغاثه کرد و موسی از ایشان دستگیری کرد. حضرت موسی (علیه السلام) به او نفرمود: نباید از من درخواست کمک می کردی چرا که این کار نوعی شرک است، بلکه مرد قبطی را کشت. پس بنا بر این آیه، استغاثه به پیغمبر جایز می باشد. به دنبال این ماجرا، موسی در شهر ترسان و هر لحظه در انتظار حادثه ای و در جستجوی اخبار بود که ناگهان با صحنه ی تازه ای رویه رو شد و دید همان شخص بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود، فریاد می کشد و از او کمک می خواهد اما موسی به او گفت: توبه وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی! قرآن می فرماید: (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِي مُّبِينٌ). (2)

در اینجا عده ای از این کلام حضرت موسی (علیه السلام) که خطاب به آن شخص می گوید: (إِنَّكَ لَغَوِي مُّبِينٌ) استفاده می کنند که منظور از «اغواء» در آیه استغاثه

ص: 78

1- سوره قصص، آیه 15.

2- سوره قصص، آیه 18.

به حضرت موسی (علیه السلام) می باشد.

در پاسخ می گوئیم سه احتمال برای جمله (إِنَّكَ لَغَوِي مُّبِينٌ) وجود دارد:

الف) گمراه بودن تو به خاطر صدا زدن من در میان جمع به صورت آشکار می باشد.

ب) گمراه بودن تو به دلیل استغاثه و طلب کمک از من می باشد.

ج) گمراه بودن تو به دلیل درگیری و ایجاد تشنج به صورت روزانه می باشد که هر روز شری را بر پا می کنی.

با رجوع به تفاسیر و دقت در آیه، احتمال سوم صحیح می باشد. پس استغاثه به پیامبر و یاری خواستن از ایشان اشکالی ندارد.

4. در قرآن در خطاب به مشرکین که نبوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را انکار می کردند، می فرماید: (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (1) ای پیغمبر بگو: بین من و بین شما شهادت خدا و کسی که در نزد او علم کتاب است کافی می باشد.

در این آیه نخستین گواه بر نبوت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) خداست و شاهد دوم آن کسی است که نزد او دانش کتاب است. (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) که بر طبق روایات شیعه و سنی منظور علی بن ابیطالب، اسدالله الغالب (علیه السلام) می باشد آیا شهادت خدا کافی نیست. چرا که می فرماید: (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا) (2) بگو: کافی است که خدا میان من و شما [در صدق نبوت] شاهد باشد؛ چون او به بندگانش آگاه و بیناست.

طبق این آیه، خدا هم مشرک خواهد بود. چراکه شهادت (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) را کنار شهادت خودش آورده است. با وجود دو شاهد بیّنه تمام می شود.

آیا می توان به خدا اعتراض کرد که تو مشرکی به خاطر آنکه شهادت علی بن

ص: 79

1- سوره رعد، آیه 43.

2- سوره اسراء، آیه 96.

ایطالب (علیه السلام) را در کنار شهادت خود قرار داده ای و خودت فرمودی: (كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) (1) و (كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)؟! (2)

بنابراین اگر کسی معتقد شود من از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین و امام رضا (علیهما السلام) می خواهم حاجتم برآورده شود، بدین معناست که ایشان نزد خدا شفیع شوند تا خدا حاجت مرا بدهد و این شرک نیست.

و اگر شخص عوامی بدون آوردن نامی از خدا، خطاب به امام رضا (علیه السلام) بگوید یا امام رضا مریض مرا شفا بده یا خانه ای به من عنایت فرما. اگر به صورت مستقل و بدون اذن الهی قدرتی برای امام رضا (علیه السلام) تصوّر کند، دچار شرک است اما اگر معتقد باشد که ایشان به اذن خدا قادر به انجام این امور می باشد، دارای توحید ناب است.

ص: 80

1- سوره اسراء، آیه 96.

2- سوره نساء، آیه 6.

فصل دوم: توسل

اشاره

ص: 81

توسل حقیقتی است که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره نموده است و می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (1)

در ابتدای بحث لفظ توسل را از لحاظ لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار می دهیم.

معنای توسل در لغت و اصطلاح

توسل در لغت به چند معنا آمده است. اولین معنای توسل، نزدیک شدن می باشد تَوَسَّلَ اليه یعنی تقرب الیه. معنای دیگر آن، مقام و منزلت یافتن نزد سلطان و انسان صاحب اقتدار و مکنت می باشد. توسل به معنای درجه و رتبه نیز آمده است. راغب در مفردات می گوید: چاره جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت توسل می باشد. (2) معنای دیگر توسل که به واقع نزدیک تر است می گوید: هر چیزی که به سبب آن، شما به دیگری نزدیک می شوی، توسل نامیده می شود. (3) همان طور که مشاهده می شود تمامی معنای توسل به هم نزدیک می باشد.

ابن اکثیر که از دانشمندان عامه می باشد در تفسیر خود توسل را اینگونه معنا می کند: توسل این است که انسان واسطه ای بین خود و خدای خود قرار دهد و

ص: 83

1- سوره مائده، آیه 35.

2- مفردات، ص 871، ماده وسل.

3- لسان العرب، ج 11، ماده وسل.

برآورده شدن حاجتش را از خداوند درخواست نماید تا به سبب این واسطه به حاجت خود برسد. (1)

قرار دادن واسطه بین خود و خدا به دو صورت متصوّر می باشد:

الف) انسان از آن واسطه می خواهد که برای برآورده شدن حاجتش دعا بکند.

ب) انسان به طور مستقیم برآورده شدن حاجتش را از واسطه می خواهد.

توسل از دیدگاه علمای کلام

1. جواز توسل

توسل عملی جایز می باشد و اگر کسی این عمل را انجام دهد اشکالی ندارد. تمامی فرق و مذاهب اسلامی و در رأس آنها تشیع این قول را می پسندند.

شوکانی که از علمای زیدی مذهب است می گوید: «ویتوسل الی الله سبحانه بأنبيائه والصالحين» (2) به وسیله پیامبران و صالحین می توان به خدا توسل نمود. در این کلام، صالحین معنای عامی دارد و هر فرد صالحی را در بر می گیرد.

سمهودی که از علمای شافعی مذهب می باشد، معتقد به جواز توسل می باشد. (3)

احمد بن حنبل رئیس فرقه ی حنابله، قائل به جواز توسل می باشد و می گوید: توسل به پیامبر و دعا کردن نزد پیامبر جایز می باشد بدین معنا که پیامبر را واسطه قرار دهد و حاجتش را از خدا بگیرد. نیز ابن ابی الدنیا و بیهقی و طبرانی توسل به همین کیفیت را قبول دارند. (4)

محمد بن ادریس شافعی که از ائمه ی اربعه اهل سنت است، توسل را جایز

ص: 84

1- تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 532.

2- تحفة الذاکرین، ص 37.

3- وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی، ج 2، ص 1374.

4- التوسل والوسیله لابن تیمیه، ص 144 و 145.

می داند (1) و می گوید: «انی لأتبرک بأبی حنیفة وأجیء الی قبره کل یوم، فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی قبره و سألت الله تعالی الحاجة عنده فما تبعدان تقضی» (2) من به قبر ابوحنیفه تبرک پیدا می کنم و هر روز نزد قبر او می روم و هرگاه حاجتی دارم دو رکعت نماز می خوانم و از خدا می خواهم که حاجتم را برآورده کند و طولی نمی کشد که خدا حاجتم را برآورده می کند.

ابوعلی خلال که از مشایخ حنابله می باشد، در ارتباط با جواز توسل می گوید: «ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر (علیه السلام) ، فتوسلت به الا سهل الله تعالی لی ما احب» (3) هیچ امر مشکلی برای من پیش نمی آمد مگر آنکه نزد قبر موسی بن جعفر (علیه السلام) می رفتم و به ایشان توسل می جستم و خداوند آنچه را که دوست داشتم، برای من تسهیل می کرد. بنابراین ملاحظه می فرمایید که فرق مختلف اهل سنت توسل را قبول دارند و مشکلی با توسل ندارند و آن را شرک نمی دانند.

شیعه امامیه توسل را جایز می داند و می گوید: همان طور که توسل به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) در برآورده شدن حاجت ها و گشایش امر در زمان حیات ایشان جایز می باشد، پس از مرگ ایشان نیز توسل جایز می باشد.

در روایت وارد شده: اگر کسی نزد قبر پدر و مادرش برود و برای ایشان فاتحه ای بخواند و در کنار قبر پدر و مادر، خدا را بخواند، خداوند دعای او را مستجاب می نماید. (4)

ص: 85

1- شافعی مدتی در عراق بوده و مدتی را در مصر بوده است. لذا مصری ها شافعی مذهب هستند و به اهل بیت (علیهم السلام) علاقه مند هستند و به زیارت امامزاده های موجود در مصر می روند و حاجت می گیرند هرچند که به شدت با شیعه مخالف و در تعارض می باشند.

2- تاریخ بغداد، ج 1، ص 123، باب ما ذکر فی مقابر بغداد.

3- تاریخ بغداد، ج 1، ص 120، باب ما ذکر فی مقابر بغداد.

4- عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: قال امیر المؤمنین (علیه السلام): زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابيه وعند قبر امه بما یدعوا لهما (وسائل الشیعه، ج 3، ص 223، ح 5، باب استحباب زیارة القبور وطلب الحوائج عند قبر الابوین).

مگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) کمتر از پدرانمان هستند در حالیکه وجود نازنین رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «انا و علی ابوا هذه الامة». (1)

2. منع توسل

در میان جمیع مسلمین، فقط فرقه وهابیت است که معتقد به حرمت و ممنوعیت توسل می باشد و در دنیای اسلام کسی دیگری این قول را قبول ندارد.

این قول از محمد بن عبدالوهاب صادر شده و همه می دانند ایشان در قرن سیزدهم می زیسته است. شما با مراجعه به تاریخ به خوبی در می یابید که در طول 13 قرن، مسلمانان به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توسل پیدا می کردند ولی در قرن سیزدهم یک نفر آمده و می گوید توسل شرک است و جمیع مسلمین به استثنای وهابیت را مشرک می داند.

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «واذا قال لك بعض المشركين (یعنی المسلمین غیر الوهابیین) (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (2) او ان الشفاعة حق او ان الانبياء لهم جاء عند الله أو ذكر كلاماً للنبي يستدل به على باطله (یعنی الشفاعة...) وانت لاتفهم (ای لاتقدر علی جوابه) فجأوبه بقولك: ان الله ذكر في كتابه «ان الذين في قلوبهم زيغ يتركون الحكم و يتبعون المتشابه»...» (3) هرگاه یکی از مشرکین - منظور مسلمان غیر وهابی است - به شما بگوید: آگاه باشید که قطعاً دوستان و اولیای خدا آنهایی هستند که نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند یا بگوید به تحقیق شفاعت حق است یا پیامبران الهی نزد خدا جایگاه و منزلتی دارند و یا از روایات خود پیامبر برای توسل و شفاعت و امثال اینها استدلالی اقامه کرد تا امر باطلی را اثبات نماید و شما آن استدلال را درک نکردی و قادر به پاسخگویی نبودی؛ در جواب او بگو خداوند در کتابش می گوید: کسانی که در دل هایشان انحرافی

ص: 86

1- بحار الانوار، ج 16، ص 96، ح 29؛ معانی الاخبار، ص 52، ح 3.

2- سوره یونس، آیه 62.

3- کشف الشبهات، لمحمد بن عبدالوهاب، ص 60.

هست آیات محکم و صریح در قرآن را ترک نموده اند و به دنبال آیات مشابه می روند.

دانشمندان وهابی بعد از محمد بن عبدالوهاب نیز درباره ی توسل معتقد به حرمت می باشند. برای مثال اَلْبَانِي که یکی از دانشمندان وهابی است، کتابی به نام «التوسل انواعه، احکامه» دارد و در آنجا توسل را حرام می داند. (1)

عبدالعزيز بن عبدالله بن باز که مفتی اعظم وهابی ها می باشد، در کتابی به نام «العقيدة الصحيحة ونواقض الاسلام» می گوید: «من سأل النبي وطلب منه الشفاعة فقد نقض اسلامه» (2) هر کس از پیامبر درخواستی داشته باشد و از ایشان طلب شفاعت نماید، به تحقیق اسلامش فاسد شده و داخل در مسلمانان نمی باشد.

3. قول به تفصیل در توسل

ابن تیمیه - متوفای 728 ه.ق - که معاصر با علامه حلی می باشد، برای توسل اقسامی را ذکر می کند و مواردی از آن را جایز و مواردی را حرام می داند.

ابن تیمیه می گوید: توسل به سه قسم تقسیم می شود که دو قسم آن صحیح می باشد و قسم سوم آن حرام و بدعت است.

الف) اگر کسی توسل را اینگونه معنا کند که توسل عبارت است از آنکه به پیامبر ایمان بیاوریم و از ایشان اطاعت نمائیم. این نوع توسل صحیح بلکه اصل اسلام و ایمان است که ما باید به پیغمبر ایمان بیاوریم و با انجام اعمال صالح به ایشان نزدیک شویم.

ب) توسل به معنای دعا کردن و درخواست شفاعت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیات ایشان می باشد. به این شکل که نزد پیغمبر برو و از ایشان درخواست دعا و شفاعت داشته باش و روز قیامت هم انتظار شفاعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را داشته باش.

ص: 87

1- البشرة والاتحاف للسقاف، ص52، نقلاً من شرح الطحاویه، ص60.

2- مخالفة الوهابيت للقرآن و السنة لعمر عبدالسلام، ص20، نقلاً عن العقيدة الصحيحة ونواقض الاسلام لعبد العزيز بن عبدالله بن باز.

هر کس این معنا را انکار کند، کافر و مرتد است و باید توبه کند. اگر توبه کرد فبها و اگر توبه نکرد به خاطر ارتداد باید کشته شود.

ج) توسل به معنای شفاعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بعد از فوت ایشان می باشد که خدا را به حق پیغمبرش قسم بدهد و این از بدعت های جدید است. (1)

به طور کلی ابن تیمیه می گوید: شما بعد از فوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نمی توانید انتظار شفاعت و دعا از ایشان را داشته باشید.

فرقی نمی کند که ابن تیمیه را جزء معتقدین به منع توسل قرار دهیم یا بگوییم او معتقد به تفصیل است.

اقسام توسل

اشاره

با رجوع به آیات قرآن به راحتی می توان دریافت که توسل جایز می باشد و انسان می تواند میان خود و خداوند وسائلی را قرار دهد تا به خواسته و حاجت خود برسد به طور کلی توسل به دو صورت متصور می شود:

الف) صورت اول آن است که انسان خدا را می خواند که به حرمت و آبروی اشخاصی که در نزد او قُرب و مقام و منزلتی دارند، خدا توجهی به او نماید و حاجت او برآورده بشود و به زبان ساده تر شخص مقرب را واسطه فیض الهی قرار می دهد.

مثلاً می گوید: خداوندا به حرمت محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) که نزد تو آبرومند هستند، دعای مرا مستجاب کن، چراکه من روسیاه و گنه کارم و شما مقرب درگاه الهی می باشید.

در این نوع توسل، انسان در واقع خدا را می خواند و شرک در اینجا معنایی پیدا نمی کند.

ب) صورت دوم آن است که شخص در مقام خطاب اصلاً خداوند را

ص: 88

مخاطب خود قرار نمی دهد بلکه مستقیماً برآورده شدن حاجت خود را از مقربان درگاه پروردگار خواستار می شود مثلاً می گوید: یا رسول الله! از شما حاجت خود را طلب می کنم یا می گوید: یا امام رضا (علیه السلام)، یا فاطمه الزهرا (علیها السلام)، یا ابوالفضل العباس (علیه السلام) و... از شما نیاز خود را درخواست می کنم.

آیا این شرک است؟ و گوینده ی آن مشرک می باشد؟

در اینجا اگر کسی احتمال شرک را وارد بداند و بگوید که شما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در کنار قدرت لایزال الهی قرار داده اید؛ در جواب او می گوئیم: شخصی که حاجت خود را از غیر خدا طلب می نماید، آیا چنین است که در اعتقاد، آن شخصیت ها را یک قطب مستقل در مقابل پروردگار فرض می کند، که جداگانه عمل می کنند و با خدا کاری ندارند؟! و یا آنکه معتقد است آن شخصیت ها هیچ قدرتی از خود ندارند، بلکه به اذن الهی و با قدرتی که پروردگار به ایشان عنایت فرموده، قادر به برآوردن حاجت او هستند و مجرای فیض الهی می باشند و خداوند اراده فرموده است که این چنین ابواب رحمتی را به سوی بندگان بگشاید و در واقع معتقد است که (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) (1) و بازگشت همه کارها به سوی خدا می باشد.

بنابراین اگر در توسل، شخص را صاحب قدرت مستقل فرض نمائیم که در مقابل پروردگار قرار دارد، بله، این شرک است اما اگر او را مقرب درگاه پروردگار و باب فیض الهی بدانیم، نه تنها شرک نیست بلکه توحید ناب است.

عموم مسلمین چه شیعه و چه سنی معتقد به جواز توسل می باشند و فقط یک عده ی کمی معتقد به حرمت توسل می باشند. لذا شما در حرم اهل بیت (علیهم السلام) اهل سنت را مشاهده می کنید که نماز می خوانند و به ایشان متوسل می شوند و حاجتشان را می گیرند و می روند. مکرر در مشهد مقدس و کاظمین و سامرا کسانی را مشاهده کرده ام که دست بسته نماز می خوانند و متوسل به ائمه اطهار (علیهم السلام) شده اند.

ص: 89

نکته ی اصلی در توسل این است که آیا شما این شخصی را که چنین نیرویی را برای او قائل هستید که می تواند مشکل شما را حل کند و حاجت شما را برآورده کند. آیا این قدرت را بالاستقلال دارا می باشد و خودش بالذات می تواند این کارها را انجام دهد یا آنکه خداوند چنین قدرتی را به او داده و او به اذن خداوند سبحان و تعالی گره گشایی می کند؟ اگر استقلالی برای او در نظر بگیریم، معتقد به شرک گشته ایم اما اگر ایشان را وسائط فیض الهی فرض نماییم توحید ناب می باشد.

برای اثبات این موضوع به آیات قرآن رجوع می نمایم.

حضرت عیسی (علیه السلام) و شفای بیماران

آیه اول - (وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ إِلَىٰ الْأَكْمَامِ وَالْأَبْرَصِ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ) (1) و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [به آنان گوید: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای [بر صدق رسالتم] آورده ام؛ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای [زنده و قادر به پرواز] می شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و شما را از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه ای [بر صدق رسالت من] است.

اگر در این آیه دقت بشود، خداوند متعال از زبان حضرت عیسی (علیه السلام) چند موضوع را مطرح می فرماید:

1. (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) من از گِل برای شما چیزی به شکل

ص: 90

پرنده می سازم. در حالیکه همه می دانیم خلقت مختص خداست. پس چرا حضرت عیسی (علیه السلام) خلقت را به خود نسبت می دهد؟

2. ایشان می گوید: (وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ) و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم. این دو بیماری را پزشکان تا امروز با این همه پیشرفت علمی نتوانسته اند به طور قطعی درمان نمایند. اما حضرت عیسی (علیه السلام) متجاوز از 2000 سال قبل می گوید: من این دو بیماری را درمان می کنم و بهبودی می بخشم.

این دو بیماری، ظاهر است و اشخاص کور مادرزاد و دارای بیماری پیسی در بین مردم مشهور و انگشت نما می باشند. پس درمان آن سبب تحیر و شگفتی در مردم می شود. چراکه هم بیماری را دیده اند و هم شفای آن را.

در اینجا نیز حضرت عیسی (علیه السلام) شفای کوری و پیسی را به خود نسبت می دهد.

3. از همه بالاتر عیسیای مسیح (علیه السلام) می گوید: (وَأُحْيِي الْمَوْتَى) و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم. در روایات وارد شده که ایشان فقط چهار نفر را که مرده بودند، زنده می کند. (1) و اینگونه نبوده که هر کس از دنیا می رفت، نزد حضرت مسیح (علیه السلام) بیاورند تا او را زنده کند.

4. در ادامه می فرماید: (وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) و به شما از آنچه می خورید و از آنچه که در خانه هایتان ذخیره می کنید، خبر می دهم.

در این آیه، دو مرتبه عبارت «بإذن الله» تکرار شده است یعنی «بقدره الله و بعلم الله» بدین معنا که اگر حضرت عیسی (علیه السلام) پرنده ای را خلق می کند، کور مادرزاد را شفا می دهد، بیماری پیسی را درمان می کند و مرده را زنده می نماید و برای مردم خبرهایی را از غیب بیان می کند، همه و همه به اذن الهی و با قدرت الهی که خداوند در اختیار ایشان قرار داده است، صورت می پذیرد.

اگر در آیه «بإذن الله» وجود نداشت، حضرت عیسی (علیه السلام) دارای قدرت خاص

ص: 91

و مستقل و در عرض خدا قرار می گرفت.

اگر کسی بگوید که ایشان بالاستقلال صاحب این قدرت است، مشرک است. اما اگر بگوید که ایشان این امور را علی نحو اعجاز و با قدرتی که خداوند به ایشان عنایت فرموده، انجام می دهد این توحید است و شرک نمی باشد و کسی که نزد نبی یا وصی او یا فرد صالحی می رود و از ایشان درخواستی دارد جز این مطلب و این عقیده را منظور نمی کند.

حال ما از دانشمندان و هابی سؤال می کنیم: آیا قرآن کلمات شرک آلود می گوید؟ یا پیامبر اولوالعزمی همانند حضرت عیسی (علیه السلام) مشرک است؟

ابوبصیر می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و به ایشان عرضه داشتم شما وارث علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستید. فرمود: بله. گفتم: پس رسول الله وارث انبیاء می باشد و می داند آنچه را آنها می دانسته اند. فرمود: بله.

گفتم: شما قادر هستید تا مردگان را زنده و کور مادرزاد و بیمار لک و پیسی را شفا بدهید. فرمود: بله به اذن خداوند قادر می باشیم. سپس فرمود: ای ابا محمد نزدیک من بیا و با دست مبارکش چشمان و صورت مرا مسح نمود و چشمان نابینای من بینا گردید. به خورشید و آسمان نگریستم. به زمین و خانه و آنچه درون خانه بود نگاه کردم. حضرت فرمودند: آیا دوست داری بینا باشی و فردای قیامت همانطور که از مردم حسابرسی می شود از تو هم بشود یا نابینا باشی و به بهشت بروی؟ گفتم: می خواهم نابینا باشم پس با دستان مبارکش چشمانم را مسح نمود و نابینا گشتم. (1)

ص: 92

1- (بصائر الدرجات، ج 1، ص 269، ح 1) حدیثی احمد بن محمد بن علی بن الحکم عن مثنی الحنات عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی عبدالله (علیه السلام) و ابی جعفر (علیه السلام) و قلت لهما انتما ورثة رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال نعم قلت فرسول الله وارث الانبياء علم كل ما علموا فقال لي نعم فقلت انتم تقدرون علي ان تحيوا الموتى و تبرءوا الاكمه والابرص فقال لي نعم باذن الله ثم قال ادن مني يا ابا محمد فمسح يده علي عيني و وجهي ابصرت الشمس والسماء والارض والبيوت و كل شيء في الدار قال اتحب ان تكون هكذا ولك ما للناس و عليك ما عليهم يوم القيامة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً قلت اعود كما كنت قال فمسح علي عيني فعدت كما كنت قال علي فحدثت به ابن ابی عمير فقال اشهد ان هذا حق كما انّ النهار حق.

آیه دوم - (اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا) (1) یوسف به برادرانش فرمود: این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا چشمش بینا شود.

وقتی در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) دقت بشود، به پدری به نام یعقوب برخورد می کنیم که خود، پیغمبر خدا و فرزند پیغمبر است.

حضرت یعقوب (علیه السلام) آنقدر در فراق فرزندش یوسف اشک ریخته که نور چشمانش از بین رفته و بینایی خود را از دست داده است. حضرت یوسف (علیه السلام) بعد از آگاهی از احوال پدر، به برادرانش می گوید: پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید تا او بینا شود. زمانی که کاروان به طرف شهر حضرت یعقوب (علیه السلام) حرکت کرد، حضرت یعقوب (علیه السلام) می فرماید: (إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنَدُونَ) (2) من بوی یوسف را احساس می کنم، اگر مرا به کم عقلی نسبت ندهید.

از این آیه مشخص می گردد بعضی از چیزها بویی دارد که از مسیرهای طولانی قابل استشمام است. (قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ) (3) گفتند: به خدا قسم، قطعاً تو در همان گمراهی قدیمی ات هستی.

گمراهی حضرت یعقوب (علیه السلام) در این بود که می فرمود: یوسف زنده است و برمی گردد. (فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَازْتَدَبَّصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (4) پس وقتی که بشارت دهنده آمد و پیراهن را بر صورت او

ص: 93

1- سوره یوسف، آیه 93.

2- سوره یوسف، آیه 94.

3- سوره یوسف، آیه 95.

4- سوره یوسف، آیه 96.

انداخت پس او بینا گردید، یعقوب گفت: آیا من به شما نگفتم که من از خدا آنچه را که شما نمی دانید، می دانم؟

فاء در جمله (فَأَزْتَدُّ بَصِيرًا) برای تقریح است یعنی انداختن پیراهن روی صورت حضرت یعقوب (علیه السلام) با بازگشت بینایی توأم بود. البته در این میان پیراهن نقش شفا دهنده را ایفاء می کند و در عمل، حضرت یعقوب (علیه السلام) با توسل به پیراهن یوسف (علیه السلام) بینایی خود را به دست می آورد. این مطلب صریح آیه قرآن است؛ حال اگر شخصیتی مراتب بالاتر از مقام و منزلت حضرت یوسف (علیه السلام) را دارا باشد، آیا نمی تواند با قدرت الهی از بندگان خدا دستگیری نماید؟

دعبل خزاعی در شهر مرو بر امام رضا (علیه السلام) وارد شد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! من درباره ی شما قصیده ای سروده ام و سوگند یاد کرده ام که آن را پیش از شما بر احدی نخوانم. حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) اجازه فرمود و دعبل شعر را خواند و حضرت دو بیت به آن اشعار افزودند. سپس امام رضا (علیه السلام) بعد از فراغ دعبل از خواندن قصیده برخاست و به او امر کرد که از جای خود برنخیزد و داخل سرای خود شد. پس از ساعتی خادم امام صد دینار رضوی برای وی آورد و به او گفت: مولایم می فرماید: آن را برای خود هزینه کن. دعبل گفت: به خدا سوگند من برای این نیامده ام و این قصیده را برای صله نسروده ام و کیسه ی پول را نپذیرفت و برای تبرک و تشرف جامه ای از جامه های امام رضا (علیه السلام) را درخواست کرد.

امام رضا (علیه السلام) لباسی از خز را به همراه آن کیسه برای دعبل فرستاد و به خادمش فرمود: به او بگو: مولای من می فرماید این کیسه را بگیر که به زودی بدان نیازمند خواهی شد و در این باره دیگر سخن مگو. دعبل کیسه و لباس را گرفت و بازگشت.

در راه بازگشت دعبل به قم رسید و اهالی قم از او درخواست کردند که آن قصیده را برای آنها بخواند و با خواندن قصیده در مسجد جامع قم مردم اموال فراوانی را به او هدیه کردند و خبر لباس اهدایی امام رضا (علیه السلام) که به آنها رسید، از

دعبل خواستند که آن را به هزار دینار به آنها بفروشد و او نپذیرفت. گفتند: تگه ای از آن را به هزار دینار بفروشد؛ اما دعبل قبول نکرد و از قم رفت. در اطراف قم عده ای از جوانان عرب آن لباس را از او گرفتند و دعبل به قم بازگشت و هر چه اصرار کرد، جوانان از بازگرداندن لباس امتناع ورزیده و سخن بزرگان را هم قبول نکردند. دعبل که از باز پس گرفتن لباس ناامید شد درخواست کرد که تگه ای از آن لباس را به او بازگردانند و چنین شد. تکه ای از آن و بهای بقیه ی آن را که هزار دینار بود به وی دادند و او به وطن خود بازگشت و دید دزدان هر چه در منزلش بوده، برده اند آن صد دینار صله ی امام رضا (علیه السلام) را به شیعیان فروخت. هر دیناری را به صد درهم و سخن امام رضا (علیه السلام) را به یاد آورد که به زودی به آن نیازمند خواهی شد.

- تمام این داستان تا اینجا به عنوان مقدمه بود تا به موضوع مورد بحث یعنی توسل برسیم - دعبل بن علی خزاعی کنیزی داشت که به وی بسیار علاقمند بود. کنیز به چشم درد سختی مبتلا شد. به همین خاطر دعبل طیبیان را بر بالین او آورد. طیبیان با معاینه کنیز گفتند: چشم راست او را نمی توانیم درمان کنیم و کور خواهد شد. اما سعی می کنیم چشم چپ او را درمان کنیم اما گمان بهبودی نیست. دعبل از این بابت عمیقاً آندوهناک شد و بی تابی شدیدی نمود.

به یاد آن لباس امام رضا (علیه السلام) افتاد و آن تکه ی لباس را بر چشمان آن کنیز کشید و از سر شب چشمان کنیز را با تکه لباس اهدایی امام رضا (علیه السلام) بست و چون صبح شد چشمانش سالم تر از گذشته گردید و گویا به برکت امام رضا (علیه السلام) اصلاً مریض نبوده است. (1)

ص: 95

1- (عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 263، ح 34) عن عبدالسلام صالح الهروی قال: دخل دعبل بن علی الخزاعی (رحمة الله) علی بن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بمرو قال له یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) انی قد قلت فیک قصیة و آلیت علی نفسی ان لا انشدها احداً قبلک فقال (علیه السلام) هاتها فانشده: مدارس آیات خلت من تلاوة *** و منزل وحی مقفر العرصات فلما بلغ الی قوله: اری فیئهم فی غیرهم متفسسماً *** و ایدیههم من فیئهم صفرات بکی ابوالحسن الرضا (علیه السلام) و قال له صدقت یا خزاعی فلما بلغ الی قوله: اذا و تروا مدوا الی و اتریهم *** اکفأ عن الاوتار منقبضات جعل ابوالحسن (علیه السلام) یقلّب کفیّه و یقول اجل و الله منقبضات فلما بلغ الی قوله: لقد خفت فی الدنیا و ایتام سعیها *** و انی لارجوا الامن بعد وفاتی قال الرضا (علیه السلام) آمنک الله یوم الفزع الاکبر فلما انتهى الی قوله: و قبر لبغداد لنفس زکیة *** تصنمنها الرحمن فی الغرفات قال له الرضا (علیه السلام) افلا الحق بهذا الموضع بیتین بهما تمام قصیدتک فقال بلی یا ابن رسول الله فقال (علیه السلام): و قبر بطوس یالها من مصیبة *** توقد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائماً *** یفرج عنا الهمم و الکربات فقال دعبل یا ابن رسول الله هذا القبر الذی بطوس قبر من هو؟ فقال الرضا (علیه السلام) قبری و لا تنقضی الایام و اللیالی حتی تصیر طوس مختلف شیعتی زواری الافمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیامة مغفوراً له ثم نهض الرضا (علیه السلام) بعد فراغ دعبل من انشاء القصیة و امره ان لا یرح من موضعه فدخل الدار فلما کان بعد ساعة خرج الخادم الیه بمائة دینار رضویة فقال له یقول لک مولای اجعلها فی نفقتک فقال دعبل و الله ما لهذا جنت و لا قلت هذه القصیة طمعاً فی شی یصل الی و ردّ الصرة و سأل ثوباً من ثياب الرضا (علیه السلام) لیتبرک و یتشرف به فانقذ الیه الرضا (علیه السلام) جبة خز مع الصرة و قال للخادم قل له خذ هذه الصرة فانک ستحتاج الیها و لا تراجعنی فیها فاخذ دعبل الصرة و الجبة و انصرف و سار من مرو فی قافلة فلما بلغ عیان قوهان و وقع علیهم اللصوص فاخذوا القافلة بأسرها و کتفوا اهلها و کان دعبل فیمن کتف و ملک اللصوص القافلة و جعلوا یقسمونها بینهم فقال رجل من القوم متمثلاً بقول دعبل فی قصیدته اری فیئهم فی غیرهم متفسسماً *** و ایدیههم من فیئهم صفرات فسمعه دعبل فقال له لمن

هذا البيت فقال لرجل من خزاعة يقال له دعبل بن علي قال فانا دعبل قائل هذه القصيدة التي منها هذا البيت فوثب الرجل الى رئيسهم وكان يصلّي على رأس تلّ وكان من الشيعة فاخبره فجاء بنفسه حتى وقف على دعبل وقال له انت دعبل فقال نعم فقال له انشدني القصيدة فانشدها فحلّ كتافه وكتاف جميع اهل القافلة وردّ اليهم جميع ما اخذ منهم لكرامة دعبل وسار دعبل حتى وصل الى قمّ فسأله اهل قم ان ينشدهم القصيدة فامرهم ان يجتمعوا في المسجد الجامع فلما اجتمعوا صعد المنبر فانشدهم القصيدة فوصله الناس من المال والخلع بشيء كثير واتصلّ بهم خبير الجبّة فسألوه ان يبيعها منهم بالف دينار فامتنع من ذلك فقالوا له فبعنا شيئاً منها بالف دينار فابى عليهم وسار من قم فلما خرج من رستاق البلد لحق به قوم من احداث العرب واخذوا الجبة منه فرجع دعبل الى قم وسألهم ردّ الجبة فامتنع الاحداث من ذلك وعصوا المشايخ في امرها فقالوا لدعبل لا سبيل لك الى الجبة فخذ ثمنها الف دينار فابى عليهم فلما يسّس من ردهم الجبّة سألهم ان يدفعوا اليه شيئاً منها فاجابوه الى ذلك واعطوه بعضها ودفعوا اليه ثمن باقيها الف دينار وانصرف دعبل الى وطنه فوجد اللصوص قد اخذوا جميع ما كان في منزله فباع المائة الدينار التي كان الرضا (عليه السلام) وصله بها فباع من الشيعة كلّ دينار بمائة درهم فحصل في يده عشرة آلاف درهم فذكر قول الرضا (عليه السلام) انك ستحتاج الى الدينانير وكانت له جارية لها من قلبه محل فرمدت عينها رمداً عظيماً فادخل اهل الطب عليها فنظروا اليها فقالوا اما العين اليمنى فليس لنا فيها حيلة وقد ذهبت واما اليسرى فنحن تعالجها ونجتهد ونرجوا ان تسلم فاغتم لذلك دعبل غمماً شديداً وجزع عليها جزعاً عظيماً ثم انه ذكر ما كان معه من وصلة الجبة فمسحها على عيني الجارية وعصبها بعصابة منها من اول الليل فاصبحت وعيناها اصحّ ما كانتا قبل ببركة ابي الحسن الرضا (عليه السلام) .

چه اشکالی دارد که وقتی پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) دارای چنین خاصیتی است چرا لباس حضرت علی بن موسی الرضا (علیه آلف التحية والثناء) این خاصیت را نداشته باشد؟!

نیز داستان آیت الله بروجردی (رحمة الله) معروف است که: نقل شده است که بینایی چشمانم کم شده بود. تکه هایی از گِل که عزاداران امام حسین (علیه السلام) به خود می مالند را برداشتم و بر چشم گذاشتم و به برکت آن، بینایی چشمانم بازگشت. آنها که ایشان را دیده اند، می گویند تا آخر عمر شریفشان به عینک نیازی نداشتند. قابل ذکر است که آن شیء تربت سیدالشهدا (علیه السلام) نبود بلکه گِل عزاداران سید و سالار شهیدان شفای بیماری است.

بنده نیز چشمانم دچار مشکل شده بود. به مشهد مقدس مشرف شدم. به امام رضا (علیه السلام) عرضه داشتم: آقا، من ضریح شما را کمتر از تکه پارچه ای که دعبل به چشم کنیزکش بست، نمی دانم و خودم را نیز کمتر از کنیزک دعبل نمی دانم. چشمانم را به ضریح شما می مالم و شفای چشمانم را از شما می خواهم. به حمد الهی و لطف امام رضا (علیه السلام) چشمانم خوب شد.

اگر پندار و هابیت باشد و این آیات قرآن، حضرت یعقوب (علیه السلام) و فرزندش حضرت یوسف (علیه السلام) مشرک می باشند.

حرف های و هابیت با هیچ منطق و عقل سلیمی و با صریح آیات قرآن و روایات شیعه و حتی اهل سنت تطابق ندارد و عجیب این است که در مملکت ما نیز یک عده به اسم روشنفکری حرف های آنها را بیان می کنند.

استغفار حضرت یعقوب (علیه السلام) برای فرزندانش

آیه سوم - (قَالُوا يَا أَبَانَا اللَّهُ تَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ اللَّهُ تَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (1) گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطاکار بوده ایم. گفت: برای شما از پروردگرم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

اگر در این آیات دقت شود، برادران حضرت یوسف (علیه السلام) اقرار به گناه خویش می کنند و از پدرشان می خواهند که برای آنها استغفار کند.

سؤال آن است که چرا خودشان دست به دعا برنداشته و برای خود طلب استغفار نکردند؟ پاسخ آن است که از آنجایی که پدرشان، پیامبر خدا و مقرب درگاه اوست، می دانند استغفار و دعای پیامبر غیر از استغفار دیگران است، لذا نزد حضرت یعقوب (علیه السلام) آمدند و گفتند: شما برای ما استغفار کنید!

حضرت یعقوب (علیه السلام) در جواب ایشان نفرمود: شما مشرک شده اید و من برای شما استغفار نمی کنم، بلکه می فرماید: (سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (2) به زودی برای شما طلب بخشش می کنم قطعاً او بخشنده ی مهربان است.

در روایت آمده است که حضرت یعقوب (علیه السلام) منتظر شب جمعه بود تا برای بچه های خود استغفار کند چراکه سحر شب جمعه شب نزول رحمت الهی

ص: 98

1- سوره یوسف، آیات 97 و 98.

2- سوره یوسف، آیه 98.

آیا این شرک است که شخصی نزد پیغمبر بیاید و بگوید یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) شما برای من استغفار کنید؟!

استغفار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای گنهکاران

آیه چهارم - (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (2) و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [یا ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این آیه به چند نکته اشاره دارد:

1. مردم باید اطاعت از پیامبر کنند و حرف ایشان را گوش دهند چراکه «باذن الله» است و از طرف خدا آمده است. بنابراین سخنان پیامبر را باید با گوش جان بشنوند.
2. منظور از «ظلم به نفس» در آیه، گناه و معصیت می باشد.
3. فعل ماضی «جاءوک» با کاف خطاب آمده است و کاف، خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد بدین معنی که آنها بعد از انجام گناه نزد شما، ای رسول ما آمدند.
4. جمله «فاستغفروا الله» یعنی در نزد شما، پیغمبر خدا، طلب استغفار از خدا کردند. خدایا گنهکاریم، گناه ما را ببخش. در اینجا افراد گنهکار برای خود طلب استغفار می کنند.

ص: 99

-
- 1- (تفسیر عیاشی، ج 2، ص 196، ح 81) عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی قوله: استغفر لکم ربی قال: اخرها الی السحر لیلة الجمعة.
 - 2- سوره نساء، آیه 64.

5. جمله «واستغفر لهم الرسول» فاعل استغفر، رسول است یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ایشان طلب بخشش کند، که نشان دهنده ی این است که گنهکاران، نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اقرار به گناه می کردند و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) واسطه در پیشگاه خدا می شوند تا خدا از گناه ایشان درگذرد و اگر پیغمبر برای ایشان طلب استغفار می کرد (لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).

آیا این آیه صراحت در توسل به پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) ندارد؟! این آیه به افراد گنهکار می گوید: ای گنهکاران در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بروید و از ایشان بخواهید تا برای گناه شما نزد خداوند طلب بخشش نماید. درست مانند داستان استغفار فرزندان یعقوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که به پدرشان گفتند: (يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا). (1)

از طرف دیگر از آیه مذکور فهمیده می شود طلب استغفار منحصر به حضرت یعقوب (علیه السلام) و فرزندانش نمی باشد. بلکه هر خطاکار و گنهکاری که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برود و بگوید یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) من گنهکارم، نزد شما آمده ام تا شما از خداوند برای من طلب عفو و بخشش و گذشت کنید. خدا در پاسخ ایشان می فرماید: (لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) در این هنگام که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای ایشان طلب توبه می کند، اینها خدا را تواب و رحیم خواهند یافت.

علماء وهابی در ذیل این آیه اقوالی دارند و به طور اجمال داستان توسل به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را قبول کرده اند اما شبهاتی را وارد می کنند.

ایراد و هایت بر آیه شریفه و رد آن

آنها می گویند:

1. این آیه مختص به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد و شامل کس دیگری غیر از ایشان نمی شود چراکه با کاف خطاب بیان شده است (جاؤک).

2. این آیه مربوط به زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد. یعنی اگر کسی در

ص: 100

زمان حیات نزد ایشان می رفت و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای او استغفار می کرد، آن استغفار از جانب پروردگار پذیرفته می شد و بعد از فوت ایشان، توسل معنایی ندارد.

3. توسل باید نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صورت پذیرد و شخص باید نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) حاضر باشد. بنابراین اگر کسی از راه دور توسلی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داشته باشد، صحیح نیست.

4. این آیه فقط درخواست عفو و بخشش و استغفار را شامل می شود. پس اگر کسی بگوید یا رسول الله من شفای بیماریم را از شما می خواهم یا خواسته ی دیگری داشته باشد، قبول نمی باشد و این آیه فقط شامل استغفار می شود.

در پاسخ به ایشان می گوئیم: بر فرض آنکه ما این چهار شرط شما را پذیرفتیم سؤال ما این است آیا از نظر عقل اصل توسل شرک است یا نه؟

اگر بگوئیم توسل شرک است؛ پس هیچ یک از این موارد بیان شده رفع شرک را نمی کند و اول مشرک العیاذ بالله، خود خداوند می باشد. چراکه دستور می دهد نزد پیغمبر بروید تا ایشان برای شما طلب استغفار کند. پس فرقی نمی کند این توسل از راه دور باشد یا نزدیک، در زمان حیات ایشان باشد یا بعد از ممات، استغفار باشد یا غیر آن، نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد یا غیر ایشان.

چراکه حکم عقل قابل تخصیص نمی باشد. اگر توسل شرک است لافرق بین الرسول (صلی الله علیه و آله) و غیره.

ثانیاً هیچ یک از این چهار شرط، اعتباری ندارد. در پاسخ به شرط اول که گفتید توسل فقط اختصاص به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد و غیر ایشان را شامل نمی شود می گوئیم: مگر به تصریح قرآن فرزندان یعقوب (علیه السلام) نزد پدرشان درخواست استغفار نمودند؟ حضرت یعقوب (علیه السلام) که رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) نمی باشد. آنان می گویند: این مقام از مختصات پیامبران می باشد. در جواب می گوئیم چه شاهی بر این مدعا وجود دارد؟ مگر فرزندان یعقوب خطاب کردند و گفتند:

(یا أَبَانَا) (1) و نگفته اند «ای رسول خدا» از تعبیر (یا أَبَانَا) فهمیده می شود که هر کس که دارای یک روحانیت و رتبه و مقام معنوی باشد، انسان می تواند به او توسل نماید؛ حال شخص اول عالم وجود پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) باشد یا حضرت یعقوب (علیه السلام) و یا غیر از این دو نفر.

کسی که به شهادت آیه مباحله، (2) نفس پیغمبر است و هم تراز و معادل با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد، او نیز مختصات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دارا می باشد. (3)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که خلیفه ی بلافصل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و وصی ایشان می باشد (4) و هر آنچه که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می تواند انجام دهد امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام هم می تواند انجام دهد و هکذا فاطمه زهرا (علیها السلام) که کفو امیرالمؤمنین (علیه السلام) است (5) و هر مقامی که برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ثابت است برای

ص: 102

1- سوره یوسف، آیه 97.

2- سوره آل عمران، آیه 61.

3- در کتب فریقین، به صورت متواتر روایاتی بیان شده است که اشاره به این موضوع دارد و جای انکار برای هیچ فردی باقی نمی گذارد. اما از کتب شیعی تقسیم فرات الکوفی، ص 85، ح 61، ح 12، ح 64، ح 65؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 176، ح 55 تا 58؛ المسترشد فی امامة علی بن ابیطالب، ص 580، ح 252؛ امالی صدوق، ص 522، ح 1؛ النخصال، ج 2، ص 572، ح 1؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص 81، ح 9؛ الاختصاص للمفید، ص 91؛ تفضیل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص 21، ح 14؛ الفصول المختاره ص 28؛ الرسالة العلویة، ص 9؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج 3، ص 48 و 64 و ج 5، ص 57؛ الغدیر، ج 4، ص 200 و 201 و ... اما از کتب اهل سنت: صحیح مسلم، ج 7، ص 120؛ صحیح ترمذی، ج 5، ص 301؛ خصائص نسایی، ص 81؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 163، ح 4719؛ اسباب النزول الواحدی، 90؛ ما نزل من القرآن فی علی، ص 49-52؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 120؛ تفسیر الکبیر للفقیر الرازی، ج 8، ص 85 و 86.

4- الغدیر، ج 1، ص 423.

5- عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الوشاء عن الخیری عن یونس بن ظبیان عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال سمعته یقول لولا انّ الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین (علیه السلام) لفاطمة ما کان لها کفوّ علی ظهر الارض من آدم و من دونه (الکافی، ج 1، ص 462)، لولم یخلق الله علی بن ابی طالب لما کان لفاطمة کفوّ و فی خبر لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض (البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 143).

صدیقه ی طاهره (علیها السلام) نیز ثابت است و اولاد او اوصیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشند.

در پاسخ شرط دوم که می گویند در زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) توسل صادق است و بعد از ممات او توسل معنایی ندارد، می گوئیم: مرگ به معنای نابودی نیست و این حرف از عجائب حرف های وهابیت است و سخنان وهابیت همسنگ با سخنان مشرکان قریش در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد زیرا مشرکان قریش نظرشان این بود که وقتی کسی می میرد، کاری از او ساخته نیست، چیزی نمی فهمد و صدایی نمی شنود و جوابی نمی دهد لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر بالای چاه ایستاد و خطاب به کشته شدگان مشرک فرمودند: ای ساکنین چاه! ای عتبه بن ربیع، ای شیبه بن ربیع، ای امیه بن خلف و یک یک آنها را نام برد، آیا وعده ی پروردگار را حق یافتید؟ من که وعده ی پروردگارم را حق یافتم. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! آیا با مردگان سخن می گویی؟ ایشان فرمود: آنها به خوبی سخنان مرا شنیدند ولی یارای پاسخ دادن مرا ندارند. (1) بعد فرمودند اگر اینها قدرت پاسخگویی داشتند و شما حرف های آنها را می شنیدید، می گفتند: بله ما هم آنچه خدا به ما وعده داده بود یافتیم.

وهابیت مرگ را به معنای عدم می داند؛ در حالیکه قرآن درباره شهدا می فرماید: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ) (2)

و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی کنید. و می فرماید: (وَلَا

ص: 103

1- روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) انه وقف علی قلب بدر فقال للمشرکین الذین قتلوا یومئذ وقد القوا فی القلب لقد کنتم جیران سوء لرسول الله (صلی الله علیه و آله) اخرجتموه من منزله وطرتموه. ثم اجتمعتم علیه فحاربتموه فقد وجدت ما وعدنی ربی حقاً فقال له عمر یا رسول الله ما خطابک لهما قد صدیت فقال له یا ابن الخطاب فوالله ما انت باسمع منهم وما بینهم و بین ان تأخذهم الملائکة بمقامع الحديد الا ان اعرض بوجهی هکذا منهم. (سیرة النبویة لابن هشام، ج 1، ص 638؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 456؛ صحیح البخاری، ج 5، ص 76)؛ بحار الانوار، ج 6، ص 254.

2- سوره بقره، آیه 154.

تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (1) و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

این آیات دلالت بر بقای روح و حیات شهیدان بعد از مرگ دارد. عده ای از تازه مسلمانان در آغاز اسلام بودند که هرگاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نائل می شد، می گفتند فلانی مرد و با اظهار تأسف از مردنش دیگران را مضطرب می ساختند.

خداوند در پاسخ به این تفکر، پرده از روی یک حقیقت بزرگ برمی دارد و باصراحت می گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می دهند مرده بخوانید آنها زنده اند، زنده جاویدان و از روزی های معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند اما شما که در محدوده عالم ماده محبوس و زندانی هستید این حقایق را نمی توانید درک کنید.

مرگ، یک نوع انتقال و تولدی دیگر است و نسبت این دنیا به عالم آخرت مانند نسبت فرزند به رحم مادر است و خداوند می فرماید: (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (2) و بی تردید سرای آخرت، همان زندگی [واقعی و ابدی] است؛ اگر اینان معرفت و دانش داشتند [دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت بر نمی گزیدند].

قرآن به صراحت می گوید: شهدا زنده اند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را شهید شهدا و شاهد شهدا معرفی می کند و می فرماید: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (3) پس چگونه است آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه قرار دهیم.

ص: 104

1- سوره آل عمران، آیه 169.

2- سوره عنکبوت، آیه 64.

3- سوره نساء، آیه 41.

مشکل وهابیت آن است که به خاطر جمود فکری و تحجر، معنای حقیقی مرگ را درک نکرده اند و نیز از طرف دیگر مقام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مقام ائمه اطهار (علیهم السلام) را درک ننموده اند.

قرآن به صراحت تمام می فرماید: مرگ به معنای عدم و نیستی نمی باشد، بلکه میان دنیا و آخرت، عالمی به نام برزخ وجود دارد که در آنجا نیز حیات جاری است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (1) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که مبعوث شوند.

اگر کسی بگوید: مرگ، عدم و نیستی نمی باشد بلکه نوع دیگری از حیات است اما آیا امکان اتصال و ارتباط پیدا کردن با میت وجود ندارد.

در جواب می گوئیم: در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که بر اتصال انسان موجود در دنیا با شخصی که در برزخ است دلالت می کند، هر چند که در روایات نیز امثال این دلایل کم نیست.

حضرت صالح (علیه السلام) قوم ثمود را به عبادت پروردگار دعوت نمود و به عنوان معجزه ناچه ای را از دل کوه برایشان خارج نمود اما متأسفانه قوم او آن شتر را کشتند و امر پروردگار را عصیان نمودند. خداوند متعال می فرماید: (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَّحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَأُتَجَبُونَ النَّاصِحِينَ) (2) زمین لرزه ای شدید قوم ثمود را فرا گرفت. صبح که شد، بدن بی روحشان در خانه هایشان باقی مانده بود. صالح از آنها رو گرداند و گفت: ای قوم من، قطعاً رسالت پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نمی دارید.

اگر در این دو آیه دقت شود، حضرت صالح (علیه السلام) بعد از روبه رو شدن با روح

ص: 105

1- سوره مؤمنون، آیه 100.

2- سوره اعراف، آیات 78 و 79.

بی جان قوم خود خطاب به آنها می فرماید: قطعاً رسالت پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نمی دارید. و از عبارت (فتوئی) فهمیده می شود که این خطاب بعد از هلاکت قومش بوده است.

در داستان حضرت شعیب (علیه السلام) و اهل مدین نیز شعیب بعد از هلاکت با آنها صحبت می کند و می فرماید: (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ) (1) سپس شعیب از قومش روی برگرداند و گفت: من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم، با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم؟!

با دقت در این آیه فهمیده می شود که تأسف حضرت شعیب (علیه السلام) بعد از نزول عذاب بوده است. بنابراین باید گفت اگر ارتباط با اموات بعد از مرگ قطع می شود پس سخن گفتن حضرت صالح و حضرت شعیب (علیهم السلام) با قوم هایشان که هلاکت شده بودند چه معنایی دارد؟ آیا پیامبران الهی کار عبث انجام می دهند؟

شخصی از وهابی ها می گفت: من حدود سی سال است که در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) نماز می خوانم و به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حتی یک بار، چه در زمان ورود و چه در هنگام خروج سلام نکرده ام، چرا که او مرده است و دیگر نمی شنود؟! و باید به او گفت خسر الدنيا والآخرة.

اما در پاسخ به شرط سوم که می گویند توسل باید از نزدیک باشد و شخص نزد رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) حاضر باشد، می گوئیم: این سخن بسیار ابلهانه است. اگر ما وجود نازنین رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) را همیشه شاهد و ناظر بر اعمال بدانیم چه تفاوتی در قُرب و بُعد و نزدیکی و دوری وجود دارد؟!

قرآن می فرماید: (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) (2) و بگو هر

ص: 106

1- سوره اعراف، آیه 93.

2- سوره توبه، آیه 105.

عملی که می خواهید انجام دهید به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بیند. مثال نزدیک به ذهن تماس تصویری است که یکی از این طرف دنیا، با شخص دیگری در آن طرف دنیا به صورت مستقیم ارتباط برقرار می کند هم او را می بیند و هم صدایش را می شنود. پس در نتیجه نزدیکی و دوری برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معنا ندارد.

اما در رابطه با شرط چهارم که آیه را منحصر در استغفار می کنند باید گفت: استغفار یک امر اخروی است چطور پیغمبر می تواند برای یک امر اخروی مثل استغفار واسطه شود اما برای امور اخروی دیگر و یا دنیوی، ناتوان و بدون قدرت است؟! چه تفاوتی میان حوائج دنیوی و اخروی وجود دارد؟!

قرطبی که یکی از علمای سنی است در ذیل آیه 64 سوره نساء از علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل می کند: سه روز بعد از دفن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یک عرب بیابان نشین بر سر مزار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر شد و خود را به روی قبر انداخت و در حالیکه خاک بر سر و روی خود می ریخت، می گفت: یا رسول الله گفتمی و شنیدیم. شما از خدا گرفتید و ما از شما آموختیم و در میان آیات نازل شده آمده است: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (1) و به تحقیق من بر خودم ظلمت کرده ام و گنهکارم و نزد تو آمده ام تا شما برای من طلب بخشش و عفو نمایی.

پس صدایی از جانب قبر آمد: «انه قد غفرلك». (2)

ص: 107

1- سوره نساء، آیه 64.

2- (الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 229؛ وفاء الوفاء للسمهودی، ج 2، ص 1361) عن الحافظ ابی سعید السمعی عن علی بن ابیطالب انه قال قدم علينا اعرابی بعد ما دفنا رسول الله (صلی الله علیه و آله) بثلاثة ايام فرمى بنفسه على قبر النبي (صلی الله علیه و آله) وحثا من ترابه على رأسه وقال يا رسول الله قلت فسمعنا قولك ووعيت عن لله سبحانه ووعينا عنك وكان فيما انزل عليك (ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله) الآية وقد ظلمت وحتتک تستغفر لی فنودی من القبر: انه قد غفرلك.

اگر طالب حقیقت به سیره و روش مسلمین در طول تاریخ اسلام رجوع نماید، به راحتی درمی یابد که توسل به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اولیای خدا چه در زمان حیات پیغمبر گرامی اسلام و چه بعد از فوت ایشان وجود داشته است و تمامی مسلمانان با هر مسلک و فرقه ای از توسل در امور مهم و مشکل چه امر اخروی باشد و چه دنیوی بهره می جسته اند.

در اینجا به مواردی از توسل افراد به وجود نازنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اولیای الهی از کتب اهل سنت اشاره می گردد تا استمرار این سیره برای طالب حقیقت روشن گردد.

روایت اول: توسل و شفای بیماری

ابن ابی الدنیا می گوید: مردی نزد عبدالملک بن سعید بن أبجر آمد، عبدالملک شکم او را معاینه نمود و به او گفت: شما دردی دارید که درمانی ندارد. آن مرد پرسید: نام این بیماری چیست؟ عبدالملک گفت: دُئِبَلَه! (1) مرد حالی به حالی شد و گفت: «الله، الله، الله ربی، لا اشرك به شیئاً اللهم انی اتوجه إلیک محمد نبی الرحمة صلی الله علیه وسلم تسلیماً، یا محمد، انی اتوجه بک الی ربک وربی یرحمنی ممّابی» خدا، خدا، خدا، پروردگار من است و چیزی را شریک او قرار نمی دهم. خدایا من به وسیله نبی تو محمد که پیامبر رحمت است - صلی الله علیه و آله وسلم تسلیماً - به تو روی آورده ام. ای محمد! من به وسیله تو به سوی پروردگارت و پروردگارم روی آورده ام تا نسبت به این بیماری رحمتش را شامل من نماید.

بعد از این توسل، طبیب او را معاینه نمود و گفت: خوب شدی و هیچ اثری از بیماری مشاهده نمی شود. (2)

ص: 108

1- غده های بزرگی است که در شکم ظاهر می شود و غالباً بیمار را می کشد.

2- ابن ابی الدنیا فی کتاب مجانی الدعاء باسناده: جاء رجل الی عبدالملک بن سعید بن أبجر، فحسّ بطنه فقال: بک داء لا یرأ. فقال الرجل: ما هو؟ قال: الدبيلة! فتحول الرجل وقال: «الله، الله، الله ربی لا اشرك به شیئاً، اللهم انی اتوجه الیک محمد نبی الرحمة صلی الله علیه وسلم تسلیماً، یا محمد! انی اتوجه بک الی ربک وربی یرحمنی ممّابی. قال: فحسّ بطنه، فقال: برئت، ما بک علّه. (التوسل والوسيلة لابن تیمیه، ص 97 و 98، 102 و 103)

سؤال اینجاست که اگر از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات، کاری ساخته نیست و انقطاع از دنیا دارد، معنای این روایت و توسل چه می باشد؟

روایت دوم: خشکسالی در زمان عثمان و دستور ایجاد روزنه در سقف حجره ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

در زمان خلافت عثمان مردم مدینه به قحطی و خشکسالی شدیدی مبتلا شدند. به عایشه همسر پیامبر شکایت بردند. عایشه به آنان گفت: کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بروید، روزنه و شکافه هایی را در سقف حجره ایجاد کنید به طوری که دیگر بین قبر شریف و آسمان سقفی نباشد و قبر مستقیم زیر آسمان قرار بگیرد. ابوالجوزاء می گوید: آنان چنین کردند پس آنقدر باران بارید که گیاه روید و شتران فربه شدند تا آنجا که از شدت چاقی ترک هایی بر بدن های آنها نمایان شد. به همین مناسبت آن سال را عام الفتق (به معنای سال شکاف) نامیدند. (1)

این عمل در مدینه تا به امروز سنت شده است و در حال حاضر نیز دریچه ای به سمت پشت قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود دارد که برای طلب باران آن را کنار می زنند و قبر مستقیم زیر آسمان قرار می گیرد. بنابر نظر وهابیت و طبق این روایت، عایشه همسر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرک می باشد و این عمل او نیز شرک آلود می باشد.

ص: 109

1- حدثنا ابوالنعمان، حدثنا سعید بن زید، حدثنا عمرو بن مالک النکری حدثنا ابوالجوزاء اوس بن عبدالله قال: قحطی اهل المدینة قحطاً شديداً، فشكوا الى عایشة فقالت: انظروا قبر النبی (صلی الله علیه و آله) فاجعلوا منه کوی السماء حتی لا یكون بینة و بین السماء سقف قال: ففعلوا، فمطرنا مطراً حتی نبت العشت و سمنت الابل حتی تفتقت من الشحم فسمى عام الفتق. (سنن الدارمی باب ما اکرم الله تعالی نبیه بعد موته، ج 1، ص 227، ح 98؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 560)

روایت سوم: ابوبکر و توسل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

در روایات اهل سنت مکرر آمده است که ابوبکر خلیفه اول اهل سنت، کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد و می گفت: «یا محمد ائی اتوسل الیک» ای رسول خدا! من به تو توسل می جویم.

این خبر بیانگر این است که توسل به قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سیره ابوبکر بوده است. ایشان بعد از فوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به آن وجود نازنین می گوید: «اذکرنا یا محمد عند ربک ولنکن فی بالک» (1) ای محمد! در پیشگاه پروردگارت ما را یاد کن و مارا فراموش نفرما.

از این روایت استفاده می شود که: وجود نازنین ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) صدا را می شنود و می تواند کارهایی انجام بدهد. پس بر طبق این روایت ابوبکر در رأس مشرکین قرار می گیرد همان طور که وهابیت اعتقاد دارد.

روایت چهارم: خشکسالی در زمان عمر و توسل به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

در زمان خلافت عمر بن خطاب در مدینه قحطی و خشکسالی پیش آمد. بلال بن حارث که از اصحاب نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) بود، به سوی قبر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: «یا رسول الله! استسق لأمتک فانهم قد هلکوا» پس رسول خدا را در خواب دید و ایشان بلال را باخبر نمود که مردم به زودی از باران سیراب می شوند. (2)

در این روایت، خلیفه ی دوم، بلال را از توسل به قبر نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) منع نکرد و اعتراضی به بلال نکرد و نگفت که تو مشرک شده ای؟!!

اگر این حرکت نزد خلیفه ی دوم، حرکت نامشروعی محسوب می شد، خلیفه

ص: 110

1- الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص 36.

2- (التوصل، ص 248؛ کشف الارتیاب، ص 280؛ کنز العمال، ج 8، ص 278) روی البیهقی وابن ابی شیبہ باسناد صحیح: ان الناس اصابهم قحط فی خلافة عمر، فجاء بلال بن الحارث وکان من اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله) الی قبر النبی و قال: یا رسول الله! استسق لأمتک فانهم هلکوا فاتاه رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی المنام واخبره انهم یسقون.

او را تعذیر می کرد، چراکه او صاحب تازیانه ای بود که مشهور است (1) تازیانه عمر سخت تر از شمشیر حجاج بن یوسف سقفی که چند هزار نفر را کشته است، بوده است.

درباره بلال بن حارث حبشی باید گفت که او در زمان خلیفه اول به شام تبعید شد. زیرا حاضر نشد که به امر خلیفه ی اول اذان بگوید و از اطاعت امر استتکاف نمود. (2) او در زمان خلیفه دوم در خواب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دید و ایشان به بلال فرمود: «ما هذه الجفوة یا بلال؟ اما آن لک ان تزورونی یا بلال» ای بلال این چه ستمی است که روا می داری؟ آیا زمان آن نشده که به زیارت من بیایی؟ بلال با دیدن این خواب بسیار ناراحت و حزین گردید و به سوی مدینه آمد. (3)

بر طبق این روایت بلال که از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مؤذن ایشان می باشد و نیز خلیفه ی دوم از جمله ی مشرکین می باشد.

روایت پنجم: دستور العمل عثمان بن حنیف برای نوسل

اشاره

سمهودی از طبرانی در جامع کبیر خود از عثمان بن حنیف نقل می کند که مردی برای حاجتی نزد عثمان بن عفان رفت و آمد می کرد، ولی خلیفه هیچ التفات و نظری در حاجت او نکرد. آن مرد با عثمان بن حنیف ملاقات کرد و به او این موضوع را شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: به خانه برو و وضو بگیر، سپس به مسجد بیا بعد دو رکعت نماز بگذار و سپس به سجده برو و در سجده

ص: 111

1- مغنی المحتاج إلى معرفة معانی الفاظ المنهاج، ج 4، ص 390؛ حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج، ج 10، ص 134: «كانت دِرّة عمر اهیب من سيف الحجاج».

2- سفینه البحار، ج 1، ص 104.

3- (خلاصه الوفاء باخبار دار المصطفی، ج 1، ص 355؛ الجوهر المنظم ابن حجر هیثمی، ص 65) وی ابن عساکر بسند جید عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال: انّ بلالاً (مؤذن النبی) رأى فی منامه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و هو یقول: ما هذه الجفوة یا بلال؟ اما آن لک ان تزورونی یا بلال؟! فانتبه حزیناً وجلاً خائفاً فركب راحلته وقصد المدينة فاتی قبر النبی (صلی الله علیه و آله) فجعل یبکی عنده و یمرغ وجهه علیه.

بگو: «اللهم انى اسألك واتوجه اليك بنينا محمد نبي الرحمة يا محمد انى اتوجه بك الى ربك عزوجل فيقضى لى حاجتى» خدايا! من از تو درخواست مى كنم و روى مى آورم به سوى تو به واسطه پيامبر، محمد پيامبر رحمت، اى محمد! به درستی كه من رو آورده ام به وسيله تو به سوى خداى تو تا اين حاجت را برآورده سازى. سپس حاجت خود را يادآور شو. آن مرد رفت و آنگونه انجام داد. سپس به خانه خليفه سوم رفت. دربان منزل، او را به نزد خليفه برد. عثمان حاجت او را پرسيد، او حاجت خود را ذكر كرد و خليفه آن را برآورده نمود و به او گفت: هرگاه حاجتى داشتى آن را يادآور شو. سپس از نزد خليفه خارج شد و در راه عثمان بن حنيف را ملاقات كرد و به او گفت: خدا به تو جزاى خير دهد، خليفه در حاجت من نظر نمى كرد تا اينكه تو با او در اين باره سخن گفتى.

عثمان بن حنيف در جواب گفت: به خدا قسم! من با او سخن نگفته ام ولى شاهد بودم شخص نابينايى نزد رسول خدا (صلى الله عليه و آله) آمد و از نابينايى خویش شكایت نمود. پيامبر به او گفت: اگر خواسته باشى دعا مى كنم يا صبر كن! او گفت: اى رسول خدا براى من ياور و فريادرسى نيست و بر اين نابينايى بسيار مشقت دارم. رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به او فرمود: برو وضو بگير و دو ركعت نماز بخوان و اين دعا را بخوان.

عثمان بن حنيف گفت: به خدا قسم! ما از هم جدا نشده بوديم و گفتگوى ما طول كشيد تا اينكه آن مرد بر ما داخل گرديد مثل اينكه هيچ نابينا نبوده است. (1)

ص: 112

1- (وفاء الوفاء، ج 4، ص 1373؛ طبرانى المعجم الكبير، ج 9، ص 30 باب ما اسند الى عثمان بن حنيف رقم 8311) حدثنا طاهر بن عيسى بن قيس المصرى التميمى حدثنا اصبح بن الفرّج، حدثنا عبدالله بن وهب عن شعيب بن سعيد المكى عن روح بن قاسم، عن ابى جعفر الخطمى المدنى عن ابى امامة بن سهل بن ضيف عن عمه عثمان حنيف: ان رجلاً كان يختلف الى عثمان بن عفان فى حاجة له فكان عثمان لا يلتفت اليه ولا ينظر فى حاجته فلقد عثمان بن حنيف، فشكا ذلك اليه فقال له عثمان بن حنيف: انت الميضأة فتوضأ ثم انت المسجد فصلى فيه ركعتين ثم قل: اللهم انى اسألك واتوجه اليك بنينا محمد (صلى الله عليه و آله) نبي الرحمة يا محمد انى اتوجه بك الى ربك جل و عز فيقضى لى حاجتى وتذكر حاجتك ورح الى حتى اروح معك. فأطلق الرجل فصنع ما قال له عثمان ثم اتى باب عثمان فجاء البوّاب حتى اخذيده ما دخله عثمان بن عفان فاجله معه على الطنفسة وقال: حاجتك؟ فذكر حاجته فقصناها له ... فقال عثمان بن حنيف: والله ما كلمته ولكن شهدت رسول الله (صلى الله عليه و آله) وأتاه ضرير فشكا عليه ذهاب بصره فقال له النبي (صلى الله عليه و آله) : انصبر؟ فقال: يا رسول الله انه ليس لى قائد وقد شق على فقال له النبي (صلى الله عليه و آله) : ايت الميضأة فتوضأ ثم صل ركعتين ثم ادع بهذه الدعوات ...

با توجه به روایات وارد شده در کتب اهل سنت، خلفای سه گانه اهل تسنن اعتقاد به توسل بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اعتقاد داشته اند و امّ المؤمنین عایشه که نزد آنها قدیسه است، به شرک در توسل، اعتقادی ندارد. پس ما یا باید حرف های یک عده قلیل در حجاز به نام وهابیت را بپذیریم یا به عملکرد پیشینیان و سیره مسلمین معتقد شویم! بنابراین با بررسی سیره مسلمین می توان به راحتی دریافت که توسل به قبور انبیاء و اوصیاء و صالحین و اولیاء مشکلی ندارد و حرف وهابیت یک بام و دو هوا است و ارزشی ندارد.

آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟

سؤالی که در اینجا مطرح می شود آن است که آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟ تمامی مسلمین روایت زیر قبول دارند - حتی وهابی ها - به نحوی که می توان درباره ی آن ادّعی تواتر نمود. انس بن مالک می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «الانبياء احياء فی قبورهم يصلون» (1) پیامبران در قبرهایشان زنده هستند و نماز می خوانند.

در کتاب صحیح مسلم آمده است که نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود وقتی من به معراج رفتم دیدم که حضرت موسی (علیه السلام) در میان قبرش نشسته و مشغول نماز است. (2)

در حدیث معراج اهل سنت معتقدند که تمامی انبیاء به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در

ص: 113

1- مسند ابن یعلی، ج 6، ص 147.

2- (صحیح مسلم، ج 7، ص 102) مررت علی موسی لیلة اسری بی عند الکثیر الاحمر وهو قائم یصلی فی قبره.

بیت المقدس اقتدا کردند و با ایشان نماز خواندند (1) و شیعه معتقد است در بهشت برزخی و در آسمان چهارم این عمل انجام شده است. البته عالم برزخ، عالم تکلیف نمی باشد. اما مانعی هم وجود ندارد که پیامبران با وجود نازنین رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) نماز بخوانند.

قسطلانی در کتاب مواهب اللدنیة می گوید: برای کسی که به زیارت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می رود، بسیار دعا نمودن و تضرع کردن و استغاثه کردن، درخواست شفاعت و توسل به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) سزاوار است. «فجدیر بمن استشفع به ان یشفعه الله فیه» پس طلب شفاعت کردن از ایشان تا اینکه خداوند شفاعتش را شامل حال او گرداند، شایسته است.

بدان که توجه و استغاثه و توسل و طلب شفاعت به وسیله ی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در هر حالی قبل از خلقت ایشان و بعد از خلقت ایشان چه در زمان حیاتش در دنیا و چه بعد از ممات ایشان (2) واقع شده است.

روایت ششم: توبه حضرت آدم (علیه السلام) و توسل ایشان به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

حضرت آدم (علیه السلام) بعد از درخواست توبه، همانطور که قرآن به آن اشاره می نماید، خداوند متعال کلمات و نشانه هایی را برای او نمایان کرد تا به وسیله آنها توبه اش پذیرفته گردد و در قرآن می فرماید: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (3) پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت (علیهم السلام) که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

محدثین و مفسرین در ذیل این آیه به احادیثی استناد می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: زمانی که آدم آن گناه را مرتکب شد، سر خود را رو

ص: 114

1- روح المعانی، ج 8، ص 69.

2- مواهب اللدنیة، ج 3، ص 417؛ التبرک، ص 118.

3- سوره بقره، آیه 37.

به سوی آسمان کرد و فرمود: خدایا به حق محمد از تو درخواست می کنم که گناه مرا ببخشی. خدا به او وحی کرد: محمد کیست؟ آدم گفت: خدایا اسم تو بلند و مبارک است زمانی که خلق شدم، سرم را به سوی عرش تو بالا بردم و مشاهده کردم که بر عرش تو مکتوب است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» پس به خود گفتم: اسمی نزد تو از لحاظ رتبه بالاتر از آن کسی که اسمش همراه تو در عرش است وجود ندارد. پس خدا به آدم وحی نمود که او آخرین پیامبران از ذریّه تو می باشد و اگر محمد را خلق نمی کردم تو را نیز خلق نمی نمودم.

(1)

روایت هفتم: حلیمه سعدیه

حلیمه سعدیه دایه ی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) می گوید: من پس از آنکه تربیت نوزاد آمنه را متکفل شدم، در همان مجلس در حضور مادر او خواستم او را شیر دهم. پستان چپ خود را که دارای شیر بود در دهان او نهادم ولی کودک به پستان راست من بیشتر متمایل بود. اما من از روزی که بچه دار شده بودم شیری در پستان راست خود ندیده بودم. اصرار نوزاد مرا بر آن داشت که پستان راست بی شیر خود را در دهان او بگذارم همان دم که کودک شروع به مکیدن نمود، رگ های خشک آن پر از شیر شد و این پیش آمد موجب تعجب همه حضار گردید. (2)

حلیمه می گوید: از روزی که محمد را به خانه خود بردم روز به روز خیر و

ص: 115

-
- 1- (مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 615؛ روح المعانی، ج 1، ص 217؛ الدر المنثور، ج 1، ص 59) عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) انه قال: لَمَّا اذنب آدم ذنب الذی اذنبه رفع رأسه الی السماء فقال: اسألك بحق محمد الا غفرت لی. فإوحی الله الیه: ومن محمد؟ فقال: تبارک اسمک لما خلقت رفعت رأس الی عرشک فاذا فیه مکتوب: لا إله إلا الله و محمد رسول الله فقلت: انه لیس احد اعظم عندک قدراً ممن جعلت اسمه مع اسمک فإوحی الیه انه آخر النبیین من ذریتک ولا محمد لما خلقتک.
- 2- بحار الانوار، ج 15، ص 345.

برکت در خانه ام بیشتر شد و دارایی و گله ام فزون تر گردید. (1)

اما در مورد پس از وفات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آن حضرت (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من امتی» (2) شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم ذخیره کرده ام.

ان شاء الله در ادامه موارد دیگری از توسل به قبور صالحین و اولیا را از کتب اهل سنت بیان می کنیم تا مشخص گردد اعتقاد به توسل در سیره مستمره ی مسلمین تا قرن سیزدهم وجود دارد و یک عده ی کوچک در حجاز که خودشان را از پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب می دانند، خود را مسلمان معرفی کرده و دیگران اعم از اهل سنت و شیعه را مشرک معرفی می نمایند.

اگر شیعه به اصحاب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اعتراض نماید وهایی ها می گویند شیعیان به اصحاب پیغمبر اهانت می کنند و ایشان را سبّ می کنند. اما خود اینها ابایی ندارند که بگویند خلفا مشرک بوده اند و طبق نظر آنها خلفای سه گانه مشرک می باشند. اما شیعه می گوید تعدادی از صحابه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مشکل دارند که واضح و آشکار است و بقیّه صحابه مثل عثمان بن حنیف و بلال حبشی انسان هایی وارسته و پاک می باشند.

آیا توسل به مردگان شرک است؟

اشاره

فرقه وهابیت معتقد است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات انتقال به جهان دیگری به نام برزخ پیدا کرده و در بهشت برزخی حیات خود را ادامه می دهد. هر چند اجساد پیامبران دچار فرسایش و پوسیدگی نمی شود لکن ارتباط ایشان با دنیا قطع شده و ایشان هیچ خبری از دنیا ندارد و هیچ کاری برای دنیا نمی تواند بکند و اختیار هیچ عملی به ایشان داده نشده است و برای این اعتقاد خود

ص: 116

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 24.

2- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1441.

استدلال به این روایت می نماید: «إذا مات ابن آدم انقطع عمله» (1) پس توسل به ایشان یک عمل بیهوده و مشرکانه می باشد، چرا که شخص برای ایشان قدرت ماورائی بعد از مرگ را معتقد می شود.

جواب های تقضی را در نقد اعتقاد وهابیت بیان نمودیم و گفتیم که اگر این عمل شرک است، خلیفه اول و خلیفه دوم و خلیفه سوم و عایشه همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - که برای اهل سنت قدیسه محسوب می شود - و اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که بعد از وفات ایشان توسل به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پیدا کرده اند یا عملی شرک آلود مرتکب شده اند و یا اینکه وهابیت باید توسل را از دایره شرک خارج نماید.

اگر به کتب تاریخی و روایی اهل سنت مراجعه شود، مواردی یافت می شود که علمای فرق مختلف اسلامی به اشخاصی برای حوائج و درخواست های خود متوسل شده اند.

لازم به ذکر است که شاهد ما در بیان این مطالب توسل این اشخاص به انسان مرده می باشد و اینکه شخص متوسل (مرده) چه کسی است، برای ما اهمیتی ندارد بلکه نفس توسل به مرده هدف بحث ما می باشد. با بیان این روایات باید بگوییم که از نظر وهابیت، حکم به مشرک بودن تمام فرق اسلامی ثابت می گردد.

روایت اول: ابوعلی خلال و توسل به امام کاظم (علیه السلام)

ابوعلی خلال که یکی از مشایخ و بزرگان حنابله است می گوید: امر مهم و مشکلی که داشتم، به زیارت قبر موسی بن جعفر (علیهما السلام) می رفتم و توسل به ایشان می کردم و خداوند آنچه را که من دوست داشتم برای تسهیل و فراهم می نمود. (2)

ص: 117

-
- 1- صحیح مسلم، ج 5، ص 73، باب وصول ثواب الصدقات إلى المیت و صحیح مسلم بشرح النووي، ج 11، ص 85؛ سنن ابی داود، ج 2، ص 131، ح 2880؛ و مسند احمد ج 2، صص 316 و 350 و 372؛ مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج 1، ص 191.
 - 2- (تاریخ بغداد، ج 1، ص 120) ما اهتنی امر، فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الا سهل الله لی ما احب.

روایت دوم: ابوبکر بن خزیمه و توسل به امام رضا (علیه السلام)

ابوبکر بن خزیمه یکی از علمای قرن سوم است که بخاری و مسلم از ایشان حدیث نقل می کنند. ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی درباره او می گوید: ایشان از جمله امامانی است که نظیر ندارد و مردی است که سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را احیاء نموده است. ابن ابی حاتم می گوید: او امام و پیشوایی است که همه به ایشان اقتدا می کنند.

ابن حجر عسقلانی از حاکم نیشابوری نقل می کند که می گفت: از محمد بن مؤمل شنیدم که می گفت: ما به همراه امام اهل حدیث ابی بکر بن خزیمه و هم ریش او ابن علی ثقفی به همراه جماعتی از بزرگان که تعدادشان بسیار بود به سوی زیارت قبر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در طوس خارج شدیم و خود شاهد بودم که چگونه ابن خزیمه در مقابل آن بقعه تعظیم و تواضع و احترام می نماید و گریه هایش در مقابل قبر، ما را به تحیر و داشته بود. (1)

روایت سوم: ابن حیان و توسل به امام رضا (علیه السلام)

ابن حبان از دانشمندان سنی مذهب و قاضی القضاة سمرقند در قرن سوم می باشد که کتاب هایی نیز نوشته است.

ایشان می گوید: علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در طوس به وسیله ی سنی که مأمون به ایشان داد فوت نمود و من زمانی که در طوس بودم بسیار به زیارت قبر ایشان می رفتم و هر ناراحتی که برایم پیش می آمد به زیارت قبر ایشان می رفتم و از خداوند رفع آن مشکل را خواستار می شدم و آن دعا مستجاب می شد و آن

ص: 118

1- (تهذیب التهذیب، ج 7، ص 339) نقل ابن حجر عسقلانی عن الحاکم النیسابوری انه قال: سمعت ابابکر محمد بن مؤمل بن الحسن ابن عیسی یقول خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه و عدیله ابی علی الثقفی مع جماعة من مشایخنا وهم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بطوس قال: فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة تواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا.

مشکل حل می‌گردید و این امری بود که من بسیار تجربه کردم و مکرر آن را آزموده‌ام. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش بمیراند. (1)

در روایات بعد شاهد ما اثبات اصل توسل است و به شخصی که به او توسل کرده‌اند، کاری نداریم.

روایت چهارم: توسل مردم در سختی‌ها به ابویوب انصاری

ابویوب انصاری صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌باشد که در سال 52 ه. ق در سرزمین روم از دنیا رفته است. حاکم نیشابوری می‌گوید: مردم نسبت به قبر او ملزم و متعهد می‌باشند و به زیارت آن قبر می‌روند و در زمان قحطی و خشکسالی به قبر او متوسل شده و از خدا طلب باران می‌کنند. (2)

روایت پنجم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه

در حالات محمد بن ادریس شافعی که امام اعظم فرقه‌ی شافعیه می‌باشد، آمده است که ایشان زمانی که ساکن بغداد بود توسل به امام ابوحنیفه پیدا می‌کرد و به کنار ضریح او می‌آمد و او را زیارت می‌نمود و بر او سلام می‌کرد و برای برآورده شدن حاجتش نزد آن قبر به خداوند متوسل می‌گردید. (3)

روایت ششم: توسل احمد بن حنبل به امام شافعی

احمد بن حنبل که صاحب مسند احمد یکی از کتب مرجع اهل سنت می‌باشد به امام شافعی توسل پیدا می‌کرد تا جایی که فرزندش عبدالله از این کار او

ص: 119

1- (کتاب الثقات، ج 8، ص 457) قال ابن حبان: فی شأن الامام علی بن موسی الرضا (علیه السلام): قد زرته مراراً و ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس فزرت قبر علی بن موسی الرضا (صلوات الله علی جده وعلیه) و دعوت الله ازلتها عنی الا استجیب و زالت عنی تلک الشدة و هذا شی جزبته مراراً فوجدته كذلك اما اتنا الله علی حبّ المصطفی و اهل بیته.

2- ابویوب انصاری الصحابی المتوفی 52 ه. ق بالروم قال الحاکم فی المستدرک، ج 3، ص 458: يتعاهدون قبره و يزورونه و يستسقون به اذا قحطوا. (المستدرک للحاکم، ج 3، ص 458)

3- ان امام الشافعی ایام کان هو ببغداد کان يتوسل بالامام ابی حنیفة ویجیء الی ضریحه یزور فیسلم علیہ ثم يتوسل الله تعالی به فی قضاء حاجاته. (خلاصة الکلام، ص 252)

متعجب شد. پدرش در جواب او گفت: همانا شافعی همانند خورشید برای مردم و عافیت برای بدن است. (1)

روایت هفتم: توسل اهل مغرب به مالک بن انس

به امام شافعی گفتند که اهل مغرب متوسل به امام مالک بن انس - که معاصر امام صادق (علیه السلام) می باشد و فقیه مدینه و صاحب کتاب موطأ بوده و قبرش در بقیع می باشد - می شوند و شافعی این کار را منع نکرد و نگفت که اهل مغرب مشرک می باشند. (2)

روایت هشتم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه

خطیب بغدادی از قول علی بن میمون می گوید: شنیدم که محمد بن ادريس شافعی می گفت: من به قبر ابوحنیفه تبرک پیدا می کنم و هر روز برای زیارت قبر او می روم و هرگاه حاجتی داشته باشم، دو رکعت نماز نزد قبر ابوحنیفه می خوانم و از خدا درخواست حاجتم را می نمایم و طولی نمی کشد که آن حاجت برآورده می شود. (3)

روایت نهم: توسل به احمد بن حنبل جهت هدایت

ابن جوزی در مناقب احمد بن حنبل نقل می کند که عبدالله بن موسی می گوید: در شب تاریک و ظلمانی با پدرم به زیارت قبر احمد بن حنبل رفتیم. پدر گفت: فرزندم بیا به وسیله ی این عبد صالح متوسل به خداوند بشویم تا راه برای ما روشن بشود و من سی سال است که این برنامه را انجام می دهم. پس

ص: 120

1- ان الامام احمد توسل بالامام الشافعی حتی تعجب ابنه عبدالله بن الامام احمد فقال له ابوه: ان الشافعی كالشمس فی الناس وكالعافية للبدن. (الزيارة، ص 237)

2- لما بلغ الامام الشافعی: ان اهل المغرب يتوسلون بالامام مالک لم ينكر عليهم. (الزيارة، ص 237)

3- روى الخطيب فى تاريخه عن على بن ميمون قال: سمعت الشافعی يقول: ائى لأتبرک بأبى حنيفة وأجىء الى قبره فى كل يوم زائراً فاذا عرضت لى حاجة صليت ركعتين وجئت الى قبره وسألت الله تعالى الحاجة عنده فماتبع حتى تقضى. (تاريخ بغداد، ج 1، ص 123؛ مناقب ابوحنيفه، ج 2، ص 199؛ الغدير، ج 5، ص 194)

پدرم دعا کرد و من هم آمین دعای او را گفتم که ناگهان آسمان روشن شد و به زیارت ایشان رفتیم. (1)

روایت دهم: توسل به امام بخاری و طلب باران

سُکتی نقل می کند که در سال 464 ه. ق در سمرقند خشکسالی عجیبی اتفاق افتاد. مردم نماز باران خواندند اما خبری نشد. مرد ظاهر الصلاحی نزد قاضی سمرقند آمد و گفت: من نظری دارم. اگر پسند شما باشد انجام دهیم - قاضی کسی بود که تمامی شئون دینی مردم را بر عهده داشت - به نظر من سر قبر امام بخاری برویم و در کنار قبر ایشان به خداوند بشویم تا باران بیارد. قاضی در پاسخ گفت: نظر پسندیده ای است. در نتیجه مردم شهر به همراه قاضی نزد قبر بخاری جمع شدند و طلب باران کردند و طولی نکشید که باران شدیدی شروع به باریدن کرد تا جایی که تا چند روز مسیرها مسدود بود و قابلیت رفت و آمد وجود نداشت. (2)

روایت یازدهم: توسل به عموی پیامبر و طلب باران

خطیب بغدادی در شرح حال حمزة بن قاسم (3) می گوید: حمزه فردی ثقه بود

ص: 121

1- عن عبدالله بن موسى قال خرجت انا وابي في ليلة مظلمة نزور احمد فاشتدت الظلمة فقال ابي: يا بني تعال حتى نتوسل الى الله تعالى بهذا العبد الصالح حتى يضيء لنا الطريق فأتى منذ ثلاثين سنة ما توسلت به الا قضيت حاجتي فدعا ابي وأمنت على دعائه فاضاءت السماء كأنها ليلة مقمرة حتى وصلنا اليه. (مناقب احمد، ص 297؛ الغدير، ج 5، ص 275)

2- قال ابو علي الغساني: اخبرنا ابو الفتح نصر بن الحسن السكتي السمرقندي: قدم علينا بلنسية عام اربعة وستين واربع مائة. قال فحط المطر عندنا بسمرقند في بعض الاعوام، فاستسقى الناس مراراً فلم يسقوا، فاتي الرجل صالح معروف بالصلاح الى قاضى سمرقند فقال له: انى رأيت رأياً أعرضه عليك. قال: ما هو؟ قال: ارى ان تخرج ويخرج الناس معك الى قبر الامام محمد بن اسماعيل البخارى وقبره بخرتک ونستسقى عنده فعسى الله ان يسقينا... واستسقى القاضى بالناس وبكى الناس عند القبر وتشفعوا بصاحبه، فارسل الله تعالى السماء بماء عظيم غزير اقام الناس عن اجله بخرتک سبعة ايام أونحوها لا يستطيع احد الوصول الى السمرقند من كثرة المطر وغزارته. (طبقات الشافعية، ج 2، ص 234؛ سير الاعلام النبلاء، ج 12، ص 467)

3- ابو عمر حمزة بن القاسم بن عبدالعزيز الهاشمي متوفى سنة 335.

که شهرت در اصلاح امور داشت. ایشان برای مردم طلب باران کرد و گفت: خدایا عمر بن خطاب به پیرمردی عباس و سفیدی موی ایشان طلب باران نمود. پس باران بارید و عباس پدر من می باشد و من با توسل به جدم طلب باران می کنم. پس همان طور که روی منبر بود باران شروع به باریدن نمود. (1)

روایت دوازدهم: توسل به ابن فورک و طلب باران

محمد بن حسن ابوبکر ابن فورک اصفهانی - متوفای 406 ه. ق - می باشد و مذهب او در عقاید اشعری می باشد. در کتاب وفيات الاعیان آمده است: او در حیره در نزدیکی نیشابور دفن می باشد که بارگاهی دارد و مردم به زیارت ایشان می روند و برای طلب باران نزد آن قبر می روند و دعا در نزد آن قبر مستجاب است. (2)

روایت سیزدهم: توسل به احمد بن علوان در سختی ها

یافعی در کتاب «مرآت الجنان» درباره ی شیخ احمد بن علوان - متوفای 730 ه. - می نویسد: از جمله کرامات شیخ احمد این است که فرزندان فقهای که او انکار می کردند در سختی ها و شدائد به قبر او پناهنده می شوند و از خوف سلطان به قبر او پناه می برند و در آنجا مستقر می شدند. (3)

ص: 122

-
- 1- الخطیب: كان ثقة مشهوراً بالصلاح، استسقى للناس فقال: اللهم ان عمر بن الخطاب استسقى بشيبة العباس فسقى وهواي وانا استسقى به فجاء المطر وهو على المنبر. (تاريخ بغداد، ج 8، ص 181؛ سير اعلام النبلاء، ج 15، ص 375)
 - 2- محمد بن الحسن ابوبکر ابن فورک الأصبهانی المتوفى 406 ه. دفن بالحيرة من نيسابور ومشهده بهظاهر يزار ويستسقى به وتجاب الدعوة عنده. (وفيات الاعيان، ج 2، ص 57؛ سير اعلام النبلاء، ج 17، ص 216؛ الغدير، ج 5، ص 291)
 - 3- الشيخ احمد بن علوان: قال اليافعي في مرآته: ومن كراماته ان ذرية الفقهاء الذين كانوا ينكرون عليه صارو يلودون عند النوائب بقبره ويستجيرون من خوف السلطان والى ذلك. (مرآة الجنان، ج 4، ص 357؛ الغدير، ج 5، ص 295)

شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحب الأشراف» بابی را به زیارتگاه رأس الحسین (علیه السلام) اختصاص داده است و درباره کرامات آن بقعه ی شریف می گوید: یکی از خدمه این مقام نابینا شد و بینایی چشمش را از دست داد. در یکی از روزها بعد از نماز صبح نزد درب ضریح شریف ایستاد و گفت: ای آقای من! من همسایه ی شما هستم و چشمانم نابینا گشته است. شما از خداوند بخواه که حداقل بینایی یکی از چشمانم به من بازگردد. شب در خواب مشاهده کرد که جماعتی برای زیارت این مقام آمده اند و او هم به همراه آن جماعت وارد بقعه مبارکه گردید. امام حسین (علیه السلام) توجه به جدشان نمودند و به آن مرد گفتند: جلو بیا تا شفاعت تو را نزد جدم بنمایم پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) رو کرد و فرمود: یا علی سرمه به چشم او بکش.

و ایشان فرمودند: شنیدم و اطاعت کردم. از دستشان میلی را در آوردند و بر چشم من کشیدند و من احساس سوختگی عجیبی کردم، فریاد کشیدم و از خواب بیدار شدم و هنوز حرارت میل را احساس می کنم. چشم راستم را که باز کردم، بینا شده بود. (1)

ص: 123

1- عقد الشبراوی الشیخ عبدالله الشافعی قال فی ذکر الکرامات: منها: ان رجلاً یقال له شمس الدین القعونی کان ساکناً بالقرب فی المشهد وکان معلم الکسوة الشریفة حصل له ضرر فی عینه فکفّ بصره وکان کلّ یوم اذا صلّی الصبح فی مشهد الامام الحسین یقف علی باب الضریح الشریف ویقول یا سیدی انا جارك قد کفّ بصری واطلب من الله بواسطتك ان یردّ علیّ ولو عیناً واحده. فبینما هو نائم ذات لیلة اذ رأى جماعة أتوا زیارة الحسین رضی الله عنه فدخل معهم ثم قال ما کان یقول فی الیقظة فالتفت الحسین الی جده (صلی الله علیه و آله) و ذکر له ذلك علی سبیل الشفاعة عنده فی الرجل فقال النبی (صلی الله علیه و آله) للامام علی رضی الله عنه یا علی کحلّه فقال سمعاً و طاعة و ابرز من یده مکحلة و مروداً و قال له: تقدّم حتی اکحلک فتقدم فلّوث المرود و وضعه فی عینه الیمنی فأحسّ بحرقان عظیم. فصرخ صرخة عظیمة فاستیقظ منها وهو یجد حرارة الکحل فی عینه ففتحت عینه الیمنی فصار ینظر بها الی ان مات وهذا الذی یطلبه. (الاتحاف بحب الأشراف، صص 75 - 110؛ الغدیر، ج 5، ص 269)

حمزای عدوی - متوفای 1303 ه.ق - در مشارق الانوار بعد از بیان مطالبی در مورد رأس الحسین (علیه السلام) می گوید: بدان که زیارت این مرقد شریف برای توسل به خداوند تبارک و تعالی بسیار شایسته است و هر آنچه که مردم در زمان حیات امام حسین (علیه السلام) از ایشان طلب می کردند در زمان حاضر طالب همان حوائج می باشند. به درستی که ایشان درب گشایش ناراحتی ها می باشد. پس با زیارت ایشان سخت ترین مشکلات حل می گردد و با توسل به ایشان و استفاده از نور امام حسین (علیه السلام) هر قلب محجوبی، متصل به پروردگار می گردد.

از جمله آن کرامات، اتفاقی است که برای عارف بالله محمد شبلی شارح کتاب العزیه مشهور به ابن الست واقع شده است. تمامی کتاب های او را از منزلش سرقت کردند. او درمانده و با غم و اندوه فراوان به مقام رأس الحسین (علیه السلام) آمد و ابیاتی را برای استغاثه و درخواست کمک انشاء کرد و به سوی خانه اش برگشت. بعد از مراجعت کتاب ها را بدون هیچ کسری در جای خود مشاهده نمود. (1)

سمهودی نیز در آخر کتاب «وفاء الوفاء فی اخبار الدار المصطفی» بابتی را به عنوان توسلات به قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اختصاص داده است که خواننده می تواند به آنها رجوع نماید.

ص: 124

1- وقال الحمزای العدوی المتوفی (1303) فی مشارق الانوار بعد کلام طویل حول شهر الامام الحسین الشریف واعلم انه ینبغی کثرة الزیارة لهذا المشهد العظیم متوسلاً به الی الله ویطلب من هذا الامام ما کان یطلب منه فی حیاته فانه باب تقریح الکروب فزیارته یزول عن الخطب الخطوب ویصل الی الله بانواره والتوسل به کل قلب محجوب ومن ذلك ما وقع لسیدی العارف بالله تعالی سیدی محمد شبلی شارح العزیه - الشهید یابن الست - وهو انه قد سرقت کتبه جمعاً فی بیته قال: نتحیر عقله واشتد کربه فأتی الی مقام ولی نعمتنا الحسین منشر الابیات استغاث بها فتوجه الی بیته بعد الزیارة ومکنه فی المقام مدة فوجد کتبه فی محلها قد حضرت من غیر نقص لکتاب منها. (مشارق الانوار، ج 1، ص 197؛ الغدیر، ج 5، ص 274)

در بین آیات نورانی قرآن در دو آیه کلمه «وسیله» به کار برده شده است. در آیه اول خداوند خطاب به مؤمنین می فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (1) ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به او داشته باشید و در راه خدا جهاد کنید، شاید شما رستگار شوید.

و در سوره اسراء خطاب به مشرکین می فرماید: (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا) (2) بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی توانند آسیب و گزند را از شما دفع کنند، و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند. کسانی [از فرشتگان، پریان و ارواح را] که آنان [به عنوان معبود] می پرستند [خود آنان برای رفع نیازمندی هایشان] به سوی پروردگارشان وسیله می جویند، تا کدامشان نزدیک تر باشد، و به رحمت او امید دارند، و از عذابش می ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارت شایسته پرهیز است.

در معنای وسیله باید گفت: وسیله آن است که موجب تقرب فرد به پروردگار می گردد و از لحاظ معنوی انسان را به خدا نزدیک می کند تا جایی که دعای او مستجاب گردیده و حاجت برآورده می شود و می تواند سریع به مطلوب و هدف خویش برسد.

از آیات بالا استفاده می شود که اگر وسیله علی نحو استقلال فرض شود، هیچ

ص: 125

1- سوره مائده، آیه 35.

2- سوره اسراء، آیات 56 و 57.

منفعتی برای انسان نخواهد شد بلکه نتیجه‌ی معکوس برای انسان به وجود می‌آورد، بدین معنا که سبب بُعد انسان از پروردگار و موجب عذاب الهی می‌گردد. اما اگر به عنوان واسطه‌ی بین خدا و خلق و واسطه در فیض محسوب گردد، سبب نزول رحمت پروردگار و رسیدن به فلاح و رستگاری می‌شود. در این بین آنچه که مشترک بین تمامی موجودات و ماسوی الله می‌باشد، آن است که همگی به دنبال وسیله‌ای می‌گردند که کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین راه را برای تقرب به پروردگار نمایان سازد.

بعضی گمان کرده‌اند منظور از وسیله، تقوا می‌باشد و برخی مدعی هستند که جهاد همان وسیله است و عده‌ای پا را فراتر نهاده و می‌گویند منظور از وسیله، فلاح به معنای رستگاری می‌باشد. در حالیکه هیچ کدام از اینها نمی‌تواند معنای وسیله باشد.

اگر به آیه 35 سوره مائده (1) دقت شود، تقوا و وسیله و جهاد با او عطف به یکدیگر متصل گردیده‌اند و از این آیه استفاده می‌شود که این سه عنصر اگر با هم همراه گردند می‌توانند از اسباب و موجبات فلاح و رستگاری قرار بگیرند.

با رجوع به روایات نیز به راحتی می‌توان دریافت که منظور از وسیله وجود نازنین پیامبر ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.

در صحیح مسلم روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل گردید که ایشان می‌فرماید: «أَسْأَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ فَاتَّهَا مَنْزِلَةٌ (درجه) فِي الْجَنَّةِ لَا تَبْغِي إِلَّا لِعِبَادِ اللَّهِ وَارْجُوا أَنَا هُوَ» (2) از خداوند برای من وسیله را درخواست کنید که وسیله جایگاه و درجه‌ای در بهشت است که فقط بنده‌ای از بندگان خدا سزاوار آن جایگاه

ص: 126

1- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 4، کتاب الصلاة، باب 6؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 248، برقم 3694، کتاب المناقب الباب الاول.

می باشد و من امیدوارم که آن بنده من باشم. (1)

در اذان عامّه دعایی نقل شده که مؤذن بعد از اتمام اذان آن را بیان می کند: «اللهم آت محمداً الوسيلة» (2) خدایا به محمد پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) وسیله را اعطا بفرما. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید دعایی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در حق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که ایشان در قسمتی از آن می فرمایند: «وشرف عندک منزله وآته الوسيلة» (3) و جایگاه پیامبر را نزد خودت شریف گردان و مقام وسیله را به او عطا فرما.

همان طور که از روایات فهمیده می شود وسیله بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) تطبیق می کند اما اهل سنت وسیله را بر چیزهای دیگری نیز تطبیق می کنند.

ابن اثیر می گوید: در زمان خلافت عمر بن خطاب خشکسالی و قحطی اتفاق افتاد، به طوری که آن سال را عام الرماده یعنی سرزمین سوخته نامیدند و خلیفه به وسیله عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر طلب باران نمود و خداوند تعالی باران نازل فرمود و زمین ها سرسبز گردید. عمر گفت: به خدا قسم عباس وسیله به درگاه الهی می باشد. (4)

بنابراین روایت عمر بن خطاب در عمل به آیه شریفه ی (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (5) عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر را مصداق آیه معرفی می نماید و ما می دانیم که عباس بن عبدالمطلب در زمان جاهلیت چه اعمالی انجام داده که در تاریخ ضبط شده است.

ص: 127

1- چنین روایتی به طریق مرسل در کتب روایی شیعه بیان شده که قاعدتاً از اهل سنت نقل شده است.

2- صحیح بخاری، ج 1، ص 159؛ مسند احمد، ج 3، ص 354؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 239؛ سنن ترمذی، ج 1، ص 136.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 173.

4- استسقی عمر بن الخطاب بالعباس عام الرمادة لما اشتد القحط فسقاهم الله تعالى به واخصبت الارض فقال عمر: هذا والله الوسيلة الى الله والمكان منه. (اسدالغابه، ج 3، ص 63)

5- سوره مائده، آیه 35.

قسطلانی می گوید: زمانی که عمر به وسیله عباس طلب باران نمود گفت: ای مردم همانا رفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با عباس همانند رفتار فرزند در برابر پدرش بود پس به پیغمبر در مورد عمویش اقتدا کنید و عباس را وسیله به سوی خدا اتخاذ نمایید.

قسطلانی در ادامه می گوید: این روایت تصریح در توسل دارد و اندیشه کسانی که توسل را مطلقاً و یا به غیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تحریم کرده اند، باطل می گرداند. (1)

در مسند احمد بن حنبل آمده است که مسروق به عایشه همسر پیامبر می گوید: به صاحب این قبر - نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) - تو را قسم می دهم که درباره ی خوارج و جنگ آنها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه شنیده ای؟ عایشه می گوید: شنیدم که ایشان می فرمود: آنها بدترین خلق خدا و بدترین انسان ها می باشند و آن کسی که آنها را می کشد بهترین خلق خدا و بهترین خلائق و مقرب ترین افراد نزد پروردگار می باشد. (2)

بر طبق این روایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) به عنوان وسیله به درگاه الهی و مقرب ترین بندگان نزد خدا می باشد. منصور دوانیقی از مالک بن انس امام فرقه مالکیه درباره کیفیت زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و طریقه ی توسل به ایشان سؤال می کند و به مالک می گوید: آیا رو به قبله بایستم و دعا کنم و یا رو به قبر رسول الله بایستم؟ - قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پشت به قبله می باشد - . مالک در جواب

ص: 128

1- فی المواهب اللدنیة للعلامة القسطلانی: «ان عمر لما استسقى بالعباس قال يا ايها الناس ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) كان يرى للعباس ما يرى الولد للوالد فاقتدوا به في عمه العباس واتخذوه وسيلة الى الله تعالى» ففيه التصريح بالتوسل وبهذا يبطل قول من منع التوسل مطلقاً بالاحياء والاموات وقول من منع ذلك بغير النبي. (المواهب، ج 3، ص 380، ط مصر؛ فتح الباری فی شرح البخاری، ج 2، ص 413، ط لبنان)

2- مسروق عن عایشة قال لها مسروق سألتك بصاحب هذا القبر الذي سمعت من رسول الله (صلی الله علیه و آله) يعني في حقّ الخوارج قالت سمعته يقول انهم شرّ الخلق والخليقة يقتلهم خير الخلق والخليفة واقربهم عند الله وسيله. (كشف الارتباب، ص 272؛ مجمع الزوائد، ج 6، ص 239؛ مناقب ابن مغزلی الشافعی، ص 99 و 100؛ مسند احمد، ج 1، ص 140)

او می گوید: برای چه صورت خود را از قبر برمی گردانی در حالیکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وسیله تو برای تقرب به پروردگار و وسیله تقرب حضرت آدم و تمامی انسان ها تا روز قیامت می باشد. پس به طرف قبر مبارک رو کن و طلب شفاعت نما تا خداوند شفاعت او را درباره تو قبول نماید. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (1)(2) و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ابن حجر هیثمی دو بیت شعر در باب توسل به آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از محمد بن ادريس شافعی امام مذهب شافعیه نقل می کند:

آل النبی ذریعتی *** وهم الیه وسیلتی

ارجو بهم اعطی غداً *** بید الیمین صحیفتی (3)

خاندان پیغمبر وسیله من می باشند و ایشان وسایل رسیدن به خدا هستند. امیدوارم که فردای قیامت به وسیله ایشان نامه ی اعمالم به دست راستم سپرده شود.

انوار مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) وسیله ای برای تقرب به پروردگار

اگر در باب توسل، به روایات وارده بر کتب شیعه مراجعه شود انوار مقدس چهارده معصوم (علیهم الصلاة والسلام) به عنوان وسیله معرفی گردیده اند و بنده

ص: 129

1- سوره نساء، آیه 64.

2- سأل المنصور العباسی مالک بن انس - امام المالکیة - عن کیفیة زیارة رسول الله (صلی الله علیه و آله) والتوسل به... فقال لمالک: یا ابا عبد الله استقبل القبلة وادعوا ام استقبل رسول الله؟ فقال مالک فی جوابه: لِمَ تصرف وجهک عنه وهو وسیلتک ووسیلة اییک آدم الی یوم القیامة؟! بل استقبله واستشفع به فیشفعک الله قال الله تعالی: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ...) (وفاء الوفاء للسمهودی، ج 2، ص 1376)

3- الصوائق المحرقة، ص 178.

در موسوعه احادیث اهل البيت (عليهم السلام) (1) ده روایت را تحت عنوان وسیله ذکر نموده ام.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «الأئمة من ولد الحسين (عليه السلام) من اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصى الله عزوجل هم عروة الوثقى و هم الوسيلة الى الله عزوجل» (2) امامان از فرزندان حسین (علیه السلام) می باشند کسی که اطاعت از ایشان نماید به تحقیق خداوند را اطاعت نموده است و هرکس از دستورات ایشان سرپیچی نماید، به تحقیق معصیت پروردگار را کرده است ایشان عروة الوثقى و وسیله به درگاه پروردگار می باشند.

امیرالمؤمنین مولى الموحدین علی بن ابیطالب (علیه السلام) می فرماید: «انا وسیلته وانا وولدی ذریته» (3) من وسیله برای تقرب به پروردگار می باشم.

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) صلواتی را برای بعد از نماز صبح و مغرب بیان می کنند که در قسمتی از آن آمده است: «اللهم صل على محمد و آل محمد فى المرسلین اللهم اعط محمداً الوسيلة والشرف والفضيلة والدرجة الكبيرة...» (4)

عایشه می گوید از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: «انا سید الاولین و الآخرین و علی بن ابیطالب سید الوصیین و هو اخى و وارثى و خلیفتى على امتى و لایته فریضة و أتباعه فضیلة و محبته الى الله وسیلة...» (5)

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) درباره خویش می فرماید: «هم شرّ الخلق و الخلیقة قاتلهم اقرب الخلق الى الله وسیلة» (6) خوارج بدترین خلق خدا و مخلوقات

ص: 130

- 1- موسوعه احادیث اهل البيت (عليهم السلام)، ج 12، ص 179.
- 2- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 58، ح 217.
- 3- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج 3، ص 75.
- 4- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص 157.
- 5- الأمالی للصدوق، ص 582 و 583، مجلس 85، ح 25.
- 6- الارشاد للمفید، ج 1، ص 317.

بودند که نزدیک ترین خلق نسبت به خدا، آنها را می کشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه در وصف نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «... اللهم اعلی بناء البانین بناءه واکرم لدیک نزله وشرّف عندک منزله وآته الوسيلة...» (1) خدایا بنای دین او را از آنچه دیگران بر آورده اند، عالی تر قرار بده و او را بر سر خوان کرامت گرامی دار و بر شرافت مقام او در نزد خدا بیفزای و وسیله ی تقرب خویش را به او عنایت فرما.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در ذیل آیه شریفه (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (2) می فرماید: «انا هو الذی عنده علم الكتاب وقد صدقه الله واعطاه الوسيلة فی الوصیة ولا تخلی امته من وسیلته الیه والی الله قال: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسيلة)» (3) من آن کسی هستم که علم کتاب نزد اوست و خدا او را تصدیق نموده و وسیله در وصیت را به او عطا فرموده است و امت رسول از وسیله تقرب به او و به سوی خدا خالی نمی ماند. چراکه خداوند خطاب به مؤمنین می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به او داشته باشید.

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «اکثروا من الصلوات علیّ یوم الجمعة فانه یضاعف فیہ الاعمال واسألوا الله لی الدرجة والوسيلة من الجنة قیل یا رسول الله و ما الدرجة والوسيلة من الجنة؟ قال هی اعلى درجة من الجنة لا ینالها الا نبیّ ارجوان اکون انا» (4) در روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید چراکه اعمال در آن روز دوبرابر می گردد و از خداوند برای من منزلت و وسیله در بهشت را مسألت نمائید. پرسیده شد: یا رسول الله درجه و وسیله در بهشت چیست؟ ایشان فرمودند:

ص: 131

1- نهج البلاغه للصبحی صالح، خطبه 106.

2- سوره رعد، آیه 43.

3- بصائر الدرجات، ج 1، ص 216، ح 21.

4- جامع الاخبار للشعیری، ص 60.

وسیله، برترین مرتبه از بهشت می باشد که فقط یک پیامبر به آن درجه می رسد و من امیدوارم که آن پیامبر باشم.

همان طور که ملاحظه گردید تمامی روایات، معنا و مصداق وسیله را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان پاک و مطهر ایشان (صلوات الله اجمعین) معرفی می نماید و اگر خلیفه غاصب دوم وسیله را بر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تطبیق می نماید، مناقشه ای با ایشان نداریم هرچند که عباس بن عبدالمطلب بعد از چند سال به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد. اما می گوئیم علی بن ابیطالب (علیه السلام) اولین شخصیتی است که به رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد. پس به طریق اولی وسیله برای قرب به پروردگار می باشد و مقدّم بر عموی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد و فاطمه زهرا (علیها السلام) که پاره ی تن و روح پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شاخه ای از وجود ایشان می باشند به طریق اولی وسیله ی تقرّب به درگاه الهی می باشند و فرزندان پاک ایشان نیز وسیله تقرّب به درگاه پروردگار هستند.

ص: 132

شفاعت یکی از مباحث اعتقادی است که تمامی مسلمانان اعم از شیعه و سنی آن را قبول دارند و صرفاً جمعیت قلیلی به نام وهابیت که خود را روشنفکر در جهان اسلام معرفی می کنند در حدود دو قرن است که استشفاع و شفاعت به اولیاء الله را شرک می دانند.

معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت

شفاعت در لغت از ماده ی «شَفَع» به معنای زوج و دو تایی، مشتق گردیده است و در مقابل آن «وَتَر» به معنای تک قرار دارد.

در واقع شفاعت نوعی وساطت است که شفیع یا شافع بین دو نفر انجام می دهد. در یک طرف مشفوع له یعنی کسی که برای او شفاعت طلب شده است و در طرف دیگر، مشفوع الیه (عنده) یعنی کسی که به درگاه او یا نزد او شفاعت می شود و شفیع بین این دو نفر ارتباط برقرار می کند و واسطه قرار می گیرد.

شفاعت در اصطلاح به معنای آن است که اولیاء الهی و کسانی که به درگاه ربوبی خداوند آبرو و منزلتی دارد و نزد پروردگار وجیه می باشند، برای عده ای دیگر که گنهکار و معصیت کارند و ظلم به نفس کرده اند، در حوائج دنیوی و اخروی وساطت کنند.

به عبارت دیگر شفاعت نوعی یاری است که اولیاء الله به اذن پروردگار برای افراد ضعیف که گنهکار و معصیت کارند، انجام می دهند. البته باید گفت این افراد ضعیف رابطه ی خود را با پروردگار و اولیاء الهی قطع ننموده و فی الجمله رابطه ای با آنها داشته اند.

به عبارت سوم شفاعت یاری نمودن انسانی که مقام پائینی دارد توسط یک موجود بلند مرتبه نزد پروردگار - البته به شرط آنکه شخصی که مقام پائین دارد ظرفیت و قابلیت آن شفاعت را داشته باشد که شفاعت شامل حال او گردد - می باشد و به طور کلی شفاعت نوعی دعا، رجاء و امیدواری می باشد.

در رابطه ی با شفاعت چند نکته قابل ذکر می باشد:

اولاً خداوند مقام شفاعت را به شفیع عنایت فرموده و شفیع، به اذن پروردگار شفاعت را انجام می دهد و در این راه هیچ استقلالی برای شفیع قابل تصوّر نمی باشد و خدا نیز این مقام رفیع را در اختیار هر کس نمی گذارد.

ثانیاً خداوند مجبور به پذیرش هر نوع شفاعتی از شفیع نمی باشد. شفیع دعا می کند و خداوند مختار است که شفاعت او را بپذیرد و قبول نماید یا آن درخواست را رد نماید و به طور قطع خداوند در پذیرش شفاعت هیچ کس مجبور نمی باشد.

هرچند از آنجایی که خداوند کریم و غفور و رحیم و بخشنده است، غالباً شفاعت کسانی که این مقام را به ایشان افزوده فرموده، قبول می نماید. اما جبر در این میان راه ندارد.

پس بهترین معنایی که برای شفاعت می توان برگزید، آن است که بگوییم شفاعت به معنای دعا می باشد.

در اعتقاد به شفاعت باید به آیات قرآن مراجعه نمود و بررسی کرد که آیا شفاعت از دیدگاه قرآن جایز است یا نه؟ خداوند در قرآن کریم می فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) (1) بگو همه ی شفاعت مختص خداوند است. و در رتبه دیگر می فرماید: (مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ) (2) برای شما غیر از خدا ولی و شفיעی نخواهد بود، چرا متذکر نمی شوید؟

ص: 136

1- سوره زمر، آیه 44.

2- سوره سجده، آیه 4.

و در مرحله ی بعد می فرماید: (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (1) هیچ شفاعت کننده ای جز با اجازه ی او نمی تواند شفاعت کند. و در جای دیگر می فرماید: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ) (2) و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند.

همانطور که ملاحظه می فرمایید در تعدادی از آیات کسی جز خداوند، حق شفاعت ندارد اما در آیات دیگر عده ای که از جمله ی آنها ملائکه می باشند حق شفاعت دارند. حال سؤال اینجاست چگونه می توان بین این آیات را جمع نمود؟

شفاعت در دنیا و آخرت کاربرد دارد

تمامی فرق اسلامی اعم از شیعه و سنی حتی وهابیت شفاعت در آخرت را بر اساس آیات قرآن و روایات متعدد و معتبر قبول دارند و این مطلب برای هیچ کس قابل انکار نیست که وجود نازنین رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) مقام عظمای شفاعت را در قیامت دارا می باشد.

مناقشه ای که در موضوع شفاعت وجود دارد، شفاعت در دنیا می باشد که البته قابل پذیرش برای اکثریت مسلمانان اعم از شیعه و سنی می باشد؛ اما عده ی قلیلی که ضالّه و مضلّه می باشند، با استناد به آیه ای از قرآن، شفاعت در دنیا را شرک می دانند و کسانی را که معتقد به شفاعت در دنیا می باشند، مشرک معرفی می کنند.

دیدگاه وهابیت درباره شفاعت در دنیا

وهابیت می گوید: در دنیا به کسی مقام شفاعت داده نشده است و اگر شخصی به دیگری بگوید که شفیع من باش و شفاعت مرا نزد خداوند بکن، این از مصادیق شرک می باشد. زیرا قرآن کریم می فرماید: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَسْتَبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي

ص: 137

1- سوره یونس، آیه 3.

2- سوره انبیاء، آیه 28.

السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (1) و آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها ضرر می رساند و نه به آنها نفع می دهد و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمان ها و در زمین به آن علم ندارد خبر می دهید؟ خدا پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است و برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند.

پیروان مذهب فاسد وهابیت این آیه را بر کسانی که در دنیا از اولیاء خدا شفاعت می خواهند، تطبیق کرده و می گویند اینها غیر خدا را عبادت می کنند و به نزد قبور کسانی می روند که در دنیا برای آنها هیچ نفع و ضرری ندارند و از آنها طلب شفاعت می کنند همانگونه که در جاهلیت، بت پرستان از بت ها طلب شفاعت می کردند پس در نتیجه اینها مشرک می باشند لذا مشاهده می شود که شیعه را مخصوصاً، مرده پرست، بت پرست و مشرک معرفی می کنند و ریختن خون او را جایز و مباح می دانند.

تفاوت شفاعت با اعتقاد مشرکان زمان جاهلیت

اشاره

حال باید دید آیا این آیه شریفه قابل تطبیق بر عقیده قاطبه ی مسلمین که شفاعت در دنیا را جایز می دانند، می باشد و یا اینکه آیه شریفه مختصّ به بت پرستان و مشرکین زمان جاهلیت است که بت هایی را که با دست خود از سنگ و چوب می ساختند، عبادت کرده و شفیع درگاه خدا قرار می دادند؟!

اگر به بررسی این آیه شریفه بپردازیم، می توان تفاوت هایی را بین شفاعت در دنیا و اعمال مشرکین جاهل بیان نمود.

تفاوت اول

مسلمانان معتقدند که مقام پرستش و عبادت مختص خداوند تبارک و تعالی است و هیچ کس را در این مقام راهی نیست و اولیاء الهی را به عنوان معبود خود قرار نمی دهند در حالیکه آیه شریفه می فرماید: (وَيَعْبُدُونَ مِن

ص: 138

دُونِ اللّٰهِ) (1) آنها غیر خدا را عبادت می کنند. بت پرستان و مشرکان جاهلی بت ها را عبادت می کردند، اما مسلمانی یافت نمی شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و انوار مقدس معصومین (علیهم السلام) و اولیاء خدا را معبود خود قرار دهد و آنها را مورد پرستش قرار دهد.

تفاوت دوم

مشرکان معتقد بودند که خداوند دنیا و آخرت را آفریده و تدبیر امور عالم را به دست بت ها سپرده است و خداوند مداخله ای در تدبیر امور عالم ندارد و بت ها مدبّر جهان هستی می باشند. پس در امور خود به بت ها مراجعه می نمودند در حالیکه مسلمانان معتقدند که ربوبیت منحصر در ذات ذوالجلال و الاکرام می باشد و تدبیر تمام عالم هستی به دست خداوند تبارک و تعالی می باشد و خدا خالق و نیز مدبّر و اداره کننده جهان هستی می باشد و ربّ العالمین است و امور عالم امکان را به احدی تفویض نکرده است.

تفاوت سوم

مشرکین بت پرست معتقد بودند که بت بالاستقلال و در ذات خود قدرتی دارد که می تواند منافی را به سوی انسان جلب و ضررهای را از او دفع نماید.

در حالیکه مسلمانان با تمسک به آیات نورانی قرآن معتقدند که (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (2) تا خداوند اذن و اجازه در شفاعت ندهد، شفیع نمی تواند برای کسی شفاعت نماید در نتیجه شفیع هیچ استقلالی در شفاعتش ندارد.

و همچنین معتقدند که: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ لَهُ) (3) آنها فقط برای کسی که خدا راضی باشد، شفاعت می نمایند. به نحوی که به صراحت عدم استقلال شفیع را بیان می کند.

در نتیجه مسلمانان معتقدند که خداوند تبارک و تعالی مقام شفاعت را به

ص: 139

1- سوره یونس، آیه 18.

2- سوره یونس، آیه 3.

3- سوره انبیاء، آیه 28.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) موهبت فرموده است و در این میان ایشان هیچ استقلالی در شفاعت ندارد و ثانیاً این مقام منحصر به شخص خاصی نمی باشد، بلکه هدیه ای است از ناحیه پروردگار به اولیاء الله اعم از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم الصلاة والسلام) و مؤمنین، با این تفاوت که دایره ی شفاعت از حیث کمّ و کیف، برای آنها بزرگ و کوچک می شود.

تفاوت چهارم

بت پرستان مشرک مدعی بودند که خداوند مقام شفاعت را به بت ها ارزانی داشته است، باید گفت: این باور یک ادعای کاذب می باشد؛ چراکه برای ادعای خود هیچ دلیلی اقامه نکرده اند. اما مسلمانان برای این اعتقاد، دلیل می آورند.

بنابراین مشخص شد آیه ی شریفه ای که وهابیت ناپاک از آن سوء استفاده می کند و آن را بر مسلمانانی که شفاعت را قبول دارند تطبیق می نمایند، چنین دلالتی ندارد و این برداشت از آیه در کمال بی انصافی و کذب و دروغ محض می باشد.

مسلمانان، خداوند تبارک و تعالی را ربّ و مدبّر عالم هستی می دانند: (قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ) (1) بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟! و نیز معتقد است که خداوند سبحان نزدیک ترین موجود به هر انسان می باشد و از رگ گردن به انسان نزدیکتر است: (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (2) خدایی که صدای او را می شنود (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (3) و بین او و قلبش حائل است (أَنَّ اللَّهَ يَحْوُلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) (4) و از درون قلب او و سوسه های نفسانی او آگاه است (وَلَقَدْ خَلَقْنَا

ص: 140

1- سوره انعام، آیه 164.

2- سوره ق، آیه 16.

3- سوره بقره، آیه 186.

4- سوره انفال، آیه 24.

فرد مسلمان معتقد است که شفیع، مالک نفع و ضرری - حتی برای خودش نمی باشد - همانطور که خداوند در مورد نازنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که بزرگترین شفیع نزد پروردگار می باشد می فرماید: (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) (2) بگو: من مالک نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد.

بنابراین اولیاء خدا در مورد شفاعت، استقلالی ندارند و هیچ شفیی در عالم امکان نمی تواند مدعی شود که من بدون اینکه خداوند بخواهد خیری را به شما می رسانم و یا شرّ و ضرری را از شما دفع می کنم.

فرد مسلمان طبق آیه قرآن معتقد است که: (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (3) عالم خلق - یعنی تکوین - و عالم امر - یعنی تشریح - همه به دست خداست، پربرکت است خدایی که پروردگار جهانیان است.

بنابراین مقام شفاعت اولاً وبالذات مخصوص خداست، چنانچه فرمود: (لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) (4) و خداوند این مقام را بر هر کس بخواهد عنایت کرده و می فرماید: (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (5) و نیز شفاعتِ شفیع در حق عده ای خاص مورد قبول خداوند واقع می گردد، چنانچه می فرماید: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ) (6) و اینکه شفیع و مشفوع له - هر دو - اجازه ی شفاعتشان باید از جانب پروردگار صادر گردیده باشد. پس اگر انسان به دیگری بگوید: التماس دعا یا

ص: 141

1- سوره ق، آیه 16.

2- سوره اعراف، آیه 188 - سوره یونس، آیه 49.

3- سوره اعراف، آیه 54.

4- سوره زمر، آیه 44.

5- سوره یونس، آیه 3.

6- سوره انبیاء، آیه 28.

برای من و برآورده شدن حاجت من دعا کن و یا برای من نزد پروردگار طلب استغفار نما، نه تنها دچار شرک نشده بلکه امری مورد پسند پروردگار و مستحب و براساس توحید را معتقد شده است.

شفاعت از دیدگاه قرآن

اشاره

آیات نورانی قرآن مسأله شفاعت را به دو دسته تقسیم می کند و مورد بحث قرار می دهد: یک دسته از آیات، شفاعت را نفی می نماید و دسته ی دیگر، مقام شفاعت را برای یک عده ی خاص ثابت می کند.

اگر این دو دسته از آیات را با هم جمع نماییم، نتیجه ی آن اثبات مقام شفاعت برای یک گروه خاص می باشد.

نفی شفاعت در آیات قرآن

اشاره

علمای وهابی از آیات نافیه استفاده نموده و اثبات می کنند که شفاعتی در کار نمی باشد. به همین خاطر به بررسی آیات نافیه شفاعت می پردازیم.

آیه اول

(وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ) (1) و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند، و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی [در برابر گناهایش] فدیة و عوضی می گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند.

آیه دوم

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (2) ای اهل ایمان! از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی؛ و تنها کافران ستمکارند.

آیه سوم

(وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

ص: 142

الشَّافِعِينَ (1) و همواره روز جزا را انکار می کردیم تا آنکه مرگ ما فرا رسید. پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد. از این آیه استفاده می شود که در قیامت، شافعین خاصی وجود دارد اما شفاعت آنها برای منکرین و تکذیب کنندگان قیامت فایده ای ندارد.

این سه آیه به صراحت شفاعت در روز قیامت را انکار می کند اما از جمع بین این سه آیه استفاده می شود، افرادی که معاصر با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند اعتقاد به شفاعت داشته اند اما در مصداق شفیع اشتباه کرده و بت ها را به عنوان شفیع در نزد خداوند می دانسته اند و این آیات در نفی این مصداق شفاعت می باشد که اعتقاد به شفاعتی که شما درباره ی بت ها دارید، اعتقاد صحیحی نمی باشد و شافعین موردنظر شما هیچ قدرتی در شفاعت شما ندارند.

از طرف دیگر اگر اعتقاد به شفاعت در زمان نزول آیات شریفه وجود نداشت، معنا نداشت که مطرح گردد و نیز تا شفاعت گری نباشد، صحیح نیست که بگوییم شفاعت شافع به درد تکذیب کنندگان روز قیامت نمی خورد. در نتیجه در روز قیامت عده ای شافع وجود دارد و آنان شفاعت می کنند اما این شفاعت به کافر نمی رسد.

آیه چهارم

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (2) بگو: شفاعت، یکسره ویژه خداست، فرمانروایی آسمان ها و زمین در سیطره اوست، سپس به سوی او بازگردانده می شوید.

بر طبق این آیه، شفاعت وجود دارد اما تمام شفاعت از آن خداست و اگر بخواهد مقام شفاعت را به کسی می دهد و اگر اراده ی الهی نباشد، مقام شفاعت به هیچ کس به جز خود او تعلق نخواهد داشت و اینگونه نمی باشد که هر کس مقام شفاعت داشته باشد.

ص: 143

1- سوره مدثر، آیات 46 - 48.

2- سوره زمر، آیه 44.

(مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ) (1) برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت کننده ای نیست، [با این حال] آیا متذکر و هوشیار نمی شوید؟

با جمع بین آیات نافیه شفاعت به چند نتیجه می توان رسید که:

الف) در روز قیامت شفاعت وجود دارد.

ب) شفاعت مخصوص خداست و به هر کس بخواهد می دهد و به هر کس که نخواهد این مقام را نمی دهد.

ج) شفاعت شافعین برای هر کسی مفید نمی باشد.

اثبات شفاعت در آیات قرآن

اشاره

آیاتی نیز در قرآن کریم یافت می شود که شفاعت را برای اولیاء الهی اثبات می کند.

آیه اول

(وَلَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) (2) شفاعت در پیشگاه خدا جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد، [آن روز شفیعان و امیدواران به شفاعت مضطربانه به انتظار اذن خدا برای شفاعت هستند].

قسمت اول این آیه نفی است یعنی شفاعت در نزد خدا فایده ای ندارد اما در ادامه استثنایی وجود دارد که می فرماید: مگر برای کسی که اذن شفاعت برای او صادر شده است. بر طبق این آیه و با جمع بین نفی و استثناء، اثبات می گردد که عده ای خاص قدرت شفاعت دارند و از طرف پروردگار مأذون می باشند.

در شفاعت باید سه جهت مد نظر قرار بگیرد:

الف) شفیع، که به معنای شافع است و کسی است که شفاعت می کند.

ب) مشفوع له یعنی کسی که شفاعتش را می کنند.

ج) مشفوع الیه (مشفوع عنده) کسی که به درگاه او شفاعت می کنند که منظور

خداوند متعال است.

باید در نظر داشت که هر سه جهت در شفاعت، مرتبط با خداوند متعال می باشد. زیرا شفیع از جانب خود چنین مقامی را ندارد و خداوند به او این مقام را عنایت فرموده است هر چند این مقام از لحاظ کم و کیف مقول به تشکیک است.

آیه دوم

خداوند متعال می فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) (1) کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی مردم است [که نزد ایشان حاضر و مشهود است] و آنچه را پشت سر آنان است [که نسبت به آنان دور و پنهان است] می داند. و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد.

استفهام در این آیه، استفهام انکاری است بدین معنا که هیچ کس نمی تواند شفاعت نماید مگر آنکه خداوند به او اجازه ی شفاعت داده باشد.

ادات نفی و استثنا در این آیه حصر را می فهماند؛ بدین معنا که شفاعت کننده باید از جانب خدا مأذون در شفاعت باشد. حال از شافع امت، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) (2) گرفته تا مؤمنین معمولی باید در شفاعت خود، مأذون از جانب خداوند باشند. از طرف دیگر نیز باید خداوند متعال رضایت به شفاعت مشفوع له از او داشته باشد.

آیه سوم

قرآن می فرماید: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى). (3)

از این آیه استفاده می شود که شفیع نمی تواند برای هر کسی شفاعت نماید بلکه فقط می تواند برای کسی طلب شفاعت نماید که خداوند اجازه و رضایت به شفاعت او را صادر فرموده باشد.

ص: 145

1- سوره بقره، آیه 255.

2- قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) : انما شفاعتی لاهل الكبائر من امتی. (من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 574)

3- سوره انبیاء، آیه 28.

پس در نتیجه دایره شفیع و مشفوع له محدود به اذن پروردگار است و خارج از این دایره و محدوده، شفاعت معنا ندارد.

قرآن، فرشتگان را یکی از شفیعان معرفی می نماید اما این فرشتگان نمی توانند برای هر کسی طلب شفاعت نمایند، بلکه شفاعت آنها شامل حال کسانی می شود که خداوند رضایت به شفاعت آنها دارد و اجازه ی چنین شفاعتی را در مورد آنها صادر فرموده است چنانچه می فرماید: (وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَن بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى) (1) و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد.

جمع بندی آیات قرآن درباره شفاعت

از جمع بندی بین این آیات فهمیده می شود که خداوند مقام شفاعت را به تعدادی از بندگان مقرب خود عطا فرموده است و آنها فقط در مورد کسانی که خداوند رضایت به شفاعت آنها دارد، می توانند شفاعت نمایند و این موضوع مورد قبول شیعه و سنی می باشد و تنها منکر آن صرفاً پیروان وهابیت می باشند هرچند که نمی توانند منکر کلیت موضوع گردند. وهابیت، شفاعت در آخرت را قبول می کند و با آدله ی قرآن و روایات متعدد و محکم نمی تواند اهل آن را انکار نماید و می پذیرد که اولیاء الهی و در رأس آنها وجود نازنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حتی قرآن، در روز قیامت مقام شفاعت را دارا می باشند اما شفاعت در دنیا را شرک می دانند و می گویند: اگر کسی نزد اولیاء الهی رفته و ایشان را شفیع قرار دهد، مشرک است.

البته ایشان در اعتقاد به شفاعت در قیامت هم معتقدند که اگر در قیامت شخصی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برود و از ایشان طلب شفاعت نماید او مستحق

ص: 146

دوزخ است و باید بگوید: «اللهم شفّع نبینا محمداً فینا یوم القیامة» (1) یعنی خداوندای پیغمبرمان محمد (صلی الله علیه و آله) را روز قیامت شفیع ما قرار بده و شفاعت او را در مورد ما قبول بفرما. البته این کلام سخیف، کوته فکری و انجماد فکری ایشان و عقب افتادگی فکری و عقیدتی ایشان را می رساند.

ما می دانیم که خداوند مقام شفاعت را به وجود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عنایت فرموده و اذن شفاعت در مورد افراد عاصی از امت صادر گردیده است. بنابراین تفاوتی ندارد که بگویم یا رسول الله من گنهکارم شفاعت مرا قبول بفرما یا آنکه بگویم خدایا شفاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در مورد من قبول بفرما.

پس مناقشه ی ما با وهابیت در مورد شفاعت در دنیا می باشد که آیا پذیرش شفاعت در دنیا انسان را به شرک مبتلا می سازد یا نه؟ که باید به بررسی آن بپردازیم.

البته وجود شفاعت در برزخ معرکه ی آراست و در بین علماء شیعه در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد. بعضی شفاعت در برزخ را قبول ندارند و به روایت زیر استناد می کنند.

در کافی شریف آمده است که عمرو بن یزید می گوید: «قلت لابی عبدالله (علیه السلام): انی سمعتک وانت تقول کل شیعتنا فی الجنة علی ما کان فیهم قال: صدقتک، کلّهم واللّه فی الجنة. قال قلت: جعلت فداک ان الذنوب کثیرة کبار. فقال: اما فی القیامة فکلکم فی الجنة بشفاعة النبی المطاع او وصی النبی ولکنّی واللّه اتخوف علیکم فی البرزخ. قلت: وما البرزخ؟ قال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامة».

(2)

عمرو بن یزید می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من شنیدم که شما می گوید تمام شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند. حضرت

ص: 147

1- الهدیة السنیة، الرسالة الثانية، ص 42؛ بحوث فی الملل والنحل، ج 4، ص 441.

2- الکافی، ج 5، ص 597، ح 3، چاپ دارالحدیث، ج 3، ص 242، ح 3، چاپ غفاری، باب ما ینطق به موضع القبر.

فرمود: این قول تو را تصدیق می کنم، سوگند به خدا که همه در بهشتند. عرض کردم: فدایت شوم گناهان بسیار و بزرگ است. حضرت فرمود: اما در قیامت پس همه ی شما در بهشت هستید به واسطه شفاعت پیامبر مطاع یا به شفاعت وصی آن پیامبر ولی من از برزخ شما نگران و در هراس می باشم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: برزخ عبارت است از عالم قبر از وقتی که انسان می میرد تا زمانی که قیامت برپا می شود.

استناد به این روایت - به نظر بنده که مخالف هم دارد - صحیح نیست. زیرا این روایت از حیث سند و دلالت ضعیف می باشد. ادله ی شفاعت اطلاق دارد و اگر کسی بخواهد برزخ را از این اطلاق خارج کند، باید دلیل معتبر داشته باشد و فقط همین تک روایت است که سنداً و دلالتاً ضعیف است. اعتقاد بنده این است که در عالم برزخ هم شفاعت وجود دارد و البته از بحث ما خارج است و باید در مبحث خود مطرح گردد. البته در روایات آمده که هر کس انکار شفاعت کند از ما نیست و به شفاعت ما نمی رسد. (1)

شفاعت در دنیا

اشاره

اختلافی که بین مسلمین از یک طرف و وهابیت از طرف دیگر وجود دارد مربوط به مسأله شفاعت در دنیا می باشد.

مسلمان ها شفاعت در دنیا را جایز و امری مقرب می دانند و در مقابل، وهابیت

ص: 148

1- حدّثنا ابی رضی اللہ عنہ قال: حدّثنا سعد بن عبداللہ قال حدّثنا ابراہیم بن ہاشم عن علی بن مَعْبَد عن الحسین بن خالد عن علی ابن موسی الرضا (علیہ السلام) عن ابيه عن آبائه عن امیرالمؤمنین (علیہ السلام) قال: قال رسول اللہ (صلی اللہ علیہ و آلہ) من لم یؤمن بحوضی فلا اورده اللہ حوضی ومن لم یؤمن بشفاعتی فلا أنالہ اللہ شفاعتی. ثم قال انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی فأما المحسنون فما علیہم من سبیل قال الحسین بن خالد فقلت الرضا (علیہ السلام): یابن رسول اللہ فما معنی قول اللہ عزوجل (ولا یشفعون الا لمن ارتضی) قال لا یشفعون الا لمن ارتضی اللہ دینہ. (الامالی، ص 56، ح 4؛ روضة الواعظین، ص 500؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 286؛ بحار الانوار، ج 8، ص 19، ح 4 و ص 34، ح 4؛ عیون اخبار الرضا (علیہ السلام)، ج 1، ص 179؛ ح 35)

این عمل را شرک آلود و معتقد به آن را مشرک می دانند.

ادله جواز پذیرش شفاعت در دنیا

کسانی که شفاعت در دنیا را جایز می دانند، دو دلیل برای ادعای خود مطرح می کنند:

الف) شفاعت در دنیا به معنای دعا می باشد.

بدین معنا که اگر شخصی حاجت دنیوی و یا حاجتی اخروی مثل طلب بخشش داشته باشد و نزد اولیاء خدا یا قبور ایشان برود و بگوید: «یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله» یعنی؛ ای کسی که نزد پروردگار آبرومند می باشی، برای ما نزد خدا شفاعت کن. ای ولیّ خدا، شما آبرومندتر از من در نزد خداوند هستید پس شما برای برآورده شدن حاجت من دعا کنید و از خدا بخواهید حاجت مرا بدهد.

برای مثال کسی که حاجت دنیوی دارد، خانه ای می خواهد، قرضی دارد و یا حاجت اخروی دارد و توبه اش را خواستار است، نجات از آتش جهنم را طالب است، به پیشگاه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می رود و می گوید ای رسول خدا، شما نزد پروردگار آبرومند هستید و مقرب درگاه الهی می باشید، شما برآورده شدن حاجت مرا از خداوند بخواهید و برای برآورده شدن حاجت من دعا کنید و ایشان را شفیع نزد خدا قرار می دهد و یا به یکی از اولیاء الهی می گوید: التماس دعا و حتی حاجت خود را بازگو نمی کند، واضح است که چنین عملی شرک نیست زیرا از او درخواست دعا نموده است.

خداوند در سوره نساء می فرماید: (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كُفْلٌ مِّنْهَا) (1) کسی که واسطه ی کار نیکی شود برای او هم نصیبی از آن خواهد بود و کسی که واسطه ی کار بدی گردد، برای او نیز سهمی از آن خواهد بود. از سیاق این آیه استفاده می شود که شفاعت در دنیا وجود دارد.

ص: 149

نظام الدین نیشابوری (1) در مورد این آیه از قول مقاتل می گوید: وقال المقاتل: الشفاعة الى الله انما هي دعوة الله المسلم لما روى عن النبي (صلى الله عليه وآله): «من دعا لأخيه المسلم بظهر الغيب استجيب له وقال له الملك ولك مثل ذلك» (2) شفاعت در دنیا به معنای دعا کردن برای مسلمان است چنانکه از نبی اکرم (صلى الله عليه وآله) روایت شده است: اگر کسی در غیاب برادر مسلمان خود دعا کند، دعا در حق او مستجاب می گردد و ملائکه به او می گویند: برای تو نیز مثل آن دعا مستجاب است.

مقاتل بن سلیمان بلخی - متوفای 150 ه.ق، یعنی دو سال بعد از شهادت امام صادق (علیه السلام) - از فرقه بتریه (3) می باشد در تفسیر خود می گوید: «من يشفع شفاعة حسنة لأخيه المسلم بخير» (4) اگر کسی برای برادر دینی خود به خوبی شفاعت نماید خداوند نصیبی از آن خوبی را به او عطا می نماید هر چند کلام مقاتل عام است اما می توان از آن استفاده کرد که شفاعت به معنای دعا می باشد.

فخرالدین رازی - از متکلمین و مفسرین اهل سنت - از جمله کسانی است که شفاعت را به معنای دعا و توسل به خداوند متعال، معنا می کند. او در ذیل آیه شریفه (وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا

ص: 150

1- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 2، ص 459.

2- رواه الترمذی فی کتاب البر باب 50 و ابن ماجه فی کتاب مناسک باب 5.

3- فرقه بتریه: کسانی هستند که ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و خلافت بلافصل ایشان را قبول دارند اما از شیخین تبرّی و بیزاری نمی جویند. هر چند ایشان را از لحاظ لغوی می توان شیعه دانست اما از لحاظ اصطلاحی شیعه نمی باشند. شیعه در لغت به معنای (من شایع علیاً) می باشد که شامل بتریه هم می شود اما در اصطلاح شیعه به کسی گفته می شود که علی بن ابیطالب (علیه السلام) را خلیفه بلافصل پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) می داند و کسانی را که متصدی امر خلافت شده اند، غاصب و ظالم می شمرد و ایشان را نفی و از ایشان برائت و بیزاری می جوید چراکه این افراد به خاطر نادیده گرفتن امر پروردگار و پیامبر او، کافر می باشند.

4- تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج 1، ص 294.

وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (1) می گوید: این آیه شریفه دلالت بر شفاعت ملائکه برای گنهکاران دارد که می گویند: خدایا از گناهان مؤمن درگذر و این طلب مغفرت توسط ملائکه در دنیا همان شفاعت و دعا می باشد.

ایشان در ادامه می گوید: زمانی که مقام شفاعت برای ملائکه اثبات گردد، در نتیجه انبیاء که شأن و مقام آنها بالاتر از ملائکه است، صاحب مقام شفاعت در دنیا می باشند و اجماع وجود دارد که فرقی بین ملائکه و انبیاء در این جهت نمی باشد.

خداوند متعال در قرآن به رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (2) پس در ابتدا خداوند به ایشان امر می نماید که برای خود استغفار نما - هر چند ما با وجود ادله ی قطعیه معتقدیم که پیامبران معصوم از گناه و خطا بوده و از هر معصیت پاک می باشند و مقصود از استغفار در این آیه استغفار از معصیت و مخالفت با امر خداوند نمی باشد - سپس طلب مغفرت برای مردان و زنان مؤمن کن. نیز از حضرت نوح (علیه السلام) حکایت شده است که ایشان در مقام دعا می فرماید: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ). (3) و (4)

پس می توان نتیجه گرفت فخر رازی - که از علمای متعصب سنی می باشد - با آوردن دو شاهد از قرآن شفاعت را به معنای دعا در نظر می گیرد.

در احادیث شریفه نیز وارد شده است که دعای فرد مسلمان برای برادر دینی خود شفاعت محسوب می شود.

ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که ایشان می فرمایند: «ما من رجل

ص: 151

-
- 1- سوره غافر، آیه 7.
 - 2- سوره محمد، آیه 19.
 - 3- سوره نوح، آیه 28.
 - 4- مفاتیح الغیب، ج 27، ص 489.

مسلم یموت فیکوم علی جنازته اربعون رجلاً لا یشرکون بالله شیئاً الا شفّعهم الله فیه» (1) هر مرد مسلمانی که می میرد پس چهل مرد که مشرک نباشند بر جنازه ی او حاضر شوند و شهادت به موحد بودن او بدهند، خداوند متعال دعای این چهل نفر را در مورد میت قبول می نماید.

شاهد در این روایت عبارت «شفّعهم الله فیه» می باشد که به معنای قبولی دعای ایشان و قبولی طلب شفاعت ایشان از جانب پروردگار متعال برای میت می باشد.

در روایات دیگری آمده که وقتی مردم شهادت به خوب بودن شخصی می دهند، خداوند متعال از عذاب آن شخص صرف نظر می نماید. (2)

در صحیح بخاری بابی به نام «اذا استشفعوا الی الامام لیستسقی لهم، لم یردّهم» (3) است که لفظ «استشفعوا» به معنای دعا جهت طلب باران می باشد. پس معلوم می شود شفاعت عبارت از دعا برای افراد است.

در باب دیگری از صحیح بخاری با عنوان «اذا استشفع المشرکون بالمسلمین عند القحط» (4) که در این جمله، عبارت «استشفع» به معنای طلب دعا در زمان خشکسالی برای باریدن باران می باشد.

ب) دعا در شریعت مقدسه امری جایز و بلکه مستحب و مرغوب فیه و از دیدگاه قرآن امری مقرب و مجرب می باشد.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْیَکَ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (5) برای گناه خودت و مردان مؤمن و زنان باایمان طلب بخشش کن. قابل ذکر است که استغفار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از گناه و

ص: 152

1- صحیح مسلم، ج 3، ص 54؛ استحباب شهادة اربعین او خمسين للمؤمن بالخیر، ص 275.

2- وسائل الشیعه، ج 3، ص 141؛ خصال، ج 2، ص 538.

3- صحیح بخاری، ج 1.

4- صحیح بخاری، ج 1.

5- سوره محمد، آیه 19.

معصیت و مخالفت نمی باشد و سیره ی عملی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مقام عصمتی که داشته اند این بود که در شبانه روز هفتاد مرتبه استغفار می کرده اند. (1)

در رابطه با این آیه باید گفت: آیا طبق اعتقاد وهابیت خداوند متعال، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را امر به عمل شرک آلود نموده است؟ یک زمان ما به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گوییم برای ما دعا کنید و برای ما طلب استغفار کنید اما در این آیه خدای متعال به پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) امر می کند که برای زنان و مردان با ایمان طلب استغفار کن.

در آیه دیگری خداوند متعال خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) (2) از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن [نفوس و اموالشان را] پاک می کنی، و آنان را رشد و تکامل می دهی؛ و [به هنگام دریافت زکات] بر آنان دعا کن؛ زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است

از این آیه استفاده می شود که دعا در حق دیگران نه تنها جایز است بلکه امری مستحب می باشد.

شاهد دیگر بر جواز دعا، آیه شریفه است که خداوند متعال می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (3) و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ص: 153

1- صفوان بن یحیی عن المغيرة عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال: ان الله يحب الممقر التواب قال و كان رسول الله (صلى الله عليه و آله)

يتوب الى الله في كل يوم سبعين مرة من غير ذنب قلت يقول استغفر الله واتوب اليه قال كان يقول اتوب الى الله. (الزهد، ص 73)

2- سوره توبه، آیه 103.

3- سوره نساء، آیه 64.

این آیه به صراحت می گوید آمدن به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن و همچنین وساطت و استغفار او برای گنهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است.

اگر وساطت و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد؟!

بدیهی است پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمرزنده گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که اینگونه وساطت را انکار می کنند و از طرف دیگر این آیه می گوید: استغفار برای مؤمنان خطاکار مانعی ندارد.

اگر به حکایات قرآن توجه شود در داستان یوسف (علیه السلام) ، برادران او، نزد پدرشان آمدند و عرضه داشتند: (يا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) (1) ای پدر ما، برای گناهانمان از خدا طلب بخشش کن که قطعاً ما از خطاکاران بوده ایم. حضرت یعقوب (علیه السلام) - که پیامبر خداست - به آنها نفرمود: شما با چنین درخواستی مشرک شده اید، بلکه در پاسخ ایشان فرمود: (سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (2) به زودی از پروردگام برای شما طلب بخشش می کنم. قطعاً او همان بخشنده مهربان است.

با جمع بندی آیات مذکور می توان نتیجه گرفت که طلب دعا و استغفار از مؤمنین و صالحین و انبیاء الهی مانعی ندارد و این طلب دعا می تواند حاجت دنیایی یا اخروی باشد.

اگر به احادیث نبوی در بحث شفاعت مراجعه شود، چنین بدست می آید که شفاعت در دنیا مورد قبول تمامی مسلمانان می باشد.

انس بن مالک - خادم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - می گوید: از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست

ص: 154

1- سوره یوسف، آیه 97.

2- سوره یوسف، آیه 98.

کردم که برای من روز قیامت شفاعت نماید. ایشان فرمود: من شفاعت شما را می‌کنم. به ایشان گفتم: در قیامت کجا شما را طلب نمایم؟ ایشان در پاسخ فرمود: روی پل صراط. (1)

نکته آن است که انس بن مالک در دنیا برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) کار می‌کند ولی از ایشان حاجت اخروی می‌طلبد و درخواست شفاعت در قیامت را دارد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمودند: ای انس، تو با این درخواست مشرک شدی بلکه فرمودند: «انا فاعل» من از تو شفاعت می‌کنم.

سواد بن قارب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و در ایاتی که انشاء کرد از ایشان طلب شفاعت نمود. از جمله ایات او این بیت است:

فکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعة

بمغن فتیلاً عن سواد بن قارب (2)

ای رسول خدا در روزی که هیچ کس به اندازه ی نخ هسته ی خرمایی نمی‌تواند شفاعت نماید، از سواد بن قارب شفاعت نما.

ابن عباس می‌گوید: زمانی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) از غسل دادن نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) فارغ شدند، خطاب به ایشان فرمودند: پدر و مادرم فدای شما! پاک زندگی کردی و پاک از دنیا رفتی ... ما را نزد پروردگارت یاد کن. (3)

علی بن ابیطالب (علیه الصلاة والسلام) می‌داند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وفات نموده و در قید حیات نمی‌باشد، اما خطاب به ایشان می‌فرماید: مرا یاد کن. بنابراین تفاوتی ندارد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ده دقیقه پیش رحلت نموده باشد و یا هزار سال از فوت ایشان گذشته باشد. آیا می‌توان گفت علی بن ابیطالب (علیه السلام) با بیان این جمله

ص: 155

1- روی الترمذی، فی صحیحہ، عن انس انه قال: سألت النبی ان یشفع لی یوم القیامة فقال: انا فاعل. قلت: فأین اطلبک؟ قال: علی الصراط. (سنن ترمذی، ج 4، ص 42، باب ما جاء فی شأن الصراط)

2- اختصاص، ص 182 و 183؛ فتح الباری، ج 7، ص 177.

3- قال ابن عباس: لَمَّا فرغ امیرالمؤمنین (علیه السلام)، من تغسیل النبی (صلی الله علیه و آله) قال: بابی انت و امی ... طبت حیاً و طبت میتاً ... واذکرنا عند ربک. (نهج البلاغه للدشتی، خطبه 235)

مشرك شده است؟! در حالیکه حداقل نزد اهل سنت علی بن ابیطالب (علیه السلام) جزء خلفای راشدین است و خلفا نمی توانند مشرک باشند.

در روایت دیگری قریب به همین مضمون در مورد خلیفه ی اول بیان شده که نزد جنازه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و کفن پیغمبر را باز کرد و ایشان را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای شما! پاک زندگی کردی و پاک از دنیا رفتی ما را نزد پروردگارت یاد کن.

(1)

البته باید گفت که علی بن ابیطالب (علیه السلام) در بیان جمله «بأبی انت وامی طبت حیاً وطبت میتاً اذکرنا عند ربک» مقدم بر ایشان بوده چراکه امور غسل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را علی بن ابیطالب (علیه السلام) انجام دادند و سایر مردم در سقیفه و مشغول غصب خلافت و تعیین جانشین برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند. در نتیجه باید گفت: اگر طلب حاجت و شفاعت از میت حرام و شرک می باشد پس به تحقیق خلیفه ی اول اهل سنت با بیان این جمله مشرک می باشد. این دو روایت اخیر دلالت بر آن دارد که طلب شفاعت از شفیع، در زمان حیات او و پس از موتش جایز می باشد و سخن وهابیت بی اساس است.

شفاعت در آینه روایات

اشاره

همانطور که بیان گردید معنای شفاعت در دنیا، طلب دعا می باشد بدین معنا که شخص از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا اوصیای ایشان (علیهم الصلاة والسلام) و اولیای الهی در امور دنیوی یا امور آخرتی درخواست دعا می کند. از طرف دیگر نیز طلب دعا و درخواست آن امری مستحب است.

در روایات اهل سنت، روایاتی وجود دارد که وهابیت در مقابل آن چند راه پیش رو دارد: یا باید بگویند این کتاب ها را قبول ندارم و یا باید بگویند این

ص: 156

1- یروی انه لما توفی رسول الله (صلی الله علیه و آله) کشف ابوبکر عن وجهه وقبله وقال بابی انت وامی طبت حیاً وطبت میتاً، اذکرنا عند ربک. (السیرة الحلبیة، ج3، ص392؛ بحوث فی الملل و النحل، ج4، ص451)

احادیث را قبول ندارم و یا در صورت پذیرش باید شفاعت در دنیا را بپذیرد.

روایت اول: ثواب کسی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست وسیله کند

عمرو بن عاص می گوید: از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) شنیده است که می فرماید: هنگامی که صدای مؤذن را شنیدید، شما نیز مثل او کلمات را تکرار کنید سپس بر من صلوات بفرستید. همانا کسی که بر من صلوات بفرستد خداوند بر او ده صلوات می فرستد سپس برای من از خدا وسیله را درخواست کنید. همانا وسیله مقام و منزلتی در بهشت است که فقط شایسته بنده ای از بندگان خداست و من امید دارم که آن بنده، من باشم پس هر کس که برای من درخواست وسیله نماید، شفاعت من به او می رسد. (1)

در این روایت شفاعت اطلاق دارد و علاوه بر آخرت شامل شفاعت در دنیا نیز می گردد.

روایت دوم: ثواب کسی که بعد از شنیدن اذان این دعا را بخواند

جابر می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس که هنگام شنیدن اذان بگوید: «اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمداً الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاماً محموداً الذی وعدته» روز قیامت شفاعت من به او می رسد. (2)

روایت سوم: شفاعت میت توسط تشیع کنندگان او

عایشه می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس که بمیرد و صد نفر از مردم بر او نماز گزارند، شفاعت آنها در مورد میت پذیرفته می شود. (3)

ص: 157

1- عن عبدالله عن عمرو بن العاص انه سمع رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول: اذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول ثم صلوا علیّ فانه من صلّى علیّ صلاة صلی الله علیه بها عشرّاً ثم سلوا الله لی الوسيلة فانها منزلة فی الجنة لا تنبغی الاّ لعبد من عبادالله وارجو ان اکون انا هو فمن سأل لی الوسيلة حلت له الشفاعة. (صحیح مسلم، ج2، ص4، کتاب الصلاة، الباب 6؛ الترمذی الجامع الصحیح، ج5، ص589 کتاب المناقب الباب الاول)

2- من قال حین یرسّم النداء اللهم رب هذه الدة التامة والصلوة القائمة آت محمداً الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاماً محموداً الذی وعدته الاحلت له الشفاعة یوم القیامة. (صحیح بخاری، ج1، ص152)

3- عن عایشة عن النبی (صلی الله علیه و آله) ما من میت یموت یصلّى علیه امة من الناس یرسلون مائة کلّهم یرسلون له الاّ شفّعوا فیہ. (صحیح مسلم، ج2، ص654، رقم 58، رقم 947 کتاب الجنائز باب من صلی علیه مائة)

این روایت به صراحت روشن می نماید که شفاعت در دنیا وجود دارد و مخصوص انبیاء الهی نمی باشد.

اگر به نماز میت دقت شود به جز دعا چیز دیگری نیست چراکه نماز میت، در واقع نماز نیست زیرا در این نماز وضو نیاز نمی باشد، رکوع و سجود در آن وجود ندارد (1) و حتی اگر زنی معذور باشد، می تواند این نماز را بخواند. اسم آن در اصطلاح «صلاة المیت» است اما نماز عملی نمی باشد زیرا «لا صلاة الا بطهور» (2) و «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» (3) بلکه نماز میت در حقیقت دعا در حق میت می باشد.

روایت چهارم: فضیلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به تمامی انبیاء

جابر بن عبدالله می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: پنج چیز به من عطا شده است که هیچ کدام از انبیاء قبل از من آنها را دارا نیستند و یکی از آنها این است که به من مقام شفاعت عطا شده است. (4)

روایت پنجم: اولین شافع در روز قیامت

ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من اولین شافع در روز قیامت هستم و اولین کسی هستم که شفاعت او در روز قیامت مقبول درگاه خدا واقع می شود و فخری بر کسی ندارم. (5)

ص: 158

1- الکافی (دارالحدیث)، ج 6، ص 30.

2- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 288، ح 624.

3- هدایة الامة، ج 3، ص 31، ح 120.

4- جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): اعطيت خمساً لم يعطهن احد من الانبياء قبلي: نصرت بالرعب مسيرة شهر وجعلت لي الارض سجداً وظهوراً وایمارجل من امتي ادركته الصلاة فليصل واحلت لي المغانم و كان النبي يبعث الي قومه خاصة وبعثت الي الناس كافة واعطيت الشفاعة. (صحيح البخاری، ج 1، ص 86؛ صحيح مسلم، ج 2، ص 63)

5- عن ابن عباس عن النبي (صلی الله علیه و آله): انا حبيب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد يوم القيامة ولا فخر وانا اول شافع واول مشفق يوم القيامة ولا فخر واول من يحرك حلق الجنة فيفتح الله لي غير خليفها ومعى فقراء المؤمنين ولا فخر وانا اكرم الاولين والآخرين ولا فخر. (سنن ترمذی، ج 5، ص 248)

روایت «انا اول شافع واول مشفع» (1) به طرق مختلف با اسناد مختلف در روایات اهل سنت بیان شده است.

روایت هشتم: شفاعت امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت

انس بن مالک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: برای هر پیامبری درخواستی است که آن را از خداوند می خواهد و خداوند برای او به استجابت می رساند و من دعایم که شفاعت برای امتم می باشد را برای روز قیامت ذخیره کرده ام. (2)

روایت هفتم: افرادی که در قیامت مقام شفاعت دارند

عثمان بن عفان می گوید: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: سه گروه روز قیامت

ص: 159

-
- 1- رواه مسلم فی ج 1، ص 130 عن انس بن مالک قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): انا اول الناس يشفع فی الجنة وانا اكثر الانبياء تبعاً. عن انس بن مالک قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): انا اكثر الانبياء تبعاً يوم القيامة وانا اول من يقرع باب الجنة. انس بن مالک قال النبی (صلی الله علیه و آله) انا اول شفيع فی الجنة لم يصدق نبی عن الانبياء نبياً ما يصدق من امتها الارجل واحد و روى فی ج 7، ص 59 عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): انا سيد ولد آدم يوم القيامة واول من ينقش عند القبر اول شافع و اول مشفع. وفي سنن ترمذی ج 5، ص 248 عن ابن عباس قال: جلس ناس من اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) ينتظرونه قال فخرج حتى اذا دنا منهم سمعهم يتذاكرون فسمع حديثهم فقال بعضهم: عجباً ان الله اتخذ من خلقه خليلاً اتخذ من ابراهيم خليلاً. وقال آخر: ماذا بأعجب من كلام موسى كلمة تكليماً وقال آخر: فعيسى كلمة الله وروحه وقال آخر، آدم اصطفاه الله فخرج عليهم فسلم وقال: قد سمعت كلامكم وعجبكم ان ابراهيم خليل الله وهو كذلك وموسى نجى الله وهو كذلك وعيسى روحه وكلمته وهو كذلك و آدم اصطفاه الله وهو كذلك الا وانا حبيب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد يوم القيامة ولا فخر وانا اول شافع واول مشفع يوم القيامة ولا فخر وانا اول من يحرك حلق الجنة يفتح الله لى فيدخلنا ومعى فقراء المومنين ولا فخر وانا اكرم الاولين و الآخريين ولا فخر.
- 2- حدثنا همام حدثنا قتادة عن انس بن مالک قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لكل نبی دعوة دعابها فاستجاب الله له وانى استخبت دعوتى شفاعة لامتى يوم القيامة. (الايمان، ص 506)

روایت هشتم: شرط شفاعت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: همانا شفاعت به مراتب مردم در قابلیت، وابسته است. (2)

باید گفت در وجود هر کاری دو طرف قابل تصور است: الف) فاعلیت فاعل ب) قابلیت قابل. یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شفاعت می کند اما باید شخص مقابل نیز قابلیت پذیرش این شفاعت را داشته باشد.

به عنوان نمونه اگر انسان بذر مناسب، آب و مواد مغذی برای کاشتن گیاه در اختیار داشته باشد اما زمین حاصلخیز در اختیار نداشته باشد، بهترین ها از هر چیز را که استفاده نماید از آنجایی که زمین حاصلخیز نیست، گیاهی سبز نمی شود و یا محصول مطلوب به دست نمی آید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر چند فاعلیت تام در شفاعت دارد اما قابل هم باید قابلیت شفاعت را داشته باشد تا شفاعت بتواند در حق او تأثیرگذار باشد. لذا خداوند تبارک و تعالی خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد منافقان می فرماید: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) (3) اگر برای منافقین آمرزش بخواهی یا برای آنها آمرزش نخواهی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی هرگز خدا آنها را نمی بخشد.

البته باید متذکر شد که بهشت نیز مراتبی دارد و در روایت آمده که درجات عالی ای در بهشت وجود دارد و همانگونه که به ستارگان نظاره می شود، بهشتیان به کسانی که مراتب عالی در بهشت دارند نگاه می کنند. (4) به عبارت دیگر همه در

ص: 160

1- عن عثمان بن عفان قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): يشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء. (سنن ابن ماجه، ج2، ص724)

2- عن ابي سعيد عن النبي (صلی الله علیه و آله) ان الشفاعة على مراتب الناس في القابلية. (سنن ابن ماجه، ج2، ص144)

3- سوره توبه، آیه 80.

4- وكان امير المؤمنين (عليه السلام) يقول ان اهل الجنة ينظرون الى منازل شيعتنا كما ينظر الانسان الى الكواكب. (بحار الانوار، ج8، ص148، ح (عليه السلام) 8)

بهشت هستند اما در آنجا دارای مراتب می باشند.

در دو کتاب مناقب و خرائج آمده است؛ هشام بن حکم می گوید: یکی از بزرگان اهل جبل هر سالی که به حج مشرف می شد خدمت امام صادق (علیه السلام) می رسید. امام (علیه السلام) او را در یکی از خانه های خود در مدینه جای می داد. در یکی از سفرها حج او ماندنش در مدینه به درازا کشید. به همین جهت ده هزار درهم به امام (علیه السلام) تقدیم نمود تا برای او خانه ای در مدینه بخرد. آنگاه به حج مشرف شد. موقع بازگشت به امام (علیه السلام) عرض کرد: قربانت گردم، برای من خانه خریدی؟ فرمود: آری. آنگاه امام (علیه السلام) سند و نوشته ای را به او داد که در آن نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما اشترى جعفر بن محمد (عليه السلام) لفلان بن فلان الجبلي: اشترى له داراً في الفردوس، حدّها الاوّل رسول الله (صلى الله عليه وآله) والحدّ الثاني امير المؤمنين (عليه السلام) والحدّ الثالث الحسن بن علي (عليه السلام) والحدّ الرابع الحسين بن علي (عليه السلام)».

به نام خداوند بخشنده ی مهربان. این سند خانه ای است که جعفر بن محمد برای فلانی فرزند فلانی جبلی خریده است. برای او خانه ای در بهشت خریده که حدّ اول آن خانه رسول خدا (صلى الله عليه وآله) و حدّ دوم آن خانه امیرالمؤمنین (عليه السلام) و حدّ سوم آن خانه حسن بن علی (عليه السلام) و حدّ چهارم آن خانه حسین بن علی (عليه السلام) است.

وقتی او نوشته را خواند گفت: من راضیم، خدا مرا فدای شما گرداند. امام فرمود: من آن پول را در میان فرزندان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) تقسیم کردم. امیدوارم خداوند آن را از تو بپذیرد و پاداش تو را بهشت قرار دهد.

راوی گوید: آن شخص، سند را گرفت و به وطن خود بازگشت پس از اندکی بیمار شد. در اثر همان بیماری به بستر مرگ افتاد او خانواده اش را جمع کرد و آنها را سوگند داد که آن سند را با او دفن کنند این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خانواده او طبق سفارش آن بزرگمرد عمل کردند وقتی بامدادان سر قبرش رفتند روی قبر سندی را دیدند که در آن نوشته شده بود: به خدا سوگند که ولی

خدا جعفر بن محمد (علیهما السلام) به آنچه گفته بود وفا کرد. (1)

روایت نهم: شفاعت انتخاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

ابن ماجه از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: خداوند مرا بین اینکه نصف امت من وارد بهشت گردند و شفاعت مخیر ساخت، پس شفاعت را اختیار کردم. (2)

روایت دهم: شفاعت مؤمن از اطرافیان خود در روز قیامت

عبدالله بن ابی الجداء می گوید: شنیدم که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمودند: با شفاعت مردی از امت من کسانی وارد بهشت می شوند که عدد آنها از بنی تمیم - یک قبیله بزرگ عرب می باشد - بیشتر است. پرسیدند: شافعی غیر از شما؟ فرمود: بله، به غیر از من. (3)

روایت یازدهم: شفاعت از گنهگاران در روز قیامت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (4) ... و زمانی که مؤمنان از آتش خلاص شدند، قَسَم

ص: 162

- 1- مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 233؛ الخرائج، ج 1، ص 303، ح (علیه السلام)؛ بحار الانوار، ج 47، ص 134، ح 183.
- 2- عن عوف بن مالک قال: كنا مع النبي (صلی الله علیه و آله) في بعض مغازيه فقال: ان ربي خيرني بين ان يدخل نصف امتي الجنة والشفاعة فاخترت الشفاعة. (سنن ابن ماجه، ج 2، باب ذكر الشفاعة، ص 586؛ البخاری فی تاریخه، ج 8، ص 41)
- 3- عن سفیان الثوری عن خالد الخداء عن عبدالله بن شقيق العقیلی قال: جلست الى نفر من اصحاب النبي (صلی الله علیه و آله) فهم عبدالله بن ابی الجداء فقال سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول: ليدخلن الجنة بشفاعة رجل من امتي اكثر من بنی تمیم. قالوا سواک يا رسول الله؟ قال: سواي. (مسند احمد، ج 3، ص 469 و 470؛ مستدرک حاکم، ج 1، ص 70 و 71)
- 4- عن ابی سعید الخدری ان ناساً فی زمن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قالوا: يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيامة؟ قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): نعم. قال ما تضارون في رؤية الشمس بالظهيره صحواً ليس معها سحاب؟ وما تضارون في رؤية القمر ليلة البدر صحواً ليس فيها سحاب؟ قالوا: لا يا رسول الله تبارک و تعالی يوم القيامة الا كما تضارون في رؤية احدهما. اذا كان يوم القيامة اذن مؤذن ليتبع كل امة ما كانت تعبد فلا يبقى احد كان يعبد غير الله سبحانه من الاصنام والانصاب الا يتساقطون في النار حتى اذا لم يبق الا من كان يعبد الله من برّ وفاجر و غبّر اهل الكتاب فيدعى اليهود فيقال لهم ما كنتم تعبدون؟ قالوا كنا نعبد عزيراً بن الله فيقال كذبتم ما اتخذ الله من صاحبة ولا - ولد فماذا تبغون؟ قالوا عطشنا يا ربنا فاستقنا فيشار اليهم الا تردون فيحشرون الى النار كأنها سراب يحطم بعضها بعضاً فيتساقطون في النار ثم يدعى النصراري فيقال لهم ما كنتم تعبدون؟ قالوا كنا نعبد المسيح بن الله فيقال لهم كذبتم ما اتخذ الله من صاحبة ولا ولد فيقال لهم ماذا تبغون؟ فيقولون عطشنا يا ربنا فاستقنا قال فيشار اليهم الاترون فيحشرون الى الجهنم كأنها سراب يحطم بعضها بعضاً فيتساقطون في النار حتى اذا لم يبق الا من كان يعبد الله تعالى من بروفاجر اتاهم رب العالمين سبحانه وتعالى في ادنى صورة من التي رأوه فيها. قال فما تنتظرون تتبع كل امة ما كانت تعبد قالوا يا ربنا فارقتنا الناس في الدنيا افقر ما كنا اليهم ولم نصاحبهم فيقول انار بكم. فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئاً مرتين أو ثلاثاً. حتى ان بعضهم ليكادان يتقلب فيقول هل بينكم وبينه آية فتعرفونه بها؟ فيقولون

نعم فيكشف عن ساق فلا يبقى من كان يسجد لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود ولا يبقى من كان يسجد اتقاء ورياء ألا جعل الله ظهره طبقة واحدة كلما اراد ان يسجد خرّ على قفاه، ثم يرفعون رؤوسهم وقد تحوّل في صورته التي رأوه فيها اول مرة فقال: انا ربكم فيقولون انت ربنا ثم يضرب الجسر على جهنم وتحل الشفاعة ويقولون اللهم سلم سلم. قيل يا رسول الله وما الجسر؟ قال دحض مذلة فيه خطاطيف وكلايب وحسك تكون بنجد فيها شويكة يقال له السعدان. فيمّر المؤمنون كطرف العين وكالبرق وكالريح وكالطير وكأجاويد الخيل والركاب فجاج مسلم ومخدوش مرسل ومكدوس في نار جهنم حتى اذا خلص المؤمنون من النار فوالذي نفسى بيده ما منكم من أحد بأشدّ منا شدة لله في استقصاء الحق من المؤمنين لله يوم القيامة لاخوانهم الذين في النار، يقولون ربنا كانوا يصومون معنا ويصلون و يحجون فيقال لهم اخرجوا من عرفتم فتحرم صورهم على النار فيخرجون خلقاً كثيراً قد اخذت النار الى نصف ساقيه والى ركبتيه ثم يقولون ربنا ما بقى فيها احد ممن امرتنا به فيقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال دينار من خير فأخرجوه فيخرجون خلقاً كثيراً ثم يقولون ربنا لم نذر فيها احداً ممن امرتنا ثم يقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال نصف دينار من خير فأخرجوه فيخرجون خلقاً كثيراً ثم يقولون ربنا لم نذر فيها ممن امرتنا احداً ثم يقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال ذرة من خير فأخرجوه فيخرجون خلقاً كثيراً ثم يقولون ربنا لم نذر فيها خيراً. وكان ابوسعيد الخدرى يقول ان لم تصدقونى بهذا الحديث فاقروا ان شئتم ان الله لا يظلم مثقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجراً عظيماً (فيقول الله عزوجل: شفعت الملائكة وشفع النبيون وشفع المؤمنون ولم يبق الا ارحم الراحمين فيقبض قبضة من النار فيخرج منها قوماً لن يعملوا خيراً قط) قدعادوا حمماً فيلقينهم في نهر في أفواه الجنة يقال له نهر الحياة فيخرجون كما تخرج الحبة في حميل السيل الاترونها تكون الى الحجر او الى الشجر ما يكون الى الشمس اصيفر واخضر وما يكون منها الى الظل يكون ابيض فقالوا يا رسول الله كانك كنت ترعى بالبادية قال فيخرجون كاللؤلؤ في رقابهم الخواتم يعرفهم اهل الجنة هولاء عتقاء الله الذين ادخلهم الله الجنة بغير عمل عملوه ولا خير قدموه ثم يقول ادخلوا الجنة فما رأيتموه فهو لكم فيقولون ربنا اعطينا ما لم تعط احداً من العالمين فيقول لكم عندى افضل من هذا فيقولون يا ربنا اى شىء افضل من هذا؟ فيقول رضاي فلا اسخط عليكم بعده ابداً. (صحيح مسلم، ج2، ص113؛ سنن ابوداود، ج2، ص419؛ مسند احمد، ج3، ص383)

به آن کسی که جانم به دست اوست، هر کدام از شما در آن روز، نسبت به برادران خود که در آتش هستند در تلاش است و خطاب به خداوند می گویند: ای پروردگار ما، برادرانمان به همراه ما روزه می گرفتند و نماز می خواندند و حج به جا می آوردند.

پس به ایشان گفته می شود: بروید و هر کسی را که می شناسید از آتش خارج کنید. پس صورت های ایشان بر آتش حرام می گردد و بدین ترتیب خلق بسیاری از آتش خارج می شوند.

... ابوسعید خدری می گوید: اگر در این حدیث، من را تصدیق نمی کنید پس اگر خواستید بخوانید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَدَةً يَضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا) (1) پس خداوند عزوجل می گوید ملائکه شفاعت می کنند و پیامبران شفاعت می کنند و مؤمنان شفاعت می کنند و به جز ارحم الراحمین کسی باقی نمی ماند ...

روایت دوازدهم: شرط شفاعت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هر کس مرا زیارت کند من شفیع او می باشم. (2)

همانطور که می دانید زیارت در دنیا معنا دارد. پس شفاعت در این روایت نیز مطلق است و شامل شفاعت در دنیا می شود و همانطور که بیان شد شفاعت به معنای طلب دعا می باشد.

ص: 164

1- سوره نساء، آیه 40.

2- حدیثی رجل من آل عمر قال سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول: من زار قبری او قال من زارنی کنت له شفیعاً او شهیداً. (السنن الکبری للبیهقی، ج 5، ص 245؛ شعب الایمان، ج 3، ص 488)

روایت سیزدهم: شفاعت فرشته الهی توسط ادریس پیامبر (علیه السلام)

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: فرشته ای مورد غضب قرار گرفت و از درگاه الهی رانده شد. آن ملک نزد حضرت ادریس نبی (علیه السلام) آمد و به ایشان گفت: شفاعت مرا نزد پروردگارت بنما. حضرت ادریس (علیه السلام) برای او دعا کرد و اجازه رفتن ملک به آسمان صادر گردید. (1) و (2)

شاهد در این روایت شفاعت در دنیا از جانب حضرت ادریس (علیه السلام) برای فرشته بوده است و باید گفت: فرشته مشرک به پروردگارش نشده است.

در داستان تولد امام حسین (علیه السلام) وارد شده است که فطرس ملک نزد رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمد و از ایشان طلب شفاعت نمود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: نزد قنذاقه ی امام حسین (علیه السلام) برو و خود را به آن مولود مبارک بمالد. فطرس خود را به گهواره امام حسین (علیه السلام) مالید و خداوند مهربان فوری بالش را به او برگرداند آنگاه فطرس به همراه جبرئیل به سوی آسمان پرواز کرد او در میان فرشتگان آزاد شده ی امام حسین (علیه السلام) نامیده شد. (3)

بررسی ادله حرمت شفاعت از دیدگاه وهابیت

اشاره

ابن تیمیه - که معاصر با علامه حلی (رحمة الله) در قرن هشتم می باشد و به عنوان محور و امام برای وهابیت محسوب می گردد - قائلین شفاعت را به سه دسته تقسیم می کند:

1. همه مسلمانان اجماع دارند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قیامت بعد از آنکه خداوند اذن به شفاعت می دهد و عموم مردم از ایشان درخواست شفاعت می کنند، همه را

ص: 165

-
- 1- فرشتگان قدرت بر نافرمانی و گناه ندارند اما اگر کاری را با تأنی و ناخشنودی انجام دهند عصیان محسوب می شود.
 - 2- عن النبی (صلی الله علیه و آله) ان ملک غضب علیه فاهبط الی السماء فجاء الی ادریس فقال له: اشفع لی عند ربک فدعاه فاذن له فی الصعود. (منهج الرشاد لمن اراد السداد، ص 162)
 - 3- الخرائج، ج 1، ص 252، ح 6؛ بحار الانوار، ج 44، ص 182، ح (علیه السلام).

شفاعت می کند. اهل سنت و جماعت مسلمانان، همانند صحابه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که ایشان برای اهل کبائر و عموم مردم شفاعت می کند.

2. وعیدیه - که از جمله خوارج و معتزله می باشند - معتقد هستند که شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقط اختصاص به مؤمنین دارد و غیر ایشان را شامل نمی شود.

3. عده ای نیز منکر شفاعت به طور مطلق می شوند.

در نهایت ابن تیمیه قول اول را اختیار می کند و می گوید: اهل سنت و جماعت مسلمانان بر این عقیده هستند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهل کبائر را شفاعت می کند و هیچ کس در آتش جهنم مخلد نخواهد بود. (1)

همانطور که مشاهده می گردد ابن تیمیه دایره شفاعت را خیلی وسیع فرض می کند تا آنجا که می گوید: عموم مردم از شفاعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخوردار می شوند و هیچ کس مخلد در آتش نخواهد بود.

شیعه معتقد است که بر طبق آیه قرآن (2) شفاعت فقط شامل مؤمنی می گردد که اعتقاد ایشان صحیح می باشد ولی در مقام عمل اشتباهاتی دارد و اگر کسی از دایره ایمان (3) خارج گردد، شفاعت شامل حال او نمی شود.

عبدالعزیز ابن باز در فتوهای خود نظر ابن تیمیه را قبول نمی کند و می گوید: به اجماع اهل علم، مشرک اگر بر شرک خود باقی باشد و از دنیا برود در آتش جهنم مخلد خواهد بود.

مشرک کسی است که بت ها یا سنگ ها یا درختان و یا ستارگان را عبادت می کند و یا مردگان را به اسم اولیاء خدا عبادت می کند و یا به این مرده ها استغاثه نموده و از ایشان طلب کمک می نماید و یا کنار قبور آنها، از ایشان کمک

ص: 166

1- مجموعة الرسائل لابن تیمیه، ج 1، ص 10.

2- (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى). (سوره انبیاء، آیه 28)

3- مؤمن کسی است که خداوند را به وحدانیت می شناسد و اقرار به رسالت رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) دارد و علی بن ابیطالب (علیه السلام) را به عنوان خلیفه بلافصل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می شناسد.

می خواهد مثلاً می گوید: یا سیدی رسول الله، فلان المدد المدد یا می گوید: یا سیدی البدوی المدد المدد و یا می گوید یا سیدی رسول الله المدد المدد الغوث الغوث و یا می گوید یا سیدی الحسین یا می گوید یا فاطمة یا می گوید یا ست زینب. و از این قبیل سخنان که مشرکین بیان می کنند و تمامی این کلمات و درخواست ها شرک اکبر است و اگر کسی با این عقاید از دنیا برود، اهل آتش خواهد بود.

(1)

وهابیت به خاطر این فتوا، شیعه را مشرک می دانند، آن هم به شرک اکبر و ریختن خورش را حلال می دانند و معتقدند که هر کس شیعه را بکشد، جایگاه او در بهشت است. در حالیکه اگر در موسم حج شما به مدینه بروید، خواهید دید اکثر کسانی که می گویند «یا سیدی یا رسول الله» از اهل سنت می باشند و شیعه نیستند پس باید گفت: تمامی این افراد محکوم به شرک اکبر و مخلد در آتش می باشند؟!!

و جای تعجب است که ابن تیمیه - امام وهابيون - معتقد است که ابلیس و قایل و فرعون و نمرود در روز قیامت با شفاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به بهشت می روند چراکه جزء عموم خلق محسوب می شود. اما عبدالعزیز ابن باز در قرن حاضر معتقد است که عدّه ای از مسلمانان به خاطر طلب شفاعت و یاری خواستن از اولیاء الهی در آتش جهنم مخلد خواهند بود.

وهابیت برای اثبات حرمت طلب شفاعت ادله ای را اقامه می کنند که به بررسی آنها می پردازیم:

دلیل اول - درخواست شفاعت، شرک است

آنان معتقدند طلب شفاعت از غیر خداوند تبارک و تعالی، شرک در عبادت است و انسان باید خدایی که خالق و ربّ عالم هستی است و همه امور عالم به او برمی گردد را بپرستد و وقتی که شخص می گوید یا رسول الله من از شما

ص: 167

1- فتاوی ابن باز، ج 4، ص 368.

درخواستی دارم و شما برای من شفاعت کن، مشرک می شود. زیرا غیر خدا را عبادت کرده است و چنین شخصی معتقد است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می تواند در عالم هستی بدون اذن الهی و خودسرانه از او شفاعت کند و یا از گناه او درگذرد. پس ربّ دیگری غیر از خدا را در نظر گرفته است و گرفتار شرک گردیده است.

در جواب این دلیل وهابیت باید گفت: شرک در عبادت به معنای پرستش غیر خدا می باشد و هیچ کس پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای ایشان (علیهم السلام) و اولیاء الله را به عنوان رب نمی داند.

سخن وهابیت در صورتی درست است که بگوییم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نحو استقلال شفاعت می کند و قدرت مستقلی در برابر پروردگار متعال دارد و این قدرت را از خدا نگرفته و بالذات صاحب این نیرو می باشد و آن کار را بالاستقلال انجام می دهد در حالی که خداوند خواهان انجام چنین کاری نمی باشد. این در صورتی است که ما از کسی که چنین اعتقادی داشته باشد برائت می جوئیم و معتقدیم که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) و اوصیاء بر حق او (علیهم السلام) هر قدرت و وجاهت و آبرویی را که دارند، خداوند متعال به ایشان عنایت کرده است و مقام شفاعت را خداوند به ایشان داده است و تا خداوند اجازه ی شفاعت از کسی را صادر ننماید، هیچ کس قدرت شفاعت ندارد.

از طرف دیگر چنانچه طلب شفاعت از میت به معنای عبادت او باشد، پس طلب کردن شفاعت از حیّ نیز عبادت او می باشد و منجر به مشرک شدن شخص می شود این در حالی است که قرآن مسلمانان گنهکار را دعوت می کند که نزد رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) بروند تا ایشان از خداوند برای آنها طلب استغفار نماید و خداوند از گناه ایشان درگذرد و این توحید ناب است.

در سوره ی مبارکه حمد ما خطاب به پروردگار می گوئیم: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) [\(1\)](#) یعنی خدایا تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم و تقدیم

ص: 168

مفعول بر فعل دلالت بر حصر دارد در حالیکه در سوره بقره خداوند متعال می فرماید: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) (1) از صبر و نماز طلب یاری نمایید. آیا یاری طلبیدن از صبر و نماز شرک به پروردگار است؟ و اگر کسی در شدائد از صبر و نماز کمک گرفت، او مشرک است؟!

استعانت در صورتی شرک محسوب می گردد که شخص ایمان به ربوبیت غیر خدا داشته باشد و هیچ یک از مسلمین چنین اعتقادی ندارد.

دلیل دوم - طلب شفاعت از اولیاء الله، همانند اعتقاد بت پرستان می باشد

دومین استدلال وهابی ها بر تحریم شفاعت از اولیاء الهی این است که خداوند بت پرستان را از آن جهت مشرک معرفی می کند که آنها از بت ها طلب شفاعت می نمودند و در مقابل آنها به ناله و زاری پرداخته و طلب وساطت می کردند.

تمامی شبکه های وهابی در تلویزیون و ماهواره ها و مبلغان وهابی، از این آیه برای استدلال خود استفاده می کنند که می فرماید: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (2) و آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها ضرر می رساند و نه به آنها نفع می دهد و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.

وهابیت بر اساس این آیه، استدلال می کند که طلب شفاعت از غیر خداوند متعال شرک به خداوند محسوب می شود و در واقع عبادت شفیع محسوب می گردد در حالیکه این شفیع، مالک نفع و ضرری برای خود و یا دیگران نیست.

در جواب به این استدلال باید گفت: این آیه مربوط به بت پرستان قریش است که معتقد بودند خداوند، خالق عالم هستی است اما امور را به بت ها تفویض نموده است و بت ها توانایی انجام کارهایی را در عالم امکان دارند. در نتیجه بت ها را عبادت می کردند و در مقابل آن، قربانی کرده و از بت ها درخواست

ص: 169

1- سوره بقره، آیه 45.

2- سوره یونس، آیه 18.

حاجت می نمودند چراکه برای بت ها بالاستقلال مقاماتی را قائل بودند.

تمامی اینها در حالی است که مسلمانان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای ایشان (علیهم السلام) و اولیاء الهی را پرستش و عبادت نمی کنند و اگر از آنهایی که به مدینه می روند و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست حاجت می کنند پرسید: که آیا شما غیر خدا را عبادت می کنید؟ در پاسخ می گوید: من فقط خدا را عبادت می کنم و این پیغمبر خداست که درود و سلام الهی بر او و خاندانش باد و مقامی نزد خدا دارد و من درخواست شفاعت در دنیا و آخرت را از ایشان دارم.

از طرف دیگر سنگ و چوب و به طور کلی بت ها، صاحب نفع و ضرری در عالم نمی باشند و طلب شفاعت از بت ها دلیل بر جهل و حماقت و عدم معرفت بت پرستان می باشد در حالیکه پذیرش و عدم پذیرش نبوت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و اوصیاء بر حقیقت منافع و مضراتی برای انسان دارد.

اگر کسی منکر نبوت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) باشد، در دنیا و آخرت کافر محسوب می شود و مأیوس از رحمت پروردگار است و با پذیرش نبوت ایشان، مقرب درگاه الهی و امیدوار به لقاء پروردگار می باشد.

اگر کسی امام زمانش را شناسد به مرگ جاهلی از دنیا می رود (1) و اگر کسی ایمان و معرفت نسبت به امام زمانش کسب نماید، در دنیا و آخرت به او سود می رساند.

اگر کسی قرآن را که چشمه هدایت و نور و رحمت است را قبول نماید به تقوا هدایت شده (2) و برای دیگران خسران و ضلالت است. (3)

ص: 170

1- قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة. (شرح المقاصد، ج 5، ص 239؛ الغدير، ج 10، ص 493)

2- (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (سوره بقره، آیه 2).

3- (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (سوره اسراء، آیه 82).

بت پرستان معتقد بودند (هُؤْلَاءُ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (1) بت ها شفیعان ما نزد خدا می باشند و بت ها صاحب مقام شفاعت نزد پروردگار می باشند. تمامی اینها در حالی است که شیعه معتقد است (لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) (2) تمام شفاعت از آن خداست و خداوند این مقام را به هر کس بخواهد می دهد و کسانی می توانند شفاعت نمایند که خداوند اجازه این شفاعت را به آنها داده باشد (3) و در دایره ای که خداوند به شفیع اجازه دهد، شفاعت آنها مؤثر می باشد. (4)

حال سؤال اینجاست که آیا خداوند این مقام شفاعت را به بت ها داده است یا بت پرستان دچار توهم شده اند و بت ها مقام شفاعت ندارند؟!

در مقابل معتقدیم که خداوند متعال مقام شفاعت را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اوصیاء بر حقش (صلوات الله علیهم اجمعین) و اولیاء الله عنایت فرموده و ایشان در محدوده ای که خدا اجازه می دهد، شفاعت می نمایند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حتی یک نفر را بدون اذن خداوند شفاعت نمی کند.

دلیل سوم - درخواست حاجت از غیر خدا، حرام است

طلب شفاعت از اولیاء الهی، درخواست حاجت از غیر خدا می باشد و درخواست حاجت از غیر خدا، به صریح آیات قرآن حرام می باشد.

قرآن کریم می فرماید: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (5) با خدا احدی را نخوانید پس از آنجایی که صدور شفاعت از اولیاء الهی، دعاء الی الله و به سوی خدا می باشد، باید از خداوند بخواهیم که شفاعت ایشان را در مورد ما قبول کند در غیر این صورت اگر بگوییم: یا رسول الله شما شفاعت مرا بکن، مرتکب عمل حرامی

ص: 171

1- سوره یونس، آیه 18.

2- سوره زمر، آیه 44.

3- سوره یونس، آیه 3.

4- سوره انبیاء، آیه 28.

5- سوره الجن، آیه 18.

گردیده ایم؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در کنار خداوند متعال قرار داده ایم.

همچنین در سوره غافر خداوند تبارک و تعالی دعا را عبادت فرض نموده است و می فرماید: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (1) مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند.

از کنار هم گذاشتن این دو آیه می توان نتیجه گرفت: دعا، نوعی عبادت است و عبادت برای غیر خدا جایز نمی باشد و اگر کسی غیر خدا را در دعا منظور نماید مرتکب عمل حرام و شرک آلود گردیده است.

پس در طلب شفاعت که نوعی دعاست، اگر اولیاء خدا را منظور کنیم این از مصادیق شرک محسوب گردیده و شخص مشرک می گردد.

در پاسخ به این استدلال و هابیت باید گفت: اولاً منظور از آیه ی شریفه (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (2) مطلق خواندن غیر خدا نیست، چراکه هر شخصی در طول شبانه روز افراد زیادی را صدا می زند. بلکه مراد از این آیه، آن است که غیر خدا را عبادت نکنید و شاهد آن همین آیه شریفه می باشد چراکه می فرماید: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (3) قطعاً مسجدها مال خداست پس با خدا احدی را نخوانید.

مسجد محلی برای عبادت است و در این آیه خداوند متعال می فرماید: در مسجد فقط باید خدا را عبادت کنید و غیر خدا را عبادت نکنید و هرکس غیر خدا را عبادت کند، مشرک می باشد. پس از مجموع آیه استفاده می شود، آن خواندنی حرام است که قرین عبادت باشد و ربّ و خدایی را به همراه و در عرض خدای واحد قهار مورد پرستش قرار دهد. هیچ یک از موحدین، اولیاء

ص: 172

1- سوره غافر، آیه 60.

2- سوره الجن، آیه 18.

3- سوره الجن، آیه 18.

الهی و پیامبران و اوصیاء ایشان را، خدا نمی داند و ربوبیتی را برای ایشان قائل نمی باشند و معتقد نیست که امور عالم به ایشان تفویض شده است. بنابراین خواندن اولیاء الهی در دعاها و درخواست حاجت از ایشان، داخل در آیه ی شریفه نمی باشد.

ثانیاً آنچه که مورد نهی خداوند تبارک و تعالی است این است که شخص اولیاء الهی را در مقابل پروردگار فرض نماید و برای آنها قدرت مستقلی در مقابل خداوند قائل شود، همانطور که بت پرستان بت های خویش را در برآورده شدن حاجت هایشان مستقل می دانستند و با این اعتقاد قدرت الهی را در امور عالم محدود می دیدند.

این در حالی است که اعتقاد شخص موحد آن است که اولیاء الهی هیچ اختیار و قدرتی به صورت مستقل از خویش ندارند و در نماز شهادت می دهیم که پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) بالاترین و مقرب ترین ولیّ پروردگار، عبد و بنده خداست. (1) پس به طریق اولی تکلیف سایر اولیاء الهی روشن می باشد. در روایت آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اللّٰه تعالی اتخذنی عبداً قبل ان یتخذنی نبیاً». (2)

ثالثاً دعا، معنای وسیعی دارد و هر نوع خواندن را شامل می شود و استعمال آن در عبادت، استعمال مجازی می باشد و آیه شریفه (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (3) دلالت بر آن ندارد که هر زمان شخصی را صدا زدیم، او را عبادت کرده ایم و به طور کلی هر صدازدنی، عبادت نمی باشد.

ص: 173

1- اشهد انّ محمداً عبده ورسوله.

2- بحار الانوار، ج 25، ص 134، ح 6.

3- سوره غافر، آیه 60.

وهابیت معتقد است طلب شفاعت از غیر خدا معنا ندارد چراکه خداوند شفاعت را مخصوص خود قرار داده است و می فرماید: (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أُولَئِكَ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشِّفَاعَةُ جَمِيعًا) (1) [نه اینکه بی خبران، درباره قدرت خدا نمی اندیشند] بلکه به جای خدا [از بتان] شفیعیانی برای خود گرفته اند. بگو: آیا [از آنها شفاعت می خواهید] هر چند مالک چیزی [و اختیاردار شفاعتی] نباشند و علم و عقلی نداشته باشند [و پرستندگان خود را شناسند؟] بگو: شفاعت، یکسره ویژه خداست.

در جواب باید گفت: در این آیه ی شریفه دو شاخصه را خداوند بیان می نماید:

الف) (لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا) یعنی شفیعیان هیچ دخل و تصرفی در عالم ندارند و کاری از دست آنها بر نمی آید؛

ب) (وَلَا يَعْقِلُونَ) اینکه آنها فاقد فهم و درک و عقل می باشند.

این دو شاخصه در این آیه وصفی برای بت ها است که از جمادات می باشند و آیه خطاب به مشرکین و بت پرستان قریش است که معتقد بودند: (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (2) این بت ها شفیعیان ما نزد خداوند می باشند.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: این بت ها مقام شفاعت را دارا نمی باشند و صرفاً خداوند مالک شفاعت می باشد.

از طرف دیگر خداوند این مقام را به عده ای از مقربان درگاه خویش و اولیاء الهی و حتی بندگان صالح خود عطا فرموده است و آیات و روایات فراوانی دلالت بر آن دارد که خداوند تعالی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) اذن در شفاعت داده است و ما از ایشان در امور دنیوی و اخروی طلب شفاعت می کنیم.

ص: 174

1- سوره الزمر، آیات 43 و 44.

2- سوره یونس، آیه 18.

در تاریخ آمده است زهیر بن قین بجلی - از شهداء کربلا - زمانی که همسر خویش را طلاق داد و به امام حسین (علیه السلام) ملحق گردید، همسرش گریه کرد و خطاب به او گفت: «وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَذَكِّرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)» (1) از تو درخواست می‌کنم که در قیامت مرا نزد جد حسین (علیه السلام) یاد کنی. آیا این زن مشرک است؟!

دلیل پنجم - درخواست شفاعت از میت، کار لغو و بیهوده ای می باشد

آخرین استدلال وهابیت بر حرمت شفاعت از اولیاء الهی آن است که می‌گویند: میت سخن تو را نمی‌شنود و قدرت شنوایی از او سلب گردیده است و نمی‌تواند جوابی به شما بدهد. پس اگر هزار بار هم بر سر قبر اولیاء الهی بروی و درخواستی از ایشان داشته باشی، قادر به پاسخ نمی‌باشند و چنین کاری مثل آن است که شما سنگ و چوب را مخاطب خود قرار دهی. در نتیجه این کار لغو و بیهوده و عبث است و انسان عاقل کار بیهوده نمی‌کند.

خداوند متعال در قرآن مشرکین را به اموات تشبیه کرده است و می‌فرماید: (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ مَعَ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) (2)

بی تردید تو نمی‌توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی، و نیز نمی‌توانی آن را به کران که پشت کنان روی برمی‌گردانند بشنوانی.

در تشبیه، مشبه به اقوی از مشبه در وجه شبهه می‌باشد. پس وقتی قرآن مشرکین را تشبیه به مرده‌ها می‌کند که چیزی از سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نمی‌شنوند پس به طریق اولی مرده‌ها چیزی نمی‌شنوند.

در آیه دیگر خداوند متعال، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخاطب خویش می‌سازد و

ص: 175

1- اللهوف، ص 71 - 73؛ تسلیة المجالس وزینة المجالس، ج 2، ص 236 - 238؛ البحار، ج 44، ص 371 و 372؛ العوالم، ج 17، ص 222؛ الدمعة الساکبة، ج 4، ص 243؛ نزلّم الزهرا (علیها السلام)، ص 158؛ نفس المهموم، ص 181.

2- سورة النمل، آیه 80.

می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (1) بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواید؛ و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

با توجه به این دو آیه، مرده ها قابلیت شنوایی را ندارند و طلب شفاعت از ایشان و تکلم با آنها کار عبث و بیهوده ای می باشد.

اگر دقت شود، وهابیت در استدلال های گذشته از راه اثبات شرک، شفاعت را مورد تخطئه قرار می دهند، اما در استدلال اخیر خود از یک استدلال عقلی برای رسیدن به مقصود خود استفاده می کند و می گوید: انسان مرده، قدرت شنوایی ندارد و حرف شما را نمی شنود پس طلب شفاعت از او کار عبث و لغوی می باشد و چرا وقت خود را تلف کرده و کار عبث و بیهوده انجام می دهید. پس درخواست شفاعت از شخص مرده همانند درخواست از یک جماد خواهد بود.

در جواب به این استدلال باید گفت: این گروه اندک که خود مشرک اند و از حقایق اسلام و قرآن دور می باشند، هر چند فرقه های اسلامی را محکوم به شرک می کند، در حقیقت خود را تکفیر نموده و جمود فکری خود برای همگان آشکار نموده و بی اساس بودن بافته های فکری خود را نمایان نموده اند.

این گروه اندک از ادله ی عقلیه و دلایل نقلی که حیات بعد از مرگ را برای اولیاء الهی اثبات می کند، غفلت ورزیده و یا آنکه خود را به جهل و نادانی در این موضوع زده است.

فلاسفه ی اسلامی بیش از ده برهان عقلی بر تجرّد روح و بقای آن بعد از مرگ اقامه کرده اند که هیچ جای شک و تردید برای صاحبان انصاف و وجدان باقی نمی گذارد. علاوه بر آن صدها روایت و حدیث در این باب وارد شده که حیات بعد از مرگ را اثبات می کند.

آنچه که بین فلاسفه اسلامی مشترک است آن است که روح انسان بعد از

ص: 176

مرگ باقی است و نابود نمی شود و مرگ به معنای نابودی و نیستی نمی باشد، بلکه مرگ انتقال روح از عالم دنیا به عالم برزخ می باشد. فرقی نمی کند که میت مؤمن صالح یا کافر طالح باشد. اگر به تاریخ مراجعه شود در جنگ بدر، وجود نازنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر سر چاه بدر ایستادند و مشرکین را مخاطب خود ساختند و فرمودند: شما، همسایگان بدی برای رسول خدا بودید. او را از منزل خود اخراج و طرد نمودید و سپس دست به دست هم دادید و بر علیه او به محاربه و جنگ پرداختید، من آنچه را پروردگارم وعده فرموده بود، حقّ یافتم.

مردی از ایشان سؤال کرد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! خطاب شما با سرهایی که روح از آنها رفته است چه فایده دارد؟!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سوگند به خدا که تو از آنها شنواتر نیستی و بین آنها و ملائکه ای که با گرزهای آهنین آنها را بگیرند و بزنند، هیچ فاصله ای نیست. مگر آنکه من صورت خود را اینطور از آنها برگردانم. (1)

آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی داند که میت نمی شنود؟! و یا معتقد است که میت بهتر از حی می تواند بشنود؟!

آیات متعددی در قرآن، بر حیات بعد از مرگ دلالت دارد که به صورت مختصر به آنها اشاره می کنیم.

خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ) (2) و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید،

ص: 177

-
- 1- روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) انه وقف علی قلب بدر وخطب المشرکین الذین قتلوا والقیتم اجسادهم فی القلب: لقد کنتم جیران سوء لرسول الله اخرجتموه من منزله وطررتموه ثم اجتمعتم علیه فحاربتموه فقد وجدت ما وعدنی ربی حقاً. فقال له رجل: یا رسول الله ما خطابک لهم قد صدیت؟ فقال (صلی الله علیه و آله): «والله ما انت باسمع منهم وما بینهم و بین ان تأخذهم الملائکه بمقامع من حدید الا ان اعرض بوجهی هکذا عنهم». (صحیح البخاری، ج 5، باب قتل ابی جهل، ص 76 و 77؛ سیره ابن هشام، ج 2، ص 292)
 - 2- سوره بقره، آیه 154.

بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی کنید.

در سوره آل عمران می فرماید: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) (1) و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می شوند] شادی می کنند، که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. [شهیدان] به نعمت و فضلی از سوی خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی کند، شادمان و مسرورند.

نیز در سوره نساء آمده است: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (2) پس چگونه است آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه قرار دهیم؟

اگر به نصّ آیه توجه شود، به صراحت بیان می کند که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت، شاهد بر تمامی امت ها خواهد بود. آیا این شهادت بدون حیات معقول می باشد؟ آیا این شهادت بدون اطلاع از اعتقاد و عمل افراد همانند کفر و ایمان، یا طاعت و عصیان ایشان صحیح می باشد؟

خداوند در سوره مؤمنون می فرماید: (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (3) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که مبعوث شوند.

ص: 178

1- سوره آل عمران، آیات 169 - 171.

2- سوره نساء، آیه 41.

3- سوره المؤمنون، آیه 100.

نیز در سوره غافر می فرماید: (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا) (1) فرعونیان صبح و شب به آن آتش عرضه می شوند.

علاوه بر این، آیات دیگری در قرآن وجود دارد که اتصال انسان به عالم ارواح را امری ممکن و شدنی می داند. (2)

اکنون به استدلال و هابیت در لغویت طلب شفاعت از مردگان بر می گردیم. با توجه به مباحث مطرح شده می گوئیم: اجسادی که در زیر خاک مدفون می باشند قدرت فهم و ادراک ندارند و این یک امر طبیعی است زیرا جسم بدون روح، جماد می باشد و فهم و درک مربوط به روح می باشد و این مطلبی را همه پذیرفته اند. اما نکته مهم اینجاست که ما جسم مدفون در قبر را به عنوان مخاطب خود قرار نمی دهیم بلکه از روح پاکی که زنده است و در بدن برزخی در عالم برزخ زندگی می کند طلب شفاعت می نماییم.

ما معتقدیم روح که حقیقت انسان است با مرگ از بین نمی رود و در عالم برزخ قدرت ادراک دارد و حتی می تواند پاسخ به درخواست انسان زنده داشته باشد اما انسان زنده قابلیت شنوایی آن را ندارد. به بیان دیگر می توان گفت: ارتباط انسان ها در دنیا با یکدیگر دو طرفه است که صدای یکدیگر را می شنوند و هم به یکدیگر پاسخ می دهند اما در عالم برزخ ارتباط یک طرفه است، انسان ها ایشان را نمی بینند و صدای ایشان را نمی شنود اما آنها انسان ها را می بینند و صدای آنان را می شنوند و در این میان فرقی بین انسان صالح و غیر صالح وجود ندارد. اگر به زیارت عاشورا دقت شود، ما دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و کسانی که با امام حسین (علیه السلام) جنگیدند را مورد خطاب قرار می دهیم و ایشان را لعنت کرده و در مقابل بر سیدالشهدا (علیه السلام) و اصحابش سلام می کنیم.

شبهه ای که در این میان مطرح می شود این است که اگر طلب شفاعت از میت

ص: 179

1- سوره غافر، آیه 46.

2- سوره صافات، آیات 79، 109، 120، 130، 181 - سوره زخرف، آیه 45 - سوره اعراف، آیات 91 - 93.

مربوط به روح است، پس زیارت قبور معنایی ندارد! هر جایی که هستی، متوجه به ایشان باش و آنها را مخاطب قرار بده و به قول حافظ: بعد منزل نبود در سفر روحانی. (1) چرا به مدینه برای زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه بقیع (علیهم السلام) می روی. چرا به کربلا و عتبات می روی؟

در پاسخ به این شبهه باید گفت: این سخن صحیح است و روح اموات صالحین شاهد و ناظر بر ما می باشند اما نصوص و روایات صحیحیه و کثیره ای وجود دارد که زیارت قبر نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و اولیاء صالحین را سفارش فرموده و ثواب آن را معادل بهشت می داند.

از طرف دیگر این روح با جسد پیوند دارد و علاقه ای بین روح و جسد حتی بعد از مرگ نیز برقرار است و زیارت ایشان سبب اتصال بدن و روح انسان به آن ارواح پاک می گردد و این پیوند سبب نزول رحمت پروردگار بر شخص می گردد. لذا در روایات می بینیم که دعا نزد قبر ایشان مستحب است. در روایت آمده است که امام هادی (علیه السلام) بیمار بودند، کسی را به نیابت از خود برای زیارت امام حسین (علیه السلام) فرستادند که زیر قبه ی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) برای استشفاء ایشان دعا نماید. (2)

در اذن دخول ائمه اطهار (علیهم السلام) آمده است: «واشهد انک تشهد مقامی و تسمع

ص: 180

1- دیوان حافظ، غزل شماره 472.

2- قال ابو محمد الوهوردی حدثنی ابوعلی محمد بن همام قال حدثنی محمد الحمیری قال حدثنی ابوهاشم الجعفری قال دخلت علی ابی الحسن علی بن محمد (علیهما السلام) وهو محموم علی لیل فقال لی یا ابا هاشم ابعث رجلاً من موالینا الی الحائر یدعو الله لی فخرجت من عنده فاستقبلنی علی بن بلال فاعلمته ما قال لی وسألته ان یكون الرجل الذی یرج ففقال السمع والطاعة ولكننی اقول انه افضل من الحائر اذ کان بمنزلة من فی الحائر ودعاؤه لنفسه افضل من دعائی له بالحائر فاعلمته (علیه السلام) ما قال فقال لی قل له کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) افضل من البیت والحجر وکان یطوف بالبیت ویستلم الحجر وان لله تعالی بقاعاً یحب ان یدعی فیها فیستجیب لمن دعاه والحائر منها. (کامل الزیارات، ص 273؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 113، ح 34)

کلامی و انک حیّ عند ربک ترزق فأسأل ربک ورّبی قضاء حوائجی» (1) و در جای دیگر آمده است: «... واعلم ان رسولک و خلفاءک (علیهم السلام) احياء عند ربک یرزقون، یرون مقامی و یسمعون کلامی و یردّون سلامی و انک حجبت عن سمعی کلامهم و فتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم...» (2) پس قبور ایشان محل نزول رحمت الهی و برکات پروردگار است و دعا در آنجا مستجاب است چراکه بدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و اولیاء الهی بر طبق روایات سالم باقی می ماند و گذر زمان و فرسایش خاک بر بدن آنها تأثیر نمی گذارد.

پس می توان نتیجه گرفت که دلایل و هابیت در حرمت شفاعت از اولیاء خدا بی اساس و بر هیچ پایه ای استوار نمی باشد.

ص: 181

1- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 10، ص 345، ح 12.

2- المصباح الکفعمی، ص 472 و 473.

زیارت قبور و بزرگداشت مردگان در تمام جوامع بشری از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و این امر اختصاص به دین خاص و یا افراد مخصوص ندارد.

به هر کشوری در جهان و هر قومی در این گیتی پهناور و با هر دین و مسلکی که مراجعه شود، به وفور مشاهده می‌گردد که مقابر بزرگان خویش را تکریم و احترام نموده و یا حداقل تندیس و نمادی را برای بزرگداشت ایشان بر پا نموده و مراسم باشکوهی را در کنار آنها برگزار می‌نمایند و مردم بسیاری برای بهره‌برداری از این مراسم گسیل می‌شوند.

دین اسلام نیز در این میان، برای پاسداشت مقام بزرگان و تکریم ایشان و بهره‌برداری مادی و معنوی، امر به زیارت ایشان در زمان حیات و بعد از ممات نموده و زیارت قبور را امری پسندیده و دارای فوائد معرفی کرده است.

دانشمندان اسلامی نیز به تبعیت از شارع مقدس و با استناد به آیات قرآن و روایات وارده، به جواز زیارت قبور و مخصوصاً قبور انبیاء و صالحین فتوا داده و آن را عملی پسندیده و پرفضیلت معرفی نموده‌اند. اما یک عده قلیل که خود را ناجی اسلام و مسلمین می‌دانند و مدّعی توحید ناب می‌باشند، این عمل را تقبیح و سفر برای زیارت قبور را عملی شرک‌آلود و حرام می‌دانند و برای جلوگیری از زیارت، اقدام به تخریب مقابر بزرگان اعم از انبیاء الهی، ائمه اطهار (علیهم السلام) و اولیاء الهی کرده‌اند.

در این راستا وظیفه‌ی بزرگان دین، تنویر قلوب و بصیرت‌افزایی مسلمانان و مبارزه با این عقیده فاسد و معتقدین به آن می‌باشد و در این فصل به بررسی آن

از دیدگاه آیات قرآن و سنت نبوی (صلی الله علیه و آله) پرداخته می شود.

معنای زیارت در لغت و اصطلاح

زیارت در لغت به معنای قصد کردن و ملاقات می باشد و اگر شما کسی را قصد کرده و به ملاقات او رفتید، زائر نامیده می شوید.

محلّی که در آن ملاقات واقع می شود، مزار و گرامی داشت زائر توسط مزور و ملاقات شونده تزویر نامیده می شود. (1) پس به طور کلی زیارت به معنای ملاقات با کسی به قصد اکرام و انس گرفتن با ایشان می باشد.

فواید زیارت قبور

رفتن به زیارت بزرگان و قبور ایشان می تواند مزایا و فوایدی را به دنبال داشته باشد که به اختصار، برخی از آنها بیان می گردد:

1. زیارت قبور، سبب عبرت گرفتن و پند و موعظه برای شخص می گردد. کسی که در این دنیای مادی زندگی می کند، در اثر گذر زمان، قلب او زنگار غفلت گرفته است و با زیارت قبور، مخصوصاً قبور صالحین و اولیاء الهی این زنگار پاک گشته و از فنای ایشان عبرت می گیرد. او می بیند که ایشان روزگاری را در این سرای فانی زندگی کرده و اموال و مستغلاتی داشته و حال اثری از ایشان جز یک سنگ قبر باقی نمانده است. او می بیند تنها چیزی که میت با خود همراه برده است، سه قطعه پارچه می باشد و اموال و مستغلات ایشان کمکی به او نکرده و به او وفادار نبوده اند و قرار است روزی خود او نیز به آنها ملحق بشود پس از ایشان پند گرفته و ترک محرمات می کند و متوجه پروردگار گردیده و واجبات را انجام می دهد.

پس زیارت قبور موجب عبرت و موعظه گرفتن است. لذا رسول مکرم

ص: 186

1- مصباح المنیر، ص 260؛ تاج العروس، ج 3، ص 245؛ لسان العرب، ج 4، ص 335.

اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فان فیها عبرة» (1) شما را از زیارت قبور نهی می کردم اما حالا به زیارت آنها بروید. زیرا در زیارت قبور پند و عبرت وجود دارد.

در روایات وارد شده است که هر زمان بسیار خوشحال هستید و هر زمان که مغموم و ناراحت می باشید به زیارت قبور بروید تا با این زیارت یک حالت تعادل روحی برای شما ایجاد گردد زیرا انسان می فهمد که خوشحالی و ناراحتی موقت می باشد و شادی و ناراحتی برای دنیا ارزشی ندارد.

البته زیارت قبور منحصر به رفتن بر سر مزار صالحین و اولیاء الله نمی باشد بلکه خداوند در داستان غرق شدن فرعون می فرماید: (فَالْيَوْمَ تُنْجِيكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ) (2) امروز بدن بی جان تو را نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان و بازماندگان باشی و قطعاً بیشتر مردم از آیات و نشانه های ما غافل می باشند. پس دیدن جنازه ی مومیایی فرعون که ادعای خدایی داشت نیز می تواند مایه ی عبرت برای دیگران باشد.

از داستان فرعون و عبرت های موجود در آن می توان دریافت که اگر در جنازه ی فرعون پند و عبرتی نهفته است که زنگار غفلت را می زداید به طریق اولی زیارت قبور صالحین و اولیاء الله می تواند عبرت و عاملی برای بیداری انسان باشد.

2. زیارت قبور سبب در پیش گرفتن طریقه ی زهد در دنیا و متذکر شدن قیامت و آخرت می شود.

دنیا دریای عمیقی است که محبت به خواسته های نفسانی از قبیل زن ها و فرزندان و اموال زیاد از طلا و نقره و اسب های سواری نشاندار و چهارپایان و

ص: 187

1- مسند احمد، ج3، ص427، ح10936؛ المستدرک علی الصحیحین، ج1، ص530، ح1386؛ الترغیب والترهیب، ج4، ص357؛ مجمع الزوائد، ج3، ص58 وقال: رجاله رجال الصحیح.

2- سوره یونس، آیه 92.

زراعت های مزارع در نظر مردم جلوه داده شده است. به گونه ای که اکثر مردم قیامت را به فراموشی سپرده و عده ای آن را انکار می کنند.

در این میان زیارت قبور می تواند سهم به سزایی در عمق بخشیدن به اعتقاد انسان درباره ی روز قیامت داشته باشد و حالت تنبّه و بیداری را برای انسان به ارمغان آورد.

انسان با رفتن به زیارت قبور متذکر می شود که مرگ حق است و راه فراری از آن نیست ولی پایان زندگی نمی باشد، بلکه شروع مرحله ی جدیدی از زندگی است و باید آماده پاسخ گویی نسبت به اعمال، رفتار و گفتار خود گردد و آخرتی را پیش رو دارد که در آن اعمال خویش از خوب و بد را - اگرچه وزن ذره ای باشد - می بیند و اگر اعمال نیک او پذیرفته شود در زندگی رضایت بخشی داخل می گردد و در اثر عدم برخورداری از اعمال شایسته او را به سوی آتش خواهند برد و در آن مخلّد خواهد ماند. پس زیارت قبور زنگار غفلت را از انسان زدوده و موجب زهد و بی رغبتی انسان به دنیا و ایجاد میل و رغبت به آخرت می گردد.

انسان به خود می گوید: ظلم به مردم، غصب اموال دیگران، دزدی و اختلاس چرا؟ این زندگی چهار روزه ارزش اینها را ندارد. در حدیثی از پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) آمده است: «كنت قد نهيتكم عن زيارة القبور فزورها فانها تزهد في الدنيا وتذگر الآخرة» (1) من شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم پس قبور را زیارت کنید چراکه زهد در دنیا و متذکر شدن آخرت را به ارمغان می آورد.

3. زیارت قبور موجب رشد عاطفه و احساسات انسانی و محرک به سوی دوستی و محبت نسبت به میت و بازماندگان او می شود. کسی که در حق انسان ظلم کرده و حالا از دنیا رفته است، وقتی با جنازه ی او یا قبرش روبه رو می شود، می گوید: خدایا این شخص به من ظلم کرده اما من از او گذشتم، رحمت خود را شامل حال او کن و حداقل برای او فاتحه ای می خواند و طلب استغفار و گذشت برای او می کند.

ص: 188

یا آنکه انسان در حق کسی کوتاهی کرده و او از دنیا رفته است، با رفتن سر مزارش نه تنها از او عذرخواهی می کند، بلکه تصمیم می گیرد نسبت به بازماندگان او کمال محبت را داشته و به شکلی گذشته خود را جبران نماید.

در حدیث دیگری ایشان می فرمایند: همانا من شما را از زیارت قبور نهی می کردم پس هر کس که می خواهد قبری را زیارت کند، به زیارت برود که از آثار آن زیارت، رقت قلب و جاری شدن اشک چشم و یاد آخرت نهفته است و در آنجا سخنان نابه جا نگوید. (1)

زیارت قبور از دیدگاه اسلام

مسلمانان اعم از شیعه و سنی، در گفتار و در عمل اجماع دارند که زیارت قبور امری جایز و مشروع می باشد و در مواردی این زیارت مستحب، بلکه مستحب مؤکد می باشد و سیره مسلمین از زمان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) تا به امروز این امر را تأیید می نماید.

برای اثبات این اجماع به بررسی اقوال علماء می پردازیم:

1. صاحب جواهر الکلام می فرماید: (2) زیارت قبور در روز دوشنبه و پنجشنبه مستحب مؤکد می باشد چنانچه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در این دو روز به زیارت قبور شهداء می رفتند و زیارت قبور در روز پنجشنبه نیز با تاسی به فعل حضرت

ص: 189

1- عن انس بن مالك مرفوعاً: انی كنت نهيتكم عن زيارة القبور فمن شاء ان يزر قبراً فليزره فانه يرق القلب و يدمع العين و يذكر الآخرة و لا تقولوا هجرأ. (المستدرک للحاکم، ج 1، ص 376، کتاب الجنائز؛ مسند احمد، ج 3، ص 237؛ سنن الکبری، ج 4، ص 77)

2- يتأكد استحباب ذلك (زيارة القبور) يوم الاثنين وغداة السبت تأسيًا بالمحكي من فعل فاطمة (عليها السلام) في زيارتها قبور الشهداء ... ويتأكد استحباب الزيارة في الخميس تأسيًا بفعل فاطمة (عليها السلام) ايضاً وفي خصوص العشيّة منه تأسيًا بالنبي (صلى الله عليه و آله) فانه كان يخرج في ملاء من اصحابه كل عشيّة خميس الى بقيع المؤمنين فيقول: السلام عليكم يا اهل الديار ثلاثاً. (جواهر الکلام في شرح شرائع الاسلام، ج 4، ص 321)

فاطمه زهرا (عليها السلام) مستحب مؤکد می باشد (1) و در عصر پنج شنبه نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) به همراه اصحابش برای زیارت قبور مؤمنین در بقیع خارج می گشت و سه مرتبه می فرمودند: «السلام علیکم یا اهل الدیار» پس استحباب آن برگرفته از فعل ایشان می باشد. (2)

می توان گفت نظر شیعه بر آن استوار است که زیارت قبور امری مستحب و عملی پسندیده می باشد و در روزهای خاصی مثل روزهای دوشنبه و پنج شنبه استحباب آن مضاعف می گردد.

2. امام شافعی می گوید: زیارت قبور مانع و زیانی ندارد و نزد قبور سخنان نامربوط مثل دعای به بدی و نفرین، نوحه کردن به باطل و شعرهای باطل گفته نشود. پس زمانی که به زیارت رفتید برای میت طلب بخشش و استغفار نمایید در حالیکه قلب شما پر از عاطفه و رقت و مهربانی است. (3)

3. حاکم نیشابوری می گوید: من روایات زیارت قبور را نقل می کنم تا شما با

ص: 190

1- محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال سمعته یقول عاشت فاطمة (علیها السلام) بعد ابیها خمسة وسبعین يوماً لم ترکاشرة ولا ضاحکة تأتي قبور الشهداء فی کلّ جمعة مرتین الاثین والخمیس فتقول هاهنا کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) هاهنا کان المشرکون وعن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن حسین بن سعید عن النضر بن سويد عن هشام بن سالم مثله. (وسائل الشیعه، ج 3، باب 55، ح 1) محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الحسین عن محسن بن احمد عن محمد بن حباب عن یونس عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: انّ فاطمة (علیها السلام) کانت تأتي قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتأتی قبر حمزة و تترحم علیه وتستغفر له ورواه الصدوق مرسلًا. (وسائل الشیعه، ج 3، باب 55، ح 2)

2- جعفر بن محمد بن قولویه فی المزار عن محمد بن الحسن عن محمد بن احمد عن موسی بن عمر (عمران) عن عبدالله بن محمد الحجال عن صفوان الجمال قال سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) یقول کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا اهل الدیار ثلاثاً رحمکم الله ثلاثاً. (وسائل الشیعه، ج 3، باب 55، ح 3)

3- ولا بأس بزیارة القبور ولكن لا یقال عندها هجر وذلك مثل الدعاء بالویل والثبور والنیاحة فاذا زرت فاستغفر للمیت ویرق قلبک. (معرفة السنن والآثار للشافعی، ج 3، ص 203، باب زیارة القبور)

رغبت و میل باطنی در رفتن به زیارت قبور مشارکت نمایید و انسان بخیل که به زیارت قبور نمی رود، بداند که گنهگار است؛ چراکه زیارت سنتی مستحب می باشد. (1)

4. ابن نجیم مصری می گوید: زیارت قبور و دعای برای مردگان، مانع و زانی ندارد و در کتاب المجتبیٰ تصریح شده است که زیارت قبور مستحب است و بنا بر قول ضعیفی زیارت قبور برای زنان حرام است اما قول اصح آن است که زیارت قبور برای زنان و مردان جایز می باشد. (2)

5. منصور علی ناصف می گوید: زیارت قبور نزد همه ی فقهاء مستحب است. (3)

6. ابن حزم می گوید: زیارت قبور مستحب است و بر فرد واجب است که برای یک بار به زیارت برود و از ام المؤمنین و ابن عمر و غیر این دو نقل شده که زیارت قبور صحیح می باشد و از عمر روایت شده که نهی از زیارت قبور کرده است و این روایت صحیح نمی باشد. (4)

7. ابو حامد غزالی می گوید: به طور کلی زیارت قبور برای تذکر و عبرت گرفتن مستحب می باشد و زیارت قبور صالحین به خاطر تبرک جستن و برکت پیدا کردن و عبرت گرفتن مستحب می باشد. (5)

8. عبدالرحمن جزیری می گوید: زیارت قبور به خاطر موعظه شدن و متذکر آخرت گشتن، مستحب است و پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس زیارت قبور در

ص: 191

1- قد استقصیت فی بحث علی زیارة القبور تحریماً للمشاركة فی الترغیب و لیعلم الشحیح بذنبه انها سنة مسنونة. (مستدرک الحاکم، ج 1، ص 377)

2- ولا بأس بزیارة القبور والدعاء للأموات وصرح فی المجتبیٰ بانها مندوبة وقیل: تحرم علی النساء والاصح ان الرخصة ثابتة لهما. (البحر الرائق فی شرح کنزالدقائق، ج 2، ص 195)

3- الامر فی زیارة القبور للندب عند الجمهور. (التاج للجامع الاصول، ج 1، ص 381)

4- وتستحب زیارة القبور وهو فرض ولو مرة وقد صح عن ام المؤمنین و ابن عمرو غیرهما زیارة القبور و روى عن عمر النهی عن ذلك ولم یصح. (المحلی، ج 5، ص 160، مسأله 600)

5- زیارة القبور الصالحین مستحبة علی الجملة للتذکر والاعتبار و زیارة قبور الصالحین مستحبة لأجل التبرک مع الاعتبار. (احیاء العلوم، ج 4، ص 521)

روزهای پنج شنبه و جمعه و شنبه را مستحب مؤکد می دانند، ولی حنابله می گویند: تأکید در زیارت در روز خاصی وجود ندارد و همه ایام هفته، مثل هم می باشد و پیروان محمد بن ادریس شافعی می گویند: زیارت قبور از عصر روز پنج شنبه تا طلوع خورشید روز شنبه مستحب مؤکد می باشد و قول ابن ادریس نزد مالکی ها نظری قوی می باشد. (1)

آنچه می توان از بیان این اقوال نتیجه گرفت آن است که بر طبق مذهب حقه ی شیعه و چهار فرقه ی اصلی اهل سنت، زیارت قبور مستحب می باشد و در این مسأله اجماع تمامی عالمان دینی بر جواز و استحباب آن می باشد.

سیره عملی مسلمانان بر زیارت قبور

اگر به سیره ی عملی مسلمانان مراجعه شود به راحتی می توان دریافت که زیارت قبور نزد تمامی مسلمانان امری معمول قلمداد می شود و تمامی مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز به زیارت قبور اهتمام ورزیده اند.

در بیان سیره ی عملی مسلمین چه بسا اشخاصی را که نام می بریم نزد ما معتبر نباشند اما در اثبات جواز زیارت قبور نزد مذاهب و فرق مختلف اسلامی ما را یاری می نماید. پس آنچه نزد ما مهم است سیره مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز می باشد هر چند صاحب قبر نزد ما محترم نباشد.

1. بلال بن حمامه حبشی - مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوفای 20 ه. ق - ابن جبیر گوید: قبر ایشان در دمشق می باشد و بالای سر قبرش تاریخ وفات و اسم ایشان نوشته شده است و دعا در این مکان مستجاب است و بسیاری از اولیاء و اهل

ص: 192

1- زیارة القبور مندوبية للاتعاذ وتذکر الآخرة وتتأكد يوم الجمعة ويوماً قبلها ويوماً بعدها عند الحنفية والمالكية وخالف الحنابلة والشافعية ذلك: الحنابلة قالوا: لا تتأكد الزيارة في يوم دون يوم. الشافعية قالوا تتأكد من عصر يوم الخميس الى طلوع شمس يوم السبت ولهذا قول راجح عند المالكية. (الفقه على المذاهب الاربعة، ج1، ص540، خاتمة في زيارة القبور)

خیر با تبرک به قبر ایشان استجابت دعا را تجربه نموده اند. (1)

2. سلمان فارسی - صحابی بزرگ متوفای 36 ه. ق - : خطیب بغدادی در تاریخ خود می گوید: قبر سلمان در مدائن نزدیک بغداد می باشد و بسیار معروف است و نزدیک ایوان کسری می باشد. این قبر دارای ساختمان و بارگاهی است که خادمی برای رسیدگی به آن عمارت و مواظبت از آن در آنجا مستقر می باشد و من بسیار به زیارت آن قبر رفته ام. (2)

ابن جوزی نیز در منتظم می گوید: قلانسی و سمنون می گویند ما به زیارت قبر سلمان رفتیم و بازگشتیم. (3)

3. طلحة بن عبیدالله - متوفای 36 ه در جنگ جمل کشته شده است - : ابن بطوطه می گوید: محلّ شهادت او داخل شهر بصره است و برای ایشان قبه و گنبد و بارگاه و مسجدی بنا شده است و به کسانی که زائر ایشان می باشند، اطعام می دهند و اهل بصره قبر او را بسیار محترم می دانند و بزرگ می شمارند. (4)

4. زبیر بن عوام - متوفای 36 ه، در جنگ جمل شرکت نمود و بعد از جنگ جمل کشته شد - ابن جوزی می گوید: از جمله حوادث سال 386 ه. ق آن است که اهل بصره در ماه محرم ادعا کردند که یک قبر قدیمی را باز کرده اند و در آن جنازه ای را به صورت سالم به همراه لباس و شمشیرش یافته اند که می گویند زبیر

ص: 193

1- بلال بن حمّامة الحبشی مؤذن رسول الله (صلی الله علیه و آله) المتوفی سنة 20 ه. ق قبره بدمشق وفي رأس القبر المبارك تاریخ باسمه رضی الله عنه والدعاء فی هذا الموضع المبارك مستجاب قد جرب ذلك كثير من الاولیاء واهل الخیر المتبرکین بزیارتهم. (الغدیر، ج 5، ص 1265؛ رحلة ابن جبیر، ص 251)

2- تاریخ بغداد، ج 1، ص 163.

3- المنتظم، ج 12، ص 241، رقم 1765؛ الغدیر، ج 5، ص 266.

4- قال ابن بطوطه فی رحلته: مشهد طلحة بن عبیدالله احد العشرة وهو بداخل المدينة وعلیه قبة ومسجد وزاوية فیها الطعام للوارد والصادر واهل البصرة یعظمونه تعظیماً شديداً وحق له ثم عدّ مشاهد فی البصرة لجملة من الصحابة والتابعین فقال وعلى کلّ قبر منها قبة مكتوب فیها اسم صاحب القبر ووفاته. (رحلة ابن بطوطه، ص 187؛ الغدیر، ج 5، ص 267)

بن عوام است. پس آن را خارج کرده و او را کفن کرده و در فضای خالی پشت خانه‌ها او را دفن نمودند و ابوالمسک عنبر بر روی آن بارگاهی را ساخت و آنجا را مسجد قرار داد و چراغ‌ها و وسائل و حصیرهایی برای آنجا تهیه شد و یک عده برای محافظت از آنجا مأمور شده و موقوفاتی برای آنجا در نظر گرفته شد. (1)

5. ابو ایوب انصاری - از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوفای 52 هـ در روم - : حاکم در مستدرک می گوید: مردم قبر ایشان را می شناسند و به زیارتش می روند و در زمان قحطی و بی آبی نزد قبر ایشان طلب باران می کنند. (2)

6. رأس الحسین (علیه السلام) در شهر قاهره: ابن جبیر - متوفای 614 هـ، یک قرن قبل از ابن تیمیه می زیسته است - می گوید: این سر در تابوتی از نقره مدفون است و بنای باشکوهی بر روی آن ساخته شده است که در وصف نمی گنجد و عقل از ادراک آن عاجز می باشد که با پارچه های حریر تزئین شده و شمعدان های سفیدرنگی که با طلای خالص و نقره تزئین گشته و روکش شده است، در آنجا قرار دارد. ایشان پس از توصیفات در مورد بقعه ی مبارکه می گوید: ما مشاهده کردیم که مردم به آنجا می آیند و به این مقام دست می کشند و آن را در آغوش

ص: 194

1- فمن حوادث فی سنة (386) ان اهل البصرة فی شهر المحرم ادعوا انهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فيه میناً طریماً بشیابه و سیفه وانه الزبیر بن العوام فاخرجوه وکفّنوه ودفنوه بالله بدین الدربین وبنی علیه الأثیر ابوالمسک عنبر بناءً وجعل الموضع مسجداً و نقلت الیه القناویل والآلات والحصر والسّمادات واقیم فیہ قوام و حفظة وقف علیه قوفاً. (المستدرک علی الصحیحین، ج3، ص518، ح5929)

2- قال الحاکم فی المستدرک (ج3، ص458): یتعاهدون قبره ویزورونه ویستسقون به اذا قحطوا و ذکره ابن الجوزی فی صفة الصفوه (ج1، ص470، رقم 40) وقال الخطیب البغدادی فی تاریخ (ج1، ص154): قال الولید حدثنی شیخ من اهل فلسطین انه رأى بئیتة بیضاء دون حائط القسطنطنیة فقالوا هذا قبر ابی ایوب الانصاری صاحب النبی (صلی الله علیه و آله) فأتیّت تلك البئیتة فرأت قبره فی تلك البئیتة وعلیه قنديل معلق بسلسلة و فی تاریخ ابن کثیر (8، ص59) وعلی قبره مزار و مسجد وهم ای الروم یعظمونه وقال الذهبی فی الدول الاسلامیة (ص28) فالروم تعظم قبره ویستسقون الی الیوم به. (الغدیر، ج5، ص266 و 267)

گرفته و دور تا دور آن حلقه می زنند و خود را به روی آن می اندازند و دست به پارچه های روی قبر کشیده و بر سر و صورت و سینه ی خود به عنوان تبرک می کشند و آنجا را طواف نموده و دعا و توسل و گریه می کنند تا جایی که جگر انسان با دیدن این صحنه ها آب می شود. (1)

حمزروی از علمای قرن چهاردهم بعد از وصف بسیار در مورد مشهد رأس الحسین (علیه السلام) می گوید: بدان که سزاوار است که بسیار به زیارت این مشهد بزرگ بیاید و به وسیله ایشان متوسل به خداوند گردید و آنچه را می خواهید از این امام طلب نمایید همانگونه که در زمان حیاتش از او طلب می شده است زیرا او درب گشایش ناراحتی می باشد و با زیارت او ناراحتی زائل می گردد و با توسل به ایشان و استفاده از انوار او قلب هر انسان محجوبی به خداوند متعال وصل می شود. (2)

ص: 195

1- رأس الحسین - الامام السبط الشهيد - بمصر قال ابن جبير المتوفى (614) في رحلته ص 19 هو في تابوت فضة مدفون تحت الارض قد بنى عليه بنیان حفيلى يقصر الوصف عنه ولا يحيط الادراك به، مجلّل بانواع الديباج مخفوف بأمثال العمدة الكبار شمعاً أبيض ومنه ما هو دون ذلك قد وضع اكثرها في اتوار فضة خالصة ومنها مذهبة وعلقت عليه قناديل فضة وحفّ اعلاه كلّه بامثال التفافيح ذهباً في مصنع شبيه الروضة يقيّد الابصار حسناً وجمالاً فيه من انواع الرخام المجزّع الغريب الصنعة البديع التوسيع مالا يتخيله المتخيلون ولا يحلق ادنى وصفه الواصفون والمدخل الى هذه الروضة على مسجد على مثالها في التائق وللغرابة حيطانه كلّها زحام على الصفة المذكورة وعن يمين الروضة المذكورة وشمالها بنیان من كليهما المدخل اليها وهما ايضاً على تلك الصفة بعينها والأستار البديعة الصنعة من الديباج معلقة على الجميع ومن اعجب ما شاهدناه في دخولنا الى هذا المسجد المبارك حجر موضوع في الجدار الذى يستقبله الداخل شديد السواد والبصيص يصف الأشخاص كلّها كأنها المرأة الهندية الحديثة الصقل. وشاهدنا من استلام الناس للقبر المبارك واحداقهم به وانك بابهم عليه وتمسحهم بالكسوة التي عليه وطوافهم حوله مزدحمين داعين باكين متوسلين الى الله سبحانه وتعالى ببركة التربة المقدسة ومتضرعين بما يذيب الأكباد ويصرع الجماد والامر فيه اعظم ومرأى الحال اهول نفعنا الله ببركة ذلك المشهد الكريم. (الغدیر، ج 5، ص 267 و 268)

2- واعلم انه ينبغى كثرة الزيارة لهذا المشهد العظيم متوسلاً به الى الله ويطلب من هذا الامام ما كان يطلب في حياته فانه باب تفرج الكروب قبر زيارته يزول عن الخطب الخطوب ويصل الى الله بأنواره والتوسل به كلّ قلب محجوب. (مشارك الانوار في فوز اهل الاعتبار، ج 1، ص 197)

7. ابوحنیفه نعمان بن ثابت امام حنیفیه - متوفای 150 هـ - : قبر ایشان در اعظمیه بغداد می باشد و شاگرد امام صادق (علیه السلام) بوده و خود معترف به این موضوع می باشد (1) و دو سال بعد از امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفته است.

خطیب بغدادی می گوید: امام شافعی گفته: من به قبر ابوحنیفه تبرک می جویم و هر روز به زیارت قبرش می روم و هرگاه حاجتی داشته باشم دو رکعت نماز می خوانم و در نزد او از خدا طلب حاجت می کنم و زود به خواسته ی خود می رسم. (2)

ابن خلکان می گوید: قبر ابوحنیفه مشهور است و پیروان او به زیارتش می روند و در سال 459 هـ. ق برای او گنبد و بارگاهی ساخته شده است. (3)

ابن جبیر نیز در رحله ی خود می گوید: قبر ابوحنیفه در ساختمانی است که به زیبایی سنگ ها در آن چیده شده اند و دارای گنبد سفید رنگ بلندی که نمایان می باشد. (4)

بازگردن این قسمت از تاریخ برای آن است تا مشخص شود، بنا و ساختمان بر قبور نیز در سیره مسلمین بوده است و شرک محسوب نمی شود.

8. مُصعب بن زُبَیر - متوفای 157 هـ - : ابن جوزی می گوید: عموم مردم قبر او را در مسکن - نام محلّی که قبر او آنجاست - زیارت می کنند همانگونه که قبر

ص: 196

1- لولا السنتان لهلك النعمان. (احقاق الحق، ج28، ص443)

2- عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی يقول انی لأتبرک بأبی حنیفیه وأجیء الی قبره فی کل یوم فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی قبره وسألت الله تعالی الحاجة عنده فما تبعد عنی حتی تقضی. (تاریخ البغداد، ج1، ص123)

3- قبره مشهور یزار بنی علیه المشهد والقبة سنة (459 هـ). (وفیات الاعیان، ج5، ص414، رقم 765)

4- وبالرصافة مشهد حفیل البنیان له قبة بیضاء سامیة فی الهواء فی قبر الامام ابی حنیفة. (رحلة ابن جبیر، ص202)

امام حسین (علیه السلام) زیارت می شود (1) - این تعبیر از ابن جوزی می باشد - .

9. مالک بن انس - امام مالکیه متوفای 179 هـ - : قبر او در بقیع در مدینه منوره می باشد. ابن جبیر می گوید: قبر ایشان دارای گنبد کوچک و بناء مختصری می باشد و از فقهاء شنیده شده است که از جمله آداب زیارت قبر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) زیارت قبر مالک بن انس می باشد. (2)

10. امام موسی کاظم (علیه السلام) در سال 183 هـ شهید شده اند و در کاظمین نزدیک بغداد مدفون می باشند. خطیب بغدادی با بیان سلسله سندی می گوید: ابوعلی الخلال شیخ حنابله می گوید: برای هیچ امر مهمی و مشکلی به زیارت قبر موسی بن جعفر (علیه السلام) نمی رفتم و به ایشان متوسل نمی شدم مگر آنکه خداوند آنچه را که دوست داشتیم برایم آسان می فرمود. (3)

صاحب کتاب شذرات الذهب می گوید: ابو جعفر محمد جواد (علیه السلام) فرزند علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در بغداد فوت کرد یکی از دوازده امامی که شیعیان قائل به عصمت برای ایشان می باشند و کنار قبر جدش موسی بن جعفر (علیه السلام) به خاک سپرده شد و مردم به هم سفارش می کنند و به نیابت از یکدیگر به زیارت ایشان می روند. (4)

11. امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) : ابوبکر محمد بن مؤمل می گوید: به همراه

ص: 197

1- زارت العامة قبره بمسکن كما یزار قبر الحسين (علیه السلام). (المنتظم، ج 15، ص 14)

2- علیه قبة صغيرة مختصرة البناء وان الفقهاء عدوا زیارته من آداب من زار قبر النبی الاقدس (صلی الله علیه و آله). (رحلة ابن جبیر، ص 173)

3- اخرج الخطیب البغدادی فی تاریخه باسناده عن احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی قال سمعت الحسن بن ابراهیم ابا علی الخلال شیخ الحنابلة فی عصره یقول: ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الا سهل الله تعالی لی ما احب. (تاریخ البغداد، ج 1، ص 120)

4- توفی ببغداد الشریف ابو جعفر محمد الجواد ابن علی بن موسی الرضا الحسینی احد الاثنی عشر اماماً الذین تدعی فیهم الرفضة العصمة ودفن عند جده موسی ومشهدهما ینتابه العامة بالزیارة. (شذرات الذهب، ج 3، ص 97، حوادث سنة 220)

امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابوعلی ثقفی و جماعتی از بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در طوس رفتیم و دیدم که ابن خزیمه بسیار نسبت به آن بقعه تعظیم می کند و در مقابل آن متواضع است و اشک از چشمانش جاری گشته است به گونه ای که ما متحیر مانده بودیم. (1)

12. عبدالله بن غالب الحدّانی - البصری کشته شده در سال 183 هـ - : روز ترویبه در هشتم ماه ذی الحجّه به قتل رسیده است. ابونعیم در حلیة الاولیاء گوید: مردم خاک قبر ایشان را که همانند مشک است برداشته و در لباس هایشان قرار می دهند. (2)

13. عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب: خطیب بغدادی می گوید: در باب بردان نیز جماعتی از اهل فضل مدفون هستند و در مصلاهی نماز عید قبری است که معروف به قبر نذرها می باشد و گفته شده کسی که در آنجا مدفون است مردی از فرزندان علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که مردم با زیارتش تبرک می جویند و قضاء حوائجشان را با قصد کردن ایشان از خدا می طلبند.

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی از پدرش برای من نقل کرد که: نزد عضدالدوله نشسته بودم و خیمه ی ما نزدیک مصلاهی نماز عید در ناحیه شرقی مدینه السلام بود. تصمیم داشتم که با او در نخستین روز رسیدن لشکر به سوی همدان حرکت کنیم که چشم او به ساختمان قبر نذرها افتاد. به من گفت: این بناء چیست؟ گفتم: این مشهد نذر است و نگفتم قبر نذرها است. چون فکر می کردم

ص: 198

1- قال ابوبکر محمد ابن مؤمل خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه و عدیله ابی علی الثقفی مع جماعة من مشایخنا هم اذ ذاک متوافرون الی زیارة علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بطوس قال: فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا. (تهذیب التهذیب، ج 7، ص 339)

2- قتل يوم الترویة كان الناس يأخذون من تراب قبره كانه مسك یصبرونه فی ثيابهم. (حلیة الاولیاء، ج 2، ص 258؛ تهذیب التهذیب، ج 5، ص 305)

که در این موقعیت، فال بد به شمار می آید. از تعبیر من خوشش آمد و گفت: می دانم که قبرِ نذرها است. گفتم می گویند: که آنجا قبر عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) است و بعضی می گویند: آن قبر عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، که یکی از خلفاء تصمیم گرفت او را مخفیانه بکشد. از این رو چاهی سر راهش کنده او را در حالیکه نمی دانست از روی آن عبور داد و داخل آن چاه سقوط کرد و زنده رویش خاک ریخته شد و اکنون مشهور به قبرِ نذرها است زیرا هیچ نذری برای آن صورت نمی گیرد مگر آنکه برآورده شود و من یکی از کسانی هستم که بارها در امور بسیار مهم، نذر کرده ام و به خواسته ی خود رسیده ام و به نذر خود وفا کرده ام.

او حرف مرا قبول نکرد و گفت گاهی روی اتفاق نذری برآورده می شود، آنگاه مردم عوام یک کلاغ، چهل کلاغ می کنند و درباره ی آن سخن ها می سازند.

من سکوت کردم و پس از چندی که در لشکرگاهمان بودیم، صبح روزی عضدالدوله مرا احضار کرد و گفت: با من سوار شو تا به زیارت مشهد نذرها برویم. من و جماعتی او را همراهی کرده و به آنجا رفتیم. او وارد حرم شد و زیارت کرد دو رکعت نماز خواند و بعد از آن سر به سجده گذاشت و مناجات طولانی کرد به گونه ای که کسی از مضمون آن آگاه نمی شد. سپس به خیمه اش آمد و بعد از مدتی به سوی همدان حرکت نمودیم و ماه ها در آنجا ماندیم.

روزی عضدالدوله مرا صدا کرد و گفت: آیا آنچه را که درباره ی مشهد نذرها برایم گفته بودی به یاد داری؟ گفتم: آری. گفت: آن روز با شما طوری صحبت کردم که گویا اعتماد به سخن شما نداشته و فکر می کردم آنچه درباره آنجا می گویند، دروغ است. اما جریانی برای من پیش آمد که ترس از وقوع آن داشتم و هرچه تلاش کردم راهی برای رفع آن نیافتم. ناگهان به یاد گفته های شما افتاده و با خود گفتم: چرا این مطلب را تجربه نکنم؟ نذر کردم که اگر خداوند به احترام این قبر مشکل مرا حل نمود ده هزار درهم صحیح به صندوق آن هدیه نمایم.

همان روز به من خیر رسید که مشکل حل شده است. به ابی القاسم عبدالعزیز ابن یوسف کاتب گفتیم: به ابی الریان جانشین من در بغداد بنویس، آن مبلغ را به صندوق مشهد نذرها تحویل دهد و آنها فرمان مرا اجرا کردند. (1)

ص: 200

1- عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب قال الخطیب البغدادی فی تاریخه: باب البردان فیها ایضاً جماعة من اهل الفضل وعند المصلی المرسوم بصلاة العید قبر کان يعرف بقبر النذور و يقال ان المدفون فیہ رجل من ولد علی بن ابیطالب رضی الله عنه یتبرک الناس بزیارته ویقصده ذوالحاجة منهم لقضاء حاجته حدثنی القاضی ابوالقاسم علی بن المحسن التنوخی قال حدثنی ابی قال كنت جالساً بحضرة عضدالدولة ونحن مخیمون بالقرب من مصلی الاعیاد فی الجانب الشرقی من مدینة السلام نرید الخروج معه الی الهمدان فی اول یوم نزل المعسكر فوق طرفه علی البناء الذی علی قبر النذور فقال لی ما هذا البناء؟ فقلت هذا مشهد النذور ولم اقل قبر لعلمی بطیرته من دون هذا واستحسن اللفظة وقال قد علمت انه قبر النذور واثماً اردت شرح امره. فقلت هذا یقال انه قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب وان بعض الخلفاء اراد قتله خفیاً فجعلت له هناك زبیه وسیر علیها وهو لا یعلم فوق فیها وهیل علیہ التراب حیاً واثماً شهر بقبر النذور لانه نذر الاصح وبلغ الناذر ما یرید ولزمه الوفاء بالنذور وانا احد من نذر له مراراً لا احصیها كثرة نذوراً علی امور متعدده فبلغتها ولزمني النذور فوفیت به فلم یتقبل هذا القول وتكلم بما دل علی ان هذا انما یقع منه الیسیر اتفاقاً فیتسوق العوام باضعافه ویسیرون الاحادیث الباطلة فیہ فأمسكت. فلما كان بعد ایام یسیره ونحن معسكرون فی موضعنا استدعانی فی غدوة یوم وقال: اركب معی الی مشهد النذور فركتب وركب فی نفر من حاشيته الی ان جئت به الی الموضع فدخله وزار القبر وصلی عنده ركعتین سجد بعدهما سجدة اطال فیها المناجاة بما لم یسمعه أحد ثم ركبنا معه الی خیمته واقمنا ایاماً ثم رحل ورحلنا معه یرید همدان فبلغناها واقمنا فیها معه شهوراً فلما كان بعد ذلك استدعانی وقال لی الست ما تذكر ما حدثتی به فی امر مشهد النذور ببغداد؟ فقلت بلی فقال انی خاطبتك فی معناه بدون ما كان فی نفسی اعتماداً لاحسان عشرتك والذی كان فی نفسی فی الحقیقة ان جميع ما یقال فیہ كذب فلما كان بعد ذلك بمدیة طرقتنی امر خشیت ان یقع ویتّم واعلمت فكري فی الاحتیال لزواله ولو بجمع ما فی بیوت اموالی وسائر عساكری فلم اجد لذلك فیہ مذهباً فذكرت ما اخبرتی فی النذر لمقبرة النذور فقلت لم لا اجرّب ذلك؟ فنذرت ان كفانی الله تعالی ذلك الامر ان احمل لصندوق هذا المشهد عشرة آلاف درهم صحاحاً فلما كان الیوم جاءتنی الاخبار بكفاية ذلك الامر فتقدمت الی ابی القاسم عبدالعزیز بن یوسف یعنی كاتبه ان یتب الی ابی الریان وكان خلیفته فی بغداد یحملها الی المشهد ثم التفت الی عبدالعزیز وكان حاضراً فقال له عبدالعزیز قد كتبت بذلك ونفذ الكتاب. (تاریخ البغداد، ج 1، ص 123؛ الغدیر، ج 5، ص 281 به بعد)

14. محمد بن ادریس الشافعی (متوفای 204 ه. ق) در القرافه ی مصر مدفون است و قبرش که نزدیک شهر المقطم است مورد زیارت مردم می باشد. جزری در طبقات القراء گفته است: دعا کنار قبر شافعی مستجاب است و هنگامی که زیارتش کردم چنین گفتم: امام شافعی را زیارت کردم چراکه او به من منفعت می رساند و از او شفاعت می طلبم که شافع خوبی است. (1)

15. سیده نفیسه دختر ابی محمد حسن بن زید بن علی بن ابیطالب - متوفای 208 ه. ق - ابن خلکان گوید: قبر ایشان واقع در درب السباع در مصر می باشد و قبرش معروف است که دعاها نزد قبر ایشان مستجاب است و این حقیقت به تجربه ثابت شده است. (2)

16. احمد بن حنبل - امام حنابله متوفای 241 ه. ق - : قبر او آشکار و مشهور است. مردم آن را زیارت می کنند و به آن تبرک می جویند. (3) ذهبی می گوید: ضریحش در بغداد مورد زیارت مردم است. (4)

ابن جوزی کتابی در مناقب او نوشته که قصه ها و افسانه هایی را به هم بافته و بیان می کنند که از جمله می توان اشاره کرد: خدا هر سال احمد بن حنبل را زیارت می کند. (5)

ص: 201

1- (وفات الاعیان، ج 4، ص 165، رقم 558) ودفن بعد العصر من یومه بالقرافة الصغری وقبره یزار بها بالقرب من المقطم وقال الجزری فی طبقات القراء ج 2، ص 97 والدعا عند قبره مستجاب ولّما رزقه قلتک: زرت الامام الشافعی *** لان ذلك نافعى لانامل منه شفاعة *** اكرم به من شافع

2- دفنت بدرب السباع وقبرها معروف باجابة الدعاء عنده وهو مجرّب رضی الله عنه [السيدة نفیسه بنته ابی محمد حسن بن زید [الحسن بن] علی بن ابیطالب]. (وفیات الاعیان، ج 5، ص 424، رقم 767)

3- قبره ظاهر مشهور ویزار وی تبرک به. (مختصر طبقات الحنابله، ص 14)

4- ضریحه یزار ببغداد. (دول الاسلام، ص 130)

5- حدثنی ابوبکر بن مکارم بن ابی یعلی الحربی و کان شیخاً صالحاً قال کان قد جاء فی بعض السنین مطر کثیر جداً قبل دخول رمضان بايام فنمت ليلة فی رمضان فأريت فی منامی کأنی قد جئت علی عادتی الی قبر التصق بالارض حتی بقی بینہ و بین الارض مقدار ساف أوسافین فقلت انما تمّ هذا علی قبر الامام احمد بن کثرة الغیث فسمعتہ من القبور وهو یقول لابل هذا من هیبة الحق عزوجل لآته عزوجل قد زارنی فأیتته عن سر زیارته ایّ فی کل عام فقال عزوجل: یا احمد لأنک نصرت کلامی فهو ینشر ویتلی فی المحاریب فاقبلت علی لحدہ اقبله ثم قلت یا سیدی ما اسرّ فی انه لا یقبّل قبر الآ قبرک؟ فقال لی: یا بنیّ لیس هذا کرامة لی ولكن هذا کرامة لرسول الله لأنّ معی شعرات من شعره صلی الله علیه وآله وسلّم الا ومن یحبنی لیم یزورنی فی شهر رمضان؟ قال ذلك مرتین. (مناقب احمد لابن جوزی، ص 607)

هر کس احمد را زیارت کند، خدا او را خواهد آمرزید. (1) و فضائلی را برای زائران قبر او بیان کرده است. (2)

و برکاتی را برای قبر او بیان نموده است. (3)

ص: 202

1- من ابی بکر بن انزویه قال رأیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی المنام ومعه احمد بن حنبل فقلت یا رسول الله من هذا؟ فقال هذا احمد ولی الله و ولی رسول الله علی الحقیقة وانفق علی الحدیث الف دینار ثم قال من یزوره غفر الله له ومن ینغض احمد فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله. (تاریخ مدینه دمشق، ج 5، ص 334، رقم 136) قال ابن الجوزی وفی صفر سنة 542 رأى رجل فی المنام قائلاً یقول له من زار احمد بن حنبل غفر له قال فلم یبق خاص ولا عام الا زاره وعقدت یومئذ ثم مجلساً فاجتمع فیہ الوف من الناس (المنتظم، ج 18، ص 55؛ البداية والنهاية، ج 12، ص 277، حوادث سنة 542)

2- عن احمد بن الحسن عن ابيه قال: قال الشيخ ابوطاهر ميمون: يا بنی رأیت رجلاً بجامع الرصافة فی شهر ربيع الاول من سنة ست وستین واربعمائه فسألته فقال قد جئت من ست مائة فرسخ فقلت فی اى حاجة؟ قال رأیت وانا ببلدی فی ليلة جمعة كأنی فی صحراء أو فی فضاء عظیم والخلق قیام وابواب السماء قد فتحت وملائكة تنزل من السماء تلبس اقواماً ثياباً خضراً وتطير بهم فی الهواء فقلت من هؤلاء الذین قد اختصوا بهذا؟ فقالوا لی: هؤلاء الذین یزورون احمد بن حنبل فانتبهت ولم البث ان اصلحت امری وجئت الی هذا البلد وزرته دفعات وانا عائد الی بلدی ان شاء الله. (مناقب احمد لابن الجوزی، ص 639)

3- عن ابی یوسف بن بختان وكان من خيار المسلمين قال لَمَّا مات احمد بن حنبل رأى رجل فی منامه كأن علی کلّ قبر قنديلاً فقال ما هذا؟ فقيل له: اما علمت انه نور لأهل القبور ینورهم بنزول هذا الرجل بین اظهرهم وقد كان فیهم من یعذب فرحم. وبأسناده عن عبید بن شریک قال مات رجل مخنّث فرئی فی النوم فقال قد غفر لی دفن عندنا احمد بن حنبل فغفر لأهل القبور. (مناقب احمد لابن الجوزی، ص 642 و 643)

قابل توجه آن است که فرقه ی وهابیت در فقه، حنبلی مذهب می باشند و آراء احمد بن حنبل را قبول دارند.

17. ابو محمد عبدالله بن احمد بن طباطبا المصری - متوفای 348 هـ - : او در مصر دفن شده است و قبرش معروف است به اینکه دعا کنار آن مستجاب می باشد. روایت شده که مردی به حج رفت، ولی موفق به زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشد و از این جریان بسیار دلتنگ گردید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید، به او فرمود: حال که از زیارت قبرم محروم ماندی، قبر عبدالله بن احمد بن طباطبا را زیارت کن و مردی که این خواب را دیده بود، از اهالی مصر بوده است. (1)

18. حافظ ابوالحسن علی بن محمد عامری - متوفای 403 هـ - : ابن کثیر گوید: مردم در شب ها دور قبر او جمع می شوند و قرآن می خوانند و برایش دعا می کنند و شعراء از هر طرف می آیند و مرثیه می خوانند و طلب رحمت می کنند. (2)

19. ابوسعید عبدالملک خرگوشی - متوفای 406 هـ - : قاضی تقی الدین سبکی گوید: قبر ابوسعید عبدالملک خرگوشی در نیشابور مشهور است. مردم آن را زیارت کرده و به آن تبرک می جویند. (3)

20. ابن فورک ابوبکر محمد بن حسن اصفهانی - متوفای 406 هـ - : ابن اثیر گوید: قبر او در حیره ی نیشابور دفن گردید و مقبره اش در آنجا آشکار و مورد زیارت است و به وسیله آن طلب باران می شود و دعا کنار آن مستجاب است. (4)

ص: 203

1- دفن بمصر وقبره معروف ومشهور بإجابة الدعاء روی أنّ رجلاً حجّ وفاتم زیارة النبی (صلی الله علیه و آله) فضاق صدره لذلك فرآه (صلی الله علیه و آله) فی نومه فقال له: اذا فاتتک الزیارة فرر قبرعبدالله بن احمد بن طباطبا وكان صاحب الرؤیا من اهل مصر. (وفیات الاعیان، ج3، ص82، رقم 342)

2- البداية والنهاية، ج11، ص404، حوادث سنة 403 هـ : عكف الناس على قبره ليالى يقرؤون القرآن ويدعون له وجاء الشعراء من كل أوب يرثون ويترحمون.

3- قبره بنيسابور مشهور يزار ويتبرك به. (شفاء السقام، ص39)

4- دفن بالحيرة من نيسابور و مشهده بها ظاهر يزار ويستسقى به وتجاب الدعوة عنده. (وفيات الاعيان، ج4، ص272، رقم 610)

21. ابوعلی حسن بن ابی الهبیش - متوفای 420 هـ - : ابن جوزی می گوید: قبرش در کوفه آشکار و روی آن ساختمانی است که من در راه مکه، آن را زیارت نمودم. (1)

22. ابو جعفر بن موسی - متوفای 470 هـ - : ابن العماد حنبلی گوید: او که در زمان خودش پیشوای بلارقیب حنبلی ها بوده است. قبر احمد بن حنبل نبش گردید و جنازه ابو جعفر بن موسی در آن گذاشته شد و مردم کنار آن جمع می شوند و شب های چهارشنبه در آنجا بیتوته می کنند و ختم می گیرند تا جایی که گفته شده در این ایام، کنار قبر ایشان ده هزار ختم قرآن شده است. (2)

23. المعتمد علی الله، ابوالقاسم محمد بن المعتضد اللخمی اندلسی - متوفای 488 هـ - : ابن العماد حنبلی گوید: شعراء گرد قبرش جمع می شدند و مرثیه می سرودند و در قصیده های طولانی او را ستوده و کنار قبرش قرائت می کردند و برای او گریه می نمودند از جمله آن شعراء (ابو بحر) است که در قصیده ای مرثیه اش گفته و از ابیات آن است: (این خاک را به احترام می بوسم و قبر تو را موضع خواندن شعرم قرار دادم) و هنگامی که از قرائت آن فارغ شد خاک را بوسید و خود را به خاک افکند و صورتش را به آن مالید تا آنکه همه حاضران گریستند. (3)

ص: 204

-
- 1- قبره ظاهر بالكوفة وقد زرته في طريق الحجّ. (المنتظم، ج 15، ص 202، رقم 3163)
 - 2- شذرات الذهب، ج 5، ص 303 حوادث سنة 470 هـ : كان الامام الحنابلة في وقته بلا مدافعة. نبش قبر احمد بن حنبل ودفن فيه ولزم الناس قبره فكانوا يبیتون عنده كل ليلة اربعاء ويختمون الختمات فيقال: انه قرئ على قبره تلك الايام عشرة آلاف ختمة.
 - 3- شذرات الذهب، ج 5، ص 388 حوادث سنة 488 هـ : اجتمع عند قبره جماعة من الشعراء الذين كانوا يقصدونه بالمناجح ويجزل لهم المناجح فرثوه بقصائد مطولات وانشدوها عند قبره وبكوا عليه فمنهم ابو بحر رثاه بقصيرة منها: قبلت في هذا الثرى لك خاضعاً*** وجعلت قبرك موضع الانشاد ولما فرغ من انشاءها قبل الثرى ومرغ جسمه وعفر خده فابكى كل من حضر.

24. نصر بن ابراهیم مقدسی - متوفای 490 هـ - که از مشایخ شافعی ها می باشد در دمشق فوت کرد و در باب الصغیر دفن گردید و قبرش آشکار و مورد زیارت است. نووی گفته است: از بزرگان شنیدیم که می گفتند: دعا کنار قبرش در روز شنبه مستجاب است. (1)

25. علی بن اسماعیل بن محمد - متوفای 559 هـ - : قبرش در (فاس مراکش) از مزارهای متبرک است که دعا کنارش مستجاب می باشد و صاحب نیل الابتهاج می گوید من بارها آن را در فاس زیارت کرده ام. (2)

26. خضر بن نصر اربلی - متوفای 567 یا 569 هـ - : از فقهای شافعی می باشد. ابن کثیر از ابن خلکان نقل می کند که قبرش مورد زیارت است و من بارها آن را زیارت کردم و مردم به سوی آن می شتابند و بدان تبرک می جویند. (3)

27. نورالدین محمود بن زنگی متوفای 569 هـ : ابن کثیر می گوید: قبرش در دمشق مورد زیارت است و مردم خود را به ضریح او می چسبانند و هر کسی که از آنجا می گذرد بدان تبرک می جوید و می گوید: این قبر نورالدین شهید است. (4)

صاحب شذرات الذهب می گوید: روایت شده که دعا کنار قبر نورالدین مستجاب است و گفته می شود که سه بار موی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با او دفن شده است پس سزاوار است برای کسی که زیارتش می کند قصد زیارت چیزی از

ص: 205

1- شذرات الذهب، ج 5، ص 297 حوادث سنة 490 هـ : توفی بدمشق ودفن بباب الصغیر وقبره ظاهر یزار قال النووی سمعنا الشیوخ یقولون الدعاء عند قبره یوم السبت مستجاب.

2- نیل الابتهاج، ص 198: قبره بفاس من مزاراتها المتبرک بها المجاب عنده الدعاء وزرت قبره مراراً بفاس.

3- البداية والنهاية، ج 12، ص 353، حوادث سنة 569 هـ : قال ابن کثیر فی تاریخه نقلاً عن تاریخ ابن خلکان: قبره یزار وقد زرته غیر مرّة ورأیت ینتابون قبره ویثبرکون به.

4- قبره بدمشق یزار و یحلق بشبّاک و یطیب و یتبرک به کلّ ما ّ فیقول قبر نورالدین الشهید. (البداية والنهاية، ج 12، ص 350)

رسول خدا را نیز داشته باشد. (1)

عجیب آن است که سه تار موی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اینقدر اهمیت دارد و دعا در آنجا مستجاب است اما دعا کنار قبر امام حسین (علیه السلام) که گوشت و پوست و استخوانش از رسول خداست، مستجاب نمی باشد. کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در موردش فرمودند: «حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسیناً حسین سبط من الاسباط» (2) اگر بنا باشد سه تار موی ریش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) موجب استجاب دعا بشود و به طریق اولی دعا بر سر مزار امام حسین (علیه السلام) مستجاب است.

28. احمد بن جعفر خزر جی ابوالعباس سبتی - متوفای 601 هـ - : صاحب کتاب نیل الابتهاج می گوید: احمد بن جعفر خزر جی ساکن مراکش بوده و در آنجا مدفون است. قبرش مزار معروفی است که جمعیت زیادی به زیارتش می روند و به تجربه ثابت شده که دعا کنارش مستجاب است و من بارها آن را زیارت کرده ام و برکتش را مکرر آزموده ام.

درآمد این مزار روزهای یکشنبه، هشتصد مثقال طلا است و گاهی به هزار دینار می رسد و همه آنها صرف مخارج بینوایانی می شود که در قرب و جوارش زندگی می کنند. (3)

همانطور که مشاهده می شود سیره مستمره مسلمین از ابتدا تا به امروز اعلام براءت از زیارت قبور و مشرک دانستن زائران آن نبوده است صاحب کتاب گرانقدر الغدیر در کتاب خود بابی را به نام «والقبور المقصودة بالزيارة» (4) به سیره مستمره اختصاص داده است و در آنجا 52 مورد را ذکر می نماید و برای مطالعه بیشتر به آنجا رجوع گردد.

ص: 206

1- روی ان الدعاء عند قبره مستجاب و يقال انه دفن معه ثلاث شعرات من شعر لحيته (صلی الله علیه و آله) فینبغی لمن زاره ان یقصد زیارة شی منه (صلی الله علیه و آله). (شذرات الذهب، ج6، ص382)

2- کامل الزیارات، ص52، ح11 الباب الرابع عشر.

3- نزیل المراكش والمتوفی بها معروف مزار فراحم علیه مجرب الإجابة زرته مراراً لا تحصی وجربت برکتها غیر مرة ویبلغ وارد ذلك المزار فی اليوم الواحد ثمان مائة مثقال ذهب عین وربما وصل بعض الايام الف دینار وتصرف کلها فی ذوی الحاجات المحتفین من اهالی تلك الدیار. (نیل الابتهاج، ص62)

4- الغدیر، ج5، ص265.

خداوند تبارک و تعالی برای نشان دادن تنفر خویش از منافقان و تخریب جایگاه و شخصیت اجتماعی ایشان و ایجاد برائت عمومی از سیره و روش منافقان به پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که بر جنازه منافق نماز نخواند و بر سر مزار او حاضر نگردد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از دعا نمودن و استغفار برای ایشان نهی می نماید؛ چراکه این افراد از دایره ایمان خارج شده و در حال کفر و فسق از دنیا رفته اند. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ) (1) و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست؛ زیرا آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند.

در این آیه شریفه دو نکته قابل بررسی و دقت نظر می باشد:

1. (لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا) و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان.

2. (لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ) بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست.

در قسمت اول فعل «لاتصل» نهی می باشد و لفظ «احد» نکره است و می دانیم که نکره در سیاق نهی، دلالت بر عموم و دلالت بر استغراق همه افراد می کند یعنی ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) حق نماز خواندن بر هیچ کدام از منافقین را نداری.

لفظ «ابدًا» مفید استغراق زمانی می باشد و معنی جمله چنین است: هرگز و در هیچ زمانی بر جنازه منافقان نماز نخوان.

بنابراین از نکره در سیاق نفی، استغراق برای تمامی افراد استفاده می گردد و از

لفظ «ابدأ» استغراق زمانی استفاده می شود.

با توجه به این دو لفظ می توان به روشنی به دست آورد که مقصود از «ولا تصل» فقط نماز میّت نمی باشد؛ زیرا نماز بر میّت فقط یک بار قبل از دفن خوانده می شود و دیگر قابل تکرار نیست و معنا ندارد که بگوییم تا ابد برای او نماز نمی خوانیم. پس از لفظ «ابدأ» استفاده می شود که مراد از «لا- تصل» مطلق دعا و ترحم و استغفار است. زیرا صلاة در لغت به معنای دعا می باشد. البته شامل نماز میّت هم می شود اما وسعت معنایی پیدا می کند و می فهماند که هیچ گاه حق ندارید که برای منافق دعا کنید و طلب مغفرت نمایید و بر او ترحم کنید. اگر مقصود آیه از جمله «لا- تصل» فقط نماز میّت بود، آوردن لفظ «ابدأ» لغو خواهد بود. و نهایت امر این است که اگر میّتی بدون نماز دفن شده باشد، بر قبر او نماز خوانده می شود.

عده ای بر این باورند که لفظ «ابدأ» افاده ی استغراق افرادی در پاسخ باید گفت: چنین ادعایی بی مورد است. زیرا جمله «لا تصل علی احد منهم» شامل چنین استغراقی می شود و همانطور که بیان گردید نکره در سیاق نفی، استغراق افرادی را می رساند و مفید بر چنین شمول و گستردگی می باشد.

از طرف دیگر لفظ «ابدأ» در کلام عرب برای استغراق زمانی استفاده می شود و شاهد بر آن نیز این آیه شریفه می باشد: (وَلَا أَنْ تَنْكُحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) (1) و نباید بعد از او - نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) - هرگز با همسران او ازدواج کنید.

در شأن نزول این آیه آمده است که طلحة بن عبیدالله گفته است که محمد (صلی الله علیه و آله) ما را از ازدواج با دخترعموهایمان منع می کند آن وقت بعد از ما با زنان ما ازدواج می کند؟! ما هم صبر می کنیم تا او بمیرد، زنان او را بعد از او می گیریم. (2)

ص: 208

1- سوره احزاب، آیه 53.

2- اخرج ابن ابی حاتم عن سدی قال: بلغنا ان طلحة بن عبیدالله قال أیحببنا محمد عن بنات عمنا و یتزوج نساءنا من بعدنا لئن حدث به حدث لنتزوجن نساءه من بعده فنزلت هذه الآية. (الدر المنثور، ج 5، ص 214؛ المیزان، ج 16، ص 349 و 350)

در روایت دیگری آمده است که طلحه گفت وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت من عایشه را به نکاح خویش درمی آورم و این سخن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید و ایشان ناراحت گردید و آیه تحریم زن های پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردید. (1) به همین خاطر زن های ایشان را امهات المؤمنین می گویند یعنی مادران مؤمنین تا همه بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است. (2)

اما شاهد ما در این آیه لفظ «ابدأ» می باشد که می فرماید شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش درآورید.

و این لفظ دلالت بر استغراق زمانی دارد یعنی هرگز حق ازدواج با ایشان را ندارید. سپس لفظ «ابد» بر استغراق زمانی دلالت دارد.

نتیجه آیه مورد بحث آن است که مقصود از نهی در جمله (لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا) (3) نهی از ترحم بر منافق و استغفار برای او در همه زمان ها می باشد چه این ترحم به وسیله نماز و یا غیر آن یا مطلق دعا محقق گردد.

ص: 209

- 1- اخرج عبدالرزاق و عبد بن حمید و ابن منذر عن قتاده قال: قال طلحة بن عبيدالله لو قبض النبي (صلی الله علیه و آله) تزوجت عایشه فنزلت الآية. اخرج ابن سعد عن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم قال نزلت فی طلحة بن عبيدالله لانه قال اذا توفي رسول الله (صلی الله علیه و آله) تزوجت عایشه. و اخرج ابن جریر عن ابن عباس: ان رجلا اتى بعض ازواج النبي (صلی الله علیه و آله) فكلمها وهو ابن عمها فقال النبي (صلی الله علیه و آله) لا تقومن هذا المقام بعد يومك هذا فقال يا رسول الله انها ابنة عمی والله ما قلت لها منكرًا ولا قالت لی قال النبي (صلی الله علیه و آله) قد عرفت ذلك انه ليس احدا غير من الله وانه ليس احد اغیر منی فمضى ثم قال يمنعنی من كلام ابنة عمی لا تزوجنها من بعده فانزل الله هذه الآية. (الدر المنثور، ج 5، ص 214 و 215)
- 2- (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) و زن های او مادرهای مؤمنین هستند. (سوره احزاب، آیه 6)
- 3- سوره توبه، آیه 84.

اما نکته دوم موجود در آیه (وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ) (1) و بر قبر اینها نایست، در این جمله دو مطلب دارای اهمیت می باشد:

الف) این جمله عطف بر جمله پیش از خود شده است و در آنجایی که معطوف علیه در احکام با معطوف مشترک می باشد، تمام قیود معطوف علیه بر معطوف نیز وارد می شود و آیه در تقدیر چنین می باشد: «ولا تقم علی قبر احد منهم مات ابداً»

پس در نتیجه معنای عام، اعمّ از افرادی و زمانی، شامل آن نیز می شود و به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که در هیچ زمانی - چه زمان دفن و چه بعد از آن - حقّ قیام و ایستادن بر سر قبر منافق را ندارد.

بعضی از مفسران قیام را فقط در زمان دفن حرام می دانند اما عده ای دیگر دایره ی آن را وسیع دانسته و می گویند از مفاد آیه استفاده می شود که مقصود یک معنی وسیع است که اعمّ از توقف هنگام دفن و وقوف پس از آن را شامل می شود. (2)

قرآن علت این نهی را کفر منافقان می داند و می فرماید ایشان به خدا و رسول او کافر شده اند و از دایره اسلام و ایمان حقیقتاً خارج و از رحمت و مغفرت الهی دور می باشند.

در روایات آمده است که بر هر شخصی که اهل قبله باشد یعنی مسلمان بود، - هر چند که اهل سنت باشد - نماز بخوانید. (3) اما بر قبر منافق نمی توان نماز

ص: 210

1- سوره توبه، آیه 84.

2- ولا تقف عند قبره للدفن أو الزيارة. (انوار التنزیل للبیضاوی، ج 3، ص 92)

3- حدثنا محمد بن موسى المتوكل (رحمة الله) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن مهزم عن طلحة بن زيد عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه (عليه السلام) قال: صلّي على من مات من اهل القبلة وحسابه على الله عزوجل. (امالی للصدوق، ص 217، المجلس التاسع والثلاثون، ح 2)

خواند؛ چراکه او از دایره اسلام خارج و کافر می باشد.

ب) از مفهوم آیه استفاده می شود که فقط وقوف بر قبر منافق و طلب رحمت و مغفرت بر او مورد نهی پروردگار است و با توجه به دو جمله «لا تصل» و «لا تقم» می توان فهمید که طلب رحمت و قیام و وقوف بر قبر مؤمن در تمام اوقات جایز و شایسته است و یکی از آن اوقاف، وقوف برای زیارت و خواندن قرآن برای مؤمنی است که سال هاست به خاک سپرده شده است.

دلالت سیره عقلاء بر زیارت قبور

اگر کسی اشکال کند که در این آیه وقوف نزد قبر منافق نهی گردیده و شامل قبر مؤمن نمی شود و آیه در مورد وقوف در نزد قبر مؤمن سخنی به میان نیاورده است باید گفت: سیره ی عقلاء در کل عالم، اعم از مسلمان و غیر آن، به صورت مستمر بر زیارت قبور نزدیکان و شخصیت های بزرگ دلالت می کند و اگر این کار مورد نهی شارع مقدس می بود، می بایست به صورت علنی انزجار خود را از آن اعلام می نمود و بیانیه ای را صادر می فرمود که این کار جایز نیست و لکن به صورت عمومی آن را اعلام می کرد و نه تنها چنین اعلامیه ای صادر نگردیده بلکه سیره بر زیارت قبور جاری گردیده که از این سیره نه تنها حکم به جواز بلکه استحباب زیارت قبور مؤمنین را می توان نتیجه گرفت.

اگر دقت شود ربا تا قبل از نزول آیات تحریمی و در نزد اقوام مختلف، امری مقبول و شایع بوده و شارع مقدس به صورت علنی با آن به مخالفت می پردازد و می فرماید در شریعت مقدسه حرام است. (1)

در مورد شرب خمر نیز هرچند که در تمام دنیا رایج است اما شارع مقدس آن را حرام اعلام نموده است. (2)

ص: 211

1- (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا). (سوره بقره، آیه 275)

2- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (سوره مائده، آیه 90)

خداوند درباره بدی زنا می فرماید: حتی فراهم کردن مقدمات آن هم حرام می باشد. (1) و این مطلب یک قاعده ی مهم و مسأله ای حیاتی است که هر جا عملی مرسوم گردد، هر چند سیره عقلاء نیز بر اساس آن استوار باشد، اگر مورد نظر شارع مقدس نباشد و با آن مخالفت داشته باشد، باید انزجار خود را به صورت علنی اعلام نماید.

در مورد زیارت قبور نیز سیره عقلاء بر ادای احترام به قبور بزرگان خویش می باشد و اسلام نیز جز در مورد کافر و منافق از این عمل نهی ننموده است. پس جواز این عمل در مورد افراد دیگر ثابت می گردد. از طرف دیگر اگر به روایات مراجعه شود نه تنها جواز زیارت قبر مؤمن از آنها استفاده می شود بلکه استحباب و در مواردی مثل زیارت قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم الصلاة والسلام) استحباب مؤکد فهمیده می شود.

زیارت قبور از دیدگاه سنت

اشاره

اگر به روایات نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) که در مصادر روایی اهل سنت بیان گشته است، رجوع نماییم، این روایات به دو دسته تقسیم می گردد:

1. شماری از روایات به جواز زیارت قبور اشاره دارد؛ البته بعد از آنکه از زیارت قبور نهی شده است. در این دسته از روایات، شارع مقدس علت این سنت حسنه را بیان می کند.

شایان ذکر است روایاتی که بیانگر نهی از زیارت قبور می باشد، به صدر اسلام مربوط است و دلیل این نهی، واضح و مشخص می باشد؛ زیرا قبوری که در صدر اسلام موجود بوده و مردم به زیارت آنها می رفتند و به وجود آنها افتخار می کردند،

ص: 212

1- (وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا). (سوره اسراء، آیه 32)

قبر مشرکین و کفار بوده است (1) و اسلام بر پا شده تا آثار شرک و کفر را ناپدید سازد و از بین ببرد. لذا پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) از زیارت قبور نهی می کردند.

با گذشت زمان و گسترش اسلام طبیعتاً تعدادی از مسلمان ها از دنیا رفتند و قبرستان هایی برای افراد مؤمن و مسلمان بر پا شد. لذا ملاحظه می شود که مجوز زیارت قبور پس از آن نهی مقطعی، صادر گردید و اگر امری بعد از نهی و حظر صادر شود، دلالت بر جواز می کند. نمونه هایی از امر بعد از نهی و حظر در قرآن بیان شده است. (2)

در این مورد علامه امینی (رحمة الله) در کتاب گرانقدر الغدير (3) روایاتی را بیان می کند که به آنها اشاره می کنیم:

الف) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: من شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اینک زیارتشان کنید و ترمذی اضافه کرده است: خداوند به پیامبرش اذن داد که قبر مادرش را زیارت نماید. (4)

ب) از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم. حال آنها را زیارت کنید زیرا شما را به یاد مرگ می اندازد. (5)

ص: 213

1- (الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ). (سوره تکاثر، آیات 1 و 2)

2- در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود. بعد از گذشت مدتی حرمت آمیزش در شب برداشته شد و جواز مباشرت با زنان از سوی پروردگار متعال صادر گردید. آیه 187 سوره بقره بیانگر این موضوع می باشد آنجا که می فرماید: (أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةٌ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَاسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٍ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

3- الغدير، ج 5، صص 241-247.

4- عن بريدة مرفوعاً: كنت نهيتكم عن زيارة القبور إلا فزوروها وزاد الترمذی فقد اذن الله لنبیہ (صلی الله علیه و آله) فی زیارة قبر امه. (صحیح مسلم، ج 2، ص 366، ح 107 کتاب الجنائز)

5- عن انس بن مالک مرفوعاً: نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تذكركم الموت. (المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 531، ح 1388 للحاکم النیسابوری وصححه)

ج) از ابن عباس به طور مرفوع آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم اینک آنها را زیارت کنید و حرف‌های بیهوده نگوئید. (1)

د) از عبدالله بن مسعود به طور مرفوع در حدیثی چنین آمده است: قبرها را زیارت کنید زیرا آدمی را نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت متذکر می‌سازد. (2)

ه) از زید بن خطاب در حدیث مرفوعی آمده است: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم اینک هر کس از شما بخواهد زیارت نماید، زیارت کند. (3)

و) از ابو سعید خدری به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم حال زیارت کنید و سخنی که خدا را به غضب آورد، نگوئید. (4)

ز) از طلحة بن عبدالله نقل شده که گفته: با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که می‌خواست قبور شهدا را زیارت کند بیرون رفتیم تا اینکه می‌گوید: وقتی کنار قبور شهدا آمدیم فرمود: این قبور برادران ماست. (5)

ص: 214

-
- 1- عن ابن عباس مرفوعاً: نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ولا تقولوا هجراً. (المعجم الكبير، ج 11، ص 202، ح 11653؛ المعجم الأوسط، ج 3، ص 343، ح 2730 للطبرانی؛ مجمع الزوائد، ج 3، ص 58 للهيثمي)
 - 2- عن عبدالله بن مسعود مرفوعاً في حديث: ألا فزوروا القبور فإنها ترضى في الدنيا وتذكر الآخرة. (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 501، ح 1571؛ اخبار مكة، ج 2، ص 211 للأزرقي؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 531، ح 1387 للحاكم النيسابوري؛ الترغيب والترهيب، ج 4، ص 357، وقال إسناده صحيح؛ السنن الكبرى، ج 4، ص 77 للبيهقي)
 - 3- عن زید بن خطاب في حديث مرفوعاً: اني كنت نهيتكم عن زيارة القبور فمن شاء منكم ان يزور فليرز. (المعجم الكبير، ج 5، ص 82، ح 4648 للطبرانی؛ مجمع الزوائد، ج 3، ص 58 للهيثمي)
 - 4- عن ابی سعید الخدری مرفوعاً: نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ولا تقولوا ما یسخط الرب. (مجمع الزوائد، ج 3، ص 58 للهيثمي وقال: رجاله رجال الصحیح)
 - 5- عن طلحة بن عبدالله قال: خرجنا مع رسول الله (صلی الله علیه و آله) يريد قبور الشهداء الى ان قال فلما جئنا قبور الشهداء قال هذه قبور اخواننا. (سنن ابی داود، ج 2، ص 218، ح 2043؛ السنن الكبرى، ج 5، ص 249 للبيهقي)

ح) از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) به طور مرفوع حدیثی نقل است که می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من شما را از زیارت قبور نهی می کردم و اینک آنها را زیارت کنید که آخرت را به یادتان می آورد. (1)

ط) از عایشه نقل است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از زیارت قبور نهی کرده، سپس فرموده است زیارتشان کنید که در آن موعظه و پند است. (2)

ی) مسلم در صحیح خود بابی را به نام «باب استئذان النبی ربه عزوجل فی زیارة قبر امه» گشوده و در آنجا روایتی را از ابی هریره نقل می کند و می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبر مادر خود (3) را زیارت کرد و در کنار قبر مادرش گریست و کسانی که دور او بودند، گریاند و فرمود: از خدایم اجازه گرفته ام که قبر مادرم را زیارت کنم شما نیز قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت آنها مایه یادآوری خداست. (4)

ص: 215

-
- 1- عن علی امیرالمؤمنین مرفوعاً فی حدیث: انی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانها تذکرکم الآخرة. (مسند احمد، ج 1، ص 243، ح 1240 و أخرجه أحمد بلفظ أخصر من طریق عبدالله بن مسعود فی ج 2، ص 33، ح 4307؛ مجمع الزوائد، ج 3، ص 58)
 - 2- عن عایشة: ان النبی (صلی الله علیه و آله) نهی عن زیارة القبور ثم رخص فیها احسبه قال فانها تذکر الآخرة. (مجمع الزوائد، ج 3، ص 58 وقال: رجاله ثقات) عن عایشه قالت: نهی رسول الله (صلی الله علیه و آله) عن زیارة القبور ثم قال زوروها فان فیها موعظة. (أخرجه الخطیب فی تاریخه، ج 14، ص 228)
 - 3- آمنه بنت وهب مادر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از زنان مؤمن به دین حنیف و از پیروان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است و در روایت است که شما پاک و پاکیزه بوده اید و در رحم های طاهر و پاک و اصلا ب شامخات حضور داشته اید بنابراین مادر پیغمبر موحد به دین ابراهیم است و کافر و یا مشرک نمی باشد. و ادعای اهل سنت بر شرک بودن و کافر بودن ایشان بی اساس است.
 - 4- عن ابی هریره: ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) اتی قبر امه فبکی و ابکی من حوله فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) استأذنت ربی فی ان استغفرلها فلم یأذن لی و استأذنت ان ازور قبرها فأذن لی فزوروا القبور فانها تذکر الآخرة. (صحیح مسلم، ج 2، ص 365، ح 6 کتاب الخبائز؛ مسند احمد، ج 3، ص 186، ح 9395؛ سنن ابی داود، ج 3، ص 218)

ک) عایشه می گفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر زیارت قبور ترخیص نمود. (1)

2. تعدادی از روایات بر زیارت قبور و دعا برای اموات و تقرب به سوی پروردگار از این طریق تشویق و ترغیب می نماید و نیز کیفیت زیارت قبور را بیان می کند:

الف) عایشه می گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: پروردگارم دستور داد که به بقیع بیایم و بر اهل آن طلب آمرزش کنم. عایشه می گوید: گفتم من چه بگویم؟ فرمود: بگو سلام بر اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان، خدا گذشتگان از ما و عقب ماندگان از ما را رحمت کند، ما به شما به همین زودی ملحق می شویم. (2)

ب) ابوهریره می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زمانی که با گروهی از اصحاب به سوی قبرستان می رفتند، چگونگی زیارت قبور را تعلیم می داد و به ایشان می فرمود که اهل قبور را خطاب قرار دهند و بگویند: سلام بر شما اهل این دیار از مؤمنین و مسلمانان و ما اگر خدا بخواهد به شما می پیوندیم، از خداوند خواستار عافیت و گذشت برای خودمان و شما هستیم. (3)

ج) از ثوبان به صورت مرفوع نقل است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: کسی که می خواهد قبری را زیارت کند، زیارت کند و جز خوبی چیزی نگوید. زیرا مرده از آنچه که زنده ناراحت می شود، ناراحت می گردد. (4)

د) ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که ایشان فرمودند: هیچ مردی نیست که به زیارت قبر دوستش برود و بر او سلام کند و نزد قبرش بنشیند مگر

ص: 216

1- ان عایشه قالت: ان رسول الله رخص فی زیارة القبور. (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 114)

2- صحیح مسلم، ج 3، ص 64، باب ما یقال عند دخول القبور.

3- عن ابی هریره قال قال رسول الله یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر یقول: السلام علیکم اهل الدیار من المومنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة. (صحیح مسلم، ج 3، باب ما یقال عند دخول القبور، ص 11)

4- عنه (صلی الله علیه و آله): من اراد ان یزور قبراً فلیزره ولا یقول الا خیراً فان المیت یتأذى مما یتأذى منه الحی. (الروض الفائق، ص 22)

آنکه آن میّت جواب سلام او را می دهد و با او تا زمانی که نزد قبرش نشسته است، انس می گیرد. (1)

ه) ابی هریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که ایشان می فرمایند: هیچ مردی نیست که از کنار قبری عبور نماید که صاحب آن را در دنیا می شناختند و بر او سلام نماید مگر آنکه صاحب قبر او را می شناسد و سلام او را پاسخ می دهد. (2)

و) ابن ابی ملیکه به صورت مرفوع از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که ایشان فرمودند: به نزد امواتتان بیایید و بر آنها سلام کنید چراکه برای شما پند و عبرت می باشد. (3)

ز) ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کنار قبرستان مدینه عبور می کرد سپس صورت خود را به سوی آن قبور کرد و فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور. خداوند ما و شما را بیا مرزد شما گذشتگان از ما هستید و ما در پی شما می آییم. (4)

از جمع بندی این روایات می توان نتیجه گرفت که نهی از زیارت قبور مربوط به صدر اسلام است و جواز آن از ناحیه نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) صادر گردیده و فوائدی را بر آن مترتب می سازد و چنانچه از روایات فهمیده می شود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر زیارت قبور اصرار داشته اند و حتی چگونگی و کیفیت زیارت قبور را به اصحاب تعلیم می فرموده اند.

ص: 217

1- عن ابی هریره عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) انه قال: ما من رجل يزور قبل حميمه فيسلم عليه ويقعد عنده الا ردّ عليه السلام وأنس به حتى يقوم من عنده. (كنز العمال، ج 13، ص 656، ح 42601)

2- عن ابی هریره عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) انه قال: ما من رجل يمر بقبر كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردّ عليه السلام. (تهذيب تاريخ دمشق لابن عساکر، ج 7، ص 292)

3- ابوالوليد محمد بن عبدالله الأرزقي قال اخبرني ابن ابی مليكة في حديث رفعه الى النبي (صلی الله علیه و آله) قال اتوا موتاكم فسلموا عليهم او صلّوا شكّ الخزاعي فان لكم عبرة. (اخبار مكة، ج 2، ص 211)

4- عن ابن عباس قال: مدّ رسول الله بقبور المدينة فأقبل عليهم بوجه فقال السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم انتم سلفنا ونحن بالأثر. (سنن الترمذی، ج 2، ص 369، ح 1053؛ مصابيح السنة، ج 1، ص 569، ح 1242)

یکی از محرمات در آیین وهابیت ورود زنان به قبرستان است و زنان فقط وقتی از دنیا می روند، جنازه آنها حق ورود به قبرستان را دارد.

دلیل این حرمت را روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان می کنند و با همین روایت، حکم حرمت را برای زیارت قبور توسط زنان قائل می شوند.

در کتاب سنن ابن ماجه آمده است: «لعن رسول الله زوّارات القبور» (1) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زن هایی را که بسیار به زیارت قبور می روند، لعن و نفرین کرده اند و لعن در حکم نهی است. در نتیجه زیارت قبور برای زنان حرام می باشد.

در رابطه با این حکم باید گفت: تحریم زیارت قبور برای زنان توسط این روایت صحیح نمی باشد و نمی توان زنان را از ثواب و برکات زیارت قبور به وسیله این روایت منع کرد.

مؤلف کتاب مفتاح الحاجة در شرح خود بر صحیح ابن ماجه می گوید: «أختلفوا في الكراهة هل هي كراهة تحريم او تنزيه؟ ذهب الاكثر الى الجواز اذا امننت الفتنة». (2)

علما درباره نهی پیامبر در این روایت که آیا نهی تحریمی است و یا نهی کراهتی اختلاف دارند و اکثر فقهای عامه و اهل سنت معتقدند که زیارت قبور برای زنان در صورتی که از فتنه در امان باشند و مشکلی برای ایشان پیش نیاید جایز می دانند.

پس نهی وارده در این روایت بر فرضی که قائل به صدور آن باشیم، نهی کراهتی و تنزیهی است و بر جواز دلالت می کند.

از طرفی وقتی به روایات دیگر و سنت نبوی در نزد اهل سنت مراجعه نماییم،

ص: 218

1- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 503، ح 1576؛ سنن ابی داود، ج 3، ص 218، ح 3236 در سنن ابی داود به جای زوّارات، زائرات آمده است. سنن الترمذی، ج 3، ص 371، باب ما جاء في كراهية زيارة القبور للنساء من كتاب الجنائز، ج 1056.

2- حواشی ابن ماجه، ج 1، ص 114، ط هند.

به وفور روایاتی یافت می شود که اذن و رخصت زیارت قبور برای زنان در آنان صادر شده است که با روایت مذکور مخالفت می نماید که در ادامه به آنها اشاره می نمایم.

«عن عایشه: ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) رخصّ فی زیارة القبور» (1) عایشه می گوید همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زیارت قبور اجازه داد.

اگر در این روایت دقت شود قیدی بیان نشده که زیارت مختص به آقایان است. پس هم شامل آقایان می شود و هم زنان را در بر می گیرد.

در روایت دیگری آمده است که عایشه همسر پیامبر از ایشان چگونگی زیارت اهل قبور را سؤال می نماید و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در جواب ایشان نگفتند که زن نباید به زیارت قبور برود بلکه فرمودند در زیارت قبور اینگونه بگو: «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین، یرحم الله المستقدمین منّا و المستأخرین و انا ان شاء الله ربکم لا حقون» (2).

عایشه در نزد اهل سنت بسیار قدیسه محسوب می شود و در حد مریم مقدس مادر حضرت عیسی (علیه السلام) او را می ستایند و از آنجا که او تنها زن پیغمبر است که با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) جنگیده، غایت احترام را برای او قائل هستند تا آنجا که آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه 42 سوره آل عمران او را بعد حضرت فاطمه (علیها السلام) و خدیجه ی کبری (علیها السلام) سومین زن برتر در عالم معرفی می کند. (3)

در مستطرف آمده است: «قامت عایشة علی قبر ابیها ابی بکر فقالت نصر الله وجهک و شکر صالح سعیک فقد کنت للدنیا مدلاً یادبارک عنها وللاخرة معزاً یاقبالک علیها ولنن

ص: 219

1- صحیح ابی داوود، ج2، کتاب الجنائز باب زیارة القبور، ح1955.

2- عن عایشة ان النبی (صلی الله علیه و آله) قال امرنی ربی ان اتی البقیع فاستغفر لهم قلت کیف اقول یا رسول الله قال: قولی: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین یرحم الله المستقدمین منّا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم لا حقون. (صحیح مسلم، ج3، ص64 باب ما یقال عند دخول القبور؛ السنن للنسائی، ج3، ص76)

3- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج2، ص149.

كان رزؤك اعظم المصائب بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله) واكبر الاحداث بعده فان كتاب الله تعالى قد وعدنا بالثواب على الصبر في المصيبة وانا تابعة له في الصبر فاقول انا لله وانا اليه راجعون و مستعيضة بأكثر الاستغفار لك فسلام الله عليك توديع غير قالية لحياتك ولا رازة على القضاء فيك». (1) عايشه کنار قبر پدرش ابی بکر ایستاد و گفت: خدا رویت را نیکو بگرداند و اعمال شایسته ات را پاداش دهد، با پشت کردن به دنیا آن را خوار و با اقبال به آخرت، آن را عزیز کردی و اگر مصیبت تو بعد از مصیبت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بزرگترین مصائب و حوادث بوده، کتاب خدا ما را وعده به صبر بر مصیبت داده و ما در شکیبایی پیرو کتاب خدا هستیم پس می گویم «ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم» و برای تو ای پدر بسیار طلب آمرزش می کنم. سلام و درود خدا بر تو اگر تو را از ما گرفته است حیاتت را دشمن نداشته و از مرگ تو دل خوش نبوده است.

اگر رفتن به زیارت قبور بر زنان حرام است، فرقی بین عایشه و غیر او نمی باشد و نیز تفاوتی ندارد که زیارت قبر پدر یا مادر و یا دیگری باشد.

عبدالرحمن بن ابی بکر با عایشه از یک پدر و مادر می باشد و در کلام عرب به ایشان شقیق می گویند. او در سال 53 ه در الجنتی که تا مکه شش میل فاصله دارد، از دنیا رفت. جنازه ی او را به مکه آورده و در آنجا دفن کردند. عایشه از مدینه به مکه کنار قبر برادرش آمد و چنین گفت: «ما همانند ندیمان جذیمه در قسمتی از روزگار چنان با هم زیست می کردیم که درباره ما گفته می شد که هرگز از هم جدا نخواهیم شد ولی هنگامی که از هم جدا شدیم گویا که با مالک هرگز شبی را به صبح نیاورده بودیم. (2)

ص: 220

1- مستطرف، ج2، ص331.

2- عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق: توفی بالحبشی (الجنتی) بینها و بین مکه ستة امیال فحمل الی مکه و دفن بها فقدمت عایشة من المدینة و اتت قبره و صلّت علیه و تمثلت: و کتّا کندمانی جذیمة حقبة *** من الدهر حتی قیل لن یتصدّعا فلما تغرقنا کائی و مالکاً *** لطول اجتماع لم نبت لیلة معاً (معجم البلدان، ج2، ص214؛ صحیح ترمذی، ج4، کتاب الجنائز باب ما جاء فی زیارة القبور، ص275)

پس اگر زیارت قبور بر زنان حرام می بود، حداقل در کتب روایی و تاریخی از این کار عایشه نهی می شد. در حالیکه بخاری از انس روایت می کند: پیامبر زنی را دید که بر قبر عزیز خود گریه می کند، فرمود: تقوا را پیشه خود ساز و صبر نما.

آن زن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نشناخت، گفت: مرا رها کن به مصیبتی که من گرفتار شده ام تو گرفتار نیستی!

وقتی به او گفتند او پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، قبر عزیز خود را ترک کرد و به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، معذرت خواست که من شما را نشناختم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: صبر در مصیبت مطلوب است. (1)

با توجه به این روایت اگر زیارت قبر برای زنان حرام می بود، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) او را از این کار نهی می کرد در حالیکه می بینیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صرفاً او را به صبر سفارش می نماید.

شارح صحیح ترمذی می گوید: صحیح این است که پیامبر به مردان و زنان اجازه داده است که به زیارت قبور بروند. اگر برخی زیارت را برای زنان مکروه می دانند، به خاطر بی تابی و کم صبوری ایشان بر سر قبر و یا به خاطر نداشتن حجاب کامل بوده است. (2)

اگر به کتب روایی و تاریخی اهل سنت مراجعه شود خواهید دید که فاطمه زهرا (علیها السلام) هر جمعه به زیارت قبر حمزه سیدالشهدا می رفتند و در نزد قبر ایشان

ص: 221

1- عن انس بن مالک قال: مرّ النبی (صلی الله علیه و آله) بامرأة تبکی عند قبر فقال: اتق الله واصبری. قالت: الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه. فقیل لها: انه النبی! فأتت باب النبی (صلی الله علیه و آله) فلم تجد عنده بوابین فقالت: لم اعرفک فقال: ائما الصبر عند الصدمة اولی. (صحیح بخاری، ج 2، ص 79، باب زیارة القبور)

2- الصحیح ان النبی (صلی الله علیه و آله) سمح للرجال والنساء بزیارة القبور والذی یقول بالکراهة فانّما هو بسبب جزعهنّ عند القبر وقلة صبرهنّ أولعدهم رعایتهنّ للحجاب. (الوهابیة فی المیزان، ص 99)

نماز می خواندند و گریه می کردند. (1)

جالب آن است که حاکم نیشابوری در مستدرک بر صحیحین بعد از نقل این روایت می گوید: تمامی راویان این حدیث از ثقات می باشند و من بحث زیارت قبور را مفصل بیان کردم تا بدانی که آن، سنت مستحبی از جانب نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد و کوشش کردم تا در ترغیب به این کار شریک باشم و کسی که بخل به گنااهش دارد، بداند که آن عمل مستحبی است درود خدا بر محمد و آل او. (2)

مشاهده می کنید که اگر زیارت قبور بر زنان حرام بوده است، چرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به نزدیک ترین فرد خانواده ی خود این نهی را گوشزد نفرموده است و بر خلاف نص قرآن عمل کرده است؛ چراکه خداوند در قرآن به ایشان دستور می دهد: (وَأَنْزِلْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (3) و ما می دانیم نزدیک تر از زهرای مرضیه (علیها السلام) به پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) کسی نمی باشد و در ابلاغ رسالت ایشان اشکال وارد می شود.

از طرف دیگر اگر زیارت قبور بر زنان حرام بود و حضرت فاطمه اطهر (علیها السلام) این فعل حرام را مرتکب می شدند، بر خلاف آیه ی تطهیر (4) عمل نموده و از دایره ی عصمت خارج گردیده اند و این در حالی است که همه اجماع دارند که آیه تطهیر در شأن خمسه طیبه نازل گردیده و حضرت زهرا (علیها السلام) یکی از آن پنج نفر می باشد و طبق این آیه حضرت زهرای اطهر (علیها السلام) هرگز مرتکب معصیتی نمی شود. پس می توان نتیجه گرفت زیارت قبور برای زنان همان حکم زیارت

ص: 222

1- كانت فاطمة تزور قبر عمها حمزة كل جمعة فتصلي وتبكي عنده. (سنن البيهقي، ج 4، ص 78؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 533، ح 1396)

2- هذا الحديث رواه عن آخرهم ثقات وقد استقصيت في البحث عن زيارة القبور تحرياً للمشاركة في الترغيب وليعلم الشحيح بذنبه انّها مسنونة وصى الله على محمد وآله اجمعين.

3- و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده و انداز کن. (سوره شعراء، آیه 214)

4- (إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (سوره احزاب، آیه 33)

مردان را داراست و یک سنت مستحب می باشد.

قرطبی درباره زیارت قبور توسط زنان می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر زن زائر را لعن فرمود، بلکه آن زن زائری را لعن کرد که پیوسته به زیارت قبور برود. به گواه اینکه می گوید: «الزوارات القبور» و کلمه ی زوّار صیغه مبالغه است و شاید علت لعن این است که زیارت بیش از حد، مایه تضييع حق زوج و وسیله ی تبرّج در انظار عمومی و گریه های همراه با داد و بیداد است و اگر در زیارت زن اموری از این قبیل مطرح نباشد، اشکالی نخواهد داشت. زیرا یادآوری مرگ از اموری است که مردان و زنان هر دو به آن نیازمند می باشند.

(1)

بنابراین هیچ دلیلی حتی بر اساس مبانی فقهی عامه وجود ندارد که زیارت قبور بر زنان حرام باشد.

حرمت سفر برای زیارت قبور

قرآن، زیارت قبور را جایز می داند و احادیث کثیری در کتب اهل سنت بر جواز زیارت قبور دلالت دارد.

همانطور که بیان شد، سیره متشرعه نیز از همان ابتدای بعثت تا به امروز بر صحّت چنین حکمی دلالت می کند، علاوه بر آنکه سیره ی عقلاء بر زیارت بزرگان دلالت دارد به نحوی که: تمامی انسان ها اعم از کسانی که به شرایع آسمانی معتقدند و غیر ایشان، پیوندی با گذشتگان خود برقرار نموده و برای قبور ایشان احترام خاصی قائل هستند.

در این میان علماء و هابی اصل زیارت را حرام نمی دانند، بلکه سفر و شدّ

ص: 223

1- لم یلعن النبی (صلی الله علیه و آله) کل امرأة تزور القبور بل لعن المرأة التي تزور القبور دوماً والدلیل علی ذلك قوله (صلی الله علیه و آله): زوارت القبور و کلمة زوار هي صيغة المبالغة وتدلّ علی الكثرة والتكرار. ولعلّ العلة فی لعن الزوارات القبور هي ان الاكثار منها يؤدّي الى ضیاع حق الزوج و یجرّها الى التبرّج المنهی عنه و یكون مصحوباً بالبكاء بصوت عال ولكن لو كانت الزيارة خالية من كل محذور فلا اشكال فيها ابدأ لأنّ تذكّر الموت والآخرة ممّا یحتاج الیه الرجل والمرأة علی السواء.

رحال برای زیارت صالحین را حرام می‌شمردند.

اولین کسی که قائل به حرمت آن می‌باشد ابن تیمیه است و پس از او محمد بن عبدالوهاب در قرن سیزدهم به پیروی از ایشان قائل به حرمت زیارت قبور می‌باشد. اما با توجه به تعداد فراوان روایاتی که بر جواز زیارت قبور دلالت دارد، به طور مستقیم نتوانسته‌اند حرمت را بیان کنند، در این میان شیطنت کرده و می‌گویند، اصل زیارت جایز است و اشکالی ندارد اما سفر به جهت زیارت حرام می‌باشد. بدین معنا که اگر شما در مدینه بودی و به زیارت رفتی جایز است اما اگر می‌خواهی از بلاد دیگر مسافرت کنی و به زیارت بروی این سفر، فعل حرام است.

محمد بن عبدالوهاب در رساله دوم از رسائل الهدیه السنّیه می‌گوید: «تسنّ زیارة النبی (صلی الله علیه و آله) إلا انه لا یشدّ الرحال الا لزیارة المسجد والصلاة فیه؛ زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مستحب است ولی مسافرت جز برای زیارت مسجد و نماز در آن جایز نمی‌باشد.»

الف و لام در المسجد برای عهد است یعنی اگر قصد زیارت مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) را بکنی و نماز در آن قصد کردی و به مدینه بروی اشکالی ندارد. اما اگر به قصد زیارت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به مدینه بروی، سفر حرام انجام داده‌ای و مستحق عقاب می‌باشی.

او دلیل حرمت مسافرت به قصد زیارت را حدیثی که در کتب صحاح نقل شده است، بیان می‌کنند که ابوهریره (1) ناقل آن می‌باشد و همه اذعان دارند که ابوهریره از

ص: 224

1- ابوهریره (صاحب بچه گربه) کنیه اوست و در نام وی اختلاف است و تا سی اسم برای او نقل کرده‌اند. نسبش به قبیله دوس از اعراب یمن می‌رسد. او تا سی سالگی را در یمن گذرانده و پس از فتح خیبر به مدینه آمده است و تا وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه سال همنشینی آن حضرت را درک نموده است. در مدینه نیز در صفّه مسجد پیامبر که سایبانی در آخر مسجد و سمت شمالی آن که فقرای مسلمان آن روزگار در آن سکنا داشته‌اند، به سر می‌برده است. ابوهریره معروف به شیخ المضمیره بوده است و علت آن دوست داشتن بسیار حلوا بوده است خصوصاً حلوی معاویه را، از طرف دیگر نماز را پشت سر امام علی (علیه السلام) می‌خوانده. زمانی که علت این کار را از او می‌پرسند می‌گوید: حلوی معاویه چرب تر و پاکیزه تر است و نماز پشت سر علی (علیه السلام) افضل و برتر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره او می‌فرمایند: «الا- انّ اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله (صلی الله علیه و آله) لأبوهریره الدوسی؛ آگاه باشید تحقیقاً دروغ پردازترین مردمان و یا دروغ پردازترین زندگان بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوهریره دوسی می‌باشد.» عایشه و عمر از جمله کسانی هستند که در مقابل احادیث او موضع گیری کرده تا جایی که عمر او را کذاب خوانده و تازیانه زده و او را از بیان روایت منع نموده است. او از شاگردان نامدار کعب الاحبار یهودی بوده است و یکی از کسانی است که بیشترین اسرائیلیات را در دین وارد کرده تا جایی که کعب درباره او می‌گوید: ندیدم کسی را که تورات نخوانده از ابوهریره به تورات آشنا تر باشد. بسی جای تأمل است که ابوهریره می‌گوید در میان اصحاب رسول خدا کسی بیشتر از من حدیث بیان نکرده مگر عبدالله بن عمر بن عمرو عاص چراکه او می‌نوشت و من نمی‌نوشتیم. و بسیار ناگوار است که ابوهریره اعتراف می‌کند که احادیثی را از پیامبر روایت کرده است که آن احادیث را از پیامبر نشنیده است چنانچه احمد بن حنبل امام حنبله به سند خود روایت کرده است: ابوهریره حدیثی را روایت

کرد، حاضران به او گفتند: این حدیثی که نقل کردی از پیامبر است یا از کیسه ی خودت می باشد؟ ابهریره گفت: این را که نقل کردم از کیسه خودم می باشد. بخاری در صحیح خود داستان را چنین نقل می کند: به ابهریره گفتند این حدیث را از پیامبر شنیده ای؟ ابهریره گفت: نه این حدیث از کیسه ی خودم می باشد. باز هم احمد در مسندش نقل می کند: ابهریره حدیثی روایت کرد به این عنوان که آن را از پیامبر شنیده است لیکن در آخر حدیث گفت این حدیث از کیسه ی خود من است. او نزد عثمان بن عفان و بنی امیه دارای جایگاه بالایی می باشد چراکه احادیث دروغین فراوانی را در راستای سیاست های بنی امیه بیان می کند. علماء اهل سنت به تدلیس و دروغگویی او اذعان دارند تا جایی که ابن کثیر می گوید: «کان ابهریره یدلس ای یروی ما سمعه من کعب و ما سمعه من رسول الله ولا یمیز هذا من هذا» ابهریره در روایت کردن تدلیس می کرد. بدین صورت که آنچه را که از کعب شنیده بود و آنچه را از پیامبر شنیده بود، همه را برای مردم روایت می کرد و روایت کعب را از روایت پیامبر جدا نمی ساخت اما با تمامی این احوال اهل سنت و جماعت احترام خاصی برای او قائل هستند و روایات او را به عنوان روایت الاسلام قبول دارند و به سخن او احتجاج می کنند و معتقدند که او از علی بن ابیطالب (علیه السلام) اعلم است.

کسانی است که حدیث جعل می کند لذا به احادیث او اعتباری نیست.

ص: 225

ابوهریره می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لا تشدّ الرجال الا الى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الأقصى» (1) بار سفر بسته نمی شود مگر برای سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد خودم و مسجد الأقصى.

این روایت به شکل دیگری نقل شده است: «أما يسافر الى ثلاثة مساجد؛ مسجد الكعبة و مسجدی و مسجد ايليا (2)» (3) تنها به سوی سه مسجد می توان سفر نمود: مسجد کعبه و مسجد من و مسجد ایلیا.

همین روایت به صورت دیگری از ابوهریره نقل شده است: «لا تشدّ الرجال الا الى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و مسجد المدينة و مسجد بيت المقدس». (4)

حال اگر از سند این روایت اغماض کنیم و شخصیت ابوهریره را مورد بررسی قرار ندهیم و فرض کنیم که این روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صادر گردیده است چند نکته پیرامون این روایت باید بیان نمود:

الف) دو حرف «لا» و «الا» در روایت، دلالت بر حصر می کند یعنی فقط به این سه مسجد سفر نمایند. حرف «الا» موجود در روایت از ادات حصر می باشد پس نیاز به مستثنی و مستثنی منه می باشد. مستثنی در این جمله «ثلاثة مساجد» می باشد اما مستثنی منه محذوف است درباره ی مستثنی منه دو احتمال در این روایت مطرح است:

نخست: «الى مسجد من المساجد» و دیگر: «الى مكان من الامكنه».

اگر احتمال دوم در نظر گرفته شود و بگوییم روایت به این شکل بوده است:

ص: 226

1- مسند احمد، ج 2، ص 473 ح (علیه السلام) 208 و ص 542، ح (علیه السلام) 678؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 398، ح 1132؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 183، ح 511 و 513؛ سنن ابی داود، ج 2، ص 216، ح 2033؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 452، ح 1409.

2- ایلیا اسم شهر بیت المقدس می باشد.

3- صحیح مسلم، ج 3، ص 183، ح 513؛ البیهقی فی سننه، ج 5، ص 244.

4- المعجم الكبير، ج 12، ص 259، ح 13283؛ المعجم الأوسط، ج 10، ص 191، ح 9415.

«لا تشدّ الرجال الى مكان من الامكنه الا الى ثلاثة مساجد...» در اینجا سفر از هر نقطه به نقطه ی دیگر حرام می باشد و فقط سفر به این سه مسجد جایز است که بطلان این احتمال مشخص و معلوم است.

اگر کسی بگوید منظور این روایت فقط سفرهای معنوی مثل زیارت قبور امامان (علیهم السلام) می باشد و سفرهای دیگر مانند سفر برای تفریح و تفرّج اشکالی ندارد، این نظریه نیز باطل و قابل پذیرش نمی باشد؛ زیرا در این صورت تمام سفرهای معنوی جز سفر به این سه مسجد ممنوع خواهد بود؛ خواه سفر برای زیارت مسجدی باشد و خواه برای زیارت مکان دیگر و اشخاص دیگر.

بنابراین باید احتمال اول در این روایت لحاظ شود و بگوییم روایت به این شکل می باشد: «لا تشدّ الرجال الى مسجد من المساجد الا الى ثلاثة مساجد...» و قرائن قطعی این احتمال را تقویت می نماید؛ زیرا استثنا در این روایت استثنای متصل می باشد و در استثنای متصل، مستثنی منه باید از جنس مستثنی باشد. در این روایت مستثنی، مساجد سه گانه می باشد پس مستثنی منه باید لفظ مساجد باشد و اگر کسی بگوید: استثنا در این روایت منفصل می باشد، باید در جواب او بگوییم: استثنای منفصل خلاف ظاهر در استثنا می باشد و ظهور استثنا در اتصال است و برای استثنای منفصل نیازمند قرینه می باشیم.

از طرف دیگر شارع مقدس مسافرت هایی را جعل کرده که سفرهای معنوی محسوب می شود و به سوی مساجد نمی باشد. اگر شخصی برای حج تمتّع، مُحرم گردد، باید به عرفات، مشعر و مِنی مسافرت نماید و همه می دانند که عرفات خارج از حرم امن الهی است پس هرگاه مسافرت معنوی جز به این سه مسجد، حرام باشد پس چرا سفر به عرفات، مشعر و مِنی، جایز می باشد؟!

از سوی دیگر قرآن کریم و روایات سفرهایی را برای شخص ترسیم می نماید که این سفرها مصداق اتمّ عبادت است و مورد رغبت در شریعت می باشد. همانند سفر برای جهاد در راه خدا، صله رحم، دیدار والدین، طلب علم و...

قرآن کریم می فرماید: (فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ

وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (1) چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

اگر این آیه در کنار فرمایش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار گیرد، پیغمبر اکرم می فرماید هیچ سفر معنوی جایز نمی باشد و قرآن می گوید سفر کنید و به مراکز علم و فقاہت بروید، آگاهی کسب کنید و به سوی وطن خویش برگردید و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که نمی تواند خلاف سخن خداوند، حرف و کلامی را بیان نماید؟! و نسبت چنین دستوری به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ممکن نیست در نتیجه باید گفت احتمال اول در مستثنی منه قابل پذیرش می باشد.

حال اگر استدلال ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به روایت «لا تشد الرحال الا ثلاثة مساجد» را کنار سنت وارده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار دهیم، استدلال ایشان به طور کلی روی به بطلان می گذارد، چراکه محدثان نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزهای شنبه، پیاده و گاه سواره به مسجد قبا (2) می رفته و دو رکعت نماز می گزارده است. (3) و جای شگفتی از علمای وهابی است که این روایت را در کتاب صحیح بخاری نظاره می کنند و حال آنکه صحیح بخاری نزد آنها از جامع ترین و صحیح ترین کتاب هاست و نظیر آن را در صحیح مسلم (4)

ص: 228

1- سوره توبه، آیه 122.

2- مسجد قبا: قبا دهی است در دو میلی مدینه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در زمان هجرت از مکه به مدینه وارد آنجا شدند و در آنجا مسجدی به همین نام را بنا کردند و آن اولین مسجدی است که در اسلام ساخته شد که دارای احترام خاصی است تا جایی که قرآن می فرماید: (لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ رَجُلٌ يَحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا). (سوره توبه، آیه 108)

3- عن ابن عمر قال: كان النبي (صلی الله علیه و آله) يأتي مسجد قباء كل سبت ماشياً وراكباً وكان عبدالله بن عمر يفعلها. (صحیح البخاری، ج 2، ص 61)

4- كان رسول الله (صلی الله علیه و آله) يأتي مسجد قبا راکباً و ماشياً فيصلی فيه رکعتین. (صحیح مسلم، ج 4، ص 127)

می نگرند و باز فتوا می دهند که فقط سفر به قصد زیارت سه مسجد مذکور در روایت جایز می باشد و حال آنکه سیوطی درباره ی بخاری و مسلم می گوید:

فما من صحیح کالبخاری جامعاً*** ولا مسند یلفی کمسند أحمد

غزالی در کتب احیاء العلوم می گوید: قسم دوم از مسافرت این است که برای عبادت سفر کند، مانند سفر برای جهاد و حج و زیارت قبور پیامبران (علیهم السلام) و صحابه و تابعان و اولیاء و علماء و هر کس که زیارت او در حال حیات مایه تبرک باشد. چراکه زیارت او بعد از فوتش نیز مایه ی تبرک می باشد پس جایز است که شدّ رحال برای این هدف باشد و این فرموده ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد: مسجدی هذا والمسجد الحرام والمسجد الاقصی» مانع و منافاتی با این مسافرت ها ندارد؛ زیرا موضوع در این روایت مساجد می باشد و چون دیگر مساجد از نظر فضیلت یکسان می باشند، گفته شده است که مسافرت برای آنها جایز نیست و اگر از مسجد صرف نظر کنیم زیارت انبیاء و اولیاء و علماء فضیلت دارد اگرچه از جهت درجات و مراتب نزد خدا متفاوت می باشند. (1)

بنابراین اگر بخواهیم جدای از بحث سندی و رجالی، این روایت را بپذیریم باید گفت آنچه از این روایت استفاده می شود آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: مساجد در فضیلت نزدیک هم می باشند مگر این سه مسجد که دارای فضیلت بالایی هستند در نتیجه عاقلانه نمی باشد که جهت رفتن به مسجدی رنج

ص: 229

1- القسم الثانی: وهو ان یسافر لأجل العبادة اما لحج او جهاد... ویدخل فی جملته: زیارة قبور الانبیاء: و زیارة قبور الصحابة والتابعین وسائر العلماء والأولیاء وکلّ من یتبرک بمشاهدته فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته ویجوز شدّ الرحال لهذا الغرض ولا یمنع من هذا قوله (صلی الله علیه و آله): «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد: مسجدی هذا والمسجد الحرام والمسجد الاقصی» لأن ذلك المساجد، فانها متماثلة فی الفضیلة بعد هذه المساجد و الا فلا فرق بین زیارة قبور الانبیاء والاولیاء والعلماء فی اصل الفضل وان كان یتفاوت فی الدرجات تفاوتاً عظیماً بحسب اختلاف درجاتهم عندالله. (احیاء علوم الدین للغزالی، ج2، ص247، کتاب آداب السفر طبعة دارالمعرفة بیروت، الفتاوی الكبرى، ج2، ص24)

سفر را بر خود تحمیل نمایند و مسافرت کنید مگر آنکه بخواهید به یکی از مساجد سه گانه یعنی مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد بیت المقدس سفر کنید.

بنابراین نهی وارده در این روایات نه تنها نهی تحریمی بلکه تنزیهی و کراهتی هم نمی باشد بلکه بر فرض صدور، نهی ارشادی یعنی ارشاد به حکم عقل می باشد. به عبارت دیگر از روایت استفاده می شود که: عمر انسان ارزش دارد و انسان عاقل عمر خود را صرف سفر بیهوده نمی کند و مساجد در فضیلت نزدیک به یکدیگر می باشند و در نزدیک ترین مساجد عبادات خود را انجام بده.

البته این فرمایش حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) تخصیص دارد. مساجدی داریم که ثواب نماز در آنجا بسیار زیاد است همانند مسجد کوفه (1) و مسجد قبا (2) و حائر حسینی (3)

ص: 230

1- محمد بن حسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبدالله الخزاز عن هارون بن خارجة عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال: قال لي: يا هارون بن خارجة كم بينك وبين مسجد الكوفة يكون ميلاً؟ قلت: لا. قال فتصلي في الصلوات كلها؟ قلت: لا. فقال اما لو كنت بحضرته ارجوت الا تفوتني فيه صلاة وتدرى ما فضل ذلك الموضع؟ ما من عبد صالح ولا نبي الا وقد صلى في مسجد كوفان حتى رسول الله (صلى الله عليه و آله) لما اسرى الله به قال له جبرئيل (عليه السلام): تدرى اين انت يا رسول الله الساعة انت مقابل مسجد كوفان قال: ما ستأذن لي ربي حتى آتية فاصلى فيه ركعتين فاستأذن الله عزوجل فاذن له وانّ ميمنته لروضة من رياض الجنة وان وسطه لروضة من رياض الجنة وانّ الصلاة المكتوبة فيه لتعدل الف صلاة وان النافلة فيه لتعدل خمس مائة صلاة وان الجلوس فيه بغير تلاوة ولا ذكر لعبادة ولو علم الناس مافيه لأتوه ولو صبراً قال لي سهل وروى لي غير عمرو: ان الصلاة فيه لتعدل بحجة وان النافلة فيه لتعدل لعمرة. (الكافي، ج 6، ص 658، ح 1 (دارالحديث) باب فضل المسجد الاعظم بالكوفة وفضل الصلاة فيه والمواضع المحبوبة فيه)

2- عن سهل بن حنيف عن النبي (صلى الله عليه و آله) قال من توضأ فاسبغ الوضوء وجاء مسجد قبا وصلى فيه ركعتين كان اجر عمرة وفي بعض الاخبار عدل عمرة رسول عليه السلام شرف النبي ص 446 وقال رسول الله (صلى الله عليه و آله) من اتى مسجدى مسجد قبا فصلّى فيه ركعتين رجع بعمرة وكان صلوات الله عليه ياتيه فيصلّى فيه بأذان واقامة. (لوامع صاحبقرانى، ج 3، ص 217)

3- حدثني ابي وجماعة مشايخي عن سعد بن عبدالله عن ابي عبدالله الجاموراني الرازي عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن الحسن بن محمد بن عبدالكريم ابي علي عن المفضل بن عمر عن جابر الجعفي قال قال ابو عبدالله (عليه السلام) للمفضل في حديث طويل في زيارة قبر الحسين (عليه السلام): ثم تمضى الى صلاتك ولك بكل ركعة ركعتها عنده كثواب من حجّ الف حجة واعتق الف رقبة وكأثما وقف في سبيل الله الف مرة مع نبي مرسل. (كامل الزيارات ص 251 الباب الثالث والثمانون ان الصلاة الفريضة عنده تعدل حجة والنافلة عمره ح 2)

و حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) (1) که در روایات ثواب زیادی برای آنها نقل شده است و با توجه به آنها می توان حکم ثواب را به حرم سائر ائمه اطهار (علیهم السلام) تسری داد. چراکه سایر امامان (علیهم السلام) در امامت با علی بن ابیطالب (علیه السلام) اشتراک دارند. از طرف دیگر در روایات آمده است که اگر کسی برای طلب ثوابی که به او رسیده باشد عملی را انجام دهد، خدا آن ثواب را به او می دهد. (2)

پس می توان نتیجه گرفت آنچه وهابیت در مورد سفر برای زیارت قبور بیان می کند قابل پذیرش نیست و این روایت سنداً و دلالتاً دارای اشکال است و نمی توان طبق فتوای وهابیت قائل به حرمت سفر برای زیارت قبور شد.

حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور

روشن نمودن چراغ، نزد قبور یکی از محرّمات نزد وهابیون می باشد که آن را عملی حرام معرفی نموده و از جمله افعال مشرکین به حساب می آورند. لذا ملاحظه می شود که در قبرستان بقیع و ضریح مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چراغی موجود نمی باشد.

علماء وهابی تک روایتی را که در کتب عامه بیان شده است، به عنوان دلیل و مستند این فتوا اقامه می کنند و مستند دیگری در این باره ندارند. ابن عباس

ص: 231

-
- 1- روی ان الصلاة عند قبر علی (علیه السلام) بمائتی الف صلاة كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء ط. الحديث ج 3 ص 67؛ الفقيه، ج 1 ص 228؛ التهذيب ج 6، ص 31 روی خالد بن ماذقلانسی عن الصادق (علیه السلام) انه قال: مكة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) و الصلاة فيها بمائة الف صلاة و الدرهم فيها بمائة الف درهم و المدينة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) الصلاة فيها بعشرة آلاف صلاة و الدرهم فيها بعشرة الآف درهم و الكوفة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) الصلاة فيها بالف صلاة و سكت عن الدرهم. (من لا يحضره الفقيه ج 1، ص 228)
 - 2- عن ابی عبدالله (علیه السلام) من سمع شيئاً من الثواب علی شیء فصنعه كان له وان لم يكن الحديث كما بلغه. (الكافي، ج 3، ص 225، ح 1)

می گوید: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنان زیارت کننده ی قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند، نفرین و لعن کرده است. (1)

لذا به شیعه اشکال می کنند که چراغ های بسیاری در حرم های معصومین (علیهم السلام) و نزد قبور روشن است در حالی که این عمل حرام است.

این تک روایت باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد تا صحّت دلالت آن بر حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور مشخص گردد.

در کتب اهل سنت سه طریق برای این روایت ذکر شده است:

الف) طریق حسان بن ثابت

ب) طریق ابن عباس

ج) طریق ابوهریره

ابن ماجه در سنن خود، هر سه طریق حدیث را ذکر می کند، (2) احمد بن حنبل در مسند خویش دو طریق را برای این حدیث بیان می نماید، (3) و ترمذی (4) و ابوداود (5) نیز فقط یک طریق را برای این روایت نقل می کنند و دو شیخ بزرگ اهل سنت - بخاری و مسلم - این روایت را اصلاً بیان نکرده و آن را به طور کلی طرد کرده اند.

اگر به بررسی این سه سند پردازیم، به خوبی معلوم می گردد که هر سه طریق ضعیف است. در طریق اول که به حسان بن ثابت شاعر معروف برمی گردد، شخصی به نام عبدالله بن عثمان بن خثیم به عنوان یکی از راویان مطرح می شود.

ص: 232

1- عن ابن عباس ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) لعن زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج. (السنن نسایی، ج 3، ص 77، ط مصر) این روایت به این صورت نیز بیان گردیده است: «لعن رسول الله زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج».

2- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 52.

3- طریق حسان بن ثابت و ابوهریره مسند احمد، ج 3، ص 442؛ مسند احمد، ج 2، ص 327 و 358.

4- طریق ابوهریره سنن ترمذی، ج 2، ص 370.

5- طریق ابن عباس سنن ابی داود، ج 3، ص 318.

ابن دورقی در مورد او به نقل از ابن معین می گوید که: «احادیثه لیست بالقویة». (1) ابی حاتم نیز می گوید: «لا یحتج به لانه ضعیف». (2)

نسایی می گوید: «لین الحدیث» (3) او هر چیزی که به نظرش می رسد نقل می کند در نتیجه اعتباری به او نیست.

ضعف دوم در طریق حسان بن ثابت وجود شخصی به نام عبدالرحمن بن بهمان است که هیچ کس به جز عبدالله بن عثمان بن خیشم از او روایت نقل نکرده است لذا ابن مدینی درباره او می گوید ما عبدالرحمن بن بهمان را نمی شناسیم. (4)

وجود این دو راوی ضعیف، طریق اول را از لحاظ سندی تضعیف می کند و این روایت را از اعتبار ساقط می نماید.

در طریق دوم که به ابن عباس می رسد، ابوصالح که نامش باذان است، وجود دارد. ابوحاتم در موردش می گوید: «لا یحتج به» (5) و نسایی می گوید: «لیس بثقة» (6) و ابن عدی می گوید: از پیشوایان گذشته کسی را نمی شناسم که او را در مقام توثیق پسندیده باشد و رضایت به او داده باشد. (7)

در طریق سوم که به ابوهریره برمی گردد، اگر از ابوهریره صرف نظر بشود، شخصی به نام عمر بن ابی سلمة وجود دارد که نسایی در مورد او می گوید: «لیس بالقوی» (8) و ابن خصیمه می گوید: «لا یحتج بحدیثه» (9) ابن معین هم می گوید: «هو

ص: 233

-
- 1- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، ص 69؛ کشف الارتباب، ص 331.
 - 2- میزان الاعتدال، ج 2، ص 459.
 - 3- میزان الاعتدال، ج 2، ص 459.
 - 4- میزان الاعتدال، ج 2، ص 459.
 - 5- میزان الاعتدال، ج 2، ص 551.
 - 6- میزان الاعتدال، ج 2، ص 551.
 - 7- میزان الاعتدال، ج 2، ص 551.
 - 8- سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 133.
 - 9- سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 133.

ضعیف» (1) و ابوحاتم نیز می گوید: «لا یحتج به». (2)

بنابراین در هر سه طریق روایت، افراد ضعیفی وجود دارند که شاید به همین دلیل بخاری و مسلم در صحاح خود این روایت را نقل نکرده اند.

در نتیجه این روایت از لحاظ سندی، ضعیف می باشد.

در مقام دلالت این روایت بر حرمت نیز باید گفت: اگر موارد استعمال لعن در روایات را مشاهده کنیم و آنها را بررسی نماییم در اکثر موارد لعن بر معنای کراهت دلالت می کند و حرمت از آنها استفاده نمی شود.

برای مثال در روایت آمده است که ملعون است کسی که بارش را به دوش دیگران می اندازد. (3)

در روایت دیگری آمده است: کسی که در خانه تنها بخوابد، (4) ملعون است و کسی که تنها غذا بخورد، مورد سرزنش و نفرین واقع می گردد. (5)

در روایت دیگری نیز آمده است: کسی که امروز او از روز قبلش بدتر باشد، ملعون است. (6)

از این موارد در روایات بسیار است و اکثر آنها برای کراهت استعمال می شود. در روایت مورد بحث نیز اگر بگوییم که لعن موجود در آن بر حرمت دلالت

ص: 234

1- سیر اعلام النبلاء، ج6، ص133.

2- سیر اعلام النبلاء، ج6، ص133.

3- علی بن محمد بن بندار عن احمد بن ابی عبدالله عن ابی الخزرج الانصاری عن علی بن غراب عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): ملعون من القی کَلَّه علی الناس. (کافی، ج9، ص525)

4- ملعون من بات وحده فی بیت. (الدرر النجفیة، ج3، ص75)

5- ملعون من اکل زاده وحده. (همان)

6- قال الصادق (علیه السلام): من استوی یوماه فهو مبغون ومن کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون ومن لم یعرف الزیادة فی نفسه کان الی نقصان اقرب ومن کان الی نقصان اقرب فالموت خیر له من الحیة. (الامالی للصدوق، ص668 المجلس الخامس والتسعون، ح4)

نمی کند (1) و از آنجایی که سند روایت ضعیف است، بیش از حکم کراهت از آن استفاده نمی شود، به این معنا که روشن نمودن چراغ نزد قبور مکروه است و از آنجایی که گفته اند: کل مکروه جایز، چنین کاری اشکال ندارد.

اگر کسی دلیل کراهت را نپذیرد و بگوید: لعن به معنای دوری از رحمت پروردگار است و بر حرمت دلالت می کند، در جواب او باید گفت: این روایت مختص به صدر اسلام و در مورد قبور مشرکین می باشد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از رفتن زنان نزد قبر و روشن کردن چراغ و عبادت نمودن در کنار قبور آنها نهی فرموده است. و در صورتی که بگویید: این روایت مطلق است و «الف» و «لام» آن از نوع جنس است و لفظ قبور جمع می باشد، لذا دلالت بر عموم می کند و نمی توان گفت این روایت مختص به صدر اسلام و مربوط به قبور مشرکین است، در جواب ایشان باید گفت: ادله شرعیه دلالت بر تعظیم و تکریم انبیاء و پیامبران، اوصیاء و اولیاء دارد چه در قید حیات باشند و چه از دنیا مفارقت کرده باشند. و این رجحان شرعی شامل قبور ایشان نیز می گردد و این روایت را نمی توان حمل بر قبور انبیاء و اوصیاء و اولیاء نمود.

بر فرض که این روایت را بپذیریم، باید در توجیه و توضیح آن گفت: این روایت بر قبوری حمل می شود که روشن نمودن چراغ در آنجا هیچ فایده ای ندارد و کسی از این روشنایی بهره ای نمی برد و موجب اسراف و تبذیر می شود. ولی اگر بر این روشنایی نفعی حاکم باشد و مردم از نور آن بهره برداری نمایند و استفاده ی عقلایی بر آن حمل گردد، از ذیل این روایت، این نوع روشنایی خارج شده و بر کراهت و یا حرمت، حمل نمی گردد و از موارد استثنا قلمداد می شود. چنانچه بعضی از شارحان به این مطلب اشاره نموده اند.

عزیزی در شرح جامع الصغیر می گوید: «محل ذلک حیث لا ینتفع بها الاحیاء الی

ص: 235

1- لعن رسول الله زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرچ.

ان قال فان كان هناك من ينتفع به صح ذلك» (1) حرمت در جایی است که افراد زنده از آن هیچ استفاده ای نکنند پس اگر از این چراغ شخصی استفاده می کند، روشن نمودن چراغ نزد قبر اشکالی ندارد.

سندی در حاشیه ای که بر سنن نسایی نوشته، می گوید: «والنهی عنه لانه تضييع مال بلا نفع» (2) نهی موجود در روایت به سبب آن است که از بین رفتن مال بدون هیچ گونه نفع و بهره برداری اتفاق می افتد، پس اگر نفعی بر آن مترتب گردد، حرمتی از آن استفاده نمی شود.

شیخ حنفی در حاشیه جامع الصغیر در مورد این روایت می گوید: «یحرم اسراج القندیل علی قبر الولی ونحوه حیث لم یکن ثم من ینتفع به لما فیه من اضرار المال لا لغرض شرعی» (3) روشن کردن چراغ بر قبر ولی خدا حرام است و این در صورتی است که کسی از آن چراغ نفعی نبرد چراکه زائل کردن مال محسوب می شود اما اگر به خاطر غرض شرعی این نورافشانی و روشنایی صورت پذیرد، هیچ اشکالی ندارد.

صاحب جامع الاصول می گوید: «ولا یجوز السرج علی القبور لانها اضرار المال الا اذا کان هناك احد من الاحیاء فیجوز له السراج» (4)

بنابراین اگر روایت را صادر شده از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدانیم و سند آن را کامل فرض کنیم و دلالت آن بر نهی را بپذیریم و بگوئیم شامل قبور انبیاء و اولیاء می شود، باید گفت بزرگان عامه این روایت را حمل بر مواردی می نمایند که نفع و فایده ی عقلایی وجود ندارد.

ص: 236

1- شرح جامع الصغیر، ج 3، ص 198.

2- سنن نسایی، ج 4، ص 95.

3- کشف الارتیاب، ص 339.

4- جامع الاصول، ج 1، ص 381.

از طرف دیگر اگر به سیره ی مسلمانان اعمّ از شیعه و سنیّ از صدر اسلام تا امروز مراجعه گردد، به روشنی می توان فهمید که روشن کردن چراغ بر سر قبرها امری رایج و متداول بوده است که به چند نمونه اشاره می گردد:

الف) خطیب بغدادی (م 403 هـ) در تاریخ بغداد می گوید: ولید برایم نقل کرد که شیخی از فلسطین برایم نقل کرد که بنای کوچک سفید رنگی نزدیک دیوار قسطنطنیه - مکانی در ترکیه امروزی - دیده که می گفتند: قبر ابی ایوب انصاری مصاحب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده. پس نزدیک آن رفتم و قبرش را در آن ساختمان کوچک دیدم در حالیکه روی آن لوستری (قندیلی) آویزان بود که با زنجیری آن را آویخته بودند. (1)

ب) ابن جوزی در المنتظم در حوادث سال 386 هـ. ق می گوید: مردم بصره در ماه محرم ادعا کردند که قبر کهنه ای را یافته اند که در آن بدن تازه ای با لباس و شمشیر وجود داشته و آن متعلق به زبیر بن عوام بوده است تا آنجا که می گوید: اثیر ابوالمسک عنبر بر روی قبر آن ساختمانی بنا کرد و آنجا را مسجد قرار داد و لوسترها و وسیله ها و حصیرها و لوازم دیگر را به آنجا بردند و در آنجا افرادی به عنوان حفاظت اقامت کرده و موقوفاتی برایش وقف نمودند. (2)

ج) صاحب انوار القدسیه درباره ی حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) می گوید: قبر ایشان در بغداد مشهور است و بر روی آن ساختمان بزرگی قرار دارد که درون

ص: 237

-
- 1- قال الولید: حدثنی شیخ من اهل فلسطین انه رأى بئیتة بیضاء دون حائط القسطنطنیة فقالوا: هذا قبر ابی ایوب الانصاری صاحب النبی (صلی الله علیه و آله) فأتیت تلك البنیة فرأیت قبره فی تلك البنیة وعلیه قندیل معلق بسلسلة. (تاریخ بغداد، ج 1، ص 154)
 - 2- فمن حوادث فی سنة 386 ان اهل البصرة فی شهر المحرم ادعوا انهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فیهِ میتاً طریاً ثیابه و سیفه وانه الزبیر بن العوام فأخرجوه وکفّنوه ودفنوه بالمربد بین الدریین و بنی علیه الاثیر ابوالمسک عنبر بناءً وجعل الموضع مسجداً و نقلت الیه القنادیل والآلات والحصر والسّمادات واقیم فیهِ قوام و حفظة ووقف علیه وقوفاً. (المنتظم، ج 14، ص 383)

آن لوسترهایی از طلا و نقره در آنجا نصب شده است و انواع آلات و فرش های بسیاری در آن ساختمان یافت می شود. (1)

همانطور که مشاهده می کنید اهل سنت نیز و شیعیان بر سر قبر اولیاء الهی چراغ روشن کرده اند و سیره ایشان از صدر اسلام تا امروز بر این امر دلالت می کند و روایت مورد استدلال وهابیان با این سیره تنافی دارد.

در نتیجه در جایی که سیره متشرعه مسلمین با روایتی تنافی پیدا کند، مسلمانان به آن روایت عمل نمی کنند و آن را معتبر نمی دانند.

تاریخچه تخریب قبور توسط وهابیت

اشاره

وهابیت بنای ساختمان برای قبور را از مصادیق شرک می داند و اگر برای یک قبر چهار دیوار و گنبد و یا ساختمانی بنا گردد، فرمان به وجوب تخریب آن ساختمان را صادر کرده و آن ساختمان را مصادیقی از شرک معرفی می کند.

اولین فتوای تخریب قبور

اگر به فتاوی علمای اهل سنت از صدر اسلام تا زمان ابن تیمیه مراجعه شود اثری از وجوب تخریب قبور در فتاوی آنها مشاهده نمی گردد تا آنکه ابن تیمیه در قرن هشتم بر وجوب هدم و از بین بردن بنای قبور فتوا صادر می کند و آن را از مصادیق شرک می داند. ابن تیمیه می گوید: تمامی ائمه اسلام اتفاق نظر دارند که بناهایی که بر قبور ساخته می شود و آنها را محلی برای عبادت قرار می دهند و نزد آنها نماز خوانده می شود، مشروعیتی ندارد. (2)

ابن قیّم شاگرد ابن تیمیه نیز به تبعیت از استاد خویش می گوید: واجب است

ص: 238

1- وقبره هناک مشهور یزار وعلیه مشهد عظیم فیه من قنادیل الذهب والفضة وانواع الآلات والفرش مالا یحد. (الانوار القدسیه، ص 38 ط السعادة بمصر؛ وفيات الاعیان، ج 5، ص 310)

2- اتفق ائمة الاسلام علی انه لا یشرع بناء هذه المشاهد التي علی القبور ولا یشرع اتخاذها مساجد ولا تشرع الصلاة عندها. (مجموعه الرسائل والمسائل، ج 1، ص 59 و 60)

هر ساختمانی که بر روی قبور ساخته می شود، منهدم و خراب شود و جایز نیست که بعد از قدرت بر تخریب آن ساختمان ها، حتی برای یک روز آن ساختمان ها باقی بماند. (1)

زمان اولین تخریب قبور

در آغاز قرن سیزدهم هجری قمری، محمد بن عبدالوهاب به تبعیت از ابن تیمیه دستور تخریب ساختمان های ساخته شده بر قبور را صادر کرد و طرفداران او ده سال بعد از وفات او در روز عید غدیر در سال 1216 ه با بیست هزار نیرویی که از نجد با خود همراه داشتند به کربلای معلی یورش برده و وارد شهر شده و چند هزار نفر از مردم را قتل عام نموده و اموال مردم و طلا و جواهر و خزائن حرم مطهر را به غارت می برند.

دو سال بعد، در روز هشتم محرم سال 1218 ه. ق به مکه یورش برده و آنچه از قبرها و گنبدها که در مکه بود، تخریب نموده و به قبرستان جنة المعالی که معروف به قبرستان ابوطالب است، حمله کرده و قبر ابوطالب (علیه السلام) و حضرت خدیجه (علیها السلام) و عبدالمطلب و هر قبری که دارای گنبد و قبه بود را تخریب کرده و جواهرات موجود در آنجا را به یغما بردند و در سال 1219 ه. ق حمله دیگری به مکه می کنند.

در سال 1221 ه. ق به مدینه منوره حمله کرده و اموال مردم را به غارت و سرقت برده و آنچه در ضریح پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از جواهرات، الماس ها و شمشیرهای جواهرنشان در آنجا موجود بود را به سرقت می برند.

در روز نهم ماه صفر در سال 1221 ه. ق شهر نجف را محاصره کرده اما علماء نجف به ریاست شیخ جعفر کاشف الغطاء (رحمة الله) مقاومت نموده و مانع ورود ایشان به شهر می شوند.

ص: 239

1- يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز ابقاؤها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً. (زاد المعاد، ص 661)

در خانه این شیخ بزرگوار سردابی به نام سرداب وهابیت موجود است که ایشان دستور دادند تمامی کتاب های نفیس را به آنجا منتقل نمایند و زن ها و بچه ها را در آن سرداب جا دادند تا از حمله وهابیون در امان بمانند.

در سال 1343 ه. ق این گروه وحشی دوباره به مکه هجوم آورده و آنجا را تصرف می کنند و دست به تخریب قبور می زنند.

در همین سال این گروه ضالّه به مدینه منوره یورش برده و این مصیبت را با قبرستان بقیع انجام داده و قبور را با خاک یکسان می کنند.

در روز 9 شوال سال 1344 ه. ق قبور باقیمانده در بقیع را تخریب نموده و به سمت گنبد خضراء حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حرکت می کنند. اما از حرکت جهانی مسلمین ترسیده و از تعرض به قبر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) منصرف می شوند. (1)

استفتاء تخریب قبور و معنای آن

بعد از تخریب بقیع پادشاه سعودی مورد اعتراض شدید مسلمانان واقع می شود و برای جلوگیری از هرگونه اقدام، یکی از قضات نجد به نام سلیمان بن بلهید را به مدینه می فرستد تا در مورد ساختمان های بنا شده بر قبور اولیاء الهی از علماء مدینه استفتاء نماید و پانزده نفر از علماء مدینه آن را امضا نمودند. برخی بر این باورند که ابن بلهید، خود استفتاء و جواب آن را تنظیم نموده و با زور شمشیر و تطمیع علماء اهل سنت مدینه امضای این استفتاء را از ایشان

ص: 240

1- در خاطرات یکی از درباریان شاه ایران آمده است شخصی از ابن سعود سؤال می کند چرا با قبرستان بقیع چنین کاری را کردید؟ در پاسخ می گوید: خود شما خواستار همین امر بودید؟! پدر هویدا - هویدا که نخست وزیر شاه مخلوع ایران می باشد - سفیر اعظم ایران در حجاز بوده و فردی بهایی مسلک می باشد. او چنین امری را از پادشاه سعودی درخواست کرده و در مقابل این عمل وهابی ها هیچ اعتراضی نمی کند. برعکس پدر اسدالله اعلم که از خان های بیرجند می باشد نزد پادشاه سعودی می رود و با هدایای گرانبها از او درخواست می کند تا یک مسلمان شیعه در موسم حج در مسجدالحرام با شهادت ثلاثه اذان بگوید و چنین امری محقق می شود.

گرفته است. چراکه فتوا مخالف با فتوای آباء و اجداد و تمامی علماء سلف می باشد که داعیه حفظ آثار نبوی (صلی الله علیه و آله) را داشته اند. از طرف دیگر با امضاء نکردن آن محکوم به شرک می شدند و مهدور الدم معرفی می گشتند.

روزنامه ام القری در تاریخ 17 شوال سال 1344 ه. ق این استفتاء و جواب آن را منتشر نموده است و تاریخ خود استفتاء را 25 ماه رمضان بیان می کند. اگر تاریخ 25 رمضان صحیح باشد، وهابیون باید قبل از تخریب بقیع این استفتاء را نشر می دادند تا زمینه ی فکری و روانی عمومی را فراهم نمایند و بعد از آن تخریب صورت بگیرد. اما با نشر این استفتاء 9 روز بعد از تخریب بقیع، معلوم می شود که تاریخ این استفتاء جعلی است تا به افکار عمومی تزریق شود که تخریب مستند به استفتاء است.

متن استفتاء به شرح زیر می باشد:

«ما قول علماء المدينة المنورة - زادهم الله فهماً وعلماً - فی البناء علی القبور واتخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟»

و اذا كان غیر جائز بل ممنوع منهی عنه نهياً شديداً فهل يجب هدمها ومنع الصلاة عندها ام لا؟

و اذا كان البناء فی مسبلة كالبقيع وهو مانع من الانتفاع بالمقدار المبنى عليه فهل هو غصب يجب رفعه لما فيه من ظلم المستحقين ومنعهم استحقاقهم أم لا؟»

علماء مدینه منوره که خدا فهم و دانش آنان را روزافزون نماید، درباره ساختن بناء بر قبور و مسجد قرار دادن آن چه می گویند؟ آیا جایز است یا نه؟

اگر جایز نمی باشد و به شدت در اسلام ممنوع می باشد آیا تخریب و ویران کردن و جلوگیری از گزاردن نماز در کنار آن لازم و واجب است یا نه؟

اگر در یک زمین وقفی مانند بقیع که قبّه و ساختمان بر روی قبور مانع از استفاده از قسمت هایی است که روی آن قرار گرفته است آیا این کار، غصب قسمتی از وقف محسوب نمی شود به نحوی که هر چه زودتر باید رفع گردد تا ظلمی که بر مستحق شده است از بین برود.

ص: 241

در جواب این استفتاء آمده است:

«أما البناء على القبور فهو ممنوع اجماعاً لصحة الأحاديث الواردة في منعه ولهذا افتى كثير من العلماء بوجوب هدمه مستندين بحديث علي - رضي الله عنه - انه قال لأبي الهيثم: الا ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله ان لا تدع تمثالاً الا طمسته ولا قبراً مشرفاً الا سويته»

ساختمان بنا شده بر قبور بنا بر اجماع با استناد به احاديثي كه بر ممنوعيت آن دلالت مي كند ممنوع مي باشد به همين خاطر بسياري از علماء بر تخريب و ويران كردن قبرها فتوا داده اند و به حدیثی از علی رضی الله عنه استناد می کنند که به ابی هیاج می گوید: من تورا بر کاری مبعوث می کنم که رسول خدا مرا برای آن برانگیخت. هیچ تصویری را نمی بینی مگر اینکه آن را محو کن و قبری را مشاهده نمی کنی مگر اینکه آن را مساوی و برابر با سطح زمین قرار بده.

در طول تاریخ اسلام سه نفر به این فتوا عمل نموده اند: ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب و طرفداران او.

با توجه به جواب مذکور دو نکته قابل بررسی می باشد:

الف) اجماع علماء بر وجوب تخريب بناء بر قبور

ب) حدیث ابی هیاج از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) که باید به بررسی آنها پردازیم.

ساختن بناء بر قبور اولیاء

اشاره

برای به دست آوردن اجماع در مسأله ی وجوب تخريب قبور اولیاء الهی که وهابیت بر آن تکیه نموده است، آیات قرآن را مورد بررسی قرار می دهیم.

آیا دلیل قرآنی بر وجوب تخريب قبور وجود دارد و این عمل از مصادیق شرک به خدا محسوب می شود یا نه؟!

قرآن کریم به صورت مستقیم متعرض به این مسأله نشده است اما می توان از کنار هم گذاشتن آیات شریفه قرآن، حکم بناء بر قبور را استنباط نمود.

آیه اول: تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال در قرآن می فرماید: (وَمَنْ يَعْظُمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) (1) و کسی که شعائر الهی را بزرگ بشمارد، پس این عمل قطعاً از تقوای دل ها حکایت می کند.

منظور از شعائر الهی که خداوند بزرگداشت آن را نشانه تقوای قلب می داند، چیست؟

خداوند تبارک و تعالی مصادیقی از شعائر الله را در آیات قرآن بیان می نماید، آنجا که می فرماید: (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) (2) به راستی که صفا و مروه از جمله شعائر الهی می باشند. صفا و مروه کوه هایی در مکه هستند که سعی نمودن در حج بین این دو کوه انجام می گیرد.

و در جای دیگر می فرماید: (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) (3) شتران قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم.

یکی از اقسام حج، حج قران می باشد که حج گزار قربانی را با خودش می برد. غالباً این قربانی شتر بوده است و به خاطر آنکه با شتران دیگر اشتباه نشود یا آن را علامت می زدند و یا یک قلاده ی مخصوص را به گردن آن شتر می انداختند.

این شتر دارای احکام مخصوصی تا قبل از قربانی شدن می باشد، از جمله آن احکام این است که نمی توان سوار بر آن شتر شد و باید خوراک و آب برای او تأمین گردد و بار نهادن بر روی آن ممنوع می باشد و نمی توان او را خرید و فروش نمود. خداوند متعال در این آیه می فرماید: شتر قربانی با دیگر شترها تفاوت دارد و از آنجایی که قرار است در این سفر الهی قربانی شود، منتسب به

ص: 243

1- سوره حج، آیه 32.

2- سوره بقره، آیه 158.

3- سوره حج، آیه 36.

پروردگار می باشد. در ایام حج، حاجی باید در مزدلفه وقوف داشته باشد و این مکان را مشعرالحرام می نامند چون شخص برای خدا و به دستور خدا در آنجا وقوف دارد.

در مناسک حج، عرفات و مزدلفه و منی را مشاعر می گویند (1) و شخص به دستور پروردگار و برای جلب رضایت الهی باید در آنجا وقوف داشته باشد.

حال سؤال اینجاست که آیا شعائر الهی منحصر به این موارد است یا آنکه این چند عمل از مصادیق آن می باشند؟

اگر به معنای لغوی شعائر توجه شود، باید گفت: شعائر کلمه ای جمع است که مفرد آن شعیره به معنای علامت و دلیل می باشد و شعائر الله به علامت ها و نشانه هایی که انسان را به سوی خدا رهنمون می کند و دلالت و هدایت به سوی پروردگار است گفته می شود.

البته باید این نکته را در نظر گرفت که آنچه در عالم هستی وجود دارد، دلالت بر خدا و هادی به سوی پروردگار است. اما شعائر الهی آن علامت ها و نشانه های خاصی است که انسان را مستقیم به سوی خداوند هدایت می کند و نشان دهنده تقوای قلبی انسان می باشد.

حال سؤال اینجاست آیا پیامبران و اوصیاء ایشان که تمام هستی خود را در راه خدا تقدیم کرده اند و عمر خویش را در راه دعوت به توحید و هدایت مردم به دین خدا صرف کرده و در این راه از جان و مال و حتی از رفاه و آسایش خویش گذشته اند، مصادیق شعائر الله نمی باشند؟

در اینجا طبق قیاس اولویت به راحتی می توان ثابت کرد که انبیاء و اوصیای ایشان و حتی علماء و دانشمندان دینی از آن شتر قربانی که در حج قران احترام پیدا کرده و دارای احکام خاصی شده کمتر نمی باشد و از مصادیق اتم و اکمل شعائر الهی می باشند.

ص: 244

1- (فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ). (سوره بقره، آیه 198)

پس در نتیجه، در جایی که صفا و مروه، منی و عرفات که از جمله جمادات در عالم هستی می باشند، از شعائر الهی محسوب می شود و به سبب وابسته بودنشان به پروردگار استحقاق احترام و تعظیم پیدا می کنند، اولیاء الهی نظیر انبیاء و اوصیای آنها و دانشمندان که جان خویش و عمر شریف خود را فدای ارتقای دین الهی و ارشاد و هدایت خلق خدا نموده اند، احترامشان چه در زمان حیاتشان و چه بعد از مرگشان واجب می باشد و نشان دهنده تقوای قلبی افراد است و نمی توان ادعا کرد که با مرگ ایشان همه چیز پایان یافته و نعوذ بالله باید محل دفنشان تخریب و به زباله دانی تبدیل گردد؟!!

بله، اگر قبور اولیاء الهی دارای بارگاه و گنبد باشد و مکانی برای نماز و دعا و مناجات مردم و جایگاهی پاکیزه و مرتب، نه تنها از ایشان تکریم نموده و ایشان را بزرگ و باعظمت دانسته ایم بلکه آنجا محلی برای توجه به خدا و دلیل و راهنمایی به سمت خدا می باشد. همان طور که در روایت آمده است «علیکم باتیان المساجد فانها بیوت الله فی الارض». (1)

اگر شما به قبور انبیاء گذشته، نگاه کنید به راحتی درمی یابید که صاحب گنبد و بارگاه می باشند و منعی از این حرکت در طول تاریخ صورت نگرفته است. در فلسطین در شهر الخلیل بارگاه حضرت ابراهیم (علیه السلام) واقع است. در شوش، دانیال نبی (علیه السلام) مدفون است و بارگاه دارد و در تويسرکان و اصفهان انبیاء بنی اسرائیل صاحب بارگاه و عبادتگاه مخصوص می باشند و احترام به اولیاء الله بعد از فوتشان یک امر فطری و عقلی می باشد و نوعی تجلیل محسوب می شود.

در دنیای امروز برای تجلیل از بزرگان درگذشته هر کشوری، افراد میهمان را بر سر مزارشان می برند یا نمادی را برای ایشان ساخته و میهمان را وادار به احترام به او نموده تا از مقام آنها تجلیل به عمل آید و تا گذشت زمان سبب فراموش شدن آن بزرگ و فراموشی عملکرد او نشود و این یک امر فطری و عقلانی می باشد.

ص: 245

اگر به سیره و هابیت در این امر دقت شود، این فرقه ی ضالّه و پیروان خبیث آن، با تخریب قبور انبیاء و اوصیاء و اولیاء و کسانی که تمام عمرشان آینه ی تمام نمای حق بوده و جلوه ای از پرتو ربوبیت پروردگار بوده اند، به آنها اهانت کرده اند.

اگر به قبرستان بقیع و مدینه ی منوره نگاه شود، می بینیم که تمام مدینه آباد است، اما بقیع مکانی خاکی و مخروبه می باشد.

سؤال اینجاست که آیا بناء بر قبور اولیاء الله و پاکیزه نگه داشتن قبور ایشان تعظیم و احترام به ساحت ایشان محسوب می شود یا از بین بردن قبور ایشان و جلوگیری از زیارت آنان و تبدیل قبور ایشان به خرابه ای مهجور؟!

طبق آیات قرآن باید بنا و نشانه ای را برای آن کسانی که عمرشان را صرف ارتقاء دین خدا کرده و جانشان را در راه خدا داده اند و عمری را از خدا اطاعت کرده و سبب هدایت خلق گردیده اند، ساخت و مزارشان را پاکیزه و تمیز نگهداری کنیم که این امر نشان دهنده تقوای قلبی انسان می باشد.

آیه دوم: مودت

خداوند تبارک و تعالی اجر رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دوستی خویشاوندان آن حضرت قرار داده است و می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) (1) ای پیامبر بگو: من برای رسالتم اجری از شما درخواست نمی کنم مگر دوستی با نزدیکانم.

در این آیه چند نکته قابل تأمل می باشد:

الف) در تفسیر مجمع البیان شأن نزولی برای آیات 23 تا 26 سوره شوری از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که در آن آمده است: «هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رسیم و عرض می کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد، این اموال ما بدون هیچ گونه قید و شرط در اختیار شما قرار داد. هنگامی که این سخن را

ص: 246

خدمت حضرتش عرض کردند، آیه مودت نازل شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را برایشان تلاوت کرد سپس فرمودند: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید و آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند. اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا افترا بسته و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند، آیه بعد نازل شد و پاسخ ایشان را بیان کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد. گروهی پشیمانی شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند. آیه ی بعد نازل شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سراغ ایشان فرستادند و آنها را بشارت دادند که توبه ی خالصانه آنان مقبول درگاه خدا واقع گشته است. (1)

بنابراین مودت در حق نزدیکان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان اجر رسالت بر تمامی مسلمانان واجب شده است.

ب) قطعاً مصداق اتم و اکمل نزدیکان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، فاطمه زهرا (علیها السلام) می باشد.

اگر به آیه شریفه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) (2) و شأن نزول آن مراجعه گردد، مشاهده می شود، زمانی که این آیه شریفه نازل گردید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فدک را به حضرت فاطمه اطهر (علیها السلام) بخشیدند پس مشخص می شود که مصداق نزدیکان ایشان فاطمه

ص: 247

1- ذکر ابوحمزة الثمالی فی تقسیره حدیثی عثمان بن عمیر عن سعید بن جبیر عن عبدالله بن عباس: ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) حین قدم المدینة واستحکم الاسلام قالت الانصار و فیها بینها نأتی رسول (صلی الله علیه و آله) فنقول له ان تعروک امور فهذه اموالنا تحکم فیها غیر حرج ولا- محظور علیک فاتوه فی ذلك فنزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) فقرأها علیهم وقال تودون قرابتی من بعدی فخرجوا من عنده مسلمین لقوله فقال المنافقون ان هذا لشیء افتراء فی مجلسه اراد بذلك ان یذللنا لقرابته من بعده فنزلت (أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَی اللَّهِ کَذِبًا) فأرسل الیهم فتلاها علیهم فبکوا واشتد علیهم فانزل الله «و هو الذی یقبل التوبة عن عباده فارسل فی اثرهم فبشرهم وقال «ویستجیب الذین آمنوا وهم الذین سلموا»، (مجمع البیان، ج 9، ص 44)

2- سوره اسراء، آیه 26.

زهرا (عليها السلام) و فرزندان ایشان می باشند. (1)

در ذیل آیه مودّت نیز روایاتی وارد شده که از مصادیق قربای حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال شد و ایشان در جواب فرمودند: آنان علی و فاطمه و فرزندان ایشان می باشند. (2)

ج) مودّت به معنای اظهار محبت و دوستی نسبت به شخصی می باشد. چه بسا انسان فردی را دوست دارد ولی علاقه ی خویش را به ملکه بروز و ظهور نمی رساند. اما گاهی علاقمندی خویش را نسبت به شخص، با عمل و گفتار اظهار می کنید. این اظهار علاقه را مودّت می گویند.

د) بر هر مسلمان واجب است بر طبق این آیه، نسبت به ذوی القربای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، اظهار دوستی و محبت نماید.

ص: 248

1- اخبرنا السيد ابوالحمد مهدي بن نزار الحسيني قراءة قال حدثنا ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله الحسكاني قال حدثنا الحاكم الواحد ابو محمد قال حدثنا عمر بن احمد بن عثمان شفاهاً قال اخبرني عمر بن حسن بن علي بن مالك الأحمس قال حدثنا حسن بن حسين قال حدثنا ابو معمر سعيد بن خثيم و علي بن القاسم الكندي و يحيى بن يعلى و علي بن مسهر عن فضل بن مرزوق عن عطية العوفى عن ابى سعيد الخدرى قال لما نزل قوله (وَأَتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) اعطى رسول الله (صلی الله علیه و آله) فاطمة فداكاً (مجمع البيان، ج 6، ص 634) فى عيون الاخبار فى باب ذكر مجلس الرضا (عليه السلام) مع المأمون فى الفرق بين العترة والأمة حديث طويل وفيه قالت العلماء فاخبرنا هل فسّر الله تعالى الاصفياء فى الكتاب؟ فقال الرضا (عليه السلام) فسر الاصفياء فى الظاهر سوى الباطن فى اثني عشر موطناً وموضعاً فاوّل ذلك قوله عزوجل الى ان قال (عليه السلام) والآية الخامسة قول الله تعالى (وَأَتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) خصوصية خصم الله الغدير الجبار بها و اصطفاهم على الامّة فلما نزلت هذه الآية على رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: ادعوا لى فاطمة فدعيت له فقال (صلی الله علیه و آله) : يا فاطمة قالت: لبيك يا رسول الله فقال هذه فدك هي مما لا يوجف عليه بنخيل ولا ركاب وهي لى خاصة دون المسلمين فقد جعلتها لك لما امرنى الله به فخذيها لك ولولئك فهذه الخامسة. (تفسير نور الثقلين، ج 3، ص 154، ج 156)

2- فوات قال حدثني الحسين بن سعيد قال حدثنا محمد بن علي بن خلف العطار قال حدثنا الحسين بن الاشقر عن قيس بن الربيع عن الأعمش عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما نزلت الآية: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قلت يا رسول الله من قرابتك الذين افترض الله علينا مودتهم قال علي و فاطمه و ولدتهما ثلاث مرات يقولها. (تفسير فوات الكوفى، ص 388، ج 516)

با توجه به این نکات، آیا تخریب قبور نزدیکان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مکانی که ایشان دفن گردیده اند و تبدیل آنجا به خرابه و نعوذ بالله مزبله کردنش عرفاً و شرعاً اظهار محبت و موَدّت در حق ایشان محسوب می شود؟! یا مطلب کاملاً برعکس می شود؟! اگر قبور ایشان محلّی پاکیزه و تمیز و دارای مسجد و ساختمانی آبرومند باشد، اظهار محبت و موَدّت نسبت به نزدیکان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد؟

اگر اظهار موَدّت به عقل سلیم و عرف و آگذاز گردد، به راحتی درمی یابد که بناء بر قبور اهل البیت (علیهم السلام) نوعی اظهار محبّت و موَدّت به ایشان می باشد و این عمل، یک عادت عرفی در تمامی اقوام و ملت های جهان است که به قبور بزرگان احترام می گذارند و با حاضر شدن بر سر مزار او، اظهار محبت می کنند و مرسوم است که شخصیت های علمی و سیاسی را در محل های مخصوص دفن می نمایند به نحوی که قابل دسترسی و مشهور می باشد.

اگر به تاریخ مراجعه شود، همزمان با منقرض شدن سلطنت بنی امیه، قبور ایشان توسط بنی العباس تخریب شد و قبور شکافته شد و استخوان های ایشان را بیرون آورده و آتش زدند. این عمل عادتاً به خاطر قطع علائق همگانی به گذشته و از بین بردن آثار به جا مانده انجام می شد تا با این عمل، تنفّر و انزجار و دشمنی نسبت به صاحب قبور به عرصه ی ظهور برسد.

متوکل عباسی (لعنة الله علیه) که یکی از خلفای عباسی و از جمله علمای طراز اول و مفتی محسوب می شود، چندین بار قبر شریف امام حسین (علیه السلام) را تخریب نمود و این موضوع در تاریخ ثبت گردیده است. (1)

حال این موضوع را به عقل و عرف و آگذاز می نمایم که آیا کار متوکل عباسی در زمان خودش و نیز عمل وهابیت در حال حاضر، اظهار محبت و موَدّت در حقّ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است یا اظهار دشمنی با ایشان محسوب می شود؟!

ص: 249

در قرآن داستان اصحاب کهف به تفصیل بیان گردیده و حتی سوره ای به نام ایشان متبرک گردیده و از مقام و رتبه و منزلتشان در نزد پروردگار خبر می دهد. یکی از نکاتی که در این داستان مورد توجه می باشد، از آیات پیرامون این داستان استفاده می گردد که تعظیم قبور مؤمنین در امت های گذشته و ادیان گذشته و قبل از ظهور اسلام امری شایع بوده است و قرآن، نه تنها آن را بیان فرموده، بلکه نقدی هم بر آن وارد نکرده و با این کار جواز این عمل در شریعت را به اثبات رسانیده است.

قرآن می فرماید: زمانی که مردم از داستان اصحاب کهف و محل فوت ایشان مطلع گردیدند، با هم اختلاف پیدا کردند و عده ای گفتند: (اَبْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا) (1) بنایی بر روی آنها بسازید تا یادی از ایشان باقی بماند. گروهی دیگر گفتند: (لَتَنَخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا) (2) حتماً بر روی آنها مسجدی را بنا خواهیم کرد تا آثار معنوی و مادی زیادی در بر داشته باشد. نظر عده ی دوم بر این بود که هم بنای یادبودی برای ایشان و هم محلی برای عبادت پروردگار باشد.

مفسرین می گویند: (3) نظریه ی اول که گفتند: بنای یادبودی بسازیم، نظریه کافران بود و نظریه ی دوم که بنای مسجد بود، از آن مؤمنان، و غلبه نیز با مؤمنین می باشد لذا خداوند متعال می فرماید: (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَنخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا). (4) کسانی که به کار آنها اطلاع داشتند گفتند: حتماً بر روی آنها مسجدی را بنا خواهیم کرد. قرآن درباره این داستان می فرماید: جایگاه آنها در مرحله اول، محل خواب ایشان بود که بعد تبدیل به قبر آنها شد و سپس تبدیل به مسجد گردید.

ص: 250

1- سوره کهف، آیه 21.

2- سوره کهف، آیه 21.

3- پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، ص 36.

4- سوره کهف، آیه 21.

مسجد، محلی برای عبادت خدا و خانه ی خدا در روی زمین می باشد. (1) و همانطور که قرآن بیان می کند می تواند قبر شخصی به عنوان مسجد اتخاذ گردد.

قرآن، داستان اصحاب کهف را بیان می نماید و انتقادی بر موضوع مسجد شدن قبور اصحاب کهف ندارد و ردیه ای بر این موضوع نمی زند و حرمت و خط بطلانی را برای این امر ترسیم نمی کند؛ در نتیجه جواز ساختن مسجد بر مزار اولیای خدا از آیه استفاده می شود. در غیر این صورت قرآن باید متعرض به آن می گردید.

برای نمونه می توان یادآور شد که در شرایع گذشته نکاح دو خواهر در زمان واحد اشکالی نداشته و مرد می توانست در یک زمان دو خواهر را به نکاح خود در آورد. چنانچه حضرت یعقوب (علیه السلام) دو خواهر را تزویج می کند ولی شریعت مقدس اسلام و قرآن این موضوع را تحریم نموده و می فرماید: (وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ) (2) جمع میان دو خواهر در ازدواج مگر آنچه در گذشته واقع شده، حرام می باشد. بنابراین اگر بنای بر قبور از دیدگاه قرآن محکوم به حرمت بود، قرآن حتماً متعرض به آن می گردید و آن را بیان می نمود.

و حال آنکه با رجوع به قرآن درمی یابیم که هدف از بناء مسجد بر قبور اصحاب کهف را نوعی تکریم و تعظیم از اولیاء الله معرفی می کند. زیرا اصحاب کهف پیامبر یا پیامبرزاده نبوده اند، بلکه افراد مؤمن و پاک طینتی بودند که در راه حفظ مقدّسات و ایمان خود به غار پناهنده گشتند.

آیه چهارم: خانه های منتخب الهی

خداوند متعال می فرماید: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) (3) [این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شان و

ص: 251

1- المساجد بیوت الله فی الأرض، (بحار الأنوار، ج 23، ص 326).

2- سوره نساء، آیه 23.

3- سوره نور، آیه 36.

منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه ها صبح و شام او را تسبیح می گویند.

با توجه به این آیه می توان استدلالی در جواز بنای بر قبور اقامه نمود. استدلال مذکور بر دو امر زیر مبتنی می باشد:

الف) مراد از «بیوت» در این آیه چیست؟

ب) با توجه به عبارت «ان ترفع» چه نوع رفعتی منظور است؟

اگر این دو امر معلوم گردد استدلال تمام می شود.

الف) بررسی لفظ «بیوت»: واضح است که مراد از بیوت در این آیه فقط مسجد نمی باشد و معنای کلمه ی بیوت، اعمّ از مساجد و اماکنی است که خدا در آن یاد می شود، خواه مسجد باشد و خواه غیر آن؛ زیرا اگر فقط مسجد منظور بود از کلمه ی مساجد در آیه استفاده می شد و خداوند متعال می فرمود: «فی مساجد اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» در نتیجه از اطلاق آیه استفاده می شود که مراد از بیوت، مکان هایی است که خدا در آن مکان ها به بزرگی یاد شده است، همانند خانه های پیامبران و اوصیای ایشان و اولیاء الهی و صالحین که خداوند در آیه بعد آنها را معرفی می نماید و می فرماید: (رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) (1) مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد، [و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود، می ترسند.

این مردان در طول شبانه روز به طور مستمر در مساجد سکنی نداشته اند، بلکه در خانه های خویش نیز به یاد خدا بوده اند و خدا را به بزرگی یاد کرده اند. بنابراین از مصادیق بارز بیوت در آیه، خانه انبیاء و اوصیاء و اولیاء الهی و بلکه کامل ترین مصداق آن می باشد؛ زیرا «بیت» به مکانی گفته می شود که دارای سقف باشد، از هر نمونه ای که قابل تصوّر باشد. لذا در قرآن می فرماید: (وَلَوْلَا أَن يَكُونَ

ص: 252

النَّاسُ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُدُوفًا مِّن فَضَّةٍ (1) و اگر [بهره مندی کفار از انواع نعمت های مادی و تهیدستی مؤمنان، سبب] این نبود که همه مردم [به خاطر ضعف ایمان و ناآگاه بودن به حقایق] بر محور کفر امتی واحد شوند، ما برای خانه های کافران به [خدای] رحمان سقف هایی از نقره قرار می دادیم. در حالیکه مسجد می تواند غیر مسقف باشد. زیرا مستحب است که برخی از نمازها همانند نماز عید فطر و قربان زیر آسمان خوانده شود و نمونه مشهور از مساجد غیر مسقف، مسجد الحرام می باشد که فضای اصلی آن هیچ گونه سقفی ندارد. هر چند که دارا بودن سقف برای مسجد مانعی ایجاد نمی کند.

پس می توان گفت: مقصود از بیوت در آیه اعمّ از مسجد و خانه های انبیاء و اولیاء الهی می باشد.

ب) بررسی لفظ «أَنْ تَرْفَعَ»: دو احتمال در معنای «رفع» وجود دارد:

1. مراد از رفعت و بلندی، رفعت مادی و ظاهری می باشد. بدین معنا که این خانه ای که ذکر خدا در آن برده می شود از بقیه ی خانه ها بلندتر ساخته شود همانطور که خداوند در قرآن می فرماید: (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ) (2) و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند.

2. مراد از رفعت و بلندی، رفعت مقامی و معنوی می باشد. همان طور که خداوند عزوجلّ می فرماید: (وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) (3) و ما ادریس را به مقام بلندی ارتقاء دادیم.

حال اگر معنای اول را در نظر بگیریم معنای آیه واضح است که خداوند اذن داده تا خانه های انبیاء و اوصیاء و اولیاء محکم بنا شود و رفیع و بلند گردد برای

ص: 253

1- سوره زخرف، آیه 33.

2- سوره بقره، آیه 127.

3- سوره مریم، آیه 57.

آنکه خانه‌ها خودنمایی ننماید. بنابراین مراقبت از این خانه و صیانت از آن به نص آیه‌ی شریفه مرغوب و مطلوب خداوند است.

اما اگر معنای رفعت و منزلت معنوی منظور گردد، باید در مقابل عظمت آن سر احترام فرود آورد و از ایشان تجلیل و تکریم به عمل آید.

و بسیار شایسته است که این تجلیل معنوی با یک سری تجلیل‌های مادی همراه باشد. اگر بخواهیم از شخصی که سال‌ها در زمینه‌ای تلاش کرده و خدمات شایان و شایسته‌ای در جامعه انجام داده است تجلیلی به عمل آوریم، این تجلیل هم از شخصیت و مراتب علمی و خدمات او صورت می‌گیرد و هم به صورت یک یادبود و به همراه یک سری از هدایای مادی می‌باشد.

احترام به خانه‌ی کعبه، که بیت الله الحرام است به معنای مراقبت از آن و تمیز و طاهر نگه داشتن آنجا و جلوگیری از تخریب آن می‌باشد.

پس می‌توان نتیجه گرفت معنای رفعت در آیه مذکور شامل رفعت مادی و رفعت معنوی بوده و این دو معنا قرین یکدیگر می‌باشد.

نکته مهمی که در این میان حائز اهمیت است آن است که تعدادی از انبیاء و اوصیای ایشان و اولیاء الهی در خانه‌های خودشان مدفون می‌باشند که در صدر آنها وجود نازنین افضل الانبیاء و خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) می‌باشد که در خانه‌ی خودشان مدفون می‌باشند.

ایشان قطعاً و یقیناً از بزرگ‌ترین و ظاهرترین مصادیق آیه می‌باشد که خداوند درباره آنها و خانه‌هایشان می‌فرماید: (فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ). (1)

سؤال اینجاست، این خانه‌هایی که خداوند اذن در بلند شدن و رفعت آن داده است، آیا باید تخریب شود؟

در شهر سامراء دو امام معصوم - امام هادی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) -

ص: 254

مدفون می باشند و محل دفنشان منزل شخصی ایشان می باشد. عمری این دو امام بزرگوار - که درود و رحمت خدا بر ایشان باد - در آن خانه زندگی کرده و سال ها در آنجا عبادت نموده و پروردگار را تسبیح کرده اند. آیا سزاوار است که خانه ایشان و محل دفن ایشان توسط وهابیت تخریب گردد؟

آیا خانه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فتوا به تخریب آن می دهند، واجب است که خراب گردد در حالی که خداوند اذن در بلند شدن و رفعت آن داده است؟

خانه ی ام المؤمنین خدیجه کبری (علیها السلام) که در کنار مسجد الحرام واقع شده و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از 25 سالگی تا زمان هجرت خویش در آن زندگی کرده اند، نفس کشیده و تسبیح و تقدیس خداوند را به جا آورده است را، در طرح توسعه ی مسجد الحرام خراب نمودند و به اقرار مهندسین خودشان تبدیل به مستراح و دستشویی شده است! آیا این خانه مصداق آیه شریفه نمی باشد؟ آیا سزاوار است کسانی که با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خانه ی او چنین می کنند، خودشان را موحد خالص و دیگران را مشرک بدانند؟!

امثال این قضایا در مکه و مدینه بسیار است. اگر دقت بشود هر شخصی خانه ای در دنیا دارد که در آن زندگی کرده و یک خانه آخرتی که در ظاهر، قبر خانه آخرتی او می باشد و مقبره هر کس خانه ی اوست. آیا باید این خانه مورد احترام قرار بگیرد و یا تخریب گردد؟!

با توجه به آیه ی شریفه نه تنها از بین بردن قبور و مرقد افراد مخصوصاً انبیاء و اوصیاء و اولیاء الهی جایز نیست، بلکه این قبور و بنای ساخته شده بر آن باید رفیع و بلند و مستحکم و طیب و طاهر باقی بماند. چراکه هم گذشتگان در آن تسبیح گفته اند و هم نسل امروز و فردا باید در آن خداوند را تقدیس نمایند.

بعد از آنکه انبیاء، اوصیاء و اولیاء الهی، روحشان به بهشت برزخی منتقل می شود و یا در قیامت زنده می شوند و به بهشت دائم می روند بحث دیگری است که در جای خود قابل بحث است.

در روایتی از کتاب شواهد التنزیل آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیه (فی بیوتِ

أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) را قرائت فرمود. مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این خانه ها چگونه خانه هایی هستند؟ ایشان فرمودند: خانه های انبیاء. ابوبکر بلند شد و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیا این خانه از جمله خانه های انبیاء می باشد؟ - و اشاره به سوی خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) کرد - نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: بله. این خانه از برترین خانه ها و بالاتر از خانه پیامبران گذشته می باشد. (1)

در این روایت خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) افضل از خانه ی انبیاء (علیهم السلام) معرفی شده است و بلکه ما مدعی هستیم که علی بن ابیطالب (علیه السلام) افضل از انبیاء (علیهم السلام) از روز اول خلقت تا زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد و هم ردیف با نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد لکن نبی نمی باشد.

آیا می شود درب چنین خانه ای را آتش زد و چنین خانه ای را تخریب نمود؟ آیا این حرکات مطابق با آیات قرآن بوده است؟!

بررسی دلایل وهابیت بر حرمت بناء بر قبور

الف) اجماع مسلمانان بر حرمت

اولین دلیل وهابیت مبنی بر حرمت ساختمان سازی بر قبور، اجماع مسلمانان

ص: 256

1- حدثني ابو عبدالله الدينوري قال: حدثنا ابوزرعة احمد بن الحسين بن علي الرازي قال حدثنا ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال حدثنا المنذر بن محمد القابوسي قال حدثنا ابي قال حدثنا عمي قال حدثنا الحسين بن سعيد قال حدثني ابي عن ابان بن تغلب عن نفيع بن الحارث عن انس بن مالك و عن بريدة قالاً قرأ رسول الله (صلی الله علیه و آله) هذه الآية «في بيوت اذن الله ان ترفع» الى قوله «والأبصار» فقام رجل فقال: ای بيوت هذه یا رسول الله؟ فقال: بيوت الانبياء. فقام اليه ابوبكر فقال: یا رسول الله هذا البيت منها لبيت علی و فاطمه قال: نعم من افضلها (افاضلها). (شواهد التنزيل، ج 1، ص 533، ح 567 حسکاني در شواهد التنزيل در حدیث 568 همین روایت را با سند دیگری ذکر می کند؛ الدر المنثور، ج 5، ص 50؛ روح المعانی، ج 9، ص 367)

بر حرمت می باشد.

در پاسخ به این ادعا باید گوشزد کرد که این اجماع از لحاظ فقه اسلامی و همچنین از لحاظ تاریخی مردود است و سیره ی مسلمانان با وجود مذاهب متفاوت با اجماع مورد ادعا سازگاری ندارد چرا که از صدر اسلام تا امروز، ساختن بنا بر قبور در بین مسلمانان رایج بوده و جای انکار برای فردی که کمترین اطلاع از اسلام و احکام اسلامی را دارد، باقی نگذاشته است و در این میان فقط ابن تیمیه و طرفداران او فتوا به حرمت بناء بر قبور را فتوا داده و خود را موحد و دیگر مسلمانان را مشرک معرفی می نمایند.

اگر به قبور انبیاء گذشته که قبل از اسلام بنا شده است دقت کنید، در می یابید که بعد از حکمرانی اسلام بر کشورها از ساختمان ها و بناء قبور انبیاء محافظت شده و هیچ دستور تخریبی صادر نگردیده است. در مکه و در کنار خانه خدا، قبر حضرت اسماعیل (علیه السلام) و مادرش هاجر و هفتاد نفر از پیامبران خدا قرار دارد که به حجر اسماعیل معروف می باشد. در شهر مدینه، در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله)، قبر شریف حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) وجود دارد که از روز دفن ایشان تا به امروز دارای ساختمان و بناء می باشد.

در شهر جده عربستان، قبر مادر بشریت، حضرت حواء همسر حضرت آدم (علیه السلام) قرار دارد که نام گذاری این شهر به همین خاطر است و دارای آثار مشهوری می باشد که وهابی ها به دنبال محو آن آثار می باشند.

ایران، عراق، سوریه، اردن، فلسطین و مصر به همراه عربستان خود شاهد این سیره مستمره - قبل از اسلام و بعد از آن - بوده اند تا جایی که هر غافلی را متذکر می کند.

صنعتی که یکی از نویسندگان متعصب وهابی می باشد در کتاب خویش به این موضوع اعتراف می کند و می نویسد: این مطلب - بناء بر قبور - عموم بلاد از مشرق و مغرب را فرا گرفته است و نقطه ای از بلاد اسلامی نیست مگر آنکه در آنجا قبر و مشهدی وجود دارد و نوعاً مسجد مسلمانان خالی از قبر و قبرستان

ص: 257

نمی باشد و عقل باور نمی کند که یک چنین چیزی حرام باشد و علماء اسلام در برابر آن سکوت نمایند. (1)

هر چند در ادامه توجیهاتی را بیان می کند، اما باید گفت که توجیهات او پذیرفته نیست. بنابراین دلیل اجماع از وهابیت پذیرفته نیست و این اجماع مردود می باشد.

(ب) دلالت روایات بر حرمت بناء بر قبور

دلیل دوم وهابیت بر حرمت بناء بر قبور، روایات صحیحی ای می باشد که بر حرمت بناء بر قبور دلالت دارد و مدعی هستند که بر اساس این روایات، بسیاری از علماء به وجوب از بین بردن بناء قبور فتوا داده اند. در پاسخ باید گفت: تنها یک حدیث مورد نظر علماء وهابی می باشد و آن حدیث ابی الهیاج می باشد در حالیکه به صورت اغراق آمیزی می گویند احادیث صحیحی بر این مطلب وجود دارد و از طرف دیگر تنها ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و طرفداران ایشان حکم به ویران کردن قبور را صادر کرده اند و حتی یک عالم شافعی و یا مالکی و یا حنبلی و یا حنفی وجود ندارد که بر وجوب هدم و نابود کردن قبور فتوا داده باشد لذا این دلیل نیز مورد قبول واقع نمی شود و برای اثبات آن حدیث ابی الهیاج را مورد بررسی قرار می دهیم. حدیث را با سندی از صحیح مسلم نقل می کنیم:

حدثنا يحيى بن يحيى وابوبكر بن ابي شيبة وزهير بن حرب قال: يحيى اخبرنا وقال الآخرون حدثنا وكيع بن سفيان عن حبيب بن ابي ثابت عن ابي وائل عن ابي الهياج الاسدي قال لي علي بن ابي طالب الا ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان لا تدع تمثالاً الا

ص: 258

1- ان هذا الامر عم البلاد وطبق الارض شرقاً وغرباً بحيث لا بلدة من بلاد الإسلام الا فيها قبور ومشاهد بل هذه مساجد المسلمين غالباً لا يخلو عن قبر او مشهد ولا يسع عقل عاقل ان هذا منكر يبلغ الى ما ذكرت من الشناعة وسكيت عليه علماء الاسلام. (تطهير الاعتقاد، ص 35 و 36، طبعة دارالحكم دمشق 1415؛ تطهير الاعتقاد، ص 17 طبع المنار بمصر؛ كشف الارتباب في اتباع محمد بن عبدالوهاب، ص 289)

یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبہ و زھیر بن حرب نقل می کنند که وکیع بن سفیان از حبیب بن ابی ثابت از ابی وائل از ابی الهیاج اسدی نقل می کنند که می گوید: علی بن ابیطالب به من فرمود: تو را به سوی کاری برمی انگیزم که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مرا برای تحقق آن مبعوث می فرمود و آن عبارت است از اینکه تمثال و تصویری را مشاهده نمی کنی مگر اینکه آن را محو کنی و هر قبر بلندی را قبل از آنکه آن را مساوی و هم سطح زمین سازی، رها مکن.

روایت مذکور، عامی است و در روایات شیعه وارد نشده است البته همانند این روایت را شیخ طوسی (رحمة الله) در کتاب خلاف نقل کرده که از ابی الهیاج نمی باشد (2) و از منابع اهل سنت نقل شده است.

اگر به سند این روایت دقت شود ابی الهیاج، حیان بن حصین اسدی کوفی از اصحاب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) می باشد که از علی بن ابیطالب و عمار بن یاسر روایت نقل می کند و کاتب ایشان می باشد و دو فرزندش جریر و منصور و نیز ابووائل و شعبی از او روایت می کنند.

جالب آن است که در تمامی کتاب های حدیثی از ابی الهیاج فقط همین روایت آمده است و سیوطی به این مطلب اشاره نموده است. (3) هر چند که ابی الهیاج خود مورد توثیق است (4) اما راویان دیگر این حدیث در کتاب های رجال مورد جرح و قدح واقع شده اند و در نتیجه این روایت از لحاظ سندی

ص: 259

1- صحیح مسلم، ج 3، کتاب الجنائز، ص 61؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 256 باب ما جاء فی سوية القبر سنن نسائی، ج 4، باب تسوية القبر، ص 88.

2- الخلاف للطوسی، ج 1، ص 707، مسأله 505.

3- شرح سنن النسائی، ج 4، ص 89؛ حاشية السندی علی النسائی، ج 4، ص 88.

4- معرفة الثقات العجلی، ج 2، ص 435؛ الثقات ابن حبان، ج 4، ص 170.

ضعیف می باشد. چهار راوی این روایت عبارتند از: وکیع، (1) سفیان ثوری، (2) حبیب بن ابی ثابت (3) و ابو وائل اسدی (4) که هر چهار نفر آنها جزء ضعیف می باشند و به

ص: 260

1- نظرات در مورد او چنین است: یک) ابن حجر عسقلانی از قول احمد بن حنبل درباره ی وکیع نقل می کند: «انه اخطأ فی خمس مائة حدیث». همانا وکیع در پانصد حدیث اشتباه کرده است (تهذیب التهذیب، ج 11، ص 125) پس معلوم می شود که وثاقت و حفظ ندارد. (دو) ابن حجر از قول محمد بن نصر مروزی نقل می کند که درباره وکیع می گوید: «کان یحدث بآخره من حفظ فیغیر الفاظ الحدیث کانه یحدث بالمعنی ولم یکن من اهل اللسان» (تهذیب التهذیب، ج 11، ص 130) وکیع حدیث را نقل به معنا می کرد و متن و الفاظ حدیث را نقل نمی نمود و اشکال وکیع آن بود که زبان عربی را بلد نبوده است و دچار خطا می شده است. سه) ذهبی از قول ابن مدینی می گوید: «کان وکیع یلحن ولو حدث بألفاظ کان عجبا» (میزان الاعتدال، ج 4، ص 336) وکیع لحن خاصی داشت و در گفتار دچار خطا می شد و اگر می خواست صحبت کند الفاظ عجیبی را به زبان می آورد.

2- نام کامل او سفیان بن سعید بن مسروق الثوری الکوفی می باشد. ابن حجر عسقلانی از قول ابن مبارک می گوید: «حدّث سفیان بحدیث فجته وهو یدلّس فلما رأی استحیا وقال: نرویه علیک؟» (تهذیب التهذیب، ج 4، ص 115، رقم 199) سفیان حدیثی را بیان می کرد و در حدیث تدلیس می کرد و تا مرا می دید حیا می کرد و می گفت: از جانب تو روایت می کنیم. و همه می دانند که مدلس فاقد ملکه عدالت و فاقد وثاقت می باشد. در تعریف تدلیس باید گفت که از فردی روایت بکند و نام آن راوی را بیان نکند و یا اگر بین او و راوی دیگر واسطه ای وجود دارد آن را بیان ننماید. و حاکی از آن است که در این فرد ملکه عدالت و یا راستگویی و واقع بینی وجود نداشته که غیر واقع را واقع جلوه می داده است. ابن حجر عسقلانی از قول یحیی قطان می گوید: «جهد الثوری آن یدلس علی رجلاً ضعیفاً فما امکنه» (تهذیب التهذیب، ج 11، ص 218) سفیان ثوری کوشش کرد مرد غیر ثقه ای را برای من ثقه قلمداد کند، اما نتوانست.

3- حبیب بن ابی ثابت قیس بن دینار جزء تابعین می باشد. بعضی او را ثقه می دانند اما ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، ج 2، ص 179 می گوید: ابن حبان در ثقات می گوید: حبیب بن ابی ثابت شخصی مدلس است و عقیلی درباره او می گوید: حبیب مشکل دارد و قطان می گوید: او از غیر عطاء احادیثی دارد که کسی از او در آن حدیث تبعیت نمی کند و احادیث او محفوظ و صحیح نمی باشد. «قال ابن حبان فی الثقات: کان مدلساً وقال العقیلی: غمزه ابن عون و قال القطان: له فیه حدیث عن عطاء لا یتابع علیه ولیست محفوظة وقال ابن خزیمة فی صحیحة: کان مدلساً وقال العقیلی: وله عن عطاء احادیث لا یتابع.

4- هو شقیق بن سلمة الکوفی، کان منحرفاً عن علی بن ابیطالب. قال ابن حجر: قیل لابی وائل: ایّهما احبّ الیک علی او عثمان؟ قال: کان علیّ احبّ الیّ ثم صار عثمان. (تهذیب التهذیب، ج 4، ص 362) لفظ احبّ افعال تفضیل نیست بلکه مراد آن است که علوی بوده و بعد عثمانی مذهب شده است. ابن ابی الحدید می گوید: ابووائل از جمله خوارج می باشد که عثمانی مذهب است و در مقابل علی ایستاد و به همراه خوارج با علی بن ابیطالب به جنگ پرداخت. (ومنهج ابو وائل شقیق بن سلمة کان عثمانیاً یقع فی علی (علیه السلام) و یقال له انه کان یری رأی الخوارج ولم یتخلف فی انه خرج معهم وانه عاد الی علی (علیه السلام) منیباً مقلعاً روی خلف بن خلیفة قال: قال ابووائل: خرجنا اربعة آلاف فخرج الینا علیّ فما زال یکلمنا حتی رجع منّا الفان وروی صاحب الغارات عن عثمان بن ابی شیبة عن الفضل ابن دکین عن سفیان الثوری قال سمعت ابا وائل یقول: شهدت صفین و بس الصفوف کانت. قال وقد روی ابوبکر بن عیاش بن عاصم ابن ابی النجود قال کان ابو وائل عثمانیاً (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 99) آنطور که ابن حدید می گوید عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیه او را والی بیت المال کوفه کرده بود: «قال ابو وائل: استعملنی ابن زیاد علی بیت المال بالکوفة» آیا کسی که دشمنی خود را با امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعلام می کند موثق است مگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نفرمودند: یا علی لا یحبّک الا مومن ولا یبغضک الا منافق.

(مسند احمد، ج 1، ص 84؛ صحيح مسلم، ج 1، ص 39؛ سنن نسائي، ج 2، ص 271)

روایت آنها توجهی نمی شود. از طرف دیگر از ابی الهیاج در تمامی کتب حدیثی صرفاً روایت مذکور نقل شده است و باید گفت: فردی که بهره او از علوم نبوی تنها یک حدیث است، ثابت می کند که وی محدّث نبوده است و اعتماد به ضبط او مشکل خواهد بود.

حال که سند این حدیث دارای اشکالی رجالی از دیدگاه اهل سنّت می باشد و از حیث سندی ضعیف است، نمی توان برای صدور فتوا به آن اسناد کرد.

اما از نظر دلالت، این حدیث بر تخریب ساختمان قبور دلالت نمی کند و استناد به این حدیث از حیث دلالتی نیز کامل نمی باشد. چراکه بر مسطح کردن قبور و پرهیز از بلند بودن آن دلالت می کند و هیچ دلالتی بر تخریب ساختمان قبور ندارد.

ص: 261

آنچه باید در دلالت این حدیث مورد بررسی قرار گیرد، دو لفظ «مشرفاً» و «سوئته» می باشد که در متن حدیث است و در آن آمده است: «ولا قبراً مشرفاً الا سوئته».

الف) لفظ «مشرف» که در لغت به معنی برآمده، مرتفع و عالی آمده است. در کتاب قاموس المحيط آمده است: «الشرف محرکة: العلو والمكان العالی والمجد اولا يكون الا بالآباء أو علو الحسب ومن البعير: سناعه» (1) شرف، دو اعراب فتحه دارد و به معنای بلندی و مکان مرتفع و بزرگی می باشد که این بزرگی یا به سبب پدران او می باشد و یا به خاطر برتری حسب و خانواده او و درباره شتر به برآمدگی کوهان او گفته می شود. در کتاب المنجد آمده است: «المشرف من المكان: العالی والمطلّ علی غیره» (2) مشرف به مکان بلند و مسلط بر دیگری گفته می شود.

ب) لفظ «سوئته»: در لغت به معنای مساوی قرار دادن و برابر کردن و هر اعواج و کجی را صاف نمودن است. در قرآن کریم آمده است: (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى) (3) او خدایی است که خلق نموده است و در خلقت او کجی وجود ندارد.

در اینجا با کنار هم گذاشتن دو لفظ «مشرف» و «سوئته» می توان درباره این حدیث دو احتمال متصور شد:

1. انهدم و تخریب قبر: وهابیون می گویند حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابوالهیاج دستور می دهد قبرهای بلند را ویران کن و آن را با زمین یکسان ساز و هر سقفی که بر قبور ساخته شده را منهدم و تخریب کن.

این احتمال از جهاتی مردود می باشد: اولاً لفظ «سوئته» به معنی تخریب و ویران کردن نیامده است و اگر منظور انهدام و تخریب بود، چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) مستقیم به آن اشاره ای فرموده اند. ثانیاً اگر منظور تخریب خود قبر بود، اشاره ای به سقف و قبّه و گنبد ساخته شده بر قبر ندارد.

ص: 262

1- القاموس المحيط، ج3، ص157 (شرف).

2- المنجد ماده شرف.

3- سوره اعلی، آیه 2.

ثالثاً اگر منظور تخریب قبر بود، چرا هیچ کدام از فقها و علمای اسلامی بر طبق آن فتوا نداده اند در حالیکه می بینیم برابری قبر با زمین بر خلاف سنت اسلامی است و در سنت نبوی آمده است که قبر مقداری بلندتر از سطح زمین باشد. و تمام فقهای اسلام بر استحباب بلندی قبر از زمین به مقدار یک وجب فتوا می دهند.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» آمده است: «ویندب ارتفاع التراب فوق القبر بقدر شبر» (1) مستحب است که خاک قبر به اندازه ی یک وجب از زمین بلندتر باشد.

2. مقصود مسطح کردن روی قبر یعنی قبر را مساوی با زمین کن و روی آن را صاف و هم سطح و یکنواخت ساز و قبر را به شکل پشت ماهی و کوهان شتر که در میان برخی از اهل سنت مرسوم است، درنیارید که این روایت با این معنا، مؤید مذهب اهل البیت (علیهم السلام) می باشد.

شاهد بر این معنا نیز شرح هایی است که برای این حدیث آورده اند. ابن حجر قسطلانی در «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری» می گوید: سنّت در قبر این است که تسطیح شود و هرگز نباید ما سنّت را به خاطر اینکه تسطیح شعار روافض و شیعیان است، ترک کنیم. این که می گوئیم: سنّت، تسطیح قبر است با حدیث ابی الهیاج منافات ندارد زیرا مقصود برابر کردن قبر با زمین نیست بلکه مقصود این است که در عین ارتفاع از زمین روی قبر مسطح و صاف گردد. (2)

نووی شارح معروف صحیح مسلم نیز ذیل این حدیث می گوید: سنّت این است که قبر از زمین زیاد بلند نباشد و به شکل کوهان شتر درنیاید بلکه به مقدار

ص: 263

1- الفقه علی المذاهب الاربعة، ج 1، ص 686.

2- ولا- یؤثر فی افضلیة التسطیح کونه صار شعار الروافض لأنّ السنّة لا تترك بموافقة اهل البدع فیها ولا یخالف ذلک قول علی (علیه السلام): امرنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) ان لا ادع قبراً مشرفاً إلاّ سویته لأنّه لم یرد تسویته بالارض وائما اراد تسطیحه جمعاً بین الاخبار نقله فی المجموع عن الاصحاب. (ارشاد الساری شرح فی صحیح البخاری، ج 2، ص 468)

یک وجب بلند و مسطح باشد. (1)

شاهد دیگر این معنا سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان خلافتشان است اگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) خلیفه مسلمین در تمامی بلاد اسلامی بوده است پس چرا به کارگزاران و فرمانداران خود دستور تخریب ساختمان قبور را صادر نفرموده و جزایی الهیاج شخص دیگری این دستور را نشنیده است و به طور کلی باید گفت تخریب ساختمان قبور با سیره ی مسلمین به کلی مخالف است و جوابیه ای که علمای وهابی صادر نموده اند، جعلی و ساخته ی افکار پلید خودشان است.

وهابیت برای اثبات ادعای خود در تخریب ساختمان قبور، استناد به روایات دیگری که ذکر می شود، دارد و باید آنها از لحاظ سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

1- ابن ماجه در صحیح خود می گوید: «همانا نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) از بنا کردن ساختمان بر روی قبر نهی فرموده است.» (2)

سند این روایت به خاطر وجود شخصی به نام «وهب» ضعیف می باشد زیرا ایشان بین هفده نفر مشترک است و در میان این هفده نفر افراد دروغگو و سازنده ی حدیث بسیار است (3) و مشخص نیست «وهب» در این روایت کدامیک از آنهاست. پس روایت از لحاظ سندی بسیار ضعیف است.

2- احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایتی را با دو سند بیان می کند:

الف) ام سلمه می گوید: همانا رسول خدا از بنای ساختمان قبر یا گچکاری قبر نهی فرموده است. (4)

ص: 264

1- وقال النووی فی الشرح: قوله «یأمر بتسویتها» و فی الروایة الاخری «ولا قبراً مشرفاً الا سویته» فیه: انّ السنة ان القبر لا یرفع عن الارض رفعاً کثیراً ولا یسّم بل یرفع نحو شبر ویسطح وهذا مذهب الشافعی ومن وافقه. (صحیح مسلم بشرح النووی، ج 7، ص 36)

2- حدثنا محمد بن یحیی، حدثنا محمد بن عبدالله الرقاشی، حدثنا وهب، حدثنا عبدالرحمن بن یزید بن جابر عن القاسم بین مخیمرة عن ابی سعید: ان النبی نهی ان ینبی علی القبر. (صحیح ابن ماجه، ج 1، ص 474)

3- میزان الاعتدال، ج 3، ص 350 - 355.

4- حدثنا حسن حدثنا ابن لهیعة حدثنا برید بن ابی حبيب عن ناعم مولى ام سلمة عن ام سلمة قالت: نهی رسول الله ان ینبی علی القبر او یجصّص. (مسند احمد، ج 4، ص 288)

ب) همانا نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) از گچکاری قبر یا بنای ساختمان بر روی آن یا نشستن کنار قبر نهی فرموده است. (1)

در سند این دو روایت اخیر شخصی به نام «عبدالله بن لهیعة» وجود دارد که فردی ضعیف است و به سخن او اعتنایی نمی شود (2) در نتیجه این روایت نیز از لحاظ سندی ضعیف می باشد.

اما از لحاظ دلالتی در ارتباط با این روایات باید گفت: آیا این نهی دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ و آیا این نهی مجوز تخریب گنبد و بارگاه و مقبره و انهدام بنای بر قبور است؟ در جواب سؤال اول باید گفت که نهی بر دو قسم است: نهی تنزیهی و کراهتی و نهی تحریمی.

نهی وارده در روایات بالا، نهی تنزیهی و کراهتی می باشد و چنین موضوعی در میان روایات بسیار زیاد است. شاهد بر این کراهت، سیره ی مسلمین در همه ی اعصار از زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تا به امروز می باشد که ایشان، قبور را زیر سقف قرار می دادند و یا بنایی بر روی قبر ایشان قرار می دادند.

با رجوع به تاریخ، همین یک نکته کافی است که تمامی سیره نویسان و تاریخ نگاران و محدثان اسلامی نقل کرده اند که جسد مطهر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به تصریح صحابه، پیامبر در خانه و حجره ی همسر خویش عایشه به خاک سپرده شد و صحابه در گزینش محل دفن وی به حدیثی که ابوبکر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند استناد می کنند که هر پیامبری در هر نقطه ای که در آن فوت نموده است به خاک سپرده می شود. (3)

ص: 265

1- علی بن اسحاق حدثنا عبدالله به لهیعة، حدیثی برید بن ابی حیب عن ناعم مولی ام سلمة ان النبی نهی ان یجصص قبر او ینی علیه او یجلس. (مسند احمد، ج 6، ص 299)

2- میزان الاعتدال، ج 2، ص 476؛ تهذیب التهذیب، ج 1، ص 444.

3- مسند احمد، ج 1، ص 7؛ صحیح الترمذی، ج 2، ص 139؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 71.

اگر واقعاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بناء بر قبور نهی کرده بود چگونه جسد او را در زیر سقف دفن کرده اند؟

از طرف دیگر، متشرعه دوست ندارند مرده را عذاب کنند و با انجام یک عمل حرام، وجود نازنین رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) را آزار دهند. پس باید گفت این روایات بر فرض صدور، طبق سیره ی عملی مسلمین بر کراهت دلالت می کند.

در سیره بعضی از افراد آمده است که ایشان وصیت می کنند که آیه، حدیث و یا شعری بر روی قبر آنها نوشته شود. ذهبی در شرح حال جدش ابن جوزی می گوید که او وصیت کرد بر روی قبر او این بیت نوشته شود:

ای بسیار بخشنده، ای که بسیاری از گناهکاران نزد تو آمده اند، من مهمانم و سزاوار بر مهمان، جز احسان نیست. (1)

ابن جوزی از جمله اشخاصی است که اوصافی از قبیل: الشیخ، العلامة، الامام، الحافظ، الشیخ الاسلام و... برای توصیف او به کار برده اند.

حال اگر نوشتن چیزی بر قبر حرام بود، چگونه یک عالم وصیت می کند بیتی را بر روی قبرش کتابت کنند؟!

پس همان طور که سیره مسلمین نوشتن بر قبر را تأیید می کند، بنای ساختمان بر روی قبر نیز اشکالی ندارد.

اگر همان طور که وهابیت می گوید: ظهور نهی در حرام است و سیره مسلمانان را نمی پذیرد در جواب باید گفت: اگر بنای بر قبور حرام است، وجوب هدم بنا از کدام دلیل استفاده می شود و اگر کسی این فعل حرام را مرتکب شده است دلیل شما بر هدم بنا و ساختمان قبر چیست؟

نظر علماء درباره بت، این است که: اگر بتی وجود داشته باشد که امروز کسی آن را نمی پرستد، هدم و نابود کردن آن ضرورتی ندارد چراکه نسل بت پرستان منقرض شده و صرفاً بت سنگی یا چوبی آنها باقی مانده است که برای اطلاع از

ص: 266

عقاید پیشینیان در موزه نگهداری می شود و مایه ی عبرت همگان است. اما اگر بتی است که پرستیده می شود، باید نابود گردد از طرف دیگر نیز بین احداث بناء و هدم آن، تفاوت وجود دارد و حرمت احداث غیر از وجوب هدم می باشد.

ابن قیّم می گوید: از بین بردن و تخریب بنایی که بر قبور ساخته شده است واجب می باشد و بقای آن بناء، بعد از قدرت بر نابودی آن برای یک روز هم جایز نمی باشد. (1)

سؤال اینجا مطرح است که آیا محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه و ابن قیّم و امثال اینها بهتر می فهمند یا اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؟! و چرا هیچ یک از اصحاب، حکم موجود در این روایات را به عنوان حرام مطرح نکرده و چنین برداشتی از این روایات نداشته اند؟!

قبر مبارک پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) در خانه خودشان می باشد و این خانه مسقف بوده است. آیا تفاوتی دارد که قبر زیر سقف قرار بگیرد و یا نخست قبری موجود باشد و سپس بنایی بر روی آن ساخته شود.

یکی از وهابیان معاصر در کتاب خود به نام «ریاض الجنّة» می گوید: حرام در آنجا است که قبری داشته باشیم و بنایی بر آن ساخته شود اما اگر مکانی مسقف باشد و بعد شخصی را در آنجا دفن کنیم اشکالی ندارد و به تحقیق او زیر سقف دفن گردیده و بر روی قبرش چیزی ساخته نشده است. (2)

آیا این سخن قابل قبول است؟ و آیا ساختمان و بنای قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همان بنای زمان پیغمبر اکرم است و یا بارها توسط خلفاء و حاکمان وقت تجدید شده است؟ آیا آن سقف تخریب شده و بنای بعدی بر روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است؟

اگر به تاریخ رجوع شود عمر بن خطاب اولین کسی بود که دستور داد دیواری ساخته شود تا به قبور دسترسی نداشته باشند چراکه مردم می رفتند به

ص: 267

1- يجب هدم الشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز ابقاءها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً. (زاد المعاد في هدى خير العباد ابن قیّم، ص 661)

2- ان الحرام هو البناء على القبر لا الدفن تحت البناء وقد دفن النبي تحت البناء ولم يبن على قبره شيئاً.

خاک قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تیرک پیدا می کردند. (1)

در این دیوار پنجره ای وجود داشته که مردم برای زیارت از آن پنجره استفاده می کردند و مردم از این پنجره خاک قبر بر می داشتند و عایشه دستور داد تا آن پنجره را بستند. (2)

عبدالله بن زبیر نیز این دیوار را تجدید بنا کرد و این دیوار هم خراب شد. عمر بن عبدالعزیز در ابتدای قرن دوم، ساختمان اولیه قبر را به طور کامل تخریب کرد و ساختمان جدیدی را تأسیس نمود. در آن زمان عده ای از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در قید حیات بودند و تابعین نیز وجود داشتند چرا کسی به این عمل عمر بن عبدالعزیز اعتراض نکرد. او خانه را با سنگ مرمر پوشاند.

در زمان متوکل و مستعصم عباسی، آن خانه دوباره با سنگ مرمر پوشانیده شد. عمل بازسازی در زمان المقتدی انجام گردید در آن عصر با چوب صندل و آبنوس شبکه ی متصل به هم درست کردند. و بر روی دیواری که عمر بن عبدالعزیز ساخته بود، نصب نمودند.

وقتی دیوار خانه در زمان حکومت المستضیء فرو ریخت، دوباره تجدید بنا گردید. حرم شریف در سال 654 ه. ق آتش گرفت در زمان حکومت مستعصم عباسی شروع به تجدید بنای خانه کردند. تعمیر خانه به وسیله آلای که از مصر رسید، تکمیل گردید و از طرف حاکم یمن سقف و ستون خانه را از چوب و الوار گذاشتند.

تکمیل نهایی آن، در زمان ملک منصور ایبک صالحی حاکم مصر صورت گرفت و گنبدی بر حجره ی شریفه بنا نهاده شد. این گنبد کبود رنگ بود و به وسیله احمد بن عبدالقوی در سال 678 ه. ق بنا گردید.

قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زیر سقف است و خلیفه اول و دوم بعد از ایشان - البته از نظر اهل سنت - در کنار ایشان زیر سقف مدفون هستند، چگونه می توان پذیرفت

ص: 268

1- وفاء الوفاء، ج2، ص541؛ کشف الارتیاب، ص314 - 322.

2- وفاء الوفاء، ج2، ص544.

که محل دفن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارای گنبد و بارگاهی باشد که از محرمات شرعی محسوب می شود و کاری غیر اسلامی می باشد؟!

اگر به سؤال ابن بلهید و جواب علماء مدینه دقت شود، دروغ وهابیت بیش از پیش روشن می شود.

یکی از دروغ های وهابیت این است که می گوید: تا قرن پنجم چیزی به نام گنبد و بارگاه وجود نداشته است و از قرن پنجم به بعد در بین مسلمانان رواج پیدا کرده است. این ادعا دروغ محض است و تاریخ این دروغ را آشکار کرده است. به عنوان نمونه، چند نفر از صحابه را نام می بریم که دارای گنبد و بارگاه بوده و بر قبر ایشان گنبد و بارگاه و یا حداقل سقفی وجود دارد.

سلمان فارسی در سال 36 ه. ق از دنیا رفت. خطیب بغدادی می گوید: قبر او هم اکنون آشکار و معروف است و در نزدیکی ایوان کسری قرار دارد. بر روی آن ساختمانی احداث شده و خادمی در آنجا اقامت دارد و از آن قبر و ساختمان محافظت می کند. (1)

طلحه در جنگ جمل در سال 36 ه. ق کشته شد. ابن بطوطه در سفرنامه خود درباره ی بارگاه طلحه بن عبیدالله گوید: قبرش داخل شهر قرار دارد و بر روی آن ساختمانی گنبدی و مسجد بنا شده است. در گوشه مقبره او، مکانی است که به مردم طعام می دهند. (2)

ابن جوزی در مورد «زبیر بن عوام» می گوید: اثیر ابوالمسک عنبر بر روی قبر زبیر بن عوام بنایی ساخت و آن مکان مسجد گردید. شمعدانی ها، حصیرها و فرش هایی به آن مکان انتقال دادند و خادمی را به طور دائم در آنجا گذاشته و برای آن موضع وقف کردند. (3)

ص: 269

1- تاریخ بغداد، ج 1، ص 163.

2- رحله ابن بطوطه، ج 1، ص 161.

3- المنتظم، ج 7، ص 187.

ابو ایوب انصاری، در سال 52 ه در روم از دنیا رفت. خطیب بغدادی در تاریخش گفته: ولید گوید: پیرمردی از اهل فلسطین برای من تعریف کرد: ساختمان سفیدی پایین تر از دیوار شهر قسطنطنیه بود مردم می گفتند: این قبر ابو ایوب انصاری صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. من نیز به طرف آن ساختمان رفتم و قبرش را در آن بنا دیدم و بر روی قبر، شمعدانی با یک زنجیر بسته شده بود. (1) ابن کثیر گوید: قبر ابو ایوب انصاری مزار و مسجد است. (2)

محمد بن ادریس شافعی در سال 204 ه درگذشت. ذهبی گوید: ملک کامل بر روی بارگاه شافعی گنبدی بنا نهاد. (3)

اگر به تاریخ مراجعه گردد از این نمونه ها بسیار یافت می شود.

یکی دیگر از دروغ های وهابیت در رابطه با زمین بقیع می باشد. در سال 1344 ه. ق که قبر ائمه بقیع را تخریب کردند، مدعی شده اند که ارض بقیع موقوفه است در حالیکه تا امروز هیچ یک از مسلمانان در جهان اسلام مدعی این امر نشده است که این مکان موقوفه است و سندی را مبنی بر موقوفه بودن آن ارائه نماید و هیچ مسلمانی وقف نامه ی آن را مشاهده نموده است. زمین بقیع یک ارض موات است که معروف به بقیع الغرقد (4) می باشد و اولین کسی که در آنجا دفن گردید عثمان بن مظعون (5) می باشد که در سال اول یا دوم هجرت از دنیا رفته است و چند ماه پس از ابراهیم پسر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت و در نزدیکی قبر عثمان بن مظعون دفن گردید.

وهابیت درباره زمین بقیع می گویند: این وقف از موارد معاطاتی است در عقد معاطاتی زمین باید ملک شخصی باشد - در حالیکه بقیع موات بوده - و بعد آن را وقف نماید؟!

ص: 270

1- تاریخ بغداد، ج 1، ص 154؛ الغدیر، ج 5، ص 267.

2- الغدیر، ج 5، ص 266.

3- دول الإسلام، ص 344 (ج 2، ص 105)؛ الغدیر، ج 5، ص 283.

4- غرقد: تیغ هایی را می گویند که در بیابان می روید.

5- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف ایشان می فرمایند: کان لی فی ما مضی اخ فی الله صغرت الدنیا فی عینه.

فصل پنجم: گروه های مشرک از دیدگاه قرآن

اشاره

ص: 271

قرآن در یک نگاه کتاب توحید می باشد که موحدان حقیقی را معرفی نموده و راه های رسیدن به توحید ناب را بیان کرده و جامعه انسانی را به سوی نور توحید هدایت نموده است. نقطه مقابل توحید، شرک می باشد که در اثر انحراف به وجود آمده و در هر عصر و دورانی به گونه ی خاصی، ظهور و بروز پیدا می کند.

مشرکان در یک نگاه به دو گروه تقسیم می شوند:

الف) بعضی از ابتدا بر شرک و الحاد بوده اند، همانند دهریه که معتقدند در عالم هستی مبداء حکیمی وجود ندارد.

ب) موحدانی که به مرور زمان و با فاصله گرفتن از معارف توحیدی دچار شرک گردیده اند. همانند اهل کتاب که در ابتدا دارای پیامبر و کتاب آسمانی و دین توحیدی بودند و به مرور زمان قائل به ثنویت و دوگانه پرستی و حتی تثلیث شده اند و از آیین توحید فاصله گرفته اند.

دو گروه مذکور از این جهت که از مسیر توحید خارج شده اند، مشرک می باشند و از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار می گیرند.

1. دهریه

دهریون یا مادی گرایان معتقدند، که در عالم هستی خدایی وجود ندارد و حیات و مرگ هر موجودی حتی انسان به دست طبیعت می باشد. قرآن در معرفی این گروه می فرماید: (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِدَلِيلٍ مِّنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (1)

ص: 273

و گفتند: زندگی و حیاتی جز همین زندگی و حیات دنیای ما نیست که [همواره گروهی از ما] می میریم و [گروهی] زندگی می کنیم، و ما را فقط روزگار هلاک می کند. آنان را نسبت به آنچه می گویند یقینی در کار نیست، آنان فقط حدس و گمان می زنند.

2. دوگانه پرستان

این گروه، عالم امکان را دارای دو مبدأ خیر و شرّ می دانند، مبدأ خیر را یزدان و مبدأ شرّ را اهریمن می نامند و معتقدند از آنجا که در جهان هستی موجودات متضادی مانند نور و ظلمت یا خیر و شرّ وجود دارد، خالق هر کدام غیر از خالق دیگری است. بنابراین جهان دارای دو مبدأ می باشد: الف) مبدأ خیرات و ب) مبدأ شرور.

قرآن در یک آیه خط بطلانی بر این عقیده می کشد و می فرماید که مبدا نور و ظلمت خداوند تبارک و تعالی است. (1)

3. بت پرستان

بت پرستی، شایع ترین شرکی بوده که در شبه جزیره عربستان در عصر ظهور قرآن وجود داشته و امروز هم در نقاط دیگر جهان وجود دارد. (2)

آنچه در این میان واضح است آن است که هیچ یک از بت پرستان، بت ها را خالق هستی نمی دانسته و نمی دانند و معتقد نبودند که اینها خالق ما هستند بلکه بت را سنبل و نشانه ای از خدا می دانسته اند.

بعضی مشرکان بت ها را نماد فرشتگان می دانستند و معتقد بودند که فرشتگان

ص: 274

-
- 1- (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ). (سوره انعام، آیه 1)
 - 2- در ژاپن آیینی به نام شین تو وجود دارد که همان بت پرستی است و یا بودایی ها که بت نمی پرستند اما برای مجسمه بودا احترام خاصی قائل می باشند.

دختران خدا می باشند به نحوی که خداوند امور عالم هستی را به دختران خود واگذار کرده است.

عده ای نیز بت ها را نماد اجرام آسمانی مثل ماه و خورشید و ستارگان می دانند و بعضی دیگر بت را به عنوان مجسمه انبیاء و بزرگان دینی خود مورد پرستش و ستایش قرار می دهند. (1)

آنچه مشهود می باشد آن است که بت پرستی از قدیم تا به امروز ادامه داشته و در روزگار ما به عنوان یک آیین رسمی و زنده در دنیا شناخته شده است. بت پرستان، بت ها را متناسب با جنس و نوع ساختشان نامگذاری می کردند.

اگر بت، از جنس سنگ و صاف و صیقلی بود، آن را «انصاب» (جمع نصب) می نامیدند. سنگ های تراشیده شده و منقوش را «اوئان» می نامیدند و بت های ریخته شده از زر و سیم یا تراشیده شده از چوب را «اصنام» می نامیدند. در زمان بعثت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تعداد بت ها آنقدر زیاد بود که متجاوز از سیصد بت در خانه خدا نگهداری می شده است و این تعداد غیر از بت های شخصی و خانوادگی و قبیله ای بوده است. لذا وقتی پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آنها را به توحید دعوت می کرد، با تعجب مشرکان رویه رو می شد و ایشان می گفتند: (أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (2) آیا او به جای معبودهای گوناگون، یک معبود قرار داده است؟ البته که این چیزی بسیار عجیب است.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف مردم آن زمان می فرماید: مردم روی زمین در عصر جاهلیت، دارای مذهب های گوناگون و بدعت های مختلف و طوایف متفرق بودند، گروهی خدا را به مخلوقات تشبیه می کردند، گروهی در اسم او

ص: 275

1- مسیحیت امروز تصویر حضرت عیسی (علیه السلام) و مادر ایشان حضرت مریم (علیها السلام) را که قاعدتاً خیالی است، در کلیساها نصب فرموده و هرچه جلوتر می رویم عکس ایشان دچار برهنگی بیشتری شده تا جایی که او را به صورت کاملاً برهنه نمایش می دهند.

2- سوره ص، آیه 5.

تصرف کرده، نام‌های ارزشمند خدا را انکار و به بت‌ها نسبت می‌دادند و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند. پس خدای سبحان، مردم را به وسیله حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از گمراهی نجات داد و از جهالت‌های بخت‌گرا را بخشید. (1)

برای مثال از نام مبارک الله، اسم «لات» را گرفته و بر بت خویش این نام را نهادند و از اسم عزیز کلمه ی عَزَى را گرفته که قرآن به این بت‌ها اشاره می‌کند. (2)

سه بت لات، عَزَى و منات نزد مشرکان مکه، یثرب و طایف از جایگاه خاصی برخوردار بودند تا جایی که این سه بت را پرندگان زیبای بلند مقامی می‌دانستند که امید شفاعت از آنها داشته‌اند و در امور مهم خود به این بت‌ها قسم یاد می‌کردند!

و از آنجا که مشرکان، ملائکه را دختران خدا می‌دانستند، بعید نیست که این بت‌ها را نمادی از ملائکه می‌دانستند که خداوند امور عالم را به آنها تفویض نموده است. در کتاب «الاصنام» که نویسنده آن محمد بن هشام کلبی می‌باشد، بت‌های جاهلیت را نام برده و مشخص نموده است که هر قبیله‌ای چند بت دارد و اسم آن بت‌ها چیست.

گفته‌اند: در میان قوم حضرت نوح (علیه السلام) پنج مرد صالح، به نام‌های وَدّ، سُوَاع، یَعُوْث، یَعُوْق و نَسْر بوده که پس از مرگشان شیاطین برای یادبود آنها مجسمه‌هایی ساختند و هر یک را در قبیله‌ای نصب کردند که به مرور مورد پرستش قرار گرفت. (3) قرآن در این باره می‌فرماید: و گفتند از خدایان خود دست

ص: 276

1- واهل الارض یومئذ ملل متفرقة واهواء منتشرة وطرائق متشعبة، بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره فهذا هم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من الجهالة. (نهج البلاغه دشتی، خطبه 1، ص 38)

2- (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى * أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى). (سوره نجم، آیات 19 - 22)

3- قصص الأنبياء، صص 67-69، ح 48 و از آن در بحار الأنوار، ج 3، صص 250-252، ح 8، نقل شده است.

برندارید و بت های وَدَّ، سُوع، یَعُوْث، یَعُوْق و نَسْر را رها نکنید. (1)

بت معروف قوم حضرت الیاس (علیه السلام) «بعل» نام داشت. قرآن می فرماید: آیا بعل را می پرستید و بهترین آفریننده را رها می کنید. خدا و پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما می باشد. (2) بعل، بت طلایی بزرگی بوده که دارای چهار صورت بوده و چندین خادم داشته است و شهر بعلبک در لبنان منسوب به آن می باشد.

بت دیگری به نام هُبَل در میان مشرکان بوده که ابوسفیان در جنگ احد آن را با خود آورده بود ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت های بزرگ را روی دست گرفته و غرق سرور و شادی بودند، فریاد می کشیدند: «اعل هبل اعل هبل» یعنی سرافراز باد هبل، سرافراز باد هبل. و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در جواب او فرمودند: «الله اعلى و اجل، الله اعلى و اجل» یعنی خدا بزرگ و تواناست، خدا بزرگ و تواناست. (3)

به طور کلی بت پرستان و مشرکان بت ها را که نماد و سنبل ملائکه، اجرام آسمانی و یا جن بودند را می ساختند و در مقابل آنها خضوع و خشوع می کردند.

عده ای از مشرکان ملائکه را می پرستیدند و آنان را مؤنث و دختران خدا می دانستند. قرآن با این عقیده مبارزه می کند و ملائکه را به عنوان عباد الرحمن معرفی می نماید. چون در مجردات سخن از مذکر و مؤنث معقول نمی باشد قرآن در این رابطه می فرماید: (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَّ هَدُوا خَلْقَهُمْ سَوَّ تَكَتَّبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْأَلُونَ) (4) و فرشتگان را که بندگان [خدای] رحمان اند، به پندار خود جنس ماده قرارداده اند، آیا زمان آفرینش آنان حضور داشتند [که بر ماده

ص: 277

- 1- (وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا). (سوره نوح، آیه 23)
- 2- (أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ * وَاللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ). (سوره صافات، آیات 125 و 126)
- 3- الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 160.
- 4- سوره زخرف، آیه 19.

بودنشان گواهی می دهند؟] به زودی گواهی آنان [در نامه اعمالشان] نوشته می شود و [درباره آن] مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت.

و در جای دیگر به وسیله استفهام انکاری عقاید مشرکان را زیر سؤال می برد و می فرماید: (فَاسْتَفْتِهِمُ الرَّبُّكِ الْبَنَاتُ وَالْهَمُّ الْبَنُونَ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ) (1) [مشرکان سبک مغز می گویند: فرشتگان، دختران خدایند] پس از آنان پرس که آیا دختران برای پروردگار تو هستند و پسران برای ایشان؟! یا اینکه ما فرشتگان را دختر آفریدیم و آنان شاهد بودند؟!]

عده ای از مشرکان اجرام آسمانی را می پرستیدند و برای آنها احترام قائل بودند. از احتجاجات حضرت ابراهیم (علیه السلام) با مشرکان برمی آید که عده ای از مردم آن عصر، برای اجرام آسمانی نوعی الوهیت قائل بودند. خداوند در سوره مبارکه انعام از آیه 75 تا 79 به صورت مفصل داستان این احتجاج را بیان می نماید.

از شأن نزول آیاتی در سوره ی نجم نیز استفاده می شود که ستاره «شعری» مورد تقدیس بعضی از مردم قبیله ی خزاعه بوده است. خدا در نکوهش آنان می فرماید: چرا ربّ و پروردگار حقیقی را رها کرده و به مربوب گرایش پیدا کرده اید: (وَإِنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى)؛ (2) «درحالی که او پروردگار ستاره شعری است.»

در برخی از کتاب های تاریخی آمده است: قبیله ی حمیر، آفتاب پرست و قبیله ی کنانه، ماه پرست و قبیله طی، سهیل پرست و قبیله خزاعه، شعری پرست بوده اند. (3)

بعضی از مشرکان جن را شریک خدا قرار می دادند و به آن پناه می بردند، چنانچه خداوند می فرماید: (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ) (4) در حالیکه خداوند برای

ص: 278

1- سوره صافات، آیات 149 و 150.

2- سوره نجم، آیه 49.

3- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 295.

4- سوره انعام، آیه 100.

بطلان این اعتقاد می فرماید: جنیان مخلوق خدا و مربوب او هستند (1) و برای محاسبه نزد خدا احضار می شوند. (2) در نتیجه هیچ گونه نسبت و شرکیتی با خدا ندارند.

معتقدان به اجنه این اعتقاد را به سه نحو بیان می نمودند:

الف) معتقد بودند بخشی از امور عالم به اجنه واگذار شده و جنیان در تدبیر عالم، دستیار خدا هستند.

ب) خداوند متعال رب، مدیر و مدبر و خالق و مبدأ خیرات است و هر شری که در عالم وجود دارد، مخلوق جنیان است؛ زیرا که شرور و زشتی ها را امور وجودی می پنداشتند که محتاج به یک موجِد (پدیدآورنده) دارد و از آنجا که از خداوند شرّ صادر نمی شود؛ مبدأ شرّ اجنه می باشند.

ج) عده ی دیگری از مشرکان بین اجنه و خداوند را پیوند می دادند و معتقد بودند که خداوند با جن ازدواج کرده و فرشتگان مولود این رابطه هستند: (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا). (3)

قرآن تمام این موارد را از مصادیق شرک می داند؛ هر چند که بت پرستان، فرشته پرستان، جن پرستان و آنان که اجرام آسمانی را تقدیس می نمایند، آنها را خدا نمی دانند. بلکه نمادی برای خدا فرض می کنند و به عنوان شفیع و صاحب مرتبه ی بلند از آنان یاد می کنند.

4. اهل کتاب

اشاره

اهل کتاب اصطلاحی است که در قرآن برای یهودیان و مسیحیان به کار گرفته شده است و زرتشتیان نیز ملحق به اهل کتاب گردیده اند و احکام اهل

ص: 279

1- (وَخَلَقَهُمْ). (سوره انعام، آیه 100)

2- (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ). (سوره صافات، آیه 158)

3- سوره صافات، آیه 158.

کتاب بر آنان نیز بار می شود. (1) البته بحث از زرتشتیان در دوگانه پرستان گذشت و منظور از اهل کتاب در اینجا فقط شامل یهودیان و مسیحیان می شود.

الف) یهودیان

اشاره

قرآن کریم یهودیان را با بیان چند آیه مشرک می داند و معتقد است که ایشان از دایره توحید خارج گشته اند؛ هر چند که حضرت موسی (علیه السلام) با این همه براهین و معجزات به توحید دعوت کرده اند. اما متأسفانه قوم ایشان به دلایلی از مرز توحید خارج شده و به شرک گرایش پیدا کرده اند.

دلیل اول: محسوس دانستن خدا

یهودیان، خدا را محسوس و دارای جسم می دانند ایشان به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند: «و خدایت را به ما نشان بده» (2) و حضرت موسی (علیه السلام) نیز به کوه طور رفته و این درخواست را مطرح نمود. (3)

علت این امر، آن است که بنی اسرائیل سالیان دراز و متمادی تحت سلطه ی فراعنه بودند و فرعون از اندیشه ای به نام «اصالة الحسن» تبعیت می کرد که هر آنچه که ما حس می کنیم، حقیقت دارد. بنابراین آنها خواستار خدایی بودند که با چشم ظاهر دیده شود و صدای او با گوش ظاهر شنیده شود و دارای دهان و زبانی باشد که با آنها سخن بگوید و البته واضح است که چنین خدایی نمی تواند پروردگار و خالق جهان آفرینش و رب العالمین باشد.

اگر به تورات مراجعه شود داستان ها، تخیلات و خرافات در این زمینه بسیار به چشم می خورد. مثلاً در تورات می خوانیم:

ص: 280

1- امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در زمان خلافتشان، زرتشتیان را ملحق به اهل کتاب نمودند و برای آنها جزیه قرار داده و

احکام اهل کتاب را در حق ایشان صادر فرمودند. (المقنعه، ص 44؛ وسائل الشیعه، ج 6، باب 49 از ابواب جهاد العدو)

2- فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً. (سوره نساء، آیه 153)

3- وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي. (سوره اعراف، آیه 143)

«و خدا دروغ گفت و خدعه نمود و همه چیز بر او مخفی است.»

«می خرامد و متعدد است و مانند یکی از افراد بشر است.» (1)

«کشتی گرفت و به زمین خورد.» (2)

«و موسی خدا را دید.» (3)

«از بینی خدا دود متصاعد و از دهانش آتش.» (4)

«و خدا در مقابل ابراهیم به صورت سه مرد ظاهر می شود و ابراهیم نان و آب برای او می آورد.» (5)

دلیل دوم: گوساله پرستی

قرآن نقل می کند که بنی اسرائیل در دو مقطع مشرک شدند. نخستین بار زمانی بود که حضرت موسی (علیه السلام) به میعاد رفت، سامری از غیبت حضرت موسی (علیه السلام) و وجود زمینه های گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی سوء استفاده کرد و برای آنان پیکر گوساله ای ساخت و گفت این خدای شما و خدای موسی است. (6) این دسیسه و وسوسه سامری مورد قبول عده ی زیادی قرار گرفت (7) و خدای متعال در حین مناجات حضرت موسی (علیه السلام) خبر ارتداد قومش را به وی داد: (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ) (8) حضرت موسی (علیه السلام) خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و به ملامت آنان پرداخت که چرا از فرمان خدا پیشی

ص: 281

1- سفر پیدایش، باب 1 و 2 و 3.

2- سفر پیدایش، باب 32، عدد 24.

3- سفر خروج، باب 32، عدد 6.

4- کتاب دوم سموئیل، باب 22، عدد 7.

5- سفر پیدایش، باب 18، عدد 29.

6- (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ). (سوره طه، آیه 88)

7- (وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ). (سوره اعراف، آیه 148)

8- سوره طه، آیه 85.

گرفته اند. (1) مقطع دوم شرک بنی اسرائیل مربوط به پندار باطل ایشان نسبت به حضرت عزیر (علیه السلام) است.

دلیل سوم: عزیر، فرزند خدا

یهود می گوید: عزیر فرزند خداست (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ) (2) عزیر نبی (علیه السلام) در زبان عبری، عَزْرِي می باشد. ایشان سالیان درازی بعد از حضرت موسی (علیه السلام) و در زمان بخت النصر پادشاه بابل مبعوث شده است. بخت النصر تمام کتاب های یهودیان را نابود و معابدشان را ویران و ایشان را به اسارت و بردگی خود درآورد. بعد از پیروزی کوروش بر بخت النصر، عزیر نزد او رفت و ضمن شفاعت قوم یهود، ایشان را به دیار خودشان بازگرداند و تورات را بر اساس آنچه در ذهنش باقی بود و به کمک دیگران نوشت و در واقع مؤسس و مجدد قوم یهود و تجدیدگر آیین یهودیت شد و لذا یهودیان را به او نسبت می دهند و معتقدند عزیر پسر خداست.

در محاجه ای که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با علمای مذاهب مختلف نقل شده است، آمده است که آن حضرت رو به جماعت یهود کرده و فرمود: آیا نزد من آمده اید تا بی دلیل عقیده شما را بپذیریم؟ گفتند: نه.

فرمود: پس بر اساس چه دلیلی معتقدید که عزیر نبی پسر خداست؟

گفتند: چون کتاب مقدس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود و این کار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد.

فرمود: با این استدلال، موسی (علیه السلام) به فرزندى خدا سزاوارتر از عزیر (علیه السلام) است. زیرا تورات توسط او نازل شده و معجزات بسیاری که خود بر آنها واقف هستید، از او مشاهده گردیده و بر اساس منطق شما باید موسی (علیه السلام) نیز دارای مقامی

ص: 282

1- (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ). (سوره اعراف، آیه 150)

2- سوره توبه، آیه 30.

بالا تر از مقام عزیر باشد.

اگر منظور شما از پسر خدا بودن این است که خداوند متعال همچون پدران دیگر با همسر خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت پسری مانند عزیر متولد شده در این صورت شما پروردگار را یکی از موجودات مادی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی چون صفات مخلوقین داده اید.

گفتند: مراد ما از پسر خدا بودن این معنی نیست زیرا به گفته شما این کفر و نادانی می باشد بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن، احترام و عظمت است؛ هر چند ولادتی در کار نباشد. چنانکه عالم و استاد به شاگردش می گوید: «ای پسر من» یا «تو پسر من هستی» و نظر او از این تعبیر تنها اظهار محبت و احترام است، نه اثبات ولادت. او این سخن را به کسی می گوید که هیچ نسبتی میانشان نیست و به همین تعبیر خداوند عزیر را از نظر شرافت و عظمت به عنوان پسر خود برگزید، و بر اساس ولادت نمی باشد.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم. زیرا بر اساس این تعبیر، موسی (علیه السلام) برای این مقام شایسته تر بوده است. به درستی که خداوند با اقرار اهل باطل آنان را رسوا می کند و دلیشان را بر علیه ایشان برمی گرداند.

این توجیهی که بدان استدلال نمودید شما را به راهی دشوارتر از آنچه گفتید، می اندازد؛ زیرا شما گفتید یکی از بزرگانتان بدون اثبات ولادت به غریبه ای می گوید: «ای پسر من» و یا بگوید «تو پسر من هستی» و نیز به دیگری می گوید: «تو شیخ و استاد و پدر من هستی» و به دیگری می گوید: «تو آقای من هستی» و «ای آقای من» و هر چه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه تر خواهد شد و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدا باشد تا فضیلت آن حضرت نسبت به عزیر فهمیده شود و به نظر شما آیا صحیح است این سخن درباره موسی که از عزیر بالا تر است، نسبت به خدا داده شود؟

ص: 283

يهوديان از پاسخ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد اجازه بده درباره سخنت تحقیق و تفکر کنیم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: امیدوارم با قلب پاک و از راه انصاف در گفتار و عقیده هایتان فکر کنید تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند. (1)

ص: 284

1- ... ثم قال لليهود: اجتموني لاقبل قولكم بغير حجة؟ قالوا: لا. قال: فما الذي دعاكم الى القول بانّ عزيزاً ابن الله؟ قالوا: لانه احبى لبنى اسرائيل التوراة بعد ما ذهب ولم يفعل بها هذا الا لانه ابنه؟ فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): فكيف صار عزيز ابن الله دون موسى وهو الذى جاءهم بالتوراة ورئى منه من المعجزات ما قد علمتم؟ ولئن كان عزيز ابن الله لما ظهر من اكرامه باحياء التوراة فلقد كان موسى بالنبوة اولى واحقّ ولئن كان هذا المقدم من اكرامه لعزير يوجب له انه ابنه فاضعاف هذا الكرامة لموسى توجب له منزلة اجلّ من النبوة لانكم ان كنتم انما تريدون بالنبوة الدلالة على سبيل ما تشاهدونه فى دنيكم من ولادة امهات الاولاد بوطنى آبائهم لهنّ فقد كفرتم بالله تعالى وشبهتموه بخلقه وواجبتم فيه صفات المحدثين ووجب عندكم ان يكون محدثاً مخلوقاً وان يكون له خالق صنعه وابتدعه. قالوا: لسنا نعلم هذا فان هذا كفر كما ذكرت ولكننا نعلم انه ابنه على معنى الكرامة وان لم يكن هناك ولادة كما قد يقول بعض علمائنا لمن يريد اكرامه وابنته بالمنزلة من غيره «يا بنى» و «انه ابنى» لا على اثبات ولادته منه لانه قد يقول ذلك لمن هو اجنبى لا نسب له بينه وبينه وكذلك لما فعل الله تعالى بعزير ما فعل كان قد اتخذها ابناً على الكرامة لا على الولادة. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): فهذا ما قلته لكم انه ان وجب على هذا الوجه ان يكون عزيز ابنه فانّ هذه المنزلة لموسى اولى وان الله يفضح كلّ مبطل باقراره ويقلب عليه حجته ان الذى احتجبتكم به يؤدركم الى ما هو اكبر ممّا ذكرتم لكم لانكم قلتم: ان عظيماً من عظمائكم قد يقول لاجنبى لا نسب بينه وبينه: «يا بنى» و «هذا اجنبى» لا على طريق الولادة فقد تجدون ايضاً هذا لعظيم يقول لاجنبى آخر: هذا أخى وآخر: «هذا شيعى» و «ابى» وآخر: «هذا سيدى» و «يا سيدى» على سبيل الاكرام وانّ من زاده فى الكرامة زاده فى مثل هذا القول فاذا يجوز عندكم ان يكون موسى اخا لله أو شيخاً له أو اباً أو سيداً لانه قد زاده فى الاكرام ممّا لعزير كما انّ من زاد رجلاً فى الاكرام فقال له: «يا سيدى ويا شيعى ويا عمى ويا رئيسى ويا اميرى» على طريق الاكرام وانّ من زاده فى الكرامة زاده فى مثل هذا القول. افيجوز عندكم ان يكون موسى اخا لله أو عمّاً أو رئيساً أو سيداً أو اميراً لانه قد زاده فى الاكرام على من قال له: يا شيعى او يا سيدى او يا عمى او يا اميرى؟ قال فبهت القوم وتحيروا وقالوا: يا محمد! اجلنا نتفكر فيما قد قلته لنا فقال: انظروا فيه بقلوب معتقدة للانصاف يهدكم الله تعالى. (الاحتجاج، ج 1، ص 16)

دلیل چهارم: بدعت های شرک آلود

قرآن یهودیان را به سبب بدعت ها و نوآوری هایی که در تورات انجام داده اند، مشرک معرفی می کند. در تورات فعلی که دارای اسفار پنج گانه است یک قسمت آن به نام سِفْرُ تثنیه معروف است. علت تسمیه کتاب پنجم به سِفْرُ تثنیه آن است که بنی اسرائیل به مرور زمان از توحید فاصله گرفته و به سمت شرک گرایش پیدا کردند و این کتاب آمده است تا آنها را به سمت توحید و تعالیم حضرت موسی (علیه السلام) بازگرداند و از آنجایی که تعالیم موجود در این کتاب همان تعالیم اولیه حضرت موسی (علیه السلام) می باشد که در این سِفْرُ تکرار شده است به آن سِفْرُ تثنیه می گویند.

از این نکته می توان استفاده نمود که لااقل آیین حضرت موسی (علیه السلام) در مقطعی آلوده به شرک و بت پرستی شده است.

دلیل پنجم: ترجیح بت پرستان بر مسلمانان

از دیگر مواردی که حکایت از گرایش یهودی ها به شرک دارد، همراهی و هم پیمانی آنان با مشرکان علیه موحدان است.

یهودیان برای ریاست و دنیاطلبی خویش به این نتیجه رسیدند که مشرکان هدایت یافته تر از اهل ایمان به خدای سبحان هستند. قرآن کریم در این باره می فرماید: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) (1)

آیا به کسانی که بهره ای اندک از [دانش] کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده نگاه نمی کنی که به هر معبودی غیر خدا، و هر طغیانگری ایمان می آورند؟! و درباره کسانی که کافر شده اند، می گویند: آنان از کسانی که ایمان [به قرآن و

ص: 285

پیامبر] آورده اند، راه یافته ترند.

واژه ی «جبت» در قرآن تنها در این آیه به کار رفته و به معنای بت یا هر معبودی غیر خداست. طاغوت صیغه ی مبالغه ی «طغیان» به معنای تعدی و تجاوز می باشد و منظور از آن بت پرستان و حامیان آنها می باشند.

در شأن نزول این آیه نقل شده است که بعد از حادثه احد یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف به اتفاق هفتاد هزار نفر از یهودیان به مکه آمد تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و آیین اسلام هم پیمان شود و عهد خویش با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نقض نماید.

از آنجایی که یهودیان از اطراف مدینه آمده بودند، مشرکان به آنها شک کرده و یکی از اهل مکه به کعب گفت: شما اهل کتاب هستید و محمد (صلی الله علیه و آله) نیز دارای کتاب است، ما احتمال می دهیم که پیشنهاد شما توطئه ای برای از بین بردن ما باشد. اگر می خواهید ما با شما هم پیمان شویم نخستین شرط آن است که در برابر این دو بت سجده کنید و به آنها معتقد شوید زیرا مسلمانان هیچ احترامی برای بت قائل نبوده و در برابر آن سجده نمی کنند.

کعب و همراهان یهودی او این شرط را پذیرفتند و در مقابل آن دو بت به سجده افتادند و به صورت رسمی الوهیت بت ها را پذیرفتند. بعد از پذیرش این شرط، ابوسفیان رو به کعب کرد و گفت: تو مرد دانشمندی هستی. به نظر تو، ما و محمد (صلی الله علیه و آله) کدام بر حق هستیم؟

کعب در پاسخ او گفت: آیین خود را برای من تشریح کنید. ابوسفیان از نوع پرستش بت و قربانی کردن برای آنها مطالبی گفت.

کعب گفت: آیین شما بهتر و هدایت یافته تر از آن چیزی است که محمد می گوید. آیات فوق نازل گردید و سجده یهودیان بر بت ها و عقیده ی آنها را نسبت به مشرکان بیان فرمود. (1)

ص: 286

این آیه با توجه به شأن نزول آن مؤید شرک آلود بودن عقاید یهودیان در طول تاریخ می باشد و نشان می دهد که یهودیان برای رسیدن به مقاصد دنیوی خود حاضرند از توحید دست بردارند و در مقابل بت سر تعظیم فرود آورند یا اهل توحید را فدای مطامع خود کنند. (1)

(ب) نصاری

اشاره

(ب) نصاری (2)

عنوان «اهل کتاب» از آن جمله تعابیر قرآنی است که شامل هر دو گروه نصاری و یهود می شود و با قرینه ی تعیین کننده معلوم می گردد که هر دو گروه یا گروه خاصی از ایشان مورد نظر است.

از دیدگاه قرآن نصاری یا همان مسیحیان به خاطر داشتن اعتقادات شرک آلود، از دایره توحید خارج می باشند؛ البته قرآن می پذیرد که در میان مسیحیان گروهی موحد وجود دارد که حضرت عیسی (علیه السلام) را عبد و پیامبر خدا می دانند اما اکثر نصاری گرفتار غلو شده و حضرت مسیح (علیه السلام) را تا مرز الوهیت بالا برده اند.

مسیح، فرزند خداوند

قرآن کریم مسیحیان غالی را به سه گروه تقسیم می کند و نظرات آنها درباره مسیح (علیه السلام) را بیان می کند و به صراحت اعلام می نماید که این سه گروه مشرک و از دایره ی توحید خارج می باشند.

گروه اول - کسانی که حضرت مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا می دانند. قرآن کریم

ص: 287

1- در همین زمان در قدس شریف و بیت المقدس که برای هر سه مذهب مسلمان، یهود و مسیحیت مقدس است، دیده می شود که در طول این هفتاد سال اخیر صهیونیست ها از هیچ جنایتی فروگذار و دریغ نکرده اند در حالی که تا آن زمانی که مسلمانان در بیت المقدس صاحب قدرت بودند، یهودیان و مسیحیان در انجام آیین های مذهبی خود آزاد بوده و از ناحیه ی مسلمانان هیچ آزاری نمی دیدند و از حقوق شهروندی برخوردار بوده اند.

2- تفصیل بحث را می توانید در کتاب نقد مسیحیت از تقریرات دروس هادی نجفی مشاهده کنید.

می فرماید: (وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ) (1) و یا در جای دیگر می فرماید: (وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا) (2) و گفتند خدا فرزندی برای خود برگزید.

درباره کلام مسیحیان و مقصود آنها از فرزند خدا بودن احتمالاتی وجود دارد:

الف) از ظاهر آیه استفاده می شود عیسی (علیه السلام) پسر واقعی خداست و خداوند متعال پدر است و این فرزند حاصل ازدواج می باشد و حضرت مسیح (علیه السلام) پسر حقیقی خدا می باشد.

مسیحیان در کتاب های خود می گویند: اطلاق این نام (ابن الله) بر غیر مسیح به معنای واقعی جایز نمی باشد.

بطلان این احتمال واضح است زیرا باید خدا را مانند انسانی بدانیم که نکاحی انجام داده است و این باور برای احدی قابل پذیرش نمی باشد.

ب) حضرت مسیح (علیه السلام) فرزند حقیقی خداوند متعال نمی باشد بلکه خداوند بعد از خلقت ایشان، در حضرت مسیح (علیه السلام) حلول کرده است.

در انجیل یوحنا (3) آمده است: تا همه واحد گردند چنانچه تو ای پدر در من هستی - حلول کردی - و من در تو. در قسمت دوم پا را فراتر می گذارد و معتقد است که حضرت عیسی (علیه السلام) در خداوند حلول کرده است. این احتمال نیز باطل می باشد چراکه خداوند لایتناهی است و واجب الوجود نمی تواند در ممکن الوجود حلول نماید.

ج) حضرت مسیح (علیه السلام) ابن الله به معنای تشریفی کلمه است. همانطور که ما درباره ماه رمضان می گوئیم «ماه خدا» و خانه کعبه را بیت الله و خانه خدا می دانیم، اگر حضرت مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا می دانیم به خاطر شرافت و انتسابش به پروردگار است.

ص: 288

1- سوره توبه، آیه 20.

2- سوره بقره، آیه 116.

3- انجیل یوحنا، باب 17، آیه 21.

این احتمال هر چند که تعبیر نادرستی می باشد اما شرک محسوب نمی شود.

قرآن و حضرت مسیح (علیه السلام)

اشاره

از ظاهر قرآن کریم استفاده می شود که مسیحیان احتمال اول را در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) معتقد می باشند و ایشان را فرزند حقیقی خداوند می دانند که از او تولد یافته است. لذا قرآن در مقابل ایشان بر انتساب حضرت مسیح (علیه السلام) به مادرش حضرت مریم (علیها السلام) اصرار دارد که البته از روی اعجاز متولد گردیده است لذا هر جا که از مسیح نام می برد بلافاصله مادر او را متذکر می شود و می فرماید: (عیسی بن مریم). (1)

این اندیشه ی مسیحیان همانند و مشابه کلمات کفار است که معتقد بودند فرشتگان دختران خدا هستند. (2) و به همین خاطر از زمره ی موحدان خارج می باشند.

گروه دوم - کسانی که اب و ابن و روح القدس را خدا می دانند و معتقدند سه خدا وجود دارد: پدر، پسر و روح القدس که البته روح القدس واسطه بین خداوند و بقیه ی موجودات می باشد و خداوند سومی از آن سه می باشد. قرآن درباره اعتقاد این گروه می فرماید: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ) (3) آنان که گفتند: خدا یکی از [این] سه تاست [پدر، پسر، روح] یقیناً کافر شدند.

همانطور که مشاهده می شود، خداوند ایشان را کافر معرفی می کند و عذاب سختی را برایشان متذکر می شود و می فرماید: (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (4) و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست. و اگر از آنچه می گویند باز نایستند، قطعاً به کسانی از آنان

ص: 289

1- سوره بقره، آیات 87 و 136 - سوره آل عمران، آیات 45 و 52 - سوره نساء، آیات 157 و 171 و

2- سوره نحل، آیه 57 - سوره طور، آیه 39 - سوره زخرف، آیه 16.

3- سوره مائده، آیه 73.

4- سوره مائده، آیه 73.

که [به سبب چنین اعتقادی] کافر شدند، عذابی دردناک خواهد رسید.

قرآن کریم علت این اعتقاد و بطلان آن را گوشزد می کند و می فرماید: (يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا) (1) ای اهل کتاب! در دین خود غلو [و افراط] نورزید، [و از چهار چوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته اند، خارج نشوید] و نسبت به خدا جز حق مگویید. جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا کرد و [این بنده پاک و خالص] روحی از سوی اوست؛ پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید، و مگویید: [خدا] ترکیبی از سه حقیقت [آب، این و روح القدس] است. [از این عقیده باطل] خودداری کنید که به خیر شماسست. جز این نیست که خدا معبودی یگانه است. منزّه و پاک است از اینکه فرزندی برای او باشد. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و خدا از نظر کارسازی [همه امور آفرینش] کافی است.

قرآن کریم این گروه را غالی معرفی می کند. غلو در لغت به معنای تجاوز و خارج شدن از حدّ است. این تجاوز از حدّ، گاهی به افراط و صعود است و گاهی به تفریط و سقوط حاصل می شود. اما آنچه متبادر به ذهن می باشد و متعارف ذهنی از غلو است همان تجاوز به طرف صعود و افراط می باشد. چنانچه در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) دیده می شود که مسیحیان ایشان را در حدّ اولوهیت و خدایی بالا می برند و خداوند متعال را تا آنجا پایین می آورند که دو شریک - ابن و روح القدس - را برای خداوند متصوّر می شوند.

ص: 290

الف) غلو در الوهیت: بزرگترین حدّ غلو و کفر و شرک می باشد و متأسفانه نصارا به آن گرفتار می باشند. غلو در الوهیت یعنی انبیاء (علیهم السلام) را که عبد و رسول خدا می باشند، تا جایی بالا می برند که به مقام الوهیت می رسانند. (1)

ب) غلو در رسالت: مانند اینکه پیامبر غیر خاتم را به عنوان پیامبر خاتم قلمداد نمایند. اهل کتاب اعم از یهود و نصاری به این غلو گرفتار بودند. یهودیان در مقابل رسالت حضرت مسیح (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) تسلیم نشدند و نصاری نیز در مقابل رسالت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) تسلیم نشدند.

ج) غلو در معاد؛ مانند اینکه هر یک از اهل کتاب، بهشت را در انحصار خود قرار می دهند و دیگران را به جرم نپذیرفتن عقایدشان از آن نعمت بزرگ الهی

ص: 291

1- در مذهب ما متأسفانه عده ای دچار غلو شده تا آنجایی که بعضی شیعه را به دو قسم تقسیم می کنند: الف) شیعه غالی ب) شیعه غیر غالی. ما شکی نداریم که ائمه (علیهم السلام) غلات را طرد و تکفیر کرده اند و شیعیان را از همنشینی با غلات بر حذر داشته و منع نموده اند. در بحار الانوار جلد 25 یکی از ابواب کتاب امامت باب نفی الغلو فی النبی (صلی الله علیه و آله) و الائمه (علیهم السلام) می باشد عده ای در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قائل به اولوهیت ایشان بودند و می گفتند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خداست. وجود حضرت (صلی الله علیه و آله) در جواب ایشان فرمودند: «لا ترفعونی فوق حقّی فان الله تبارک و تعالی اتخذنی عبداً قبل این یتخذنی نبیاً». (بحار الانوار، ج 25، باب 10، ح 5) در زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز عده ای به الوهیت ایشان و ربوبیت آنها معتقد بوده و قائل به حلول خداوند در ایشان می شدند و ائمه (علیهم السلام) به شدت با ایشان برخورد می کردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصاری» (اثبات الهداة بالنصوص المعجزات، ج 5، ص 387) و در جای دیگری می فرمایند: «ایاکم والغلو فینا قولوا انا عبید مربوبون وقولوا فی فضلنا ما شئتم». امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: «فمن ادعی الانبیاء ربوبیاً و ادعی للائمة ربوبیاً او نبیاً او لغير الائمة امامة فنحن براء منه فی الدنیا والآخرة». (عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 201) امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسد ونهم فان الغلاة شرّ خلق الله یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعبادالله والله ان الغلاة شرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذین اشركوا». (الامالی للطوسی، ص 650)

محروم می دانند چنانچه قرآن می فرماید: (وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (1) و گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این دروغ ها و اباطیل آنان است؛ بگو: اگر راستگوید دلیل و برهان خود را بیاورید.

د) غلو در مصادره ی حق و انحصار آن: این نوع از غلو جامع انواع غلو می باشد. به عنوان نمونه اگر کسی بگوید: حق یکی است و آن هم فقط نزد من است و همه ناحق می باشند و حق منحصر در من می باشد.

همانطور که بیان شد، غلو در اولوهیت که مصداق اتم غلو است در مسأله تثلیث مسیحیت (2) قابل مشاهده است و شعار اصلی و رسمی آنها می باشد. با جستجوی در عقاید بت پرستان هند، چین و احياناً مصر و با توجه به قدمت آنها احتمال رسوخ این عقاید در بین نصاری تقویت می شود. شاید بسیاری از آنچه که در انجیل تحریف شده اقتباس از عقاید بودا و برهما باشد به طوری که بسیاری از عقاید خرافی آنها در بین مسیحیان نفوذ پیدا کرده است.

مؤید این احتمال، آیه ی شریفه است که می فرماید: (ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ) (3) سخنی است که بر زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند، شباهت دارد یعنی عقاید ایشان در مورد خدای سبحان، همانند باور مشرکانی است که از اصل توحید منحرف شده اند و عیسی را فرزند خدا می دانند. همانطور که مشرکان، ملائکه را دختران خدا می پنداشتند.

«توماس میشل» کشیش معاصر از رهبانان ژزوئیت در کتاب خود به نام کلام مسیحی می گوید: نخستین کاربرد شناخته شده خدای سه گانه به سال 180 میلادی بر می گردد. او می گوید: در پایان انجیل متی، صریحاً آمده است: ایشان را

ص: 292

1- سوره بقره، آیه 111.

2- در مورد نظریه ی تثلیث و نقد آن به کتاب «نقد مسیحیت»، ص 80 از همین مؤلف مراجعه کنید.

3- سوره توبه، آیه 30.

به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید (1) دهید.

ایشان در ادامه می گوید: در رساله های عهد جدید نیز غالباً عبارت سلام و تحیت مسیحیان به شکل سه گانه آمده است؛ (2) یعنی اگر ما مسلمانان کارهایمان را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می کنیم که توحید ناب است، مسیحیان کارها را با نام پدر، پسر و روح القدس آغاز می کنند و این کلام چیزی جز تثلیث در الوهیت نیست.

ایشان در ادامه می گوید: نویسندگان عهد جدید عادت دارند که خدا را به نام پدر بخوانند و این اصطلاح از یهودیت آمده است. (3)

و باز می گوید: با گذشت زمان، کلیسا در طول تاریخ به این نتیجه رسید که طبیعت سه گانه خدا، یک راز است و نمی توان آن را با تعبیرهای بشری بیان کرد. (4)

اینکه تثلیث یک راز است از آن جهت است که تناقض آشکاری می باشد که ارباب کلیسا قادر به برطرف کردن آن نیستند و به خاطر آنکه آنها رسوا نشوند این مطلب باید به صورت یک راز باقی بماند.

ص: 293

1- غسل تعمید یکی از آیین های دینی برای کسب بخشش از گناهان و زندگی دوباره است. غسل تعمید می تواند در آب های جاری مثل رودخانه ها یا دریا و چشمه ها اعمال شود. تعمید دهنده، کسی که قبلاً توسط آب مقدس مورد غسل تعمید واقع شده، به نام عیسی مسیح این کار را انجام می دهد و کسی که مورد غسل تعمید قرار می گیرد باید به طور کامل در آب قرار بگیرد و سر و صورت او به سمت پایین خم شده باشد. غسل تعمید آیین تطهیری است که در مذاهب گوناگونی مانند آیین مسیحیت و آیین سیک ها رواج دارد و ریشه ی آن آیین های طهارت یهودی است. امروزه غسل تعمید را با مسیحیت می شناسند زیرا آیین غسل تعمید، نماد منزه شدن از گناه و پیوند فرد با ایمان با مسیح در حال مرگ، مسیح به خاک سپرده شده و رستاخیز مسیح است. غسل تعمید در مسیحیت برگرفته از غسل تعمید شدن مسیح توسط یحیای تعمید دهنده در رود اردن است.

2- کلام مسیحی، ص 73.

3- کلام مسیحی، ص 73.

4- کلام مسیحی، ص 75.

این عالم مسیحی برای تطهیر آیین خود و توجیه این عمل می گوید: قبل از ظهور اسلام تعدادی از مسیحیان در اطراف جزیره العرب مانند بیابان های سوریه، سینا، یمن و بین النهرین منتشر بودند ولی شمار آنان در حجاز اندک بود. از آنجا که مکه در ایام جاهلیت مرکز بت پرستی بود و مسیحیت نتوانست در آن نواحی پیشرفت کند، مسیحیان اندکی در حجاز شناخته شده اند که از نظر دینی عمیق نبوده اند و از تعالیم مذهبی، اطلاع کافی نداشتند. چون در آنجا مؤسساتی برای تعلیم آموزه های مسیحیت وجود نداشت و از طرفی کتاب مقدس نیز ترجمه نشده بود در نتیجه این گروه اندک مبتلا به تثلیث شدند. (1)

باید گفت: تلاش این دانشمند مسیحی ابر است. چراکه تثلیث، سخنی است که در مراکز اصلی مسیحیان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد و به قول خود او به سال 180 میلادی برمی گردد و البته تعابیر بی شماری در کلام عالمان مسیحی وجود دارد که با اعتقاد به تثلیث سازگار می باشد.

آنچه مسلم است، اینکه در عصر نزول قرآن عقاید شرک آلود آنان مثل فرزند خدا بودن حضرت مسیح (علیه السلام)، اعتقاد به تثلیث و خطرناک تر از همه اینکه خدا همان حضرت مسیح (علیه السلام) است در میان نصاری امری رایج و شایع بوده و قرآن به صراحت بر اعتقادات آنان اذعان دارد. (2)

گروه سوم - کسانی هستند که می گویند: خدا همان حضرت مسیح (علیه السلام) است! و قرآن در حکم به تکفیر آنان می فرماید: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ) (3) به تحقیق کافر شده اند کسانی که می گویند خدا همان مسیح فرزند مریم است.

ص: 294

1- کلام مسیحی، ص 78.

2- (لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً) (سوره نساء، آیه 171). (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ) (سوره مائده، آیه 73). (وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ) (سوره توبه، آیه 30). (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ) (سوره مائده، آیه 17).

3- سوره مائده، آیه 17.

این گروه معتقدند حضرت عیسی (علیه السلام) نه پسر خداست و نه یکی از سه تا است بلکه او همان خداست. خداوند در پاسخ ایشان می فرماید: (قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (1) بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح و مادرش و تمام کسانی که در روی زمین اند، هلاک کند، چه کسی می تواند در برابر اراده و قدرت او بایستد؟ و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

خداوند در قرآن، مسیحیان را به خاطر این اعتقاد کافر معرفی کند، در حالی که نصاری خود را از کفر منزه می دانند. عده ای این عقیده را توجیه می کنند تا از حد آن بکاهند و قائل به حلول می شوند. اما عده ای از مبلغان مسیحی تلاش می کنند این نظریه را به کلی رد می کنند.

صاحب تفسیر المنار (2) برای ردّ کلام مبلغان مسیحی بعضی از کلمات آنها را متذکر می شود:

- خداوند یعنی عیسی، که همه چیز از او است و ما آزاد هستیم. (3) آیا معنای این جمله جز این است که خدا همان مسیح است!؟

در عهد جدید هنگام اشاره به خدا، از واژه یونانی الاصل «هوثیوس» استفاده کرده است. این کلمه به معنای خدای ازلی، آفریننده، زنده کننده، مولای توانا به کار می رود. (4) آنگاه در انجیل یوحنا (5)، حضرت مسیح را هوثیوس خوانده است

ص: 295

1- سوره مائده، آیه 17.

2- تفسیر المنار، ج 6، ص 307.

3- رساله اول به قرنثیان باب 8، آیه 6.

4- کلام مسیحی، ص 73.

5- انجیل یوحنا باب 20 آیه 28.

یعنی حضرت مسیح (علیه السلام) نیز ازلی، خدا، آفریدگارِ قادر و مولاست.

- مسیحیان به پیروی از قطعنامه شورای نیکه حضرت مسیح را مولود خدا، غیر مخلوق، هم ذات با خدا و خدای حقیقی می دانند. این قطعنامه به سال 325 میلادی یعنی سه قرن پیش از نزول قرآن تهیه شده و تا این زمان نزد مسیحیان کاملاً اعتبار دارد. (1)

- در عهد جدید آمده است: عیسی گفت من و پدر یکی هستیم. (2)

در قرآن احتجاجی بین خداوند و حضرت عیسی (علیه السلام) آمده است که الهه بودن حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش را بیان می کند. قرآن می فرماید: (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) (3) و [عرصه هول انگیز قیامت را یاد کنید] هنگامی که خدا به عیسی بن مریم می فرماید: آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خدا انتخاب کنید؟! می گوید: منزه و پاکی، مرا چنین قدرتی نمی باشد که آنچه را حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته باشم یقیناً تو آن را می دانی، تو از آنچه در جان و روح من است آگاهی، و من از آنچه در ذات توست نمی دانم؛ زیرا تو بر نهان ها بسیار دانایی.

راز تثلیث در مسیحیت

مسیحیان معتقدند که ما موحد هستیم و در عین حال به سه خدا معتقد می باشند و نام این تناقض را نوعی راز می نهند.

سؤال اینجاست که آیا اعتقاد به توحید با تثلیث قابل جمع می باشد و می توان گفت خدا یکی است و در عین حال بگوییم خدا سه تا است؟

ص: 296

1- کلام مسیحی، ص 79.

2- کلام مسیحی، ص 74.

3- سوره مائده، آیه 116.

احتمالاتی در اینجا مطرح می شود:

1. پدر، پسر - عیسی (علیه السلام) - و روح القدس و حتی مریم مصداق امر جامعی هستند که خداست و خدا دارای سه فرد است. به بیان دیگر امر جامعی به نام خدا داریم که دارای سه فرد است: پدر، پسر و روح القدس.

این احتمال درباره ی تثلیث قطعاً با توحید تنافی دارد و شرکی واضح است زیرا معتقد به سه خدا شده ایم و فرد جامع حقیقی و ذاتی بین این سه وجود ندارد. یکی پدر است که خدای اصلی است، دوم پسر است که ممکن الوجود می باشد و سوم روح القدس که ممکن الوجود و واسطه بین خدا و مخلوقات است پس در نتیجه یک واجب الوجود و دو ممکن الوجود به عنوان خدا وجود دارد و هیچ جامع ذاتی و ماهوی بین واجب و ممکن وجود ندارد. واجب الوجود غنی بالذات و ممکن الوجود فقیر بالذات است. و پذیرفتن این احتمال به معنای تنزل دادن خدای سبحان در حد ممکنات و پذیرفتن ترکیب در خدای سبحان است که با واجب الوجود و غنی بالذات بودن خدا و بساطت ذات او تنافی دارد. پس در این احتمال نمی توان بین توحید و تثلیث را جمع کرد.

2. اینکه مجموع این امور سه گانه خدا باشد یعنی اینها اجزاء و عناصر شی واحد را تشکیل می دهند و خدای حقیقی مرکب از سه جزء می باشد.

این احتمال نیز مصداق شرک است زیرا در این صورت خداوند مرکب خواهد بود و از وافی در بحث صفات سلبيه اثبات می شود که در ذات خدا ترکیب راه ندارد و اگر چیزی مُرکب بشود، واجب الوجود نخواهد بود؛ زیرا مُرکب محتاج به اجزایش می باشد و واجب الوجود نمی تواند محتاج به چیزی باشد. زیرا او بی نیاز مطلق و از جمیع جهات بسیط است.

3. اینکه جمیع امور سه گانه مذکور خدا باشند یعنی هر یک از پدر و پسر و روح القدس مستقلاً به عنوان خدا باشند.

4. آنچه از طبیعت واحد خدای سه گانه فهمیده می شود آن است که خدا اگر چه دارای صفات متعددی است ولی سه صفت او نیز مانند خود او ازلی و

ضروری است صفات مذکور عبارت است از طبیعت ذاتی و متعالی خدا که از آن به نام پدر اسم برده می شود، کلمه خدا که در عیسای مسیح به عنوان پسر مجسم شد و وجود فعال و حیات بخش خدا در مخلوقات، که از آن تعبیر به روح القدس می شود.

این صفات، ذاتی خداست و ذات او پیوسته ثابت است و دگرگونی در آن راه ندارد. پس صفات یاد شده برای خدا ضروری و غیر قابل انکار است. چون همه آنها، عین ذات وی هستند.

در پاسخ به این احتمال باید گفت: خصوصیت صفات ذاتی آن است که مانند ذات، نامحدود هستند و تنها در لفظ و مفهوم با ذات اختلاف دارند. به همین جهت همان گونه که کسی به ذات خدا راه ندارد، به صفات ذاتی او نیز راه ندارد و اگر این سه صفت از صفات ذاتی هستند، نباید جدای از ذات باشند و البته نامحدود و ازلی هستند. با این اوصاف چگونه می توان گفت حضرت مسیح، صفت ذاتی حق تعالی می باشد؟!

اگر حضرت مسیح (علیه السلام) ازلی و ابدی و عین ذات باری است، آن زمانی که متولد نشده بود و یا آنگاه که به قول مسیحیان به صلیب کشیده شد و دفن شد، چگونه شد؟ یعنی یکی از صفات ذاتی باری تعالی قبلاً نبوده و بعد به وجود آمده و پس از مرگش نابود گشته است. روح القدس نیز که واسطه فیض است آن زمان که خدا بود و مخلوقی نبود، کجا بوده است و کی به وجود آمده است؟ هرگز معقول نیست که موجود ممکن، عین ذات خدا و صفات ذاتی نامحدود خداوند باشد و معتقد شویم اینها صفات ذات خدا هستند و پس از او به وجود آمده اند!

اشاعره صفات ذاتی خداوند سبحان را زاید بر ذات می دانند و در این باره امر با نصاری همراهی می کنند چراکه آنها پا را فراتر گذاشته و دچار نه قدیم شده اند. جواب نصاری و اشاعره را می توان با یک استدلال بیان کرد. آیا صفات ذات خداوند، ازلی و قدیم است یا حادث؟ اگر بگوییم قدیم هستند پس سه قدیم به

وجود می آید که هر کدام غیر از دیگری است و سه خدا خواهیم داشت و اگر بگوییم این صفات نبوده و بعد به وجود آمده و حادث است می گوییم صفات ذاتی نمی تواند، حادث شود؛ زیرا ذات نمی تواند محل حوادث باشد و این مطلب با غنای مطلق پروردگار سازگار نیست.

از طرف دیگر ما می بینیم که پدر غیر از پسر و پسر غیر از روح القدس می باشد و هیچ کدام با هم رابطه ای ندارند و بلکه غیریت دارند. در حالی که در صفات ذات خداوند معتقدیم این ذات، عین علم و قدرت و حیات است و همان ذاتی که علم است، دارای قدرت است و همان ذات دارای علم دارای حیات است و غیریتی در آنها یافت نمی شود.

بنابراین، وجه صحیحی که بتوان تثلیث را با توحید سازگار نمود، متصور نیست گرچه بسیار تلاش کرده اند تا توحید و تثلیث را هماهنگ کنند.

قرآن و ابطال شرک نصاری

قرآن کریم در آیات متعددی نصاری و مسیحیان را مورد خطاب قرار داده و با بیان استدلال ها و برهان های قوی اعتقاد به تثلیث، خدا بودن حضرت عیسی (علیه السلام) یا فرزند خدا خواندن ایشان را رد می نماید و مسیر توحید را برای نصاری هموار می سازد.

1. اولین استدلال قرآن نسبت به نصاری، بیان نقضی می باشد تا آنها را به فکر فرو برده و متوجه حقیقت نماید. قرآن می فرماید: صرف نداشتن پدر نمی تواند دلیل بر آن باشد که حضرت عیسی (علیه السلام)، فرزند خداست. اگر چنین بود پس به طریق اولی حضرت آدم ابو البشر (علیه السلام)، باید فرزند خدا باشد چراکه پدر و مادر ندارد و مقدم بر حضرت عیسی (علیه السلام) می باشد: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). (1)

ص: 299

ولی قرآن کریم حضرت آدم (علیه السلام) را مخلوق خداوند می شمارد و خداوند را منزّه از داشتن کفو، همسر و فرزند می داند و می فرماید: (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (1) خدا پدید آورنده ی آسمان ها و زمین است. چگونه برای او فرزندی باشد در حالیکه برای او همسری نبوده است و او همه چیز را آفریده و به هر چیز داناست.

2. یکی از صفات خداوند سبحان، بی نیازی و غنای بالذات او می باشد در حالیکه مشاهده می کنیم تمام وجود حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش مریم (علیها السلام) فقر، نیاز و احتیاج است. قرآن کریم درباره ایشان می فرماید: (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) (2) مسیح فرزند مریم پیامبری بیش نیست، قبل از او هم پیامبرانی بودند و مادرش راستگو می باشد و هر دو غذا تناول می کنند.

خداوند از میان تمام احتیاجات بشری تناول غذا را ذکر می کند چراکه غذا خوردن و میل به غذا از بدهی ترین احتیاجات بشری می باشد. آیا موجودی که محتاج به غذاست، می تواند الوهیت داشته باشد؟! در حالیکه خداوند غنی علی الاطلاق است و حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش مانند سایر مخلوقات و محتاج می باشند و هیچ برتری از این جهت نسبت به دیگران ندارند تا مقام الوهیت برایشان ثابت شود.

از طرف دیگر وجود نفی و استثنا در آیه، اثبات می کند که حضرت مسیح (علیه السلام) پیامبری همانند سایر پیامبران و هم ردیف با آنها می باشد.

جمله (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) نیز حاوی نکته ی مهمی است که تأکید بر برهان می کند تا از اتّصاف انبیاء گذشته به مرگ، روشن شود که این سنت الهی نیز بر حضرت عیسی (علیه السلام) مانند سایر انبیاء گذشته جاری می باشد.

ص: 300

1- سوره انعام، آیه 101.

2- سوره مائده، آیه 75.

3. قرآن کریم به صراحت بیان می کند که حضرت عیسی (علیه السلام) فرزند مریم است و این با فرزند بودن برای خداوند تنافی دارد چراکه خداوند (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) (1) می باشد نه زائیده شده است و نه زاده است. در حالیکه قرآن به داستان ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) اشاره می کند.

در فلسطین کلیسایی به نام مَهْد است که مسیحیان اقرار می کنند بر این که محل تولد حضرت مسیح (علیه السلام) می باشد و روز ولادت ایشان شروع سال نو مسیحی می باشد قرآن با بیان حقایق ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) ، از افراط نصاری و تقریط یهودیان جلوگیری می کند؛ زیرا نصاری حضرت عیسی (علیه السلام) را فرزند خدا می دانند و قرآن در هر جا نام حضرت مسیح (علیه السلام) را ذکر می کند از او به عنوان پسر مریم یاد می کند. (2) از طرف دیگر یهودیت نسبت ناروا به حضرت مسیح (علیه السلام) می زند و مریم را آلوده دامن معرفی می کند و قرآن به صراحت این تهمت را پاسخ می دهد که حضرت مریم (علیها السلام) با هیچ مردی تماس نداشته و مادرش راستگو می باشد و این فرزند به نحو اعجاز به دنیا آمده است و به تحقیق او فرزند مریم می باشد (3) و تأکید می کند که خدای سبحان از داشتن فرزند منزّه می باشد (4) و خداوند غنی بالذات است (5) و داشتن فرزند برای او نوعی نقص محسوب می شود و خدا از هر نقصی منزّه است. (6)

4. قرآن کریم با بیان آنکه حیات و ممات حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش مریم (علیها السلام) مانند سایر موجودات به دست خداست و اگر خدا بخواهد آنان را از

ص: 301

1- سوره اخلاص، آیه 3.

2- سوره آل عمران، آیه 45 - سوره نساء، آیات 157 و 171 - سوره مائده، آیه 170.

3- سوره مائده، آیه 75.

4- سوره یونس، آیه 68 - سوره مریم، آیه 92.

5- سوره یونس، آیه 68.

6- سوره مریم، آیات 88 و 89.

بین برد کسی نمی تواند در مقابل قدرت الهی مقاومت کند و همه مقهور قدرت خداوند هستند، ادعای خدا بودن را برای حضرت مسیح (علیه السلام) ردّ نموده و قائلین به این اعتقاد را کافر معرفی می کند: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (1) مسلماً آنان که گفتند: خدا همان مسیح، فرزند مریم است. یقیناً کافر شده اند. بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح و مادرش و تمام کسانی که در روی زمین اند، هلاک کند، چه کسی می تواند در برابر اراده و قدرت او بایستد؟ و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

طبق این آیه می توان گفت: اگر حضرت مسیح (علیه السلام) و مادرش، خدا بودند کسی قدرت هلاکت آنان را نداشت، لیکن خدا می تواند آنها را هلاک کند، پس آنها خدا نیستند و سهمی از الوهیت و ربوبیت ندارند و تنها قادر مطلق خداست و ما سوی الله همه مقهور قدرت اوست.

از طرف دیگر این آیه می گوید: هر چه در آسمان و زمین و بین آنهاست از جمله حضرت مسیح (علیه السلام) و مادرش مملوک خدا هستند و موجود مملوک، خدا نیست پس حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش خدا نیستند و سهمی از اولوهیت ندارند.

به عبارت دیگر قرآن کریم با استدلال به این آیه می گوید: خدا نامتناهی است و هر چه متناهی است خدا نیست. پس خدا خالق است و حضرت مسیح (علیه السلام) مخلوق و هیچ مخلوقی نمی تواند خدا باشد. (2)

از طرف دیگر خداوند دارای قدرت نامحدود است و حضرت مسیح (علیه السلام) و مادرش موجوداتی محدود و دارای قدرت محدود می باشند. پس معقول نیست

ص: 302

1- سوره مائده، آیه 17.

2- سوره مائده، آیه 17.

ایشان را خدا بدانیم. دلیل بر محدود بودن وجود آنان نیز به این علت است که حضرت مریم (علیها السلام) سال هاست از دنیا رفته و حضرت مسیح (علیه السلام) طبق عقیده مسیحیان بر دار رفته و بر اساس عقیده مسلمانان روزی از دنیا خواهد رفت در حالیکه ما مسلمانان درباره خداوند متعال معتقدیم: (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (1) معبودی جز او نیست. همه چیز جز ذات پاک او نابود شدنی است.

5. قرآن کریم علاوه بر براهین عقلی، برهان های نقلی را برای اثبات حق بیان می نماید. قرآن می فرماید: (وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) (2) و حال آنکه مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خدای یکتا را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید، مسلماً هر کس به خدا شرک ورزد، بی تردید خدا بهشت را بر او حرام کند، و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران هیچ یابوری نیست.

در انجیل مرقس عیسی (علیه السلام) مردم را به توحید دعوت کرده و می فرماید: «خدای ما خداوند واحد است.» (3)

در انجیل متی چنین آمده است: «محال است که انسان دو آقا و دو محبوب داشته باشد. هم خدا را خدمت کند، هم دیگری را.» (4) این اعتراف حاکی از بندگی و مخلوق بودن حضرت مسیح (علیه السلام) و مادرش می باشد. خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت محاجّه ای که با حضرت عیسی (علیه السلام) دارد، می فرماید: آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خدای سبحان پرستید و از زبان حضرت مسیح (علیه السلام) می فرماید: (مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ

ص: 303

1- سوره قصص، آیه 88.

2- سوره مائده، آیه 72.

3- انجیل مرقس، باب 12، آیه 29.

4- انجیل متی، باب 6، آیه 24.

شَيْءٍ شَهِيدٌ) (1) من به آنان جز آنچه را که به من دستور دادی نگفتم، [گفتم:] خدایی را بپرستید که پروردگار من و شماست. و تا زمانی که در میان آنان بودم گواهشان بودم، و چون مرا [از میان آنان به سوی خود] برگرفتی، خود مراقب و نگاهبانشان بودی؛ و تو بر همه چیز گواهی.

به درستی می توان اذعان کرد که قرآن نه تنها از پیامبران الهی دفاع نموده بلکه تمامی آنها را تصدیق و حقایق را بیان نموده است.

سؤالی در این میان مطرح می شود که قرآن کریم اعتقاد مسیحیان درباره خدا بودن حضرت مسیح (علیه السلام) را کفر می داند و می فرماید: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ). (2) ولی مشابه این تعبیر در آیه زیر را توحید ناب می شمارد، آنجا که می فرماید: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (3) هیچ نجوایی میان سه نفر رخ نمی دهد مگر آنکه او چهارمین آنها می باشد و نه میان پنج نفر مگر آنکه او ششمین آنان است و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر اینکه هر جا باشند او با آنهاست. سپس آنان را در روز قیامت از آنچه کرده اند، آگاه می گرداند. خداوند به هر چیزی بسیار داناست.

سؤال اینجاست که چگونه می توان بین این دو آیه را جمع کرد مگر نه این است که جمع بین توحید و تثلیث ممکن نمی باشد؟

در جواب باید گفت: در تعبیر مسیحیان، سه امر در عرض هم قرار گرفته اند که هر یک، واحد عددی و دارای کمیّت است مانند الف، ب و ج. این سه واحد به نحوی در کنار هم قرار گرفته اند که از هر کدام عدد یک شروع شود، صحیح است یعنی اگر از «الف» شروع شود «الف»، احد ثلثه است پس «ب» ثانی ثلثه

ص: 304

1- سوره مائده، آیه 117.

2- سوره مائده، آیه 73.

3- سوره مجادله، آیه 7.

و «ج» ثالث ثلاثه است، اگر از «ج» و «ب» نیز شروع شود چنین خواهد بود. در این صورت، خدای سبحان موجودی در عرض پسر و روح القدس خواهد بود و کمیت دارد و عددپذیر است که لازمه آن محدود بودن و ماده و جسم بودن خداوند می باشد در حالیکه ما می دانیم خداوند نامحدود و غنی بالذات است.

اما درباره آیه (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ) (1) موضوع معیت و همراهی، ناظر بودن خداوند و احاطه پروردگار مطرح می باشد و هیچ محدودیت و جسمانیتی برای خداوند متصور نمی شود بلکه می فرماید هر جا شما باشید خدا با شماست. (2)

ریشه های شرک

اشاره

خداوند تبارک و تعالی همه انسان ها را بر اساس فطرت توحید خلق نموده است و می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (3) روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر اساس آن آفریده است. با این حال شاهد آن هستیم که عده ای از مسیر توحید خارج و سرگردان در اعتقادات و گرفتار شرک شده اند.

برای واکاوی علت های انحراف افراد از توحید، ناچار به شناخت ریشه های شرک می باشیم چراکه از جهاتی شناخت آنها، دارای اهمیت و سودمند خواهد بود.

شناخت ریشه های شرک به انسان کمک می کند تا راه های مقابله با این بیماری مهلک را یافته و با این ظلم بزرگ انسانی در ابعاد مختلف مبارزه نماید.

از طرف دیگر با وجود کثرت افرادی که دچار شرک جلی مانند بت پرستی،

ص: 305

1- سوره مجادله، آیه 7.

2- (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (سوره حدید، آیه 4)

3- سوره روم، آیه 30.

ثنویت و تثلیث گردیده اند، متأسفانه شاهد گرفتاری بسیاری از مؤمنین به شرک خفی همانند ریا، تکیه بر غیر خدا و استعانت از غیر او می باشیم تا آنجا که قرآن می فرماید: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (1) و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه برای او شریک می گیرند و ایمان خود را با شرک آلوده می کنند. در نتیجه شناخت ریشه های شرک به ما کمک می کند که تا جایی که امکان دارد از این شرک رها شویم و به توحید نزدیک گردیم.

از طرف دیگر با شناخت علت های اصلی و کلیدی ریشه های شرک و ابعاد مختلف آن و خشکاندن آنها به طریق اولی می توان علت های فرعی و کوچک شرک را از بین برد.

قرآن کریم علل فراوانی برای پیدایش و استمرار شرک بیان می کند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1. هواپرستی

اولین ریشه شرک که از آن به علت العلیل شرک تعبیر می شود و ریشه اصلی و پدیدآورنده بزرگ ترین ظلم در عالم امکان می باشد، هواپرستی، شهوت رانی و خودمحوری می باشد که از آن به بت درون تعبیر می شود، خداوند می فرماید: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (2) آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده است؟! در این آیه به صراحت این موضوع مطرح شده است.

شخصی که گرفتار مَنیت و هوای نفس شده است، دچار خودمحوری شده و برای رسیدن به خواسته های درونی خویش، مبدأ و معاد را انکار می کند و دست خویش را به هر کاری هر چند خلاف عقل و وجدان باشد، آلوده می نماید و بر اساس پندار و توهمات و ظن و خیال عمل می کنند و یک دلیل و برهان یقینی

ص: 306

1- سوره یوسف، آیه 106.

2- سوره الجاثیه، آیه 23.

برای اثبات کار خود ندارد در حالیکه شاهد هستیم براهین متعددی در اثبات توحید وجود دارد، خداوند می فرماید: (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ) (1) مشرکان تنها از گمان و هوای نفس خود پیروی می کنند.

قرآن درباره این افراد می فرماید: ایشان درباره مبدأ و معاد هیچ گونه شبهه ی علمی ندارند بلکه آنچه ایشان را از راه منحرف کرده، شهوت عملی یعنی هوا و هوس است.

انسان های هواپرست برای داشتن آزادی و ولنگاری در عمل و رسیدن به خواسته های نفسانی به راحتی معاد را انکار می کنند. قرآن درباره ی این نوع تفکر می فرماید: (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) (2) آیا انسان گمان می کند که ما هرگز استخوان هایش را جمع نخواهیم کرد؟ چرا در حالی که تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را درست و نیکو بازسازی کنیم، [نه اینکه به گمان او قیامت در کار نباشد] بلکه انسان می خواهد [با دست و پا زدن در شک و تردید] فرارویش را [از اعتقاد به قیامت که بازدارنده ای قوی است] باز کند [تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد!]

علت انکار معاد توسط چنین اشخاصی این است که انسان شهوت مدار می خواهد که جلوی او باز و رها باشد تا بتواند هر عملی را هر چند گناه و فجور باشد، انجام دهد. در حالیکه ایمان و اعتقاد به معاد مانع رهایی و بی بندوبار بودن انسان می شود و سدّ محکمی در مقابل فسق و فجور می باشد.

از طرف دیگر منکران معاد، خواسته یا ناخواسته مبدأ هستی یعنی ذات باری تعالی را نادیده گرفته و انکار می کنند. چراکه با پذیرش توحید، محصور در اوامر و نواهی الهی شده و آزادی عمل که مطابق با نفس اماره آنها می باشد از ایشان سلب می گردد و نمی توانند هر کاری را مرتکب شوند.

ص: 307

1- سوره نجم، آیه 23.

2- سوره قیامت، آیات 3 - 5.

به طور کلی هواپرستان، پیرو و تابع و عبد شیطان می باشند و می توان نام آنها را شیطان پرست نامید و نیز می توان گفت که هواپرستی، با شیطان پرستی مقرون می باشد. قرآن می فرماید: (بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ) (1) بلکه آنان جنیان را می پرستیدند و بیشترشان به آنان ایمان داشتند.

همان طور که قرآن فرموده ابلیس از طایفه ی جن می باشد؛ پس در واقع ایشان شیطان پرست (2) بوده اند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: پرستش غیر خدا در واقع تن دادن به هواهای نفسانی است و از زبان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بیان می کند: (قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ) (3) بگو: من از پرستش آنها که به جای خدا می خوانید، نهی شده ام بگو: من از هوس های شما پیروی نمی کنم که در این صورت گمراه شده و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

اگر به داستان محاجه حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پدرش آزر (4) در قرآن رجوع کنید، حضرت ابراهیم (علیه السلام) خطاب به او می فرماید: (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا). (5)

در این آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) ریشه بت پرستی را بیان می کند و آن چیزی جز عبادت و اطاعت از شیطان نمی باشد. آزر بت پرست بود نه شیطان پرست و

ص: 308

1- سوره سبأ، آیه 41.

2- متأسفانه امروز شاهد آن هستیم که عده ای جاهل و نادان اعلام می کنند که شیطان پرست می باشند و کارهای شیعی و خلاف عفت را در پرتو شیطان پرستی، ترویج و تبلیغ می کنند. ریشه ی این تبعیت مطابقت خواسته های نفسانی ایشان با خواسته های شیطان است پس می توان گفت شیطان پرستی، مقرون با هواپرستی می باشد.

3- سوره انعام، آیه 56.

4- آزر سرپرستی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بر عهده داشت و پدر واقعی ایشان نبود.

5- سوره مریم، آیات 42 - 44.

می توانست بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) اعتراض کند و بگوید ما شیطان را نمی پرستیم بلکه بت پرست هستیم.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: بت پرستی در واقع تبعیت از شیطان درون و برون است و بت خارجی نتیجه و انعکاس آن تبعیت می باشد. پس می توان نتیجه گرفت که بت پرست آلت دست هوای نفس و شیطان است؛ زیرا این هوا و هوس است که بت را برای دور کردن انسان از پرستش خدای سبحان در مقابل او نصب می کند.

در تأیید این نتیجه، قرآن به صراحت اشاره می کند و می فرماید: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ) (1) پس آیا دیدی حال کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را با وجود علم و آگاهی که داشت، گمراه کرد؟!

این آیه شریفه بر این موضوع دلالت دارد که در واقع کسانی که گرفتار شرک هستند، هوای نفس و بت درونشان آنها را گرفتار نموده و حتی آنقدر این عامل قوی می باشد که می تواند انسان عالمی را گمراه کند.

سؤالی در اینجا مطرح می شود که خداوند هادی و هدایت گر است در حالیکه آیه به خداوند نسبت اضلال می دهد و می فرماید: (أَضَلَّهُ اللَّهُ) خدا او را گمراه نمود؟!

در پاسخ باید گفت: اضلال و گمراهی خداوند در این آیه به معنای آن است که خداوند شخص هواپرست را به حال خود رها می کند و وقتی خداوند کسی را رها کرد، دچار گمراهی و انحراف می شود اگرچه آن شخص عالم باشد.

برای تقریب به ذهن مثالی می زنیم: شخصی دارای ماشین آخرین سیستم می باشد و علم دارد که اگر یک لحظه فرمان از دستش رها شود یا راننده خوابش ببرد، دچار حادثه خواهد شد و از مسیر اصلی منحرف می گردد. با این حال چه

ص: 309

بسیار افرادی هستند که در اثر یک لحظه غفلت و یا خواب آلودگی دچار حادثه شده و جان خود را از دست داده اند.

انسان ها نیز اگر از خداوندی که (لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ) (1) است غافل شوند، و از هوای نفس خود تبعیت نمایند خداوند آنها را به حال خود رها کرده لذا از صراط مستقیم خارج شده و گرفتار اضلال و انحراف می شوند.

چه بسیارند افرادی که هوای نفسشان بر علم و انسانیت آنها غلبه پیدا کرده و با نزول از مقام انسانیت، ضلالت را انتخاب کرده اند. قرآن یهود را مصداق بارز این موضوع معرفی می کند و خطاب به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (2) پس اگر دعوت تو را نپذیرفتند، بدان که آنان پیرو هوای نفس خویش هستند و کیست گمراه تر از آن کس که از هوس خود پیروی کرده و هدایت الهی را نپذیرفته است؟ خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

2. جهالت و سفاهت

قرآن جهالت را به عنوان ریشه و بنیان شرک معرفی می کند که سبب انحراف بسیاری از مسیر توحید شده است. آیات متعددی در قرآن ضمن بیان داستان دعوت توحیدی پیامبران به جهالت و سفاهت منکران توحید اشاره می کنند.

حضرت نوح (علیه السلام) با بیان برهان های متعدد و دعوت های مکرر پرده از حقیقت بر می دارد و ریشه ی انحراف معاندان را جهالت می داند و می فرماید: (وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) (3) من شما را قومی جاهل می بینم.

در داستان شگفت انگیز حضرت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل آمده است: (وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ

ص: 310

1- سوره بقره، آیه 255.

2- سوره قصص، آیه 50.

3- سوره هود، آیه 29.

لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (1) بعد از آنکه بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، آنها در مسیر خود به جمعیتی رسیدند که اطراف بت هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند. بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده! همانگونه که آنها معبودان و خدایانی دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید. یعنی طلب بت و مجسمه برای پرستش در عین دیدن آن همه معجزات و براهین و تجارب تلخ، چیزی جز جهالت نمی باشد.

خداوند در داستان حضرت لوط (علیه السلام) و قومش می فرماید: (وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) (2) و لوط را [یاد کن] هنگامی که به قومش گفت: آیا این عمل بسیار زشت را در حالی که [وقت انجام دادنش با بی شرمی کامل به هم] نگاه می کنید، مرتکب می شوید؟! آیا شما از روی میل و شهوت به جای زنان با مردان آمیزش می کنید؟ [شما برای این کار زشت دلیل و برهانی ندارید] بلکه شما گروهی نادان هستید.

خداوند متعال پشت کردن به آیین ابراهیم (علیه السلام) که پدر توحید است را نوعی سفاهت معرفی می کند و می فرماید: (وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) (3) کیست که از آیین ابراهیم روی بگرداند مگر کسی که خود را به نادانی و بی خردی زده است. در این آیه اعراض از روش و منش توحیدی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به سفاهت انسان اسناد داده است. سفاهت یعنی حماقت و عدم تشخیص سود و زیان.

خداوند تبارک و تعالی خطاب به رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (قُلْ

ص: 311

1- سوره اعراف، آیه 138.

2- سوره نمل، آیات 54 و 55.

3- سوره بقره، آیه 130.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيَّهَا الْجَاهِلُونَ (1) بگو: ای نادانان! آیا مرا فرمان می دهید که جز خدا بپرستم؟

بنابراین مشخص شد که یکی از ریشه های انحراف از توحید، جهالت می باشد. جهالت گاهی در مقابل علم قرار می گیرد و گاهی در برابر عقل چنانچه در کتب روایی بایی را به آن اختصاص داده اند.

جهل در مقابل علم، یعنی ندانستن و جهل در مقابل عقل بیشتر در مقام عمل استعمال می شود به نحوی که چه بسا شخص، عالم باشد اما کاری جاهلانه انجام می دهد.

تعریفی که در روایات برای عقل بیان شده است بیشتر متوجه به آثار آن می باشد امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» (2) عقل چیزی است که به وسیله آن خدا بندگی شود و بهشت کسب گردد.

در نتیجه از باب «تُعرف الاشياء بأضدادها» باید گفت جهل آن است که بندگی غیر خدا صورت گیرد و انسان را از رسیدن به بهشت منع نماید.

3. حس گرایی

برخی از کسانی که اطلاعاتی درباره طبیعت و علوم مادی دارند گمانشان این است که می توان همه چیز را با حواس پنجگانه درک کرد در حالیکه ما می دانیم بسیاری از امور در عالم وجود دارد که ارتباطی با حواس پنجگانه ندارد.

اگرچه علوم مادی در جای خود بسیار محترم است و عالم و دانشمند مادی قابل احترام است چرا که مشکلاتی را از بشریت مرتفع ساخته اما اگر کسی معتقد باشد تمام هستی و دانش بشری محدود به حس می باشد این سخن، ناصحیح و زمینه ی انحراف از توحید می باشد. قرآن در معرفی چنین افرادی،

ص: 312

1- سوره زمر، آیه 64.

2- الکافی، ج 1، ص 11.

خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ) (1) بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند، روی بگردان. این [دنیا خواهی] آخرین مرز دانش و معرفت آنان است.

در نظر بگیرید شخصی به آنچه از قعر دریاها تا اوج کهکشان ها وجود دارد، آگاهی دارد، با تمام این احوال عوالمی وجود دارد که فراتر از ماده و ماوراء طبیعت است که این شخص نسبت به آنها غفلت دارد.

این گروه با یک استدلال ناقص اصالت ماده را قبول کرده و خدا را انکار می کنند و می گویند ما در دنیا خدایی نمی بینیم، تا او را بپرستیم و شروع به استهزاء و مسخره کردن انبیاء می کنند قرآن دلیل این تمسخر را بیان می کند و می فرماید: (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ) (2) پس زمانی که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند شادمان شدند.

در داستان محابّه حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون آمده است که فرعون بعد از شنیدن دلایل و برهان ها و بیّنات حضرت موسی (علیه السلام) گفت: (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (3) و فرعون گفت: ای اشراف و سران [مملکت]! من برای شما هیچ معبودی جز خود نمی شناسم، پس ای هامان! برایم بر گل آتش بیفروز [تا آجر محکم و قوی بدست آید]، پس برایم برجی بلند بساز شاید بر معبود موسی آگاهی و اطلاع یابم، و البته من او را از دروغگویان می پندارم.

ص: 313

1- سوره نجم، آیات 29 و 30.

2- سوره غافر، آیه 83.

3- سوره قصص، آیه 38.

قوم بنی اسرائیل هم از آنجا که سالیان درازی تحت سیطره فراعنه قرار داشتند و سخت گرفتار محسوسات بودند با دیدن معجزات فراوان و نجات از دست فرعون با دیدن عده ای بت پرست، به خاطر داشتن پیش زمینه قبلی، از حضرت موسی (علیه السلام) درخواست کردند که خدا را به ما نشان بده (1) و یا در جای دیگر آمده است که به حضرت موسی (علیه السلام) پیشنهاد تجویز بت پرستی دادند. (2) آنان در واقع خدای دیدنی را طلب کردند تا مانند بت پرستان آن را ببینند. شایان ذکر است که در عصر نزول قرآن نیز درخواست هایی از جانب اهل کتاب مطرح می شد که حاکی از این حسّ مادی گرایی بوده است.

اهل کتاب نزد رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) آمده و می گفتند: باید کتابی فیزیکی و محسوس برای ما نازل نمایی تا رسالت تو را باور کنیم. چراکه الواح نوشته شده بر حضرت موسی (علیه السلام)، نازل شده بود. قرآن به آنها خطاب می کند: آنها نه تنها با نزول کتاب ایمان نمی آورند بلکه بالاتر از آن را از حضرت موسی (علیه السلام) درخواست کردند و گفتند خدا را آشکار به ما نشان بده: (يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً). (3)

همچنین مشرکان درخواست می کردند ملائکه بر آنها نازل شود، چنانچه خداوند می فرماید: (وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا) (4) تمامی این درخواست ها نشأت گرفته از آلودگی ذهن ایشان با حسّ گرایی می باشد تا آنجا که امور معقول را در حدّ محسوسات تنزل می دادند.

در عصر حاضر که عصر تکنولوژی، علم و ارتباطات می باشد هنوز کشورهای

ص: 314

1- سوره بقره، آیه 55.

2- سوره اعراف، آیه 138.

3- سوره نساء، آیه 153.

4- سوره فرقان، آیه 21.

وجود دارند که از سطح بسیار بالایی علمی برخوردارند اما آنچنان گرفتار محسوسات هستند که یا خدا را انکار کرده و یا آن را در حد محسوسات پایین می آورند. چنانچه در کشورهای جنوب شرقی آسیا مانند هند، چین، ژاپن و کره و... هنوز آثار بت پرستی نمایان است.

4. تنوع موجودات و تشریح حوادث

در عالم هستی، موجودات متنوع و حوادث و اتفاق های متضاد و بسیاری وجود دارد و گروهی با دیدن آنها نمی توانند باور کنند که منشأ تمامی اینها یک مبدأ واحد باشد، به همین جهت به دوگانه پرستی یا چندگانه پرستی معتقد می شدند چنانچه می بینید عده ای حادثه های زشت را به خدای شرّ و حادثه های زیبا را به خدای خیر نسبت می دهند و دو مبدأ شرّ و خیر را متصور می باشند و یا عده ای برای هر حادثه ای خدایی در نظر می گرفتند همانند خدای نور، خدای ظلمت، خدای باد، خدای باران و... .

قرآن کریم ضمن جواب به این تفکر اشتباه علّت آن را بیان می کند: (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ) (1) این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام ها [ای بی معنا و بی مفهوم] که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حَقَائِيتِ] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند.

و چه بسیار افرادی که از شنیدن کلمه ی توحید تعجب می کردند و می گفتند: (أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (2) آیا خدایان متعدد را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است!

ص: 315

1- سوره نجم، آیه 23.

2- سوره ص، آیه 5.

قرآن در مقام بیان عوامل این تفکر می فرماید: (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَنَا) (1) آنها گفتند: آیا به سوی ما آمده ای که خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را که پدران ما می پرستیدند رها کنیم.

حضرت هود (علیه السلام) در جواب ایشان می فرماید: (أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ) (2) آیا درباره نام های [بی هویتی] که خود و پدرانتان بت ها را به آن نامیده اید، و خدا هیچ دلیل و برهانی بر [حقیقت] آنان نازل نکرده با من مجادله و ستیزه می کنید؟ پس منتظر [عذاب خدا] باشید و من هم با شما از منتظرانم.

سطح فکر پایین سبب شده است تا بت پرستان نتوانند حوادث و موجودات متعدد را در یک ردیف جمع کنند لذا قائل به چند خدا شدند و با تقلید کورکورانه از پدرانشان خود را به این وضعیت راضی نمودند.

این تنوع و کثرت گرایی در طول تاریخ رواج داشته و صاحبان زر و زور از یک سو و جهالت و نادانی مردم از سوی دیگر، به آن دامن زده و سبب شده آنچه آنچنان این پندار غلط در بین مردم رسوخ کند که با شنیدن کلمه توحید یا با تنفر فرار می کنند و یا حالت انزجار در آنها به وجود می آید. قرآن درباره ایشان می فرماید: (وَإِذَا ذُكِرَتْ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا) (3) و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی آنان پشت کرده و فرار می کنند و در جای دیگر می فرماید: (وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْتَدَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) (4) و هرگاه خداوند به یکتایی یاد شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پر از نفرت می شود ولی هرگاه از

ص: 316

1- سوره اعراف، آیه 70.

2- سوره اعراف، آیه 71.

3- سوره اسراء، آیه 46.

4- سوره زمر، آیه 45.

5. تقلید کورکورانه

تقلید به معنای قبول و پذیرش گفتار و روش شخصی دیگر بدون درخواست دلیل می باشد، اگرچه بشر در مواردی که خودش قدرت تحقیق ندارد، ناچار از تقلید است، اما در مسائل اعتقادی خود که اصول بنیادین برای او محسوب می شود باید محققانه وارد شود و تمام تلاش خویش را برای رسیدن به حقیقت به کار ببندد و در مسائل اعتقادی مجتهد شود.

تقلید کورکورانه و بدون تحقیق از رسوم و مذهب پدران و دنبال کردن افکار و اعتقادات ایشان سبب انحراف جمع زیادی از مسیر توحید شده است تا آنجا که وقتی از ایشان سؤال شود شما چرا بت ها را عبادت می کنید، در پاسخ خواهند گفت: گذشتگان و بزرگان ما چنین می کرده اند ما نیز همان کار را انجام می دهیم و بر همان باور هستیم.

این تقلید هرگاه با قومیت و تعصب های قومی همراه گردد، بزرگ ترین سد را در مقابل دعوت انبیاء الهی به وجود آورده است.

پیروی چشم بسته مقلدان از نیاکانی که یا جاهلانه عمل می کرده اند و یا عملشان از هوس های نفسانی نشأت گرفته بود، ارتجاع و عقایدی دور از خردورزی را به وجود آورد که انبیاء الهی تمام تلاش خود را بیشتر متمرکز در این امر می کردند؛

قرآن کریم می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَىٰ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (1) هنگامی که به آنان گفته شد از آنچه خدا فرستاده است پیروی کنید در جواب گفتند: ما از آنچه عقاید و رفتار و پدرانمان بر مبنای آن بوده است، تبعیت خواهیم کرد. آیا حتی اگر پدران آنها

ص: 317

چیزی را درک نمی کردند و به هدایت نمی رسیدند باز هم از آنها پیروی می کنند.

قرآن در داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) و قومش می فرماید: (إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ) (1) این تماثیل چیست که شما در مقابل آنها به پرستش مشغول هستید؟ آنها در جواب گفتند: پدرانمان را بر عبادت بت ها یافتیم و از همان روش پیروی می کنیم: (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ) (2) حضرت ابراهیم (علیه السلام) در پاسخ ایشان فرمود: (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (3) شما و گذشتگانان هر دو در گمراهی آشکار هستید.

این تقلید هرگاه با تعصب همراه شود، مبارزه علنی با دعوت پیامبران را به همراه داشته است تا آنجا که قوم عاد در مقابل مواعظ و انذار پیامبرشان گفتند: برای ما یکسان است که ما را اندرز دهی یا اندرز ندهی. این جز، شیوه ی پیشینیان نیست و ما عذاب نخواهیم شد، چنانچه قرآن می فرماید: (قَالُوا سَوَاء عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ * إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ * وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ). (4)

و نیز وقتی به توحید دعوت می شدند، تبعیت از پیامبران را گمراهی و دیوانگی می پنداشتند، چنانچه قرآن می فرماید: (فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ) (5) آیا از بشری تنها که از میان ماست پیروی کنیم. در این صورت در گمراهی و دیوانگی خواهیم بود.

گاهی آنچنان بر این تقلید خود استوار بودند که حتی با علم و آگاهی به بطلان آن، باز متعصبانه به تقلید کورکورانه خود ادامه می دادند، قرآن می فرماید:

ص: 318

1- سوره انبیاء، آیه 52.

2- سوره انبیاء، آیه 53.

3- سوره انبیاء، آیه 54.

4- سوره شعراء، آیات 136 - 138.

5- سوره قمر، آیه 24.

(إِنَّهُمْ أَلَفُوا آبَاءَهُمْ صَالِينَ * فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ * وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ) (1) آنها پدران خویش را گمراه یافتند اما با این حال در پی آنان شتابان می‌دوند، بی‌گمان قبل از آنان بیشتر پیشینیان نیز گمراه شدند.

این تقلید کورکورانه آنقدر چشم و گوش آنها را کور و کر کرده که افعال زشتشان را به خدا نسبت می‌دهند، چنانچه خداوند می‌فرماید: (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (2) چون کار زشتی مرتکب می‌شوند، می‌گویند: پدرانمان را بر آن [کار] یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده. بگو: یقیناً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید [از روی جهل و نادانی] به خدا نسبت می‌دهید؟!

متأسفانه در جهان امروز شاهد این تقلید کورکورانه و تعصب‌ها می‌باشیم تا جایی که آداب و رسوم جاهلانه، مردم را در خود غوطه‌ور کرده و همه در حال غرق شدن می‌باشند.

6. شخصیت پرستی

اشاره

از آنجایی که انبیاء و اولیاء الهی دارای شخصیت و شأنیت اجتماعی بودند و مورد اقبال مردم قرار می‌گرفتند؛ مردم برای فراموش نشدن آنها بعد از رحلتشان مجسمه یا تصویری از او می‌ساختند و با عظمت از ایشان یاد می‌کردند. به مرور زمان در اثر تکریم و تجلیل خارج از وصف و فراموشی هدف ساخت آن، تصویر یا مجسمه مورد ستایش قرار می‌گرفت و مورد پرستش واقع می‌شد.

شاید بتوان گفت که ابتدای بت پرستی بشر از این موضوع نشأت گرفته است که مجسمه‌ای را به خاطر یادبود افراد می‌ساختند و کم‌کم توهم ربوبیت و قداست برای افراد سطحی نگر ایجاد می‌شد و آن مجسمه یا تصویر تبدیل به بتی

ص: 319

1- سوره صافات، آیات 69 - 71.

2- سوره اعراف، آیه 28.

1- القطب الراوندى بإسناده عن الصدوق عن محمد بن موسى بن المتوكل، حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميرى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، حدّثنا محمد بن النعمان الأحول، عن يزيد بن معاوية قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول فى مسجد النبى (صلى الله عليه وآله): إن إبليس اللعين هو أول من صور صورة على مثال آدم (عليه السلام) ليفتن به الناس ويضلهم عن عبادة الله تعالى، وكان ود فى ولد قابيل، وكان خليفة قابيل على ولده وعلى من بحضرتهم فى سفح الجبل يعظّمونه ويسودّونه، فلمّا أن مات ودّ جزع عليه إخوته وخلف عليهم ابنا يقال له: سواع فلم يغن غنا أبيه منهم، فأتاهم إبليس فى صورة شيخ فقال: قد بلغنى ما أصبتم به من موت ودّ وعظيمكم، فهل لكم فى أن أصوّر لكم على مثال ودّ صورة تستريحون إليها وتأسون بها؟ قالوا: أفعل، فعمد الخبيث إلى الآنك فأذابه حتى صار مثل الماء. ثمّ صوّر لهم صورة مثال ودّ فى بيته، فتدافعوا على الصورة يلثمونها ويضعون خدودهم عليها ويسجدون لها، وأحب سواع أن يكون التعظيم والسجود له، فوثب على صورة ودّ، فحكها حتى لم يدع منها شيئاً وهموا بقتل سواع، فوعظهم وقال: أنا أقوم لكم بما كان يقوم به ود، وأنا ابنه، فإن قتلتمونى لم يكن لكم رئيس، فمالوا إلى سواع بالطاعة والتعظيم. فلم يلبث سواع أن مات وخلف ابناً يقال له: يغوث فجزعوا على سواع فأتاهم إبليس وقال: أنا الذى صوّرت لكم صورة ود، فهل لكم أن أجعل لكم مثال سواع؟ على وجه لا يستطيع أحد أن يغيره؟ قالوا: فافعل، فعمد إلى عود فنجره ونصبه لهم فى منزل سواع، وإنما سمي ذلك العود خلافاً، لأن إبليس عمل صورة سواع على خلاف صورة ودّ قال: فسجدوا له وعظّموه وقالوا ليغوث: ما نأمنك على هذا الصنم أن تكيده كما كاد أبوك مثال ود، فوضعوا على البيت لحراساً وحجاباً، ثم كانوا يأتون الصنم فى يوم واحد ويعلمونه أشد ما كانوا يعظّمون سواعاً، فلما رأى ذلك يغوث قتل الحرس والحجاب ليلاً وجعل الصنم رمياً، فلما بلغهم ذلك أقبلوا ليقتلوه فتوارى منهم إلى أن طلبوه ورأسوه وعظّموه. ثمّ مات وخلف ابناً يقال له: يعوق فأتاه إبليس، فقال: قد بلغنى موت يغوث وأنا جاعل لكم مثاله فى شىء لا يقدر أحد أن يغيره قالوا: فافعل، فعمد الخبيث إلى حجر جرع أبيض، فنقره بالحديد حتى صور لهم مثال يغوث، فعظّموه أشد ما مضى، وبنوا عليه بيتاً من حجر، وتبايعوا أن لا يفتحوا باب ذلك البيت إلا فى رأس كل سنة، وسُميت البيعة يومئذٍ، لأنّهم تبايعوا وتعاهدوا عليه، فاشتد ذلك على يعوق، فعمد إلى ريطه وخلق فألقاها فى الحابر ثمّ رماها بالنار ليلاً، فأصبح القوم وقد احترق البيت والصنم والحرس ورفض الصنم ملقى، فجزعوا وهموا بقتل يعوق، فقال لهم: إن قتلتم رئيسكم فسدت أموركم فكفّوا. فلم يلبث أن مات يعوق، وخلف ابناً يقال له: نسراً، فأتاهم إبليس فقال: بلغنى موت عظيمكم، فأنا جاعل لكم مثال يعوق فى شىء لا يبلى، فقالوا: افعل فعمد إلى الذهب وأوقد عليه النار حتى صار كالماء، وعمل مثالا من الطين على صورة يعوق، ثم أفرغ الذهب فيه، ثم نصبه لهم فى ديرهم، واشتد ذلك على نسر ولم يقدر على دخول تلك الدير، فانحاز عنهم فى فرقة قليلة من أخوته يعبدون نسراً، والآخرون يعبدون الصنم. حتى مات نسر وظهرت نبوة إدريس، فبلغه حال القوم وأنّهم يعبدون جسماً على مثال يعوق وأنّ نسراً كان يعبد من دون الله، فصار إليهم بمن معه حتى نزل مدينة نسر وهم فيها، فهزمهم وقتل من قتل وهرب من هرب، فتفرقوا فى البلاد، وأمروا بالصنم فحمل وألقى فى البحر، فاتخذت كل فرقة منهم صنم وسموها بأسمائهم، فلم يزالوا بعد ذلك قرناً بعد قرن يعرفون إلا تلك الأسماء، ثم ظهرت نبوة نوح (عليه السلام)، فدعاهم إلى عبادة الله وحده وترك ما كانوا يعبدون من الأصنام، فقال بعضهم: «لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وُدَّ وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا». (قصص الأنبياء، صص 69-67، ح 48 واز آن در بحار الأنوار، ج 3، ص 250-252، ح 8 نقل شده است.)

بنابراین یکی از عواملی که موجب گرایش بشر به سمت بت پرستی و شرک شده است، شخصیت پرستی می باشد.

مبارزه قرآن با شخصیت پرستی

سرّ آنکه در شریعت اسلام ساختن مجسمه ای که دارای روح و دارای ابعاد باشد حرام است می تواند همین موضوع باشد. چراکه خوف آن می رود که به مرور زمان مورد پرستش قرار گیرد لذا در فقه بر حرمت ساختن آن فتوا داده می شود.

قرآن به صراحت با این موضوع مبارزه می کند و می فرماید:

الف) خداوند به کسی که دارای مقام رسالت است اجازه نمی دهد که از نفوذ کلام خود و مقبولیتی که در میان مردم دارد، استفاده کرده و مردم را به سمت خود دعوت نماید و می فرماید: (مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي). (1)

این موضوع نزد پروردگار آنقدر گران و حائز اهمیت است که خطاب به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

ص: 321

* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ (1) و اگر [او] پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست، ما او را به شدت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می کردیم؛ در آن صورت هیچ کدام از شما مانع از عذاب او نبود، بی تردید این قرآن، وسیله پند و تذکری برای پرهیزکاران است.

این تهدید شدید نشان دهنده ی اهمیت رسالت و جایگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد چراکه اگر ایشان کمترین اشتباه و خطایی را مرتکب شوند، چهره پیامبران گذشته مخدوش و آینده دین به خطر خواهد افتاد. خداوند تبارک و تعالی برای مبارزه با شخصیت پرستی مستقیم ورود پیدا می کند و می فرماید: (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ) (2) خداوند هرگز به شما فرمان نداد که فرشتگان و انبیاء را به خدایی بگیرید، آیا او امر به شرک و کفر می کند؟

با تمام این اصول و تأکید پیامبران بر توحید، در طول تاریخ می بینیم که یهود دچار ثنویت و مسیحیت گرفتار تثلیث شده اند و طرفداران آیین ابراهیم (علیه السلام) بت پرستی را در کنار خانه توحید برگزیده اند تا جایی که به شهادت تاریخ در کعبه، 360 بت قرار داده بوده اند.

ب) پیامبران الهی برای اثبات حقایق دعوت خود، به اذن الهی معجزاتی را به مردم نشان می دادند.

این امور خارق العاده که مردم عادی از انجام آن ناتوان بودند باعث می شد که برخی از روی اشتباه به خدا بودن پیامبران اعتقاد پیدا کنند.

به همین خاطر کتب آسمانی و در رأس آنها قرآن، هر جا اعجازی را بیان می کنند این آن را منتسب به اذن الهی می کنند تا این شبهه و توهم دفع شود که پیامبران از روی استقلال خود قادر به انجام چنین اعمالی نیستند. چنانچه قرآن

ص: 322

1- سوره الحاقه، آیات 44 - 48.

2- سوره آل عمران، آیه 80.

می فرماید: (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (1) و هیچ پیامبری را نسزد که معجزه ای بیاورد مگر به فرمان خدا.

تصریح به اذن از طرف خدا، نمایانگر این نکته است که چنین نبوده که هرگاه مردم تقاضای آیت و معجزه می کردند یا پیامبری هر وقت می خواست و یا هر عملی که خودش خواهان انجام آن بود فوراً آن معجزه تحقق پیدا کند و این معجزات فقط نشان دهنده توحید ربوبی است و انبیاء الهی با داشتن چنین قدرتی، از خود کمالی ندارند و هر کاری که از ایشان مشاهده می شود، مستقیم یا غیر مستقیم از خدای سبحان می باشد.

ج) قرآن صراحتاً اعلام می کند که پیامبران بشر هستند و تمام خصوصیات و ویژگی های انسانی را دارا می باشند و از نظر فیزیکی شبیه دیگر انسان ها می باشند مگر آنکه با دلیل و مدرکی خصوصیتی را برای آنها در نظر بگیریم. چنانچه قرآن می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ) (2) بگو من همانند شما بشری هستم ولی به من وحی می شود که خدای شما خدایی واحد است. در این آیه بعد از بیان داستان وحی که وجه تمایز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با بقیه ی افراد بشر می باشد، بلافاصله تأکید بر توحید می کند تا انحصار الوهیت و ربوبیت درباره ی خداوند تعالی باقی بماند.

در آیه دیگر خداوند تبارک و تعالی با تفاوت اندکی همین ویژگی را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان می کند و می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ) (3) بگو: من بشری مانند شما هستم، [نه از جنسی دیگر که سختم را نفهمید] به من وحی می شود که معبود شما فقط معبود یکتاست، پس [با دوری از افراط و تفریط] به سوی او رو کنید، و از او

ص: 323

1- سوره رعد، آیه 38.

2- سوره کهف، آیه 110.

3- سوره فصلت، آیه 6.

قرآن برای اثبات بشر بودن پیامبران، با بیان خوردن و آشامیدن انبیاء و مخصوصاً حضرت عیسی (علیه السلام) و مادرش حکایت از فقر و نیاز آنها می کند تا توهم الوهیت ایشان خنثی گردد و می فرماید: (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) (1) مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود، هر دو غذا می خوردند.

قرآن با بیان غذا خوردن حضرت مسیح (علیه السلام) برای مردم ثابت می کند که اعجاز در خلقت، تولد بدون داشتن پدر و انجام معجزات از قبیل زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و امثال اینها دلیلی بر اثبات الوهیت او نمی باشد بلکه او بنده ای از بندگان پروردگار است.

در جای دیگر قرآن با اشاره به تولد و مرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همانند بقیه ی مردم پرده از این حقیقت برمی دارد که زمام حیات تمامی افراد اعم از پیامبران و مردم عوام در دست خداست و هیچ شخصی در مرگ و حیات افراد با خداوند همراهی نمی کند و فقط خداوند است که حیات ذاتی دارد و مرگی در او راه ندارد و می فرماید: (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ). (2) به همین جهت خطاب به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (3) قطعاً تو از دنیا خواهی رفت و آنان نیز خواهند مُرد.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن وجود نازنین پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) را افضل و برترین فرستاده خود معرفی می کند و برای تبیین جایگاه ایشان، او را عبد و

ص: 324

1- سوره مائده، آیه 75.

2- سوره فرقان، آیه 58.

3- سوره زمر، آیه 30.

بنده ی خود معرفی می نماید (1) و مشاهده می کنیم که در نمازها واجب است که در تشهد قبل از شهادت به رسالت آن حضرت، شهادت به عبد بودن ایشان داده شود.

در روایات اهل البیت (علیهم السلام) نیز از قول این انوار مقدس (سلام الله علیهم اجمعین) تأکید فراوانی شده است که نباید اولیاء الهی به ویژه چهارده معصوم (علیهم السلام) را از باب غلو چه در مسیر افراط و چه در مسیر تقریط، دارای مقام الوهیت بدانیم بلکه باید آنان را عبد و حجج و امامان الهی دانست هر چند همه علماء اتفاق نظر دارند که معرفت کامل این بزرگواران مقدور نمی باشد.

در روایات آمده است که امام صادق (علیه السلام) از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هرگز مرا بالاتر از آنچه سزاوار آن هستم بالا نبرید، زیرا خداوند مرا پیش از آنکه به پیامبری برگزیند، به بندگی خود برگزیده است. (2)

شخصی می گوید به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم، این چه مطلبی است که از شما نقل می کنند؟ آن حضرت فرمود چه نقل می کنند؟ گفتم می گویند شما ادعا کرده اید که مردم بندگان شما هستند! حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: خدایا تو آفریننده ی زمین و آسمان هستی، آگاه به پنهان و آشکار هستی، تو شاهدی من این مطلب را نگفتم و آن را از هیچ یک از پدرانم نشنیدم. خدایا تو آگاهی به ظلم هایی که از دست این گروه مردم به ما رسیده است و این سخن کذب از جمله آن ظلم هاست که به ما رسیده است. (3)

ص: 325

1- سوره اسراء، آیه 1؛ سوره فرقان، آیه 1؛ سوره نجم، آیه 1.

2- عن جعفر عن محمد عن آبائه: عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: لا ترفعونی فوق حقی فإنّ الله تعالی اتخذنی عبداً قبل این یتخذنی نبیاً.

3- عن عبدالسلام بن صالح الهروی قال: جئت الی باب الدار الی حیس فیها الرضا (علیه السلام) بسرخص و قید علیه السلام فاستأذنت علیه السبحان فقال لاسبیل الیک الیه علیه السلام قلت ولم قال لانه ربما صلّی نبی یوم وليلة الف رکعة وانما ینفتل من صلاحة ساعة فی صدر النهار و قبل الزوال وعند اصفرار الشمس فهو فی هذه الاوقاف قاد فی صلاه ویناجی ربه فقلت له فاطلب منه فی هذه الاوقات إذناً علیه فاستأذن لی فدخلت علیه وهو قاعد فی صلاه متفکراً قال ابوالصلّت فقلت له یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) ما شیء ینحکیه عنکم الناس قال وما هو قلت یقولون انکم تدعون انّ الناس لکم عیب فقال اللهم فاطر السماوات والارض عالم الغیب والشهادة انت شاهد بانّی لم اقل ذلك قطّ ولا سمعت احداً من آبائه (علیهم السلام) قاله قطّ وانت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الأمة وان هذه منها ثم اقبل علیّ فقال لی یا عبدالسلام اذا کان الناس کلهم عیبید ناعلی ما کلوه عنا فممنّ نیعهم قلت یا ابن رسول الله صدقت ثم قال یا عبدالسلام أشکر انت لما اوجب الله تعالی لنا من الولاية کما ینکره غیرک قلت معاذ الله بل انا مقرّ بولا یتکم. (عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 183، ح 6)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که شخصی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: السلام علیک یا ربی! حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: وای بر تو! خدا تو را از رحمت خویش دور کند. پروردگار من و تو خداست، من تو را در جنگ فردی ترسو و در زمان صلح فردی حقیر می شناسم. (1)

سدیر می گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم عده ای برای شما مقام الوهیت قائل هستند و این آیه را از قرآن تلاوت می کنند: (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) (2) فرمود: ای سدیر گوش و چشم، پوست و خون و موی من از این گفتار بیزار است، خدا از اینها بیزار است، اینها بر دین من و دین اجداد من نیستند. خدا ما و اینها را در روز قیامت جمع نمی کند جز اینکه بر این گروه خشمناک است. (3)

ص: 326

1- قال ابو جعفر محمد بن عيسى ولقد لقيت محمداً رفعه اي ابي عبدالله (عليه السلام) قال جاء رجل الي رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال: السلام عليك يا ربى فقال: مالك لعنك الله ربى وربك الله اما والله لكنت ما علمت لجباناً فى الحرب ليئماً فى السلم. (رجال الكشى، ج 2، ص 589)

2- سورة زخرف، آيه 84.

3- عن سدیر قال قلت لابی عبدالله (عليه السلام): ان قوماً يزعمون انكم آلهة يتلون علينا بذلك قرآناً (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) فقال يا سدیر سمعی وبصری وبشری ولحمی ودمی وشعری من هولاء براء وبرئ الله منهم ما هولاء على دینی ولا على دین آبائی والله لا یجمعنی الله وایاهم يوم القيامة الا وهو ساخط علیهم. قال: قلت وعند قوم یزعمون انکم رسل یقرؤن علينا بذلك قرآناً: یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملا صالحاً انى بما تعملون علیهم. فقال یا سدیر سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی من هولاء براء وبرئ الله منهم ورسوله ما هولاء على دینی ولا على دین آبائی والله لا یجمعنی الله وایاهم يوم القيامة الا وهو ساخط علیهم. قال: قلت فما انتم؟ قال: نحن خزان علم الله نحن تراجمه امرالله نحن قوم معصومون امرالله تبارک و تعالی بطاعتنا ونهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة على من دون السماء وفوق الارض. (الكافی، ج 1، ص 671، ح 6)

برای بررسی بیشتر این روایات می توانید به کتاب بحار الانوار جلد 25 باب الغلو فی النبی (صلی الله علیه و آله) و الائمة (علیهم السلام) رجوع نمایید.

7. تعصّب و لجاجت

اشاره

لجاجت، نوعی بیماری روحی است که اگر کسی گرفتار آن شود، هیچ استدلال منطقی را نمی پذیرد و در نتیجه دچار انحطاط و عذاب می شود و پس از اتمام حجت از روی علم و عمد توحید را نفی می کند و شرک را ترویج می نماید.

افراد لجوج گاهی از پیامبران الهی اموری غیر عادی را درخواست می کردند تا منافع مادی برای آنها داشته باشد و با تمام این احوال به دنبال حقیقت نبودند. بلکه اگر پیامبر با درخواستشان موافقت می کرد و آن عمل را انجام می داد باز می گفتند او ساحر و جادوگر است.

برخی از آیات در این رابطه چنین است:

1. (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَذِبًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَفِيقِكَ حَتَّى تُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ) (1) و گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر آنکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه ای پر آب و جوشان روان سازی!!! یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از لا به لای آنها نهرها روان کنی.

ص: 327

یا آسمان را آن گونه که گمان کرده ای [قدرت داری] پاره پاره بر سر ما بیفکنی، یا خدا و فرشتگان را رو به روی ما آوری. یا خانه ای از طلا برای تو باشد، یا در آسمان بالا روی، و بالا رفتنت را باور نمی کنیم تا آنکه نوشته ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم!!!

این آیات نشان دهنده ی روحیه عناد و لجاجت مشرکان سرزمین حجاز است. قرآن در مقابل این پیشنهادهای نامعقول جوابی اجمالی و بسیار متین ارائه می کند و می فرماید: (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا) (1) بگو: پروردگار من منزّه است از اینکه خواسته هایی بیهوده را پاسخ دهد آیا جز این است که من بشری فرستاده شده ام؟! مرا برای هدایت شما فرستاده اند، نه اینکه در خواست های بی مورد شما را پاسخ دهم.

قرآن با بیان «سبحان الله» می فرماید: شما از من کار مخصوص به خدا را می خواهید در حالیکه من خدا نیستم و بشری همانند شما هستم.

انتظار شما که بر هم زدن نظام طبیعت است بسیار نابه جا می باشد و پیامبر نمی تواند هر خواسته ای را بنا بر بشر بودنش بر آورده کند و نظام طبیعت را تغییر دهد و از خود در هیچ کاری استقلال ندارد.

جواب تفصیلی آن بسیار متنوع و متنوع می باشد که در زیر به آن پرداخته می شود:

الف) (وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (2) و اگر ما نوشته ای روی صفحه ای بر تو نازل کنیم که آنان آن را با دست خود لمس کنند، باز کفر پیشگان می گویند: این جز جادویی آشکار نیست!!!

به عبارت دیگر قرآن می فرماید هر چه بیشتر با آنها همراهی کنید بیشتر

ص: 328

1- سوره اسراء، آیه 93.

2- سوره انعام، آیه 7.

لجبازی می کنند چون در پی یافتن و پذیرفتن حق نمی باشند.

ب) (وَلَوْ أَنزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا) (1) و اگر فرشتگان را به سوی آنان می فرستادیم و اگر مردگان با ایشان سخن می گفتند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند.

ج) (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سَكَبْنَا بِهَا مَاءً لِّقَوْمٍ مَّسْحُورُونَ) (2) اگر دری از آسمان به روی آنها می گشودیم و از آن بالا می رفتند باز حق را قبول نمی کردند و می گفتند چشم بندی کرده و ما را سحر و جاوگر نموده اند.

از این آیات می توان دریافت: اگر خداوند درخواست های غیر معقول و منفعت طلبانه مشرکان را اجابت کند، باز ایشان ایمان نخواهند آورد و بهانه دیگری می تراشند چراکه آنها لجاجت دارند.

2. (وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ) (3) و چون آیه و معجزه ای [به خاطر هدایت یافتنشان] به سوی آنان آید، می گویند: هرگز ایمان نمی آوریم تا نظیر آنچه به پیامبران خدا داده شده به ما هم داده شود.

سران لجوج و مشرک، گمان می کردند موضوع وحی و احراز مقام رسالت بر پست و مقام و ثروت و موقعیت اجتماعی و یا بر رقابت های قبیله ای استوار است.

3. (وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ) (4) هیچ آیه ای از نشانه های پروردگارشان به سمت آنها نیامد مگر آنکه مشرکان و ملحدان از آن

ص: 329

1- سوره انعام، آیه 111.

2- سوره حجر، آیات 14 و 15.

3- سوره انعام، آیه 124.

4- سوره یس، آیه 46.

اعراض می کنند.

4. (يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ) (1) پس از آنکه حق [بودن انگیزه های رفتنت به جنگ بدر] روشن شد با تو در این حق [روشن و آشکار] مجادله و ستیزه می کنند [تا نظر خود در ترک جنگ را به عنوان اینکه جنگی نابرابر است، تحمیل کنند؛ چون از شرکت در جنگ ترسیده بودند] که گویا به سوی مرگ رانده می شوند و آن را با چشم خود می بینند!!!

همانطور که مشاهده می کنید مجادله بعد از آشکار شدن حقیقت، ناشی از لجاجت می باشد و مشرکان با این لجاجت، نه تنها به خودشان خیانت می کنند بلکه دیگران را نیز تحت الشعاع قرار می دهند زیرا مانع از پذیرش حق توسط دیگران می شوند و این از خواص جدال به باطل است.

علت این است که مشرکان از لحاظ فکری دچار توهم و خیال بوده و از لحاظ گرایش و عمل تحت تأثیر غضب و شهوتشان می باشند لذا به جدال و لجاجت با حق می پردازند و زیر بار دین خدا نمی روند.

قرآن درباره آنها می فرماید: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) (2) آنها به خاطر ظلم و بزرگ منشی که در خود احساس می کردند حقیقت را انکار کردند در حالیکه یقین به صحت آن حقیقت داشتند.

مشرکان نه تنها خود بلکه دیگران را وادار می کردند هرگز سخن حق را نشنوند و با پیامبران رفت و آمد نکنند و پای سخن ایشان نشینند و اگر هم چیزی از گفته ها به آنها رسید ترتیب اثر ندهند. در این رابطه قرآن از زبان حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: (وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا) (3) و من هرگاه آنان را دعوت کردم تا آنان را بیامرزی،

ص: 330

1- سوره انفال، آیه 6.

2- سوره نمل، آیه 14.

3- سوره نوح، آیه 7.

انگشتان خود را در گوش هایشان کردند و جامه هایشان را به سر کشیدند و بر انکار خود پافشاری ورزیدند و به شدت تکبر کردند.

و در جای دیگر می فرماید: (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلْيَمٍ) (1) چون آیات ما بر او خوانده شود متکبرانه روی برمی گرداند، گویی آنها را نشنیده است، انگار در دو گوشش سنگینی است، پس او را به عذابی دردناک مژده ده.

نمونه این لجاجت مشرکان را می توان در اهل کتاب هم جستجو کرد چراکه لجاجت یک بیماری واگیردار و مُسری می باشد. زیرا گروهی از اهل کتاب در عین شناخت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) بر موضع باطل خود پافشاری می کردند و با کتمان و تحریف و دروغ، مانع رسیدن حقایق اسلام به دیگران می شدند.

قرآن کریم درباره ی اهل کتاب در 3 فراز زیر می فرماید:

(الف) ایشان علم به حقانیت دین اسلام داشته اند: (إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ) (2)

(ب) اهل کتاب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را به خوبی می شناسند: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) (3)

(ج) لجاجت اهل کتاب مانع از پذیرش حق می شود: (وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ) (4)

قهراً چنین اشخاصی مستحق سخت ترین کیفرها هستند و قرآن عاقبت آنها را به خوبی ترسیم می نماید و می فرماید: (الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ كَلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ

ص: 331

1- سوره لقمان، آیه 7.

2- سوره بقره، آیه 144.

3- سوره بقره، آیه 146.

4- سوره بقره، آیه 145.

مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ * الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْفِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (1) هر کفر پیشه ی لجوجی را به دوزخ افکنید آنکه سخت مانع خیر است و متجاوز و شبهه افکن. آن کسی که با خداوند یکتا، معبود دیگری قرار داد پس او را در عذاب سخت بیافکنید!

عوامل جدال باطل با حق و حقیقت

اشاره

می توان موارد زیر را به عنوان عوامل جدال باطل با حق دانست:

الف) تعصب و عدم تعقل صحیح

از آنجایی که مشرکان قدرت درک معقولات را ندارند و خدا را تارته ی محسوسات پایین می آورند هر جایی که درک صحیحی از دین ندارند آن را افسانه می پندارند، قرآن می فرماید: (وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (2) گروهی از آنان به سخنانت گوش می دهند، و ما [به کیفر لجاجت و کفرشان] بر دل هایشان پوشش هایی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی نهادیم [تا نشنوند]. و اگر همه نشانه های حق را ببینند باز هم به آن ایمان نمی آورند؛ تا آنجا که وقتی به محضرت می آیند با تو مجادله و ستیزه می کنند، کافران [از روی لجاجت و عناد] می گویند: این [قرآن] جز افسانه های پیشینیان نیست.

در شأن نزول این آیه از ابن عباس نقل شده است که ابوسفیان و ولید بن مغیره و نضر بن حارث و عتبه و شیبه و امیه به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوش فرا دادند، سپس از نضر پرسیدند که او چه می گوید؟ نضر در جواب گفت: من نفهمیدم فقط حرکت لب های او را دیدم که سخنی می گفت و جز افسانه های پیشینیان

ص: 332

1- سوره ق، آیات 24 - 26.

2- سوره انعام، آیه 25.

ب) تعصّب و حمیت باطل آمیخته با مقدمات وهمی و خیالی

یکی از ابزارهای شیطان برای انحراف افراد، عمل از روی تعصّب و حمیت باطل می باشد تا جایی که جدال احسن نیز در او کارساز نمی شود، قرآن می فرماید: (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ) (2) در حقیقت شیاطین به دوستان خود وحی می کنند تا با شما جدال و ستیزه نمایند و اگر از آنها اطاعت کنید قطعاً شما مشرک خواهید بود.

ج) عدم ادراک و فهم صحیح از مسائل و سطحی نگری

قرآن می فرماید: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ آيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا) (3) و کیست ستمکارتر از کسی که به وسیله آیات پروردگارش پند داده شود، ولی از آنها روی برگرداند و دست آورد پیشین خود را [که کفر، جدال و ستیز با حق است] فراموش کند؟ به راستی ما بر دل های آنان پوشش هایی قرار داده ایم تا قرآن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی نهادیم [تا آن را نشنوند]؛ و اگر آنان را به راه هدایت فراخوانی، هرگز و هیچ گاه هدایت نیابند.

د) دلایل و براهین سست که ناشی از خودمحوری و خودخواهی آنان می باشد

مشرکان همیشه درصدد از بین بردن حق و حقیقت و آثار آن می باشند و هرگز در این راه موفق نبوده و نخواهند بود. چراکه برهان باطل، بسیار سست و بدون پایه، می باشد و بر خلاف حق است که همیشه مستدل و قوی و بر اساس فطرت می باشد. قرآن می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي

ص: 333

1- اسباب نزول القرآن، ص 217.

2- سوره انعام، آیه 121.

3- سوره کهف، آیه 57.

صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (1) بی تردید آنان که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد، مجادله و ستیزه می کنند و در سینه هایشان جز کبر و بزرگنمایی نیست به آن [بزرگی و عزت و سلطنتی که در آرزویش هستند] نمی رسند؛ پس به خدا پناه ببر؛ زیرا او شنوا و بیناست.

از آنجایی که مشرکان قدرت مقاومت در مقابل حق را نداشته از حربه استهزاء و تمسخر استفاده می کنند، چنانچه قرآن می فرماید: (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) (2) هنگامی که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند [و غیر آن را چیزی به حساب نمی آوردند] ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند، آنان را احاطه کرد.

قرآن برای تنبیه مشرکان می فرماید: (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ) (3) و [مشرکان] به جای خدا معبودانی را می پرستند که خدا هیچ دلیل و برهانی [نسبت] به [حق بودن] آنها نازل نکرده است؛ و معبودانی را می پرستند که به آن دانشی [برای استدلال بر ربوبیت آنها] ندارند و ستمکاران را [در قیامت] هیچ یآوری نیست.

آثار شوم شرک

اشاره

اگر به بررسی شرک پردازیم به این نتیجه می رسیم که شرک مجمع همه پلیدی ها و دربردارنده ی همه رذایل می باشد.

به عبارت دیگر شرک عبارت از مرگ واقعی و معنوی انسان ها است چراکه سبب از دست دادن مقام انسانی و تنزل او به مرتبه ای پایین تر از مرتبه ی حیوانی

ص: 334

1- سوره غافر، آیه 56.

2- سوره غافر، آیه 83.

3- سوره حج، آیه 71.

می شود. به همین جهت قرآن تعبیرهای بسیار تندی را درباره شرک و مشرک به کار می برد.

شرک آثار بسیار شومی در زندگی دنیوی و اخروی بشر دارد که به چند نمونه اشاره می شود:

1. محروم شدن از معارف بلند الهی

یکی از اصول مهم قرآنی این است که خداوند تبارک و تعالی کسی را ابتدائاً گمراه نمی کند و بی جهت لطف خود را از هیچ کس دریغ نمی دارد بلکه اگر در آیات قرآن آمده است که خدا کسی را گمراه کرد، این گمراهی او از باب کیفر او می باشد. بدین معنا که شخص اعمالی را انجام داده که سبب گمراهی می شود. چراکه خداوند به سبب اعمال بدش رحمت خود و هدایت خاصش را از او دریغ می کند و وقتی که هدایت نباشد شخص دچار گمراهی و ضلالت می شود.

در واقع خداوند بر چشم و گوش و زبان و حواس و فکر مشرک حجابی می اندازد که از دیدن و درک حقایق محروم می شود. این حجاب، حجاب مادی نیست که در مقابل چشم مشرک بیاندازد بلکه چه بسا چشم او تیزبین تر و بهتر از دیگران باشد بلکه حجاب، حجاب معنوی است چراکه مشرک از درک عالم ملکوت و مجردات محروم شده و چیزی از آن را درک نمی کند.

قرآن کریم می فرماید: (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْيُنِهِمْ أَغْلَالًا - فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) (1) مسلماً ما غل هایی بر گردنشان نهاده ایم که تا چانه هایشان قرار دارد به طوری که سرهایشان بالا مانده است، و از پیش رویشان حایلی و از پشت سرشان [نیز] حایلی قرار داده ایم، و به صورت فراگیر دیدگانشان را فرو پوشانده ایم، به این خاطر حقایق را نمی بینند.

ص: 335

پس اثر شرک که پرده‌ی ضخیمی از حجاب‌ها فرد مشرک را در بر می‌گیرد به طوری که نمی‌تواند معارف بلند الهی را درک نماید.

قرآن با بیان مثالی این موضوع را بیان می‌نماید: (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ وَنِدَاءَ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (1) داستان [دعوت‌کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاندنش از خطر] بانگ می‌زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی‌کند] نمی‌شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

قدرت اندیشه و خرد مشرک در محسوسات و حواس پنجگانه منحصر است به نحوی که در این بین با حیوانات مشترک می‌شود و از مقام انسانی تنزل پیدا می‌کند. بنابراین مشرکان درکی از ملکوت عالم نداشته و محدود به عالم ملک و ماده می‌باشند، چنانچه قرآن می‌فرماید: (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) (2) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت غافل می‌باشند.

افراد ظاهرین حقیقت عالم هستی، یعنی خداوند تبارک و تعالی را فراموش کرده و با دل بستن به دنیا دچار خودفراموشی می‌شوند به طوری که حقیقت خویش را نیز فراموش کرده و از آن غافل شده و در مادیات بدن محصور می‌شود، قرآن می‌فرماید: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) (3) خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد.

اگر کسی خودش را از یاد برد در واقع به خودش خیانت کرده است و خیانت به خویشتن بزرگ‌ترین خیانت‌ها است که انسان در حق خود روا می‌دارد،

ص: 336

1- سوره بقره، آیه 171.

2- سوره روم، آیه 7.

3- سوره حشر، آیه 19.

خداوند می فرماید: (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ) (1) خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کنید. خیانتی که به مراتب از خیانت مالی و جانی زیانبارتر است به طوری که انسان را به قهقرای شهوات و مادیات و جهنم و آتش سوق می دهد.

قرآن به این خسارت و زیان اشاره کرده و می فرماید: (قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) (2) آنها سرمایه خود را از دست دادند دچار خسران شده و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان گم می شوند.

مشرکان به خدایان دیگری غیر از خدای یگانه معتقد بودند. اما زمانی که به محشر حاضر می شوند به یقین می بینند که خدایان آنها وجود حقیقی و واقعی نداشته و خواب و خیالی بیش نبوده است.

این افراد، زیانکاران واقعی می باشند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند، چنانچه قرآن می فرماید: (قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) (3) می توان نتیجه گرفت که شرک موجب بزرگ ترین خسارت و زیان به انسان می شود چراکه او مبدأ و معاد را فراموش کرده و این فراموشی سبب می شود که انسان از حقیقت خویش غفلت ورزیده و به خود خیانت نماید و حیات معنوی خود و دیگران را تباه کرده و سرمایه ی حقیقی خویش را بر باد داده و نابود سازد.

مشرکان بر اثر پندارهای جاهلی خود نسبت به خداوند (4) از شناخت خود حقیقی محروم می باشند و فقط به خود حیوانی اهمیت فوق العاده می دهند.

خداوند می فرماید: (وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ

ص: 337

1- سوره بقره، آیه 187.

2- سوره اعراف، آیه 53.

3- سوره زمر، آیه 15.

4- (يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ). (سوره آل عمران، آیه 154)

الْجَاهِلِيَّةِ) (1) و گروهی که تمام همت آنها نفس آنهاست و گمان غیر حقیقی و ظن جاهلی به خداوند دارند.

تمام همت مشرک منحصر در نفس پرستی و ارضای شهوت و اظهار قدرت می باشد، به گونه ای که بدن مادی و نفس اماره را، حقیقت انسانی خود پنداشته و برای حفظ و بقای آن هیچ مرز حریمی را به رسمیت نمی شناسد. اصالت دادن به ارضای شهوات، تسلط خواهی، رفاه طلبی و ثروت اندوزی موجب شده تا توان تحمل کمترین آسیب جانی و مالی را نداشته باشد و کمترین فشار او را از محور انسانیت خارج می کند. قرآن درباره حالات ایشان می فرماید: (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ) (2) هنگامی که بدی به او رسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود مگر نماز گزاران. پس می توان نتیجه گرفت بزرگترین ضرر برای مشرکان بسته شدن دریچه معارف الهی و محروم شدن از درک ملکوت آسمان ها و زمین می باشند چرا که تمام همت آنها انحصار در دنیاپرستی و حیات مادی آن می باشد.

2. تفرقه، عداوت و جنگ

توحید، معادل وحدت و هماهنگی و شرک، عامل تفرقه و پراکندگی است. اثبات تکثر و تفرقه برای مشرکان بسیار ساده می باشد. هر فرد مشرک برای خود بتی ساخته بود و اعلام می کرد این خدای من است. هرگاه دو فرد مشرک با هم نزاع می کردند یکی از آن دو نفر، خدای دیگری را می شکست و دیگری توهین به خدای این فرد می کرد و همین کار سبب جنگ و نزاع و دشمنی می شد.

هر قبیله ای برای خود خدایی داشت و این بت ها نماد قبیله محسوب می شدند و هر قبیله ای تلاش می کرد تا خدای خودش را مطرح کند و به افتخار برساند و

ص: 338

1- سوره آل عمران، آیه 154.

2- سوره معارج، آیات 20 - 22.

همین موضوع موجب نزاع و درگیری بین قبائل بزرگ می شد که شاید سال ها این درگیری و جنگ ادامه داشت و کشته های فراوانی را بر دو طرف تحمیل می کرد.

توحید پیام آور اتحاد و دوستی می باشد، چنانچه خداوند می فرماید: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (1) و شرک پیام آور تفرقه و چند دسته بودن است، چرا که خداوند می فرماید: (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) (2) [پاییند به همان سرشت خدایی باشید] در حالی که روی آورندگان به سوی او هستید و از او پروا کنید و نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید. مشرکانی که دینشان را بخش بخش کردند و [سرانجام] گروه گروه شدند، در حالی که هر گروهی به آنچه [از بخشی از دین] نزد آنان است [به تصور اینکه حق است] شادمانند!

همانطور که در بررسی ریشه های شرک بیان شد، عامل اصلی شرک هواپرستی می باشد که از غضب و شهوت نشأت گرفته است و برای مشرک جز تعصب، جهل و کبر، پیامد دیگری ندارد و تعدد معبودها سبب جنگ ها و دشمنی ها و تفرقه می شود.

در این میان شیطان نقش واسطه را در ایجاد عداوت و کینه ایفا می کند، چنانچه خداوند می فرماید: (إِنَّمَا يَرِيْدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوَفِّعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ) (3) همانا شیطان اراده کرده است دشمنی و کینه را میان شما راه بیندازد.

شیطان گاهی این عداوت و دشمنی را با ترویج قمار و شراب ایجاد می کند و زمانی با منحرف کردن مردم از توحید و تشویق به پرستش جن و ملک و ستاره و فرعون و در طول روزگار به تعمیق و گسترش عداوت می پردازد. لذا در طول

ص: 339

1- سوره آل عمران، آیات 103.

2- سوره روم، آیات 31 و 32.

3- سوره مائده، آیه 91.

تاریخ هرگاه قدرت در اختیار مشرکین بوده، جنگ های بسیار بزرگی را به راه انداخته اند و هنر خود در کشتار و جنگ و خونریزی را برای بشریت به ارمغان آورده اند اما موحدین همواره تلاش می کنند، آتش جنگ های بلندمدت و طولانی را خاموش نماید.

قرآن می فرماید: (وَأذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصَدَّبَ جُنُودَكُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) (1) و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که [پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن] با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد.

در داستان هجرت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه بیان شده است که در مدینه دو قبیله اوس و خزرج سالیان متمادی با هم نزاع و جنگ داشتند و با ورود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ندای توحید ایشان این نزاع مختومه اعلام شد و حتی تلاش منافقان برای شعله ور کردن دوباره ی آن به سرانجام نرسید.

در قرآن آمده که آنها را در ظاهر هم پیمان و متحد و دارای وحدت ساختگی خواهی دید اما بدان که دل های ایشان پراکنده و خالی از اتحاد است، چنانچه می فرماید: (بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) (2) جنگ قدرت میانشان بسیار شدید است. آنان را متحد می پندارید درحالیکه دل هایشان پراکنده است چون مردم بی خردی هستند.

واقعیت دشمنی بین مشرکان در قیامت آشکار خواهد شد، چنانچه قرآن می فرماید: (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (3) در آن روز دوستان با یکدیگر دشمن هستند مگر پرهیزکاران.

ص: 340

1- سوره آل عمران، آیه 103.

2- سوره حشر، آیه 14.

3- سوره زخرف، آیه 67.

رمز این دشمنی آن است که اساس دوستی میان مشرکان عبارت از شهوت، غضب و دنیا می باشد. از این آیه استفاده می شود هر جا دشمنی، عداوت، جنگ و تفرقه وجود داشت، تقوا از جانب یک گروه یا دو طرف رعایت نشده است.

در روز قیامت تابع و متبوع از هم تبری می جویند و از ارتباط با یکدیگر شرمسارند و آرزو می کنند ای کاش چنین دوستانی نداشتند که آنان را گمراه کنند، چنانچه قرآن می فرماید: (یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً * لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جاءنی) (1) ای وای بر من! کاش فلانی را به عنوان دوست خود نگرفته بودم. او مرا به گمراهی کشاند پس از آنکه قرآن به من رسید.

عداوت و دشمنی مشرکان در روز قیامت آشکار می شود تا آنجا که از خداوند درخواست می کنند شیاطین انس و جنی را که موجب گمراهی ما شدند به ما نشان بده تا آنان را زیر گام های خود بگذاریم تا فرومایه ترین افراد شوند، چنانچه قرآن می فرماید: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَ مِنَ الْأُسْفَلِينَ). (2)

3. محرومیت از مغفرت الهی

مغفرت الهی زمینه ی وسیعی برای بالندگی و تعالی می باشد چرا که همواره به انسان حیات دوباره می بخشد و انسان را از آلودگی هایی که برای خود ایجاد کرده است پاک و تطهیر می نماید.

مشرک با دفن فطرت توحیدی و از دست دادن مجاری ادراکی حقیقی خود قابلیت بهره گیری از این فیض را عمداً از خود سلب کرده است. قرآن به صراحت بیان می کند که خداوند همه گناهان را عفو می نماید ولی از گناه شرک عفو و اغماض ندارد: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) (3)

ص: 341

1- سوره فرقان، آیات 28 و 29.

2- سوره فصلت، آیه 29.

3- سوره نساء، آیه 48.

گناه شرک نزد خداوند آنقدر بزرگ است که بهشت را برایشان حرام کرده است.

خداوند در آیه دیگری می فرماید: (إِنَّهُ مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) (1) هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش دوزخ است و از طرفی برای ستمکاران هیچ یآوری نیست و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان را از استغفار برای آنان منع می نماید، می فرماید: (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهَا حَبَابُ الْجَحِيمِ) (2) بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که به سود مشرکان طلب آمرزش کند هر چند خویشاوند آنان باشند البته پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند.

خداوند درباره ی منافقان که همتای مشرکان هستند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) (3) چه برای آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید. و در جای دیگر می فرماید: (أَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) (4) اگر هفتاد مرتبه برای آنان طلب مغفرت کنی، خدا آنان را نخواهد بخشید، چون که به خدا و رسول او کفر ورزیدند و خدا هرگز فاسقان را هدایت نمی کند.

لذا قرآن ساحت مقدس حضرت ابراهیم (علیه السلام) را درباره استغفار برای پدر مشرکش آزر تطهیر می کند و می فرماید: (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ) (5) طلب آمرزش

ص: 342

1- سوره مائده، آیه 72.

2- سوره توبه، آیه 113.

3- سوره منافقون، آیه 6.

4- سوره توبه، آیه 80.

5- سوره توبه، آیه 114.

ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود، چیز دیگری نمی باشد. و هنگامی که برای او روشن شد وی دشمن خداست از او بیزاری جست همانا ابراهیم اهل آه و ناله از ترس خدا و بردبار بود.

4. مذمت و خواری

قرآن کریم از موحدان درخواست می کند که در اندیشه و عمل، برای خدا شریک قرار ندهند، در غیر این صورت خوار و ضعیف و زمین گیر و مورد سرزنش دیگران قرار می گیرند، چنانچه می فرماید: (لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا). (1)

در این آیه به سه بازتاب، از پیامدهای مشرک اشاره می کند:

الف) قعود و نشستن که اشاره به ضعف و ناتوانی است؛

ب) مذمت و نکوهش که عذاب روحی سختی می باشد؛

ج) خذلان و خواری.

خذلان آن است که انسان از شخصی امید یاری داشته باشد و آن شخص در وقت نیاز او را رها کند. قرآن می فرماید: (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ * لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ) (2) بت پرستان به امید یاری بت ها آنها را عبادت می کردند لیکن نه در دنیا و نه در آخرت کاری از بت ها ساخته نیست و اینها در قیامت به عنوان لشکر بت ها احضار می شوند. مشرکان نه تنها به خواسته های خود نمی رسند، بلکه مطرود و حسرت زده در جهنم افکنده می شوند، چنانچه خداوند می فرماید: (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا) (3) و در جهنم همنشین و هم ردیف شیطان خواهند بود. نیز خداوند در داستان اخراج شیطان از بهشت به آن اشاره می نماید، و می فرماید: (قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا

ص: 343

1- سوره اسراء، آیه 22.

2- سوره یس، آیات 74 و 75.

3- سوره اسراء، آیه 39.

تمامی این پیامدها در اثر آن است که مشرکان از مبدأ آفرینش یعنی خداوند سبحان که مظهر عزت است، جدا شده و ذلت و خواری را برای خود برگزیده اند، در حالی که خداوند می فرماید: (فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا) (2) همه عزت ویژه خداست.

5. خلود در آتش جهنم

خداوند تبارک و تعالی در آیات متعددی عاقبت شرک را گوشزد می نماید و جایگاه چنین عقیده ای را بیان می کند؛ همانطور که در آیات گذشته به آن آیات اشاره شد. قرآن می فرماید: (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ) (3) هیچ معبودی را با خدا مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود.

(وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْحُورًا) (4)

نتیجه و پیامد شرک برای افراد جز تباهی اعمال نخواهد بود (5) و اثری جز خلود در آتش برای آنها باقی نخواهد گذاشت. (6)

در اینجا بحث پیرامون شرک و نقد وهابیت را به پایان می بریم. والحمدلله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

ص: 344

1- سوره اعراف، آیه 18.

2- سوره فاطر، آیه 10.

3- سوره شعراء، آیه 213.

4- سوره اسراء، آیه 39.

5- سوره كهف، آیات 103 و 104.

6- سوره فصلت، آیات 27 و 28.

1. قرآن كريم

الف

2. الآراء الفقهية، هادي نجفي، چتر دانش، تهران، 1398 ش.

3. الاتحاف بحبّ الأشراف، عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوي الشافعي، طبع مصر، 1316 ق.

4. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علي بن ابيطالب طبرسي، دارالكتب الاسلاميه، تهران.

5. احقاق الحق وازهاق الباطل، سيد نورالله مرعشي شوشتری، تعليق سيد شهاب الدين نجفي، منشورات مكتبة آية الله العظمى نجفي.

6. احياء العلوم الدين، ابو حامد غزالي، دارالمعرفة، بيروت، چاپ يكم.

7. اخبار مکه، ابوالوليد محمد بن عبدالله الارزقي، قم، مصورة عن طبعة دارالاندلس لبنان.

8. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، 1413 ق.

9. ارشاد الساري في شرح صحيح البخاري، شهاب الدين قسطلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت.

10. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، مؤسسسه ي آل البيت، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، 1414 هـ .

11. اسباب نزول القرآن، علي بن احمد واحدي نيشابوري، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1411 ق.

12. اسدالغابة، عزالدين بن اثير جزري، دارالكتب العربي، بيروت.

13. الامالي، محمد بن حسن (شيخ طوسي)، دارالثقافة قم، چاپ اول، 1414 ق.

14. الامالي، محمد بن علي بن حسين بن بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة البعثة قم.

15. الايمان، احمد بن عبدالسلام بن تيميه الحراني، المكتب الاسلامي، اردن، چاپ پنجم، 1416 هـ .

ب

16. بحار الانوار، محمدباقر مجلسي (علامه مجلسي)، مؤسسسه دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، 1408 ق.

17. البحر الرائق في شرح كنزالدقائق، زيدالدين عن ابراهيم بن محمد (ابن نجيم مصري)، دارالكتب العلمية، بيروت، 1418 ق.

18. بحوث فى الممل و النحل، جعفر سبحانى، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم.

19. البداية والنهاية، اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار احياء التراث العربى، بيروت.

20..البشارة والاتحاف، حسن بن على السقاف، دارالامام النووى اردن، چاپ اول، 1413 هـ .

ص: 345

21. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفّار، الاعلمي، چاپ اول، 1404 ق.

ت

22. تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدين محمد مرتضى زبيدي حنفي، دارالفكر، بيروت، 1414 ق.

23. التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول، منصور على ناصيف، ناشر نور محمد آخوند بازيار، تهران، چاپ اول، 1363 ش.

24. تاريخ الطبري، محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسه الاعلمي، بيروت، چاپ چهارم، 1403 ق.

25. تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادي، دارالكتب العلمية، بيروت، 1417 ق.

26. تاريخ مدينة دمشق، علي بن حسين ابن عساكر، دارالفكر، بيروت، 1415 ق.

27. تحف العقول، حسن بن علي ابن شعبه حراني، جامعه مدرسين قم، 1363.

28. تحفة الذاكرين، محمد بن علي الشركاني، طبع دار الكتب العربي، بيروت.

29. تسليية المجالس وزينة المجالس، محمد بن ابى طالب حسيني حائري، مؤسسة المعارف الاسلامية، قم، 1418 ق.

30. تطهير الاعتقاد، محمد بن الامير الصنعاني، دارالحكمة، دمشق، 1415 ق.

31. تظلم الزهرا من اهراق دماء آل العباء، ملا رضى قزويني، نجف، 1375.

32. تفسير البرهان في تفسير القرآن، ميرهاشم بحراني، مؤسسة البعثة، قم.

33. تفسير الدر المنثور في تفسير المأثور، جلال الدين سيوطي، كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، قم، 1404 ق.

34. تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياشي، چاپخانه علميه، تهران، 1380 ق.

35. تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن عمر قرشي بصري (ابن كثير)، دارالمعرفة، بيروت، چاپ اول، 1412 ق.

36. تفسير المنار، محمدرشيد رضا، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، 1426 ق.

37. تفسير الميزان، سيد محمد حسين طباطبائي، مؤسسه نشر اسلامي، قم.

38. تفسير انوار التنزيل و اسرار التأويل (تفسير بيضاوي)، عبدالله بن عمر بيضاوي، دارالفكر، بيروت.

39. تفسير روح المعاني، سيد محمود آلوسي، دارالكتب العلمية، بيروت، 1415 ق.

40. تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابوري، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1416 ق.

41. تفسير فرات الكوفي، ابوالقاسم فرات بن ابراهيم فرات كوفي، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، تهران، چاپ اول، 1410 ق.

42. تفسير قمي، علي بن ابراهيم قمي، دارالكتاب قم، چاپ چهارم، 1367 ش.

ص: 346

43. تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، چاپ اول، 1415ق.
44. تفسير مفاتيح الغيب، محمد بن عمر (فخر رازی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، 1420 ق.
45. تفسير مقاتل بن سليمان، مقاتل بن سليمان بلخي، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، 1423ق.
46. تفسير نورالثقلين، عبدالعلي بن جمعه عروس حویزی، انتشارات اسماعيلیان، قم، 1415ق.
47. تفضيل اميرالمؤمنين (عليه السلام)، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، دارالمفيد، بیروت، چاپ دوم، 1414 ق.
48. توحيد در قرآن، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ ششم، 1391 ش.
49. التوحيد، محمد بن علی بن حسین بن بابويه (شيخ صدوق)، جامعه مدرسین قم، 1398ق.
50. التوسل والوسيلة، احمد بن عبدالسلام ابن تيمية الحرّاني، دارالآفاق، 1399 ق.
51. التوصل الى حقيقة التوسل، محمد نسيب الرفاعي، بيروت، 1394 ق.
52. التهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، 1404 ق.
53. تهذيب تاريخ دمشق، علی بن حسین بن عساكر (ابن عساكر)، دارالفكر، بيروت، 1415ق.
- ث
54. الثقات، محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول، 1393.
55. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمد بن علی بن حسین ابن بابويه (شيخ صدوق)، نشر اعتلاي وطن، قم، چاپ دوم، 1395 ش.
- ج
56. جامع الاخبار (للشعيرى)، تاج الدين محمد بن محمد الشعيرى، مطبعة حيدرية، نجف.
57. الجامع الاصول، ابو السعادات مبارك بن محمد شيبانى (ابن اثير جرزى)، مكتبة الحلوانى، چاپ اول.
58. الجامع الصغير، جلال الدين سيوطى، طبع مصر.
59. الجامع لاحكام القرآن (تفسير قرطبي)، محمد بن احمد انصارى قرطبي، دار احیاء التراث العربی، بيروت، 1405 ق.
60. جواهر الكلام فى معرفة الامامة والامام، سيد علی حسینی ميلانى، انتشارات الحقائق، قم، چاپ چهارم، 1393 ش.
61. الجوهر المنظم فى زيارة القبر الشريف النبوى المكرم، ابن حجر الهيتمى المكى، مكتبة مدبولى، قاهره.

62. حاشيه السندي على سنن النسائي، نورالدين عبدالهادي، دارالكتب العربية، بيروت، 1406 ق.

63. حواشي الشرواني على تحفة المحتاج بشر المنهاج، عبدالحميد الشرواني.

ص: 347

64. الخرائج و الجرائح، سعيد بن هبة الله قطب الدين راوندى، مؤسسه الامام المهدي (عليه السلام)، قم، 1409 ق.
65. الخصال، محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، جامعه مدرسين قم، 1362 ش.
66. خصائص امير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثه، تهران.
67. خلاصة الكلام فى بيان أمراء البلد الحرام، احمد بن زينى دحلان، المطبعة الخيرية القايره، 1305 ق.
68. خلاصة الوفاء باخبار دارالمصطفى، على بن عبدالله حسيني سمهودى، مدينه، چاپ اول، 1418 ق.
69. الخلاف، محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، چاپ دوم، 1378.

70. الدرر السنیه فى الرد على الوهابية، احمد بن زينى دحلان، مكتبة الاحباب، دمشق، 1424 ق.
71. الدمعة الساكبة فى احوال النبى (صلى الله عليه و آله) والعترة والطاهرة، محمدباقر بهبهانى، مؤسسه الاعلمى، بيروت.

72. رجال الكشى، محمد بن عمر كشى، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم، چاپ اول، 1363 ش.
73. رحلة، محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهيم ابن بطوطة، دار احياء العلوم، بيروت.
74. رسالة العلوية، ابوالفتح محمد بن على كراجكى، انتشارات دليل ما، 1385.
75. روافد الايمان الى عقايد الاسلام، نجم الدين طبسى، انتشارات محبين، 1425 ق.
76. روح المعانى، شهاب الدين آلوسى.

77. الروض الفائق فى المواعظ والرقائق، شعيب بن عبدالله بن سعد بن عبدالكافى، طبع قايره.
78. روضه الواعظين، محمد بن حسن فتال نيشابورى، مؤسسه الاعلمى بيروت، 1406 ق.

79. زاد المعاد فى هدى خير العباد، شمس الدين ابى عبدالله بن قيم الجوزية، دارالكتب العربى، بيروت.
80. الزهد، حسين بن سعيد كوفى اهوازى، المطبعة العلمية، قم، 1402 ق.

81. الزيارة، عبدالحسين امينى، نشر مشعر، تهران، 1417 ق.

س

82. سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، عباس قمى، دارالمرتضى، بيروت.

83. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابن ماجه، دارالجيل، بيروت، 1418 ق.

84. سنن ابى داوود، ابوداوود سليمان بن اشعث سجستانى، دارالفكر، بيروت، 1410 ق.

85. سنن الدارمى، عبدالله بن عبدالرحمن دارمى، دارالمغنى (رياض)، چاپ اول، 1421 ق.

ص: 348

86. سنن الكبرى، بيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، 1414 ق.

87. سنن ترمذی، محمد بن عيسى بن سوره ترمذی، دارالفكر (بيروت)، چاپ دوم، 1403 ق.

88. سنن نسائي، احمد بن شعيب بن علي نسائي، دار احياء التراث، بيروت.

89. سير الاعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة بيروت، چاپ نهم، 1413 ق.

90. سيرة الحلبية، علي بن برهان الدين حلي، دارالمعرفة، بيروت، 1400 ق.

91. سيرة النبوية، عبدالملك بن هشام بن ايوب حميري معافري (ابن هشام، دارالمعرفة، بيروت.

ش

92. شذرات الذهب، عبدالحی بن عماد حنبلي، دارالفكر، 1414 ق.

93. شرح المقاصد، سعدالدين تفتازاني، عالم الكتب، بيروت، 1409 ق.

94. شرح نهج البلاغة، ابن حديد معتزلي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، 1415 ق.

95. شعب الايمان، احمد بن الحسين بن علي بن موسى، ابوبكر بيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت، 1421 ق.

96. شفاء السقام في زيارة خير الانام، تقى الدين سبكي، نشر مشعر تهران، چاپ چهارم، 1419 ق.

97. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيدالله بن عبدالله (حاكم حسكاني)، مؤسسه الاعلمي، بيروت، 1393 ق.

ص

98. صحيح البخاري، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دارالكتب العلمية بيروت، 1413 ق.

99. صحيح مسلم، ابوالحسين مسلم بن حجاج القشيري، دارالكتب العلمية بيروت، 1415 ق.

100. الصوائق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة، احمد بن حجر الهيتمي مكي، شركة الطباعة الفنية المتحدة، قاهره، 1385 ق.

ط

101. طبقات الشافعية، ابوبكر بن احمد بن محمد بن عمر بن قاضي شهبه، عالم الكتب، بيروت، چاپ اول، 1407 ق.

102. طبقات الكبرى، محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ اول، 1405 ق.

103. الطراز الاول والكناز لما عليه من لغة العرب المعمول، علي خان بن احمد مدني شيرازي، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاهياء

104. عيون اخبار الامام الرضا (عليه السلام)، محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة الاعلمي، بيروت، 1404 ق.

105. الغدير في الكتاب والسنة، عبدالحسين احمد اميني، دارالكتب الاسلامية، تهران، 1366هـ

106. فتاوى ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن بن باز الادارة العامة للطبع والترجمة الرياض.

107. الفتاوى الكبرى، ابن تيمية، دارالقلم، بيروت، 1407 ق.

108. فتح الباري شرح البخاري، ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، 1402 ق.

109. فروع كافي، محمد بن يعقوب كليني، نشر قدس، قم، 1388 ش.

110. الفصول المختارة من العيون والمحاسن، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، دارالمفيد، بيروت، 1414 ق.

111. الفقه على المذاهب الاربعة ومذهب اهل البيت وفقاً لمذهب اهل البيت (عليهم السلام)، عبدالرحمن جزيري، سيد محمد غروي، ياسر مازح، دارالثقلين، بيروت، چاپ اول، 1419 ق.

112. قاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادي شيرازي، مطبعة الحسينية، مصر، 1344 ق.

113. قاموس قرآن، سيد علي اكبر قرشي، دارالكتب الاسلامية، تهران، چاپ ششم، 1371 ش.

114. قصص الأنبياء، قطب الدين راوندي، تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، مؤسسه المفيد، بيروت، 1409 ق.

115. الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، دارالحديث قم، 1429 ق.

116. كامل الزيارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه قمي، دارالسرور بيروت، 1418 ق.

117. كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبد الوهاب، سيد محسن امين، مكتبة الحرمين، قم، چاپ دوم، 1382 ق.

118. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة العزاء، جعفر كاشف الغطاء، بوستان كتاب، 1422 ق.

119. كشف الغمة في معرفة الائمة (عليهم السلام)، علي بن عسى اربلي، بني هاشمي تبريز، 1381 ق.

120. كلام مسيحي، ميشل توماس، مركز مطالعات و تحقيقات اديان قم، 1377 ش.

121. كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال، علاء الدين على الملقى بن حسام الدين الهندى، مؤسسة الرسالة، 1405 ق.

ل

122. لسان العرب، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور، دار صادر بيروت، 1414 ق.

123. لوامع صاحبقرانى، محمد تقى مجلسى، مؤسسه اسماعيليان، قم، 1414 ق.

م

124. ما نزل من القرآن فى على (عليه السلام)، احمد بن محمد رازى حنفى، العتبة العباسية المقدسة، مكتبة و

ص: 350

دارالمحفوظات، 1434 ق.

125. مجمع الزوائد، على بن ابي بكر هيثمي، دارالكتب العلمية بيروت، 1408 ق.
126. مجموعة الرسائل والمسائل والفتاوى، احمد بن ناصر تميمي، دارالثقيف للنشر والتأليف، طائف، چاپ اول، 1398.
127. مجموعة الرسائل والمسائل، تقى الدين ابن تيمية، دار احياء التراث العربى بيروت.
128. المحلّى، على بن احمد بن سعيد بن حزم، منشورات دارالآفاق الجديدة، بيروت.
129. مخالفة الوهابية للقرآن والسنة، عمر عبدالسلام، دارالهداية بيروت، چاپ اول، 1416 ق.
130. مختصر طبقات الحنابلة، محمد جميل (ابن الشطى)، دارالكتاب العربى بيروت، چاپ اول، 1986 م.
131. مرآة الجنان، عفيف الدين يافعى، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، 1417 ق.
132. مستدرک الوسائل، حسين بن محمد تقى نورى، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) قم، 1408 ق.
133. المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله حاكم نيشابورى طبع هند، 1334 ق.
134. المستطرف، شهاب الدين ابشيهي، دارالكتب العلمية بيروت، 1986 م.
135. مسند ابي يعلى، ابي يعلى موصلى، دارالمأمون، دمشق.
136. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.
137. مصابيح السنة، ابو محمد الحسين بن مسعود البغوى الشافعى، الخيرية، مصر.
138. مصباح الشريعه، منسوب بن جعفر بن محمد (عليهما السلام) (امام ششم)، اعلمى، بيروت، 1400 ق.
139. المصباح لكفعمى (جنة الامان الواقية)، ابراهيم بن على عاملى كفعمى، دارالرضى (زاهدى)، قم، 1405 ق.
140. معانى الاخبار، محمد بن على بابويه، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1403 ق.
141. معجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، دارالحرمين، 1415 ق.
142. معجم البلدان، شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموى، دار صادر بيروت.
143. معجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، دار احياء التراث العربى بيروت، چاپ دوم.
144. معرفة الثقات، احمد بن عبدالله عجلى، مكتبة الدار، مدينه، چاپ اول، 1405 ق.

145. معرفة السنن والآثار، ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، دارالكتب العلمية.

146. مغنى المحتاج إلى معرفة معانى الفاظ المنهاج، محمد الخطيب الشربيني.

147. المفردات فى غريب القرآن، ابوالقاسم الحسين بن محمد بن المفضل اصفهاني (الراغب)، المكتبة المرتضوية، تهران، 1362هـ

148. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بابويه، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، 1413 ق.

ص: 351

149. مناقب ابن مغازلي الشافعي، ابوالحسن علي بن محمد جلابي (ابن مغازلي)، دارالاضواء بيروت

150. مناقب احمد، عبدالرحمن بن علي ابن جوزي، قاهره، 1349 ق.

151. مناقب آل ابي طالب، ابو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب اسروي، مطبعة العلمية، قم.

152. المنتظم في تاريخ الملوك والامم، ابوالفرج عبدالرحمان بن علي ابن جوزي، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1413ق.

153. المنجد الابددي، صادر، عن دار لمشرق، بيروت، 1967م.

154. منهج الرشاد لمن اراد السداد، شيخ جعفر كاشف الغطاء، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، قم، 1420 ق.

155. المواقف، عبدالرحمان بن احمد عضدالدين ايجي، دارالجيل، بيروت، چاپ اول، 1417 ق.

156. المواهب اللدنية بالمنع المحمدية، احمد قسطلاني، مكتبة التوفيقية، قاهره.

157. موسوعة احاديث اهل البيت (عليهم السلام)، هادي نجفي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، 1423 ق.

158. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دارالمعرفة، بيروت، چاپ اول، 1382.

ن

159. نقد سروش در كف صراف وحى و هوش (عيارسنجى پندارهاى دكتور عبدالكريم سروش درباره وحى و قرآن)، دروس هادي نجفي، سيد مرتضى سجادي، چتر دانش، تهران، چاپ اول، 1400 ش.

160. نقد مسيحييت، هادي نجفي، مؤسسه فرهنگي صاحب الأمر (عج)، قم، چاپ اول، 1398 ش.

161. نهج البلاغة للدشتي، انتشارات فرائض، چاپ اول، 1379 ش.

162. نهج البلاغة للدكتور صبحي الصالح، مطبعة بهمن، ايران.

و

163. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، علي بن عبدالله بن احمد الحسن الشافعي، نورالدين ابوالحسن السمهودي، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، 1419 ق.

164. وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان، شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر بن خلكان (ابن خلكان)، دارالثقافة، لبنان.

ه

165. الهدية السنّية والتحفة الوهايية النجديه، سليمان بن سمحان النجدي، نشر عبدالعزيز آل سعود عربستان، 1342 ق.

ص: 352

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

